

زیارت

فهرست

چشم انداز

سخن آغاز

چرا «زیارت»؟

۱- فرهنگ زیارت

«زیارت»، قلمرو «دل» و وادی «محبت»

«عشق»، معمار جان و جهان

«محبت»، پشتوانه «زیارت»

«زیارت»، زمینه ساز معرفت و محبت

فیض «حضور» و کیمیای «نظر»

قطره و دریا

واسطه فیض

نمونه های تاریخی

راز قداست آثار

سیره سلف صالح

پیشینه و مشروعیت زیارت

۲- نقش تربیتی زیارت

نقش تربیتی زیارت

در برابر آینه

حدّ و مرز کمال

خویشاوندی معنوی و فرهنگی

توجه به خدا

تقرب به خدا

تحول روحی

توبه و گناه زدایی

پا به پای عالمان فرزانه

۱. علامه امینی

۲. امام خمینی

۳. علامه طباطبائی

۴. میرزای شیرازی

۳- زیارت و فلسفه «یاد» و احیاء

زیارت و فلسفه «یاد» و احیاء

حقّ شهدای آل محمد^۹

«عجل»، احیاء آل رسول

نقش زیارت در عصر خفقان و خشونت

برگ‌های سیاه تاریخ

شعر، ذکر و زیارت

رابطه‌ها، دیدارها، ذکرها

مدایح و مراثی

۴- حجّ، میعاد در سرزمین موعود

حجّ، میعاد در سرزمین موعود

زائر دیار یار

«مکه»، تربت برگزیده

در حریم حرم دوست

زیارت حجّ و ادب باطنی

«مکه»، سرزمین خاطره‌ها...

خاطره‌های شکوهمند

مدینه، شهر پیامبر

تاریخ مجسم صدر اسلام

مزارهای مدینه

بر درگاه و آستان «احمد»

پیوند حجّ و زیارت با رهبری

«حج»، عبادتی سیاسی

تمامیت حجّ و دیدار با امام

حضور امام در حجّ

[ولایت، روح حجّ](#)
[حجّ زنده و سازنده](#)
[حج و استفاده سیاسی در تاریخ](#)
[منصب امیرالحاج](#)
[وضعیت امروز](#)

[۵- زیارت ائمه شیعه](#)

[زیارت ائمه شیعه](#)
[زیارت در حیات و ممات](#)
[زیارت، تجدید میثاق با امام](#)
[پیام ائمه و مکتب زیارت](#)
[نجف، کوی ولایت](#)
[کوفه، در گذرگاه تاریخ](#)
[شناسنامه «نجف»](#)
[زیارت علی^۷ بیعت با «حق»](#)
[«زیارت»، احیای حق مکتوم](#)
[مواقع زیارت حضرت امیر^۷](#)
[کعبه ولایت](#)
[کربلا، قبله عشق](#)
[زیارت کربلا](#)
[رمز این همه تأکید](#)
[کربلا، قبله گاه حق](#)
[شهادت، سنگ را بوسیدنی کرد](#)
[تربت، پیوند «خاک» و «خون»](#)
[فرات، آب حیات](#)
[تربت الهام بخش سیدالشهدا^۷](#)
[کربلا، پایگاه انقلاب](#)
[کعبه یا کربلا؟](#)
[زیارت کربلا در تاریخ معاصر](#)
[کاروان‌های پیاده عراق](#)

ب‌راهیان کربلا
رژیم بعث، و زائران کربلا
نهضت پیاده‌روی اربعین
آغاز حرکت
پیش به سوی حرم حسینی
شهادت‌طلبان
رویاری «تن» و «تانک»
رسیدن به کربلا
کاظمین، جلوۀ مظلومیت
سامرا، حرم دو خورشید

۶- تحلیل محتوایی زیارتنامه‌ها

ادب کلام، در محضر امام
محتوای زیارتنامه‌ها
۱. زیارتنامه و اعلام مواضع
۲. سلام‌ها و لعن‌ها
۳. ولایت و برائت
۴. پیوند مکتبی
استمرار «توکی» و «تبری»
۵. خطّ جهاد و شهادت
۶. زیارت و بیعت
۷. زیارت و شهادت‌طلبی
۸. خونخواهی شهدای کربلا
۹. در رکاب امام‌مهدی ۷
۱۰. نگاه مجموعه‌ای به امامان
۱۱. مفهوم «فدا»
۱۲. گواهی دادن به ایمان و فضیلت
۱۳. شاهد گرفتن بر ایمان و ولایت

۷- ادب و آداب زیارت

ادب ظاهری و باطنی
۱. غسل زیارت

۲. لباس تمیز و آراستگی و خوشبویی

۳. وقار و طمأنینه

۴. خضوع و خشوع

۵. ذکر و تکبیر و تسبیح

۶. اذن دخول

۷. عتبه بوسی

۸. حضور در کنار قبر و بوسیدن ضریح

۹. ادب نسبت به قبر مطهر

۱۰. پرهیز از حرف‌های بیهوده و کارهای لغو

۱۱. خواندن زیارت مأثور

۱۲. دعا و تلاوت و عبادت، کنار قبر

۱۳. تکریم خادمان و کمک به فقیران

۱۴. زیارت وداع و خداحافظی

کلام آخر

چشم انداز

کتابی که در دست دارید، «زیارت» را مورد مطالعه، بررسی و تحلیل قرار داده است تا زمینه‌ای برای توشه و بهره گرفتن از گنجینه معارف اهل بیت: و سیراب شدن از زمزم علومشان و کوثر هدایت‌هایشان و فرات معرفتشان باشد.

از این رهگذر آشنا می‌شویم با:

- زیارت و فلسفه تربیتی و سازنده آن

- زیارت و ابعاد اجتماعی سیاسی و سابقه تاریخی آن

- زیارت و محتوای فرهنگی و اعتقادی آن

- زیارت و مفاهیم بلند و پرمحتوای زیارتنامه‌ها

- زیارت و موقعیت زائر و مکان مکان‌های زیارتی

- زیارت و آداب آن.

باشد که ما را به این حریم، راه و بار دهند و از این زمزم بنوشانند.

«مؤلف»

سخن آغاز

انسان، در بستری از زمان و مکان و شرایط جنبی، در حرکت است. در مسیر این حرکت، انسان از نفحات ربانی و جذبه‌های ملکوتی و تابش‌های عرفانی اثر می‌پذیرد و سود می‌برد و کسب فیض می‌کند.

به فرموده پیامبر اسلام⁹:

«در ایام روزگارتان، نفحه‌ها و ورزش‌هایی از نسیم لطف الهی است. آگاه باشید و متعرض آنها شده و خود را در معرض آنها قرار دهید... إِنَّ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا...».

لحظه‌ها خاطره آمیزند.

روزها سرشار از آموزش‌اند.

«ایام الله»، نقش‌ساز و شکل‌پرداز جان و روان و شخصیت آدمی‌اند.

مکان‌های جغرافیایی، تداعی‌کننده رویدادهای تاریخی است و یادآور انسان‌های سازنده تاریخ.

زمان‌های خاص، بار مفهومی و محتوای تاریخی دارد.

گاهی تاریخ، در جغرافیا نهفته است و مکان، در زمان و گاهی جغرافی، تاریخ مجسم است.

از سوی دیگر،

در تربیت اسلامی انسان، هدف، برکشیدن و بالا بردن و رشد دادن انسان، و سوق دادن اوست، به آنچه که باید

باشد، و بردن به جایی که باید برود، و رساندن به جایی که باید برسد و توجه دادن انسان، به اصل والای «از اویی و به سوی اویی».

از این رو، اسلام، از هر زمینه‌ای، از هر مناسبت و فرصتی، از هر زمان و زمینی، از هر مقام و مکانی در این مسیر

استفاده می‌کند و برای هر کس، در هر جا و هر زمان و هر شرایط، تکلیفی، برنامه‌ای، دستورالعملی و... قرار داده است.

تمام لحظات شبانه‌روزی انسان و همه موقعیت‌های سفر و حضر و فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، روحی و

عاطفی انسان، آمیخته به دستوری و رهنمودی در اسلام است. نمی‌توان لحظه‌ای را برای انسان تصور کرد که اسلام،

برای آن لحظه و حالت، حرفی، پیامی، دستوری، مستحب و مکروهی و... بیان نکرده باشد.

انسان، در فضای تربیتی دین، مُحاط به تعلیم‌ها و ارشادهاست.

این فضاها همیشه و همه‌جایی تربیت و سازندگی فراوان است. از جمله به برخی از آنها اشاره می‌شود:

رمضان و شب‌های قدر و احیاء

اعتکاف در «ایام البیض» ماه رجب

حج و عمره
 زیارت‌ها، مزارها
 نماز و روزه (واجبات و مستحبات)
 جهاد و زکات و خمس
 بعثت پیامبر^۹، میلاد علی^۷، سوم و نیمه شعبان
 محرم و کربلا و عاشورا و عزاداری و اربعین و ذکر اهل بیت:
 عید غدیر، عید فطر، عید قربان
 روز عرفه
 اعیاد و وفیات و موالید
 نماز شب و تلاوت قرآن و خواندن دعا و شب‌زنده‌داری‌ها
 کمیل‌های شب جمعه
 ندبه‌های صبح جمعه
 سمات‌ها و توسل‌های غروب جمعه
 یاد اموات و حضور بر سر خاک
 اطعام‌ها، افطارها، خیرات و مبرات
 نذورات، وقف‌ها، صدقه‌ها، قرض‌الحسنه‌ها
 صله رحم‌ها، دید و بازدیدها
 نمازهای جمعه، نمازهای جماعت...
 و...

این‌ها بیان نمونه‌هایی از اعمال، برنامه‌ها، مناسبت‌ها، فرصت‌ها، روزها و مکان‌های ویژه‌ای بود که با پرداختن به دستورات اینگونه موارد، دائماً انسان در جریان یک سازندگی، ذکر، یادآوری، آگاهی، الهام‌گیری، اسوه‌یابی و... قرار می‌گیرد.

مگر نه اینکه پیامبر اسلام هم، یادآوری بزرگ است؟! {فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ} [۱].
 و پیامبران دیگر هم یادآوران بزرگی بودند که انسان را به «میثاق فطرت» یادآوری می‌کردند و با تذکر «هویت» انسان‌ها، آنها را در مسیر حرکت از «هست»‌ها به «باید»‌ها، یاری و راهنمایی می‌کردند.
 این را به جرأت می‌توان گفت که: هیچ مذهب و مکتب و ایدئولوژی و فرهنگی، به اندازه اسلام، در این زمینه برنامه ندارد و از مناسبت‌ها و فرصت‌ها در جهت ساختن روح‌های بزرگ و تربیت کردن انسان‌های پاک، استفاده نکرده است.

در کدام مکتب، برنامه سازنده و شگفت و دگرگون کننده‌ای چون «حج» وجود دارد؟ کدام آیین، برنامه‌های تربیتی وسیع و دقیق، همچون «رمضان» دارد، با آن دعاها و سحرها و افطارها و نمازها و مناجات‌هایش با تشنگی و گرسنگی چشیدن‌هایش، با آن کنترل چشم و گوش و زبان و نگاه و شکم و شهوت و غرائز و خواسته‌هایش؟... کدام دین، برنامه‌هایی چون احیای خاطره عاشورا و گرامیداشت شهیدان و گریه بر مظلومیت‌ها و یادآوری حماسه‌ها و فداکاری‌ها و نشر فضیلت‌ها و ارزش‌های انسانی و ترسیم خلوص‌ها و اخلاص‌ها و ایثارها دارد؟! برای روز و شب و سفر و حضر و تجارت و عبادت و سیاست و معاشرت و اخلاق انسان، در کدام فرهنگ، به اندازه اسلام، برنامه و دستور است؟

کدام مسلک، برنامه عظیم و شکوهمندی چون نماز جمعه و جماعت دارد؟ در کدام ملت و ملیت، مراکز الهام‌بخش و سازنده و شورآفرین و پاکسازی چون «مکه»، «مدینه»، «بقیع»، «کربلا»، «نجف»، «کاظمین»، «سامرا»، «زینبیه»، «مشهد» و «قم»، غار حرا، جبل‌الرحمه، دامنه احد، کوفه، فرات و دجله، زمزم و منا و عرفات و مشعر و... صدها از این قبیل وجود دارد که هر کدام حامل فرهنگی و در بردارنده تاریخی و حاوی الهام و رهنمودی است؟!... اینک، در مقام شمردن همه این مناسبت‌ها و موقعیت‌ها و فضاها و تربیتی اسلام نیستیم. این «مدخل» زمینه‌ای بود برای ورود به بحث اصلی که عبارت است از: «زیارت».

چرا «زیارت»؟

شک نیست که «زیارت» در اسلام، بخصوص در فرهنگ شیعه، جایگاه والایی دارد. امامان و اولیای خدا، تا حد بسیاری دعوت و تشویق به زیارت کرده‌اند. پاداش‌ها و ثواب‌های فراوانی برای «زائر» بیان شده است. «زیارت»، در ارزش و پاداش، همپای بسیاری از عبادات، بلکه برتر از حتی جهاد و شهادت به حساب آمده است. «مزار»ها، در اسلام، از اعتبار خاصی برخوردار است. «مزور»ها، مورد تکریم فراوان قرار گرفته است. «زیارتنامه»ها، یک دنیا تعلیمات و فرهنگ و آموزش و تربیت را شامل است که باید به محتوای آنها نگاهی دوباره انداخت.

راستی... این همه دعوت و تشویق به زیارت و این همه پاداش و اجر و ثواب، برای هر قدم قدم زیارت، برای چه؟ چه تناسبی میان عمل زائر با آن پاداش‌های عظیم و خیره‌کننده و بهت‌آور وجود دارد؟ مگر نه این که «اجر» در مقابل «عمل» است؟ و مگر نه این که تناسبی باید بین «کار» و «مزد» باشد؟ آن پاداش‌ها آیا مزد است یا تفضّل؟

اساساً چرا باید زیارت رفت؟ فایده زیارت برای زائر چیست؟

زیارتگاه‌ها چه نقش تربیتی و تهذیبی دارند و باید داشته باشند؟
 زیارتنامه‌ها چه متنی‌هایی است و چه آموزش‌هایی دارد و در آنها تأکید بر چه موضوعاتی است؟
 در زیارت، باید به «دل» پرداخت یا به «عقل»؟
 زیارت، ریشه در منطق و برهان دارد، یا وادی آن، وادی شور و شوق و جذبه و عرفان است؟
 زیارت در صدر اسلام، مهم و مفید بوده، یا همیشه و هم‌اکنون هم سازنده و تعهدبار و رسالت‌آشناست؟
 در زیارت به «منفعت» باید اندیشید یا به «معرفت»؟ ادب و آداب زیارت چیست؟
 زائر، «عاشق» است یا «جهانگرد»؟
 زیارت، «دخل» است یا «خرج»؟
 زیارت، عملی «عبادی» است، یا جنبه «سیاسی» هم داشته و دارد؟
 زیارت، ساخته و پرداخته شیعیان است، یا اصلی است که پیامبر منادی آن است و ریشه در متن دین دارد و عقل، پشتوانه آن است و عرف، حامی آن و ملت‌ها و اقوام بشری عامل به آن؟!
 اینها.... و مطالب و مسائل دیگری، انگیزه آن است که از میان آن همه زمینه‌ها و دستورالعمل‌ها و برنامه‌ها که گفتیم در فضای تربیتی دین و مکتب وجود دارد، «زیارت» را انتخاب کرده و از جوانب گوناگون، پیرامون آن به دقت و تأمل و درس و آموزش بپردازیم.
 تا ما هم، از کرانه این غدیر قیاض، بهره‌ای بگیریم و اگر در کنار دریا نشسته‌ایم، - دریای معارف اهل بیت عصمت - لب‌تشنه نماییم. و اگر نه به حد کمال مطلوب، ولی به اندازه وسع و گنجایش خویش، رفع عطش کنیم.
 آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید
 تشنه‌ایم و جویا... خدا بر تشنگی ما بیفزاید تا جویاتر شویم.
 آب کم جو، تشنگی آور به دست تا بجوشد آبت از بالا و پست

* * *

آنچه می‌خوانید، مباحثی است که بخش‌هایی از آن سال‌ها پیش در مجله «پیام انقلاب» چاپ شده است. بخشی از این مباحث هم به صورت دو اثر به نام‌های «زیارت» و «کربلا کعبه دل‌ها» چاپ شده است. با ویرایش جدید و کاستن‌ها و افزودن‌هایی چند، به اضافه چند بحث جدید، مجموعه حاضر تقدیم شما می‌گردد، باشد که مورد استفاده قرار گیرد.

قم - جواد محدثی

خرداد 1386

فرهنگ زیارت

«زیارت»، قلمرو «دل» و وادی «محبت»

در بحث «زیارت» پیش از آنکه استدلال شود که چرا باید رفت و رفتن به زیارت را چه سود؟ اگر شناختی محبت آور، نسبت به صاحبان «مزار» باشد، جایی برای این سؤال و استدلال باقی نمی‌گذارد. در زیارت، بیش از فلسفه و برهان، عشق و شور و محبت نهفته است. بیش از آنکه «عقل»، محاسبه کرده و دریابد که چرا؟ «دل»، فرمان داده و زائر را به مزار رسانده است. وادی زیارت، بیش و پیش از آنکه وادی معقولات و محاسبات عقلی باشد، وادی دل و جذبۀ درون است. زائر، اگر بداند و بشناسد که مورد زیارت «کیست؟».. دیگر نمی‌پرسد: «کجاست؟».. به راه می‌افتد و همچون خضر، به دنبال آب حیات، و همچون موسی^۷ در پی «عبد صالح» روان می‌گردد تا برسد و بیابد و بهره بگیرد و کامیاب شود

«زیارت»، از این مقوله است، پیوند قلبی است، محبت و علاقه است. آنچه زائر را به پیمودن راه‌ها و طی مسافت‌ها و رنج سفر و بیم بادی و استقبال از خوف و خطر وای می‌دارد، کشش درونی و علاقه قلبی اوست. و اگر عشق آمد، خستگی رخت بر می‌بندد اگر محبت در کار بود، ملال، متواری می‌شود. آنچه در راه طلب خسته نگردد هرگز پای پر آبله و بادیه پیمای من است

«عشق»، معمار جان و جهان

شوق، انسان را کد را حرکت می‌بخشد و ساکن را «مهاجر» می‌کند و «عافیت طلب» را بادیه پیمای می‌سازد. برای تحلیل زیارت، نباید خیلی سراغ برهان علمی رفت «راه علمی»، فقط می‌تواند روشنگر باشد، ولی راه معنی و دل و عشق، هم روشنی است و هم گرمابخش. بخصوص اگر عشق راستین به خدا باشد که معشوق کامل و محبوب مطلق است و پیوند با او، سوزنده و سازنده است. به فرمودۀ امیرالمؤمنین⁷:

«حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا تَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا احْتَرَقَ وَ نُورُ اللَّهِ لَا يَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ».^[2]

«محبت خدا آتشی است سوزان و نور خدا، فروغی است روشنگر».

می‌بینیم که در بیان امام، محبت هم سوزاننده و هم روشنی بخش معرفتی شده است.

«پرورده فیض نگاه»، از آتشی شعله‌ور است که بیان کردنی نیست. به گفته اقبال:

«سخن از تاب و تب شعله، به خس نتوان گفت...».

و به قول «امرسن»:

«یک قلب می‌تواند هزار سال فکر خود را به‌کار برد، لیکن به قدر آنچه عشق، یک روز یاد می‌دهد، کسب نتواند کرد».^[3]

عشق، معلم انسان است.

عشق، معمار عالم است.

عشق، آباد کننده دل است. «عشق، وسیله‌ای است که تمام دردهای کوچک را به یک دردسر بزرگ تبدیل می‌کند».

عشق، تحمل را می‌افزاید.

ناز پرورد تنعم نبرد راه به‌دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

داغ محبت خدا و رسول را بر سینه داشتن، همراه است با رنج‌ها و مشقت‌هایی که در راه این محبت است. مگر می‌توان از دشت‌ها به‌سوی خانه و دیار محبوب، گذر کرد و تیغ بیابان و خار مگیلان را در پای ندید؟! شیعه علی بودن، همراه است با محرومیت چشیدن‌ها و سختی کشیدن‌ها و بلاها و محنت‌ها. این خصیصه عشق است... و صد البته که همه این‌ها در راه «دوستی»، روا و شیرین است، و «هرچه از دوست می‌رسد نیکوست». بعضی‌ها خدمت ائمه می‌رسیدند و ابراز می‌کردند که: ما، شما اهل بیت را دوست می‌داریم و آنان پاسخ می‌دادند که: پس آماده سختی باشید و تن‌پوشی از فقر و محرومیت برای خود آماده سازید: (مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلْيُعِدَّ لِلْفَقْرِ — أَوْ لِلْبَلَاءِ — جَلْبَابًا).^[4] به قول معروف:

«الْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ».

دلدادۀ محبت خدا و اولیای خدا، سر بر کف می‌نهد و در کوی دوست می‌رود و راضی است به هرچه که او بپسندد. چه راحت، چه رنج، چه غم و چه شادی. به قول بابا طاهر:

من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد

عشق، نوازش‌هایی در صورت «بلاء»، و رحمت‌هایی به صورت «رنج» به دنبال دارد که برای عاشق، سازنده و کمال‌آور است و خود، نشانه توجه و عنایت محبوب به محب است.

اگر با دیگرانش بود میلی چرا جام مرا بشکست لیلی؟

در یک کلمه، جوهر ناب زندگی، و روح حیات، عشق و محبت است و زندگی بی‌محبت، خشک و سرد و بی‌روح است. منتها باید محبوب‌ها و معشوق‌ها، شایسته محبت و عشق باشند و ارزش آن را داشته باشند که انسان، عشقش را به پای آنان نثار کند و «دل» را خانه «حب» آنان سازد.

معشوق‌های برین، در فرهنگ دینی، خدا و رسول و ائمه معصومین و پاکمردان و صدیقان و شهیدانند که لایق محبت‌اند. دین هم بر پایه محبت می‌چرخد و اساساً به تعبیر امام صادق^۷ دین، چیزی جز محبت نیست: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ»^[5].

ولی روشن است که اگر محبت آمد، به دنبالش، طاعت و عبادت و عبودیت و همرنگ شدن با محبوب و سنخیت یافتن با معشوق و حرکت در راستای خواسته او و عمل بر طبق رضای حق و... همه و همه به دنبال می‌آید. محبتی کارساز است که از قلب به اندام سرایت کند و از درون، اعمال برون را کنترل و هدایت نماید.

«محبت»، پشتوانه «زیارت»

آنکه عشق و شوق داشته باشد، به زیارت هم می‌رود. برای عاشق شائق، نه تنها خود محبوب، جالب و جاذب است، بلکه هر چیزی هم که به گونه‌ای رنگ تعلّق و رایحه انتساب به او را داشته باشد، مطلوب و جاذبه‌دار است و دل‌داده را به سوی خود می‌کشد. در زیارت چنین است. چگونه می‌شود که عاشق خدا و دوستدار پیامبر و اهل بیت، و محب صالحین و صدیقین و شهدا و اولیاءالله، شوق دیدار خانه خدا و بیت الله و مزار و مرقد و خانه و شهر و دیار معشوق را نداشته باشد و شیفته دیدار کعبه و مدینه و مزار ائمه و قبور صالحین و شهرهای خاطره آمیز و شوق‌انگیزی که ریشه در فرهنگ دینی ما دارد نباشد؟! به گفته مرحوم علامه امینی:

«اگر مدینه منوره، حرم محترم الهی شمرده شده و در سنت نبوی، برای مدینه و خاکش و اهلش و مدفونین آنجا ارزش‌های فراوان بیان شده است، به‌خاطر همان انتساب به خدا و پیامبر است و بر مبنای همین اصل، هر چیز دیگری هم که نوعی تعلّق و انتساب به پیامبران و اوصیاء و اولیای الهی و صدیقین و شهدا و افراد مؤمن دارد ارزش پیدا می‌کند و شرافت می‌یابد...»^[6].

زیارت، می‌تواند نمودی از احساس شوق درونی انسان باشد. نشانی از محبت و دلیلی بر عشق و علامتی از تعلّق خاطر باشد. زیارت، زبان علاقه و ترجمان وابستگی قلبی است. برای عاشق، حتی خانه‌ای که روزی معشوق در آن ساکن بوده، کوچه‌ای که روزی دلبر از آن گذشته، زمینی که بر آن قدم نهاده، شهری که روزی در آنجا می‌زیسته، سنگی که دست محبوب به آن خورده، لباسی که بر اندام او بوده، کفشی که در پایش بوده، دلربا و جاذب است، دوست داشتنی و شوق‌انگیز است. شعری منسوب به «مجنون» است که درباره «لیلی» گفته است:

أَمَرٌ عَلَى الدَّيَّارِ، دِيَارِ لَيْلَى أَقْبَلُ ذَا الْجَدَارِ وَذَا الْجَدَارِ

وَمَا حُبُّ الدَّيَّارِ شَغَفَنَ قَلْبِي وَلَكِنْ حُبٌّ مِّنْ سَكَنٍ

الدیار ^[7]

یعنی: از دیار لیلی می‌گذرم، این دیوار و آن دیوار را می‌بوسم، علاقه به دیار لیلی دلم را تسخیر نکرده است، بلکه آن کسی که در آن سکونت دارد، مرا مفتون خود ساخته است. می‌بینم که جاذبه شهر، به خاطر حضور لیلی در آن است. در زیارت و مزار، مسأله در ظاهر سنگ و چوب و آجر و آهن و ضریح و ساختمان مزار و گنبد و گلدسته و رواق و... خلاصه نمی‌شود، تا به زیارت و بوسیدن و تقدیس اینها اشکال شود، بلکه نقش عمده با آن محبت و شناخت و معنویت و عشقی نهفته است که در ورای اینهاست که حتی به اینها، معنی و جهت و قداست و حرمت بخشیده است. وقتی قلب، در گرو یک عشق بود، صاحب آن دل، از نام و یاد و لباس و دستمال و کفش و کوچه و شهر محبوب، خوشش می‌آید و لذت می‌برد و همه اینها برایش جاذبه دارد و در هر یک از اینها عکس رخ یار را می‌بیند. با محبت وافر و علاقه و احساسی که به حضرت محمد^۹ داریم، اگر با خبر شویم که در جایی ردپایی و نشانی از آن حضرت باقی است، آیا شوق دیدنش را نخواهیم داشت؟ «مقام ابراهیم» در مسجدالحرام، برای حاجی چرا آنقدر خاطره به همراه دارد؟ جز این است که سنگی است که حضرت ابراهیم در بالا بردن دیواره کعبه، به کمک پسرش اسماعیل، آن را زیر پا می‌گذاشته است و جای قدم او بر سنگ باقی است؟! می‌بینم که وادی زیارت، وادی عشق و علاقه و عرفان است. در قلمرو دل، گاهی پای عقل هم می‌لنگد و وقتی عشق فرمان می‌دهد، عقل چاره‌ای جز تسلیم و فرمانبرداری ندارد. مرحوم علامه امینی نقل می‌کند که:

«...فقیه و ادیب بزرگوار اهل سنت، «تاج‌الدین فاکهانی» (وفات 734) به دمشق رفت و در آنجا به قصد زیارت کفش پیامبر که در «دارالحديث الأشرفيّة» است رفت. وقتی کفش را دید، افتاد و شروع به بوسیدن کرد و صورتش را بر آن می‌مالید و اشک شوق از دیدگانش جاری بود و شعری به این مضمون را می‌خواند: اگر به مجنون گفته شود: لیلی وصال و دیدار او را می‌خواهی، یا دنیا را و آنچه در آن است؟ او در جواب خواهد گفت: غباری از خاک کفش لیلی، برایم محبوب‌تر و برای دردهای من شفا بخش‌تر است...» ^[8]

آری... وقتی عشق در کار باشد، خاک رو دوست را باید سرمه چشم نمود و برای عاشق، آنچه ارزشمند است، محبوب و دیدار او و هر چیزی است که منتسب به اوست.

برادرانه بیا قسمتی کنیم رقیب

جهان و هرچه در آن است از تو، یار

ازمن

این یک طرف قضیه است، که محبت، انسان را به زیارت و می‌دارد. سوی دیگر قضیه آن است که «زیارت»، محبت و شناخت می‌آورد و از آن جهت، عاملی سازنده و تربیت کننده است.

«زیارت»، زمینه‌ساز معرفت و محبت

گفتیم که معرفت و عشق، پای را به رفتن می‌گشاید و «دوستی» به «دیدار» می‌انجامد.

گاهی جریان، بر عکس این است.

یعنی «دیدن»، «دوست داشتن» را به دنبال دارد و دیدار، عشق می‌آفریند و «زیارت» سبب حصول معرفت می‌گردد. وقتی که دیدار، بذریعۀ عشق پیاپی، «ملاقات»، «محبت» می‌آورد و نزدیک شدن جسم، نزدیک شدن روح را به دنبال دارد و از قرب مادی می‌توان به قرب معنوی رسید و از رفتن به خانه‌ای محبت صاحبخانه را می‌توان به دل گرفت. چه بسیار پیوندها و عشق‌ها که مولود یک برخورد بوده است. چه بسیار محبت‌ها و انس‌ها و الفت‌ها، که در سایه حضور و دیدار فراهم شده است.

یعنی گاهی موتور محرک انسان در دیدار و زیارت، شناخت و علاقه و انس قلبی است، - که در فصل پیش، مفصل از آن یاد کردیم - گاهی اگر از این بُعد، ضعیف باشد، زیارت و دیدار، باعث روشن شدن موتور می‌شود و ملاقات حضوری، «استارت» محبت باطنی می‌گردد. چرا که از نزدیک، جمال معنی را می‌بیند و به مشاهده ارزش‌های متعالی می‌رسد و علاقمند می‌شود. همچنان که موتور اتومبیل، ماشین و چرخ‌ها را به حرکت وا می‌دارد، ولی هنگامی که به خاطر نقص فنی و یا یخ‌زدگی و ضعف باطری و خفگی موتور، ماشین روشن نشود. هُل دادن به ماشین و حرکت چرخ‌ها، موتور را هم روشن می‌کند.

زیارت، گاهی از این مقوله است. یعنی اگر انسان برود و ببیند و خود را در فضاهای خاطره‌آمیز قرار دهد و در شعاع یک پرتو قرار بگیرد، چه بسا که حرارت معنی، وجود یخ‌کرده زائر را گرم کند و فروغ دیدار، خانه دل را روشن سازد و دیده اهل نظر، مس وجودش را کیمیا کند.

منتها، صرف رفتن کافی نیست، «دیدن» هم لازم است تا به شهود جمال حق نائل نشود، آتشگیرۀ عشق، وجودش را مشتعل نمی‌سازد. اگر رفت و دید و به شهود رسید و زیبایی حقیقت و جمال فضیلت را دریافت، به طور طبیعی، «معرفت» هم می‌یابد.

به قول هاتف:

چشم دل باز کن، که جان بینی آنچه نادیدنی است، آن بینی

گر به اقلیم عشق، رو آری همه آفاق، گلستان بینی

آنچه بینی، دلت همان خواهد آنچه خواهد دلت، همان بینی

بی سر و پا گدای آنجا را سر به مُلک جهان، گران بینی

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی

با یکی عشق ورز، از دل و جان تا به عین‌الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو

اینها همه درست است، ولی به همان شرط نخستین، یعنی گشودن چشم دل!

فیض «حضور» و کیمیای «نظر»

وقتی کسی در مدار عشق قرار گرفت و در حیطة و قلمرو محبتِ الله و اولیاء الله وارد شد، خود این محبت چاره‌ساز است.

مگر می‌شود انسانی خدا را دوست داشته باشد ولی خدا او را دوست ندارد؟ (حدیثش در قسمت پیش گذشت)

مگر می‌شود کسی شیفته پیامبر باشد ولی پیامبر به او بی‌توجه باشد؟

مگر می‌شود کسی خدا را یاد کند ولی خداوند، او را یاد نکند؟

خداوند فرموده است: مرا یاد کنید تا من هم به یاد شما باشم {فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ} [9].

وقتی مَزور، در خاطر زائر باشد، زائر هم در خاطر مزور است. وقتی انسان به پیامبر و امام معصوم سلام می‌دهد، جواب می‌شنود و آنان توجه دارند.

در زیارتنامه‌ها، در موارد متعددی چنین تعبیری وجود دارد که: «أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي وَتَسْمَعُ كَلَامِي وَتَرُدُّ سَلَامِي». [10]

یعنی شهادت می‌دهم که تو شاهد این مقام و موقعیت زیارتی من هستی و سختم را شنیده و سلامم را پاسخ می‌گویی.

از پیامبر اسلام ۹ نقل شده است که:

«خداوند را فرشتگانی است که در روی زمین می‌گردند و سلام‌های امت مرا به من می‌رسانند». [10]

و در روایت دیگر فرموده است:

«هر که بر من سلام دهد در جایی از زمین، به من رسانده می‌شود و اگر کنار قبرم سلام بدهد، می‌شنوم». [11]

و از این دست، احادیث دیگری نیز وجود دارد.

وقتی چنین است که زیارت پیامبر در حال مرگ و حیات، یکسان است و آنان در هر دو حال می‌دانند و می‌فهمند و پاسخ می‌دهند، خود سلام دادن بر پیامبر و معصومین دیگر چه از دور، چه از نزدیک، یک رابطه روحی و معنوی است.

شما فکر می‌کنید اگر سلام و تحیت شما را به پیامبر برسانند، پیامبر هیچ نظر لطفی نخواهد داشت؟

سازندگی زیارت از این ناحیه هم به این صورت است.
تاییدن بارقه‌ای از توجه اولیاء، به زائر، نقش تربیتی عظیمی دارد.
اینجاست که محبت متقابل، شگفت‌ترین تأثیر را در زائر می‌گذارد.
دیگر محبت، یک طرفه نیست و دوستی از هر دو سر است.
به قول مولوی:

هر که عاشق دیدیش، معشوق دان کو به نسبت هست، هم این و هم آن

تشنگان گر آب جویند از جهان آب هم جوید به عالم، تشنگان

چونکه عاشق اوست، تو خاموش باش او چو گوشت می‌کشد، تو گوش باش

اینجاست که دیگر دست زائر را گرفته و بالا می‌برند و به مهمانسرای فیض حضور برده و بر مائده‌های معنویت، میهمان می‌کنند. اینجاست که غیر ممکن‌ها ممکن می‌شود، نادیدنی‌ها مشهود می‌گردد، نگاه‌ها حرف می‌زند، توجه‌ها تربیت می‌کند.

این، فیضِ شگفتِ «نظر» است.

این، برکتِ توجه کسانی است که خاک را به نظر کیمیا می‌کنند.

اقبال لاهوری، در خطاب به خدا و رسول و مددخواهی از توجه آنان، می‌گوید:

فقیرم، از تو خواهم هر چه خواهم دلِ کوهی خراش، از برگِ کاهم

مرا درس حکیمان، دردِ سر داد که من پرورده فیض نگاهم

آنچه که این نظرها و توجه در پی دارد، خواندنی نیست، چشیدنی است که این، وادیِ عشق است و عشق با کاغذ و دفتر سر و کار ندارد.

بشوی اوراق، اگر همدرس مایی که علم عشق، در دفتر نباشد

در این صورت، «یافتن»ها به جای «بافتن»ها می‌آید و آنچه بر دل تابیده، بسیار کارساز است.

یا تو گو آنچه که عقلت «یافته» است یا بگویم آنچه بر من «تافته» است

(مولوی)

«زیارت»، زمینه‌ساز چنین ارتقای روحی است.

زیارت، چه دیدار از خانه خدا باشد و مناسک حج،

چه زیارت مرقد رسول الله باشد،

چه زیارت انبیای بزرگ و ائمه معصومین و اولیای دین،

چه حضور بر تربت خونین و لاله خیز شهیدان،

چه رفتن به مزار صالحان و نیکان...

همه و همه، هم دلیل عشق و محبت است، هم نشانه جهت گیری انسان است، الهام بخش و آموزنده است، الهام گرفتن از اسوه هاست، خط دهنده است، تعظیم شعائر است، تقدیر از فداکاری ها و تجلیل و گرامی داشت فضیلت هاست، زمینه ساز شناخت و تربیت است، بالا برنده است، تعالی بخش است، پرورش یافتن از «فیض نگاه» است.

به قول حافظ:

بلبل از فیض گل آموخت سخن، ورنه نبود این همه قول و غزل، تعبیه در منقارش

و به قول مولوی:

از محبت، تلخ ها شیرین شود وز محبت، مس ها زرین شود

از محبت دُردها صافی شود وز محبت، دُردها شافی شود

از جمله مطالبی که از سوی خداوند به حضرت داود وحی شده است چنین است:

«ای داود!... به اهل زمین برسان که من دوست کسی هستم که مرا دوست بدارد، همنشین کسی هستم که همنشین من باشد، مونس کسی هستم که با یاد من انس گیرد، هرکه مرا برگزیند من هم او را بر می گزینم، هرکه مطیع من باشد من هم مطیع او می شوم، هرکه را صاحب محبتی از صمیم قلب بیایم، من او را برای خودم می پذیرم و چنان دوستش می دارم که پیش از آن، کسی از بندگانم آنگونه دوستش نداشته باشد. هرکه به حق مرا بطلبد مرا می یابد... پس ای زمینیان! غرورها را رها کرده و به کرامت و مصاحبت و انس با من روی آورید تا من هم با شما انس گرفته و به محبت شما بشتابم...» [12]

این حالت «جذب و انجذاب» است که در عالم، وجود دارد و پیوند دهنده کائنات به یکدیگر است و باید رفت و رفت تا به وادی محبت رسید و مقیم کوی عشق گردید.

کدام کیمیایی دگرگون کننده تر از محبت می توان یافت؟!..

پیامبر اسلام، از خداوند می خواهد که «محبت خدا» در نزدش «محبوب ترین» چیزها باشد.

در نیایش دیگری از خداوند می طلبد که: خدایا من محبت تو را می خواهم و نیز محبت کسی که تو را دوست دارد و هر کاری که مرا به محبت برساند، خدایا عشق خودت را در نظرم از جان و اهلیم و از آب گوارای سرد، محبوب تر گردان...

«اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ یُّحِبُّكَ...» [13]

«زندگی دو نیمه است: نیمه ای یخبندان و نیمه ای گدازان. عشق، آن نیمه گدازان زندگی است.» [14]

اگر شعله عشق خدا و رسول و اهل بیت، خرمن جان را سوزاند و دل را مشتعل ساخت... دل در قفای صراط مستقیم می رود که اولیای دین رفته اند.

برای یافتن این شعله، باید به کانون حرارت و روشنایی، به منبع نور و ضیاء نزدیک شد، باید به زیارت رفت، باید زائر شد، تا عشق فراهم آید. همچنان که قبلاً گفتیم: باید عاشق شد تا زیارت فراهم آید.

مولوی، در زمینه پیوند اجزای عالم هستی در رابطه با عشق می گوید:

تشنه می‌نالد که: کو آبِ گوار؟ آب هم نالد که: کو آن آبِ خوار؟

جذبِ آبست این عطش در جان ما ما از آنِ او، و او هم آنِ ما

حکمتِ حق، در قضا و در قدر کرده ما را عاشقانِ یکدگر

جمله اجزای جهان زان حکم پیش جفتِ جفت و عاشقانِ جفت خویش

هست هر جزوی زعالم، جفت خواه راست همچون کهربا و برگِ کاه!

سخن از این است که زیارت اولیای خدا و توجه به آنان، باعث توجه آنان به زائر می گردد و این «توجه»، توفیقی الهی را فراهم می کند و وسیله قرب به خدا می گردد. در متن زیارتنامه ها هم مکرر به تعبیراتی از این قبیل بر می خوریم که: (در خطاب به اولیای خدا در هنگام زیارت)

با محبت شما، با زیارت شما، با حضور در کنار مرقد شما، به خداوند تقرب می جویم.

مهر خوبان، دل و دین از همه بی پروا بُرد رُخِ شطرنجِ نبرد آنچه رخ زیبا برد

تو مپندار که مجنون، سرِ خود مجنون شد از سمک تا به سماکش کششِ لیلی برد

من به سرچشمه خورشید، نه خود بردم راه ذره ای بودم و عشق تو مرا بالا برد ^[15]

قطره و دریا

«بلال»، مؤذن پیامبر، آن حضرت را در خواب دید که به او می گوید:

ای بلال! این چه جفایی است؟..

آیا هنوز وقت آن نرسیده است که به زیارت من آیی؟

بلال، هراسان و ترسان و غمگین از خواب بیدار شد. بر مرکب خویش سوار شده آهنگ مدینه کرد. وقتی به مدینه رسید، نزد قبر رسول الله آمد و شروع کرد به گریستن نزد آن قبر مطهر. چهره خود را به مرقد آن حضرت می سایید که در این حال، امام حسن و امام حسین 7 هم آمدند. بلال، آن دو بزرگوار را هم به سینه چسباند و بوسید. ^[16] زیارت قبر، یادآور سال ها با پیامبر بودن و خاطرات آن دوران بود، حضور دوباره در مدینه پیامبر، آن اتصال روحی را برقرار کرد.

کهربای محبت نبوی 9، بلال را به سوی خود می کشد و جذب می کند. استعداد و آمادگی بلال را بین که محمد 9 مشتاق دیدار اوست و در خواب، از او گِله و شکوه می کند که: چرا به دیدنم نمی آیی؟ این زیارت‌ها، شارژ کردن باطری وجود است، الهام گرفتن از ارواح طیبه و ملکوتی است، تطهیر «جان» در زمزم ایمان و معنویت است، اتصال دو روح همگون و آشنا و هم‌سنخ است، به دریا پیوستن قطره است، عمل به مقتضای عقل و اندیشه است، بلکه عقل را هم تحت فرمان محبت دل درآوردن است.

آب، از سرچشمه باید خورد

میوه را از شاخه باید چید

نامه را سربسته باید خواند

چهره را بی پرده باید دید

زیارت، نوعی در پی وصل شدن است و رسیدن قطره به دریا، پیوستن روح نیازمند به روح برآورنده نیاز.

تشنه به دنبال آب می‌رود و عاشق، در پی معشوق.

جان، اگر از کوثر شرافت سیراب شده باشد، جویای مانده‌های آسمانی است که سرشار از فضیلت و حق و خیر و معنویت باشد.

دل، اگر طالب فیض باشد، سالک راه پاکان خواهد شد و خود را به نیکان متصل خواهد ساخت. این اقتضای هماهنگی و تجانس و الفت روح‌هاست.

علامه امینی = در الغدير، درباره اینکه «بلال حبشی» هنگام زیارت قبر پیامبر، صورت بر آن می‌نهاد، از منابع اهل سنت نقل می‌کند که پس از بیان این مطلب گفته‌اند:

«بدون شک، عشق و محبت فراوان، چنین عملی را اجازه می‌دهد، چرا که مقصود و هدف از تمام اینها، بزرگداشت و احترام است و مردم به حسب اختلاف مرتبه محبتشان در این مورد فرق می‌کنند. همچنانکه در زمان حیات آن حضرت هم چنین بود. بعضی از مردم وقتی آن حضرت را می‌دیدند دیگر نمی‌توانستند خویشتن‌داری کنند و به‌سوی او می‌شتافتند و برخی هم تأخیر و درنگ می‌کردند و هرکدام محلّ خیر است...»^[17]

آنچه در فرهنگ دینی ما، با عنوان «زیارت»، «ذکر»، «توسل»، «شفاعت»، «تبرک» و... وجود دارد، شیوه‌های تمتع و بهره‌وری از مائده معنویت و برکت اهل بیت: و فیض بردن از «کوثر» این پاکان است.

در هر حال، پیامبر و ائمه و صالحان و صدیقان، بندگان مقرب درگاه خداوند و برای تقرب جویی باید با مقربین، انس و آشنایی داشت و خود را در زمره آنان قرار داد تا نمی‌ازیم رحمت خدا به «زائر» هم برسد. باید با خضر، همراه و همسفر شد تا به معرفت و فضیلت رسید و آب حیات را چشید.

زیارت، گاهی در این تقرب جویی و سنخیت یابی است.

مرحوم نراقی می‌نویسد:

«نفوس نیرومند قدسی، به خصوص انبیا و ائمه، پس از آزادی از قفس تن و صعود به عالم تجرّد، در نهایت احاطه و استیلا بر امور جهانند. امور جهان نزد آنان آشکار است و قدرت تأثیرگذاری در مواد عالم را دارند و هرکس که به زیارتشان برود، از آن آگاه و بر آن شاهدند و اطلاع کامل از زائران مرقدشان و از درخواست‌ها و توسل‌ها و تضرع‌ها و شفاعت طلبی‌های شان دارند. پس نسیم لطف این اولیاء بر زائران می‌وزد و رشحاتی از فروغ آنان بر زائرین می‌تابد و در رفع نیاز و برآورده شدن حاجت‌ها و رسیدن به مقصودشان و بخشش گناهانشان و رفع گرفتاری‌های شان، در پیشگاه خداوند شفاعت می‌کنند. این است رمز این همه تأکید در زیارت پیامبر و ائمه 8، علاوه بر این که در این زیارت‌ها، اجابت دعوت ائمه و پیوند با آنان و خشنود کردنشان و تجدید عهد با «ولایت» شان و احیای امرشان و بالا بردن و اعتلای سخنشان و نابودی و ذلت دشمنانشان نهفته است... و همه اینها اجری بزرگ و پاداشی فراوان دارد...» [18]

با این حساب، زائر، مهمان مائده معنوی اولیای خداست و با زیارت، شایستگی و موقعیت آن را می‌یابد که مورد توجه و عنایت قرار بگیرد. هم از سوی خدا، و هم از سوی معصومین بزرگوار. این وادی دلدادگی، قصه و تاریخی دیرین دارد و با حرف و حدیث و شبهه و ممانعت از شور نمی‌افتد.

بیستون کعبه عشاق جهان است هنوز آتش عشق جهان خفته در آن است هنوز
سال‌ها از غم جان‌کندن فرهاد گذشت عشق و جانبازی او ورد زبان است هنوز

واسطه فیض

به درگاه خدا شفیع باید برد. شفعی ما، واسطه‌های فیض الهی‌اند. درست است که بی‌واسطه هم خداوند سمیع و علیم و مجیب است، ولی شرمندگی ما را چه توان کرد که روی آن نداریم که بی‌واسطه از خدا فیض بجویم! حتی در مورد استغفار و توبه هم بی‌نیاز از توسل به اولیا و استشفاع آنان نیستیم.

در زیارت، با این واسطه‌های فیض است که از خداوند حاجت می‌طلبیم.

محمد عربی، آبروی هر دو سرای کسی که خاک درش نیست،
خاک بر سر او

وقتی بار سنگین خطاها، انسان را از رفتن باز می‌دارد و گناهان بسیار انسان را گران‌بار می‌سازد برای سرعت سیر در طریق عبودیت و طیران در فضای معنویت، باید از «توبه» استفاده کرد تا با ریختن گناهان، سبک‌بار و سبک‌بال شد. حالت تضرع و نیاز، شکسته دلی، پشیمانی، ندامت و انابت، خوف و رجاء و بیم و امید لازم است. انکسار قلب در پیشگاه خداوند قادر قاهر میسر است و دل شکستگی و شرمندگی در برابر «عظمت» خدا و «عصمت» رسول فراهم می‌گردد. با واسطه قرار دادن چهره‌ای چون پیامبر و اولیای خدا در برابر پروردگار، دریای رحمت و کرم، زودتر گنهکار را در موج خویش فرا می‌گیرد و استحقاق غفران و توبه‌پذیری فراهم می‌آید. این رهنمود خداوند است که فرموده:

{وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا}. [19]

«آنان که به خود، بد کرده و ستم نموده‌اند اگر پیش تو آیند و از خداوند مغفرت بخواهند و پیامبر هم برای آنان از خداوند آمرزش بطلبد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان خواهند یافت».

نمونه‌های تاریخی

تاریخ، بسیاری از زائران مرقد پیامبر را می‌شناسد که در مزار و مرقد پیامبر 9 به پیشگاه خداوند توبه و التجا کرده‌اند و رضای الهی را کسب نموده‌اند و یا حتی شفا گرفته و درمان یافته‌اند.

علمای اهل سنت نقل کرده‌اند که: «ابن منکدر» از بزرگان تابعین (متوفی ۱۳۰ هجری) با اصحابش در مجلسی که می‌نشست و تشنگی شدیدی بر او عارض می‌شد، برخاسته و صورت بر قبر پیامبر می‌نهاد و بر می‌گشت. وقتی مورد سؤال قرار می‌گرفت، می‌گفت: حالت خطرناکی به من دست می‌دهد که در این حالت، به وسیله قبر پیامبر 9 شفا می‌طلبم. و نیز به محلی در صحن مسجد می‌آمد و در آنجا خود را به خاک می‌افکند. وقتی علت را می‌پرسیدند، می‌گفت: در خواب، پیامبر را در این مکان دیدم. [20]

وقتی پیراهن یوسف، چشم نابینای یعقوب فراق کشیده و هجران دیده را بینا می‌کند، [21] مرقد رسول‌الله نمی‌تواند کرامت نشان دهد؟ وقتی بنا به روایات، غبار مدینه، شفا بخش جذام باشد، تربت پیامبر و امام حسین و قبر امام رضا 7 شفا نمی‌دهد؟

مگر نه اینکه دختر آن رسول پاک، حضرت فاطمه 3 پس از وفات پیامبر، کنار قبر پدر ایستاد و مقداری از خاک قبر را برداشت و بر دیدگان خویش نهاد و گریست و گفت:

چه باک! آن کس را که تربت محمد را بوییده، هرگز در طول زمان، مشک و بوهای خوش را نبوید؟

مَاذَا عَلَى مَنْ شَمَّ تَرِبَةَ أَحْمَدَ أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمانِ غَوَالِيًا [22]

اینگونه عشق‌ها و احترام‌ها و محبت‌ها و شفا طلبی‌ها و تبرک جویی‌ها، از عقیده و ایمان سرچشمه می‌گیرد. وقتی امام احمد حنبل، پیراهنی را که متعلق به «شافعی» بوده می‌شوید و آب آن را می‌نوشت تا از مقام علم، تجلیل کرده باشد [23]، پس ارزش صحابه پیامبر و تکریم آثار بر جای مانده از انبیا و ائمه، جای خود دارد. و زیارت، تکریم اینگونه ارزش‌هاست، و احیای قداست منسوب به اولیای خداوند است.

راز قداست آثار

گرچه روزها، زمین‌ها، لحظه‌ها، از نظر ذاتی با هم تفاوت ندارند ولی به خاطر تعلقی که به کسی یا چیزی و انتسابی که به امر مهم یا شخص محترم یا حادثه خاص دارند، کرامت و قداست پیدا می‌کنند.

مرحوم سید محسن امین، در قصیده بسیار بلند و والا و عمیق و زیبای خود که در رد اشکالات وهابی‌ها سروده است به نام «العقود الدرّیه» در قسمتی از آن می‌گوید:

«خداوند بین آفریده‌هایش تفاوت‌هایی قرار داده است، خاک، با طلا برابر نیست. ماه رمضان بر ماه‌های دیگر فضیلت دارد. از ایام هفته و ساعت‌های روز، برخی برترند. خورشید بر «سها» (نام ستاره) و ماه بر «فرقد» (نام ستاره)

برتری روشن دارد. شیر مثل خرگوش نیست و باز شکاری با هُدهُد برابر نیست. سرزمین‌ها هم همین‌گونه متفاوت است. شرافت «مکه» بیش از «صرخد» (شهری در شام) است و مسجدالاقصی در فضیلت، مانند دیگر جاها نیست. قبرها هم به اعتبار کسانی که در آن آرمیده‌اند در فضل و شرف، متفاوتند.^[24]

مرحوم سید محسن امین، در بیان راز قداستِ مقابر و مدفن‌های اولیای دین و لزوم احترام آنها می‌نویسد: «...همچنانکه یک فرد، که مثل دیگران است، با مبعوث شدن به رسالت، واجب‌الاطاعه می‌شود و موقعیت ویژه‌ای پیدا می‌کند، یک قطعه زمین هم در اصل، با زمین دیگر تفاوتی ندارد، لیکن وقتی در آن پیامبر یا ولیّ خدا دفن می‌شود، به واسطه آن، شرافت و فضیلت و برکتی پیدا می‌کند که از قبل نداشته است و از این رو، احترامش لازم و اهانتش حرام می‌گردد.

از جمله احترامات، آهنگ زیارت آن کردن و بنای قبه و بارگاه و ضریح و... است برای آسایش و بهره‌وری زائران، و از جمله اهانت‌ها، ویران کردن و با خاک یکسان نمودن و آلوده ساختن و... است. وقتی خداوند، یک سنگ را (مقام ابراهیم) که هنگام بنای کعبه زیر پای ابراهیم خلیل‌الرحمن قرار گرفته محترم شمرده و آن را «مصلّا» قرار می‌دهد^[25] برای مدفن جسد ابراهیم یا محلّ دفن سرور و سالار انبیا احترامی قرار نخواهد داد؟...»^[26]

آری... بزرگداشت آنکه خدا تعظیمش کرده، طاعت و عبادت و تعظیم خداوند و خضوع در برابر اوست. اگر مدفن انبیا و اولیا، شرافت یافته، به خاطر آن است که اجساد پاک و اجسام مطهر و شریف این پاکان و معصومین را در بر گرفته است.

سیره سلف صالح

زیارت، تجلیل از فضیلت‌های بزرگان و احیای ارزش‌های آنان و گرمی‌داشت خاطره آن اسوه‌های انسانیت و نمونه‌های پاکی‌هاست.

خردمندان عالم را هم بنا بر این بوده و بر این است که از بزرگان خود، به شیوه‌های گوناگون تجلیل کنند که زیارت هم یکی از این روش‌هاست. تجلیل از روح‌های متعالی، نشان تعالی روح انسان است.

مسلمانان هم از صدر اسلام تاکنون، نسل در نسل، از همه طبقات و اقشار، قبرهایی را که در بردارنده پیامبری یا امام پاکی یا ولیّ صالحی یا بزرگی از بزرگان دین بوده، زیارت می‌کرده و گرمی می‌داشته‌اند. به خصوص نسبت به زیارت قبر رسول گرامی اسلام بیش از همه شرافت قائل بوده و با صرف پول‌ها و تحمل هزینه‌ها و مشقتها و پیمودن راه‌هایی به زیارت می‌رفتند و نزد مرقد آن پیامبر دعا کرده و تبرک می‌جستند و توسل می‌نمودند و از این طریق، به خداوند تقرب می‌جستند. این، اختصاص به شیعه ندارد و علمای بزرگ اهل سنت هم در قرن‌های متمادی در تألیفات خود پیرامون زیارت، بحث‌های فراوان کرده‌اند. علامه امینی در دائرةالمعارف عظیم و دریای عمیق «الغدير» خود، در جلد پنجم، به عنوان نمونه، کلمات بیش از ۴۰ نفر از علمای مذاهب اربعه سنت را در مورد زیارت پیامبر و دعا نزد قبر

آن حضرت و آداب زیارت و ورود به مدینه و ادب دیدار و کیفیت سلام بر آن حضرت و پیوند دادن زیارت پیغمبر با اعمال حج و عمره و... نقل کرده و حتی نام برخی از تألیفات علمای اهل سنت را که مستقلاً در باب زیارت و آداب آن نگاشته‌اند. در کتاب خود آورده است و پاسخی دندان‌شکن به یاوه‌های «ابن تیمیه» و وهابیان داده است.

در زیارت، اگر زیارت‌شهد است، احیای فرهنگ شهادت است، اگر زیارت عبد صالح خداوند است، تجلیل از صلاح‌ها و اصلاح‌ها و عبودیت‌هاست. اگر زیارت پیامبر و امام است، تجدید عهد و تحکیم میثاق با «ولایت» و مقام رهبری است.

زیارت، یا تجدید عهد با «خط امامت» است، یا میثاق با «خون شهید» است، یا پیمان با «محور توحید» و بیعت با «رسالت» و «وحی» است.

امام رضا^۷ فرموده است:

«إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عُنُقِ أَوْلِيَائِهِ وَ شِيعَتِهِ وَ إِنَّ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَ حُسْنِ الْأَدَاءِ زِيَارَةَ قُبُورِهِمْ فَمَنْ زَارَهُمْ رَغْبَةً فِي زِيَارَتِهِمْ وَ تَصَدِّيقًا بِمَا رَغِبُوا فِيهِ كَانَ أَمْتَهُمْ شُفَعَاءَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».^[27]

یعنی:

«برای هر امامی بر گردن شیعیان و هوادارانش پیمانی است و از جمله وفا به این پیمان، زیارت قبور آنان است. پس هرکس از روی رغبت و پذیرش، آنان را زیارت کند، امامان در قیامت شفیع آنان خواهند بود».

بر اساس همین وفای به عهد است که شیعه همواره در احیای نام و یاد و زیارت مزار اولیای دین، چه رنج‌ها که کشیده و چه شهیدها که داده است و هم‌اکنون نیز این خط ایثار و شهادت تداوم دارد.

وقتی زیارت بزرگان و قهرمانان و چهره‌های برجسته فکری و علمی و اصلاحی و انقلابی و گرامیداشت آنان و تجلیل از فداکاری‌ها و خوبی‌ها و خدماتشان، سیره عقلای هر ملت و مذهب است. روشن است که زیارت سرور آدمیان و اسوه سعادت بشر، حضرت رسول^۹ که فرشتگان همه زائر مرقد اویند جای خود دارد و از ارزش و تعهد و سازندگی بیشتری برخوردار است.

روح دل‌باخته به پاکان و قلبی که مفتون محبت خداست و با خدایان پیوند باطنی دارد، اینگونه محبت خود را ابراز می‌کند. این، شیوه‌ای جدید و بدعتی نوظهور نیست. در زمان خود پیامبر هم معمول بوده است، حتی درباره خود پیامبر اسلام. آمدن «اویس قرنی» به مدینه برای دیدن پیامبر، معروف است.

«عروه بن مسعود ثقفی در سال حدیبیه دیده است که چگونه اصحاب پیامبر، آب وضو و غسل او را به‌عنوان تبرک برمی‌داشتند و تار موی حضرت را نگه می‌داشتند. پس از فراغت از نماز، دست حضرت را بوسیده و بر سر و صورت خویش می‌کشیدند. وقتی بلال حبشی، مازاد آب وضوی آن حضرت را آورد، مردم برای برداشتن آن، بر سر او ریختند و حتی اگر آب به کسی نمی‌رسید، از رطوبت آبی که در دست مسلمان دیگر بود، بر خود مسح کرده، تبرک می‌نمود...».^[28]

زیارت، تداوم همین خط است و تبرک و توسل و استشفاء و استشفاع، فیض‌گیری از آن معنویات است که سیره و روش گذشتگان صالح ما نیز همین بوده است.

پیشینه و مشروعیت زیارت

شخصیت‌ها در هر مرام و مکتب و ملتی، نماد هویت و فرهنگ آنانند. احترام به مزار و حضور در کنار قبور آنان، تقویت آن ایده‌ها و عقیده‌هاست.

اقوام آشور و بابل هم زیارتگاه داشتند. هندوها در بنارس زیارتگاه‌های متعدد و معابد بزرگ داشته‌اند. فلسطین سرزمین زیارتگاه‌هاست، چه برای قوم یهود و نصارا، چه برای مسلمانان. بیت‌المقدس و قبور انبیا که در آن سرزمین است، برای پیروان ادیان ابراهیمی جاذبه‌های معنوی دارد. حتی در کشورهای غربی هم جاهایی وجود دارد که برای مسیحیان مقدس است و به زیارت آن می‌روند. پس زیارت، خاص مسلمانان یا شیعیان نیست.

در قرآن کریم، از اصحاب کهف یاد می‌کند و اینکه پس از مرگ یا خواب ۳۰۹ ساله، به قدرت الهی دوباره زنده شدند و بار دیگر مردند. پیکر آنان و غاری که در آن بودند، برای مردم قداست یافت، چون مظهر تجلی قدرت الهی بود. از این رو تصمیم گرفتند بر مدفن آنان معبد و مسجدی بنا کنند:

(فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا) [29]

در تاریخ بشری، بزرگ‌ترین، پرشکوه‌ترین، مقدس‌ترین و آبادترین ساختمان‌ها در هر جا مربوط به معابد و مساجد و زیارتگاه‌ها بوده است. زیارتگاه‌ها پیوند دهنده دل‌ها، تقویت‌کننده باورها و مظهر وفاق ملی بوده است.

رفتن به زیارت اولیا، بزرگان، حتی مردگان، امر تازه‌ای نیست که برخی بی‌خبران آن را بدعت یا شرک می‌پندارند. در زمان حضرت رسول ۹ هم رایج بود. رسول خدا به زیارت قبر مادرش آمنه بنت وهب یا پدرش عبدالله می‌رفت، دعا می‌کرد، می‌گریست، نماز می‌خواند و آن را بازسازی و مرمت می‌کرد. [30] در ابتدای هر سال، به زیارت قبور شهدای احد می‌رفت، مکرر در قبرستان بقیع حاضر می‌شد و برای آنان دعا می‌کرد. از آن حضرت روایت است که می‌فرمود:

«مَنْ زَارَنِي بَعْدَ وَفَاتِي كَمَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي وَ وَجِيتَ لَهُ شَفَاعَتِي» [31]

هر کس مرا پس از وفاتم زیارت کند، همچون کسی است که در حال حیات مرا زیارت کرده و شفاعت او بر من لازم است.

در سیره حضرت زهرا ۳ آمده است که هر هفته به زیارت شهدای احد می‌رفت و هر روز قبر پیامبر خدا را زیارت می‌کرد.

توصیه حضرت رسول به زیارت، آنقدر زیاد است که نمی‌توان کمترین شبهه‌ای در مشروعیت و جواز و استحباب آن داشت. مرحوم علامه امینی در الغدير، [32] مواردی از آنها را نقل کرده و اسناد آن را هم آورده است. به عنوان نمونه:

«مَنْ زَارَ قَبْرِي، وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي» (از ۴۱ نفر از راویان و حافظان اهل سنت نقل شده است).

«مَنْ زَارَنِي بَعْدَ مَوْتِي فَكَأَنَّمَا زَارَنِي فِي حَيَاتِي» (از ۱۳ منبع اهل سنت).

«مَنْ حَجَّ فِزارِ قَبْرِي بَعْدَ وَفَاتِي، كَانَ كَمَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي» (از ۲۵ منبع اهل سنت).

و با تعبیر مختلف از منابع گوناگون نقل شده است. در منابع شیعی هم فراوان است، تنها به یک حدیث بسنده می‌کنیم:

«مَنْ زَارَنِي، أَوْ زَارَ أَحَدًا مِنْ ذُرِّيَّتِي، زُرْتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَنْقَذْتُهُ مِنْ أَهْوَالِهَا».^[33]

«هرکس مرا یا یکی از فرزندان مرا زیارت کند، من هم روز قیامت او را دیدار می‌کنم و از هول و هراس‌های آن روز نجاتش می‌دهم».

وی در پاسخ به شبهه‌افکنی‌های پیروان عقاید ابن تیمیه، از منابع فراوانی از اهل سنت نقل می‌کند که علمای آنان در طول قرون، از دیرباز یا عصر حاضر، بر اهتمام به زیارت حضرت رسول تأکید داشته‌اند.^[34]

تکریم قبور بزرگان دین و چهره‌های برجسته، امری طبیعی و متداول و به عنوان یک حسنه در میان مسلمانان جاری بوده است و مخصوص شیعه نیست. وقتی نسبت به افرادی نسبتاً عادی چنین احترامی می‌شده و می‌شود، نسبت به پیامبر خدا و ائمه معصوم و امام‌زادگان به طریق اولی جایز و مناسب است. در «الغدير»، در بخشی مفصل، نمونه‌های فراوانی از منابع اهل سنت نقل شده که به زیارت اصحاب، بزرگان، علما، راویان و فقیهان می‌رفته‌اند و آنان قبوری داشتند که مورد توجه بوده است، مثل قبر بلال در دمشق، قبر سلمان در مدائن، قبر طلحه و زبیر در بصره، ابویوب انصاری که در روم درگذشت، مشهد رأس‌الحسین در مصر، قبر عمر بن عبدالعزیز در دیر سمعان، قبر ابوحنیفه در اعظمیه بغداد، قبر مالک بن انس در بقیع، معروف کرخی در بغداد، شافعی در مصر، احمد بن حنبل در بغداد.^[35]

بحث «آداب زیارت» که در منابع اهل سنت هم آمده است، گواه دیگری در رواج این سنت دینی از دیرباز بوده که مورد وفاق و قبول علمای مذاهب بوده و درباره آن تألیف‌های مستقلی وجود دارد و برخی تا ۳۶ مورد برای آداب زیارت بیان کرده‌اند.^[36]

رواج زیارت بین مسلمانان به عنوان یک «سیره متشرعه»، از مستندات مشروعیت و جواز و استحباب این عمل است. این زائران، افراد بی‌سواد و بی‌خبر از دین و روایات هم نبوده‌اند، تا برخی به آنان نسبت جهل و خرافه بدهند. میان آنان تعداد فراوانی از علما و پیشوایان مذاهب بوده که مقتدای مردم محسوب می‌شدند. ناقلان روایات و نمونه‌های تاریخی هم اغلب علما و پیشوایانی بوده‌اند که با نقل خود بر آن عمل صحه گذاشته و پسندیده‌اند و در فضیلت آن مزارها و مدفونین آن حرم‌ها داد سخن داده‌اند. پس می‌توان گفت همه مسلمانان در همه دوران‌ها بر این موضوع، اتفاق نظر داشته‌اند و این بیانگر نوعی اجماع ثابت و محقق میان طبقات مسلمین بوده است. با توجه به مطالب یاد شده، چه ارزش و اعتباری برای سخنان و عقاید «ابن تیمیه» و پیروان او باقی می‌ماند؟!

نقش تربیتی زیارت

غوطه در اشک زدم، کاهل طریقت گویند پاک‌شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

در برابر آینه

آینه، زشت و زیبا را نشان می‌دهد،
و نقصان و کمال را می‌نماید،
و شاهی صادق و زبانی گویا - هرچند بی‌زبان - است.
چرا که آینه، یک «ملاک شناخت» و «وسیله بیان» است.
امامان شیعه - بلکه همه اولیای خدا و انسان‌های والا، شهیدان، صدیقان و ... - آینه‌اند.
ائمه، ملاک و معیارند، الگو و اسوه و میزان‌اند. در زیارت‌ها به حضرت علی^۷ خطاب می‌کنیم: «السلام علیک یا میزان الأعمال».

ایستادن در برابر آینه‌های فضیلت‌نما، «ذیلت»‌ها را هم خود به خود می‌نمایاند و قرار گرفتن در مقابل آینه‌های کمال، «نقص»‌ها را نشان می‌دهد.
«زیارت»، نوعی حضور در برابر آینه است.
زیارت، خود را به «میزان» عرضه کردن است،
زیارت، خود را به «محک» زدن است،
زیارت، خود را با «الگو» و «مدل» سنجیدن است و این گامی برای رشد دادن به خود و معنویت‌های خود و کاستن از نقایص و عیوب است.

وقتی ما در برابر یک معصوم و امام شهید قرار می‌گیریم و در مزار پیشوایان دین، با شناخت و بصیرت حضور می‌یابیم و می‌دانیم که اینان، کمال مجسم و عینیت فضیلت و جلوه‌ای از نور خدا و چشمه‌ای از فیض ربّ، و تبلوری از ایمان و خلوص و عبودیت و پاکی‌اند، در این صورت، عظمت آنان، ما را متوجه نقائص مان می‌کند،

و پاکی آنان، ما را به آلودگی‌های مان آشنا می‌سازد،
معنویت و روحانیت آنان، ما را به مادیت و دنیاگرایی مان واقف می‌گرداند،
«طاعت» آنان، معصیت ما را روشن می‌نماید،
نورانیت آنان، تیره‌جانی و تاریک‌دلی ما را،
صفای آنان، غلّ و غشّ ما را،
خدا ترسی آنان، هواپرستی ما را،

تعالی روح و رتبه والایشان، تنزل مقام و پستی منزل ما را.

حضور در مزار امامان پاک ما را آگاه می کند که:

اگر آنان در «قله» اند، ما هنوز به «دامنه» هم نرسیده ایم،

اگر آنان «مطهر» اند، ما هنوز در فکر طهارت هم نیستیم،

اگر آنان «معصوم» اند، ما گرفتار معصیتیم،

اگر آنان «برگزیده خدا» یند، ما هنوز در دام ابلیس و هوای نفس، اسیریم،

اگر آنان در اوج «معراج معنوی» اند، ما در «هبوط مادی» مانده ایم،

اگر آنان «بنده خدا» یند، ما در بند «خود» یم.

«زیارت»، زمینه ساز این تقابل و تقارن و مقایسه و محاسبه است و تا این سنجش انجام نگیرد، به کاستی های اخلاقی و ضعف های معنوی خود واقف نخواهیم شد. این است که زیارت را قرار گرفتن در برابر آینه می دانیم، شناخت درد، نیمی از درمان است. شناخت نقص هم گامی برای جبران است. وقتی ائمه، «امام» و «الگو» و «اسوه» مایند، با زیارت آگاهانه و از روی معرفت، می توان دریافت که چه اندازه به آنان، «اقتدا» و «تأسی» کرده ایم؟ اگر آنان «امام» اند، آیا ما هم «امت» و پیرویم؟

حدّ و مرز کمال

شناخت محدودۀ عمل و زمینۀ رشد، در پویایی حرکت معنوی و تکاملی انسان مؤثر است. یعنی اینکه بدانیم تا کجا می توان رفت؟ به کجا می توان رسید؟ چه می توان شد؟ چگونه می توان بود؟ توجه به نقطۀ اوج و مرز کمال، عامل ارتقا است. قله ها را دیدن و قله پیمایا را شناختن، شوقِ قله پیمایی به انسان می دهد. زیارت هم چنین حسی را در قلمرو معنویات ایجاد می کند.

این چشم انداز را در حیات شخصیت های برجسته و انسان های نمونه می توان یافت و به محدودۀ این قلمرو وسیع، با توجه به عظمت مقام ائمه می توان پی برد.

امامان، که «انسان های برتر» اند، شخصیتی دارند که حدّ و مرز تعالی انسان را نشان می دهند.

آنان، چون «انسان» اند، الگوی انسان هایند، و گرنه قابل تأسی نبودند.

انسان کامل بودن آنان، به ما نشان می دهد که تا کجاها می توان پر کشید و طیران کرد و کمال یافت.

به قول سعدی:

طیران مرغ دیدی؟ تو ز پای بند شهوت به در آی تا ببینی طیران آدمیت

به زیارت این اسوه ها رفتن، ما را به آن قله ای که باید برسیم، به آن حدّ و مرزی که باید قدم بگذاریم و به آن

مرتبۀ ای که باید نائل شویم، «راهنمایی» می کند.

گفتیم که این، منحصر به ائمه نیست، در مراتب مختلف، همه انسان های والا، این هدایت و امامت را برای ما دارند.

به قول «آلکسیس کارل»:

«...در زندگی دانشمندان و قهرمانان و پاکان، یک ذخیره تمام نشدنی از انرژی معنوی وجود دارد. این مردان، چون کوه‌هایی در میان دشت، سر بالا کشیده‌اند و به ما نشان می‌دهند که تا کجا می‌توانیم بالا برویم و چه قدر هدفی که طبیعتاً شعور انسانی به آن متمایل است، عالی است. فقط چنین مردانی می‌توانند برای زندگی درونی ما غذای معنوی مورد نیازش را تهیه کنند».^[37]

به‌راستی هم، اولیای دین، که زیارتشان بر ما فرض و لازم است، بیان‌کننده این حد و مرز سیر صعودی انسان؟ در مسیر پاکی و طهارت و کمال‌اند.

و این، خود، یکی از شیوه‌های امامت و خواص رهبری آنان است. در تعبیراتی که در زیارتنامه‌ها به کار رفته است، به وضوح، این نشان دادن حد و مرز را می‌توان دید. از امامان معصوم، با کلمات و عناوینی یاد شده که در این باب، بسیار راهگشاست.

تعبیراتی همچون: «آیه»، «بینه»، «حجّت»، «گواه»، «شهید»، «صراط»، «راه»، «نشانه»، «راهنما»، «منار»، «امام»، «در»، «چراغ»، «نور»، «ستاره»، «ماه»، «خورشید»، «دلیل»، «پرچم»، «علامت» و... که در متون زیارتی دیده می‌شود، مبین این نکته است.^[38]

نمونه‌ها، همیشه معیار و میزان‌اند و محدوده و گستره و میدان رشد انسان‌ها را نشان می‌دهند و به‌همین جهت، در برنامه‌های تربیتی اسلام، تأکید فراوانی روی نشان دادن الگو شده است. استاد حکیمی می‌نویسد:

«...از حقیقت‌هایی که در انعقاد شخصیت انسان و ساختن آن، سخت مؤثر است، توجه انسان است به نمونه‌های والای فکر و اعتماد و اقدام و عظمت و حماسه و جهاد. اگر این نمونه‌های والا در میان زندگان باشند، چه بهتر. ولی انسان به گونه‌ای ویژه، به اشخاص تاریخی و گذشتگان اعتقاد دارد و کمالات و عظمت‌های آنان را - تا سرحدّ اساطیر - تقدیس می‌کند و بزرگ می‌دارد. بنابراین، بشر به‌طور فطری، از توجه به آثار باقیمانده، ابزار کار، محلّ سکونت و قبور بزرگان تاریخ و تأمل در احوالات آنان، چیزها می‌آموزد و به عظمت‌ها می‌رسد».^[39]

خویشاوندی معنوی و فرهنگی

احساس وابستگی به یک مجموعه آبرومند، یا فامیل بودن با یک خانواده شریف، نقش کنترل از بدی‌ها را دارد و انسان کارهایی را که در شأن این روابط و خویشاوندی‌ها نیست، ترک می‌کند. پیوند و خویشاوندی هم تنها سببی و نسبی نیست. فرزندان روحی بزرگان دین هم خود را مرتبط با آن اولیا می‌دانند. تباهی و فساد، در میان جوانانی که ریشه و تبار صحیح و معلومی ندارند، بیشتر است.

فرزندان نامشروع و بی پدر و مادر، برای بزهکاری و جرم و جنایت، زمینه مساعدتری دارند. انقطاع فرهنگی یک نسل، از گذشته درخشان خویش، زمینه‌ساز بردگی فکری و استعمار فرهنگی آنان از سوی تاراج‌گران فکر و اندیشه و استقلال ملت‌هاست. از این رو، پل زدن بین نسل حاضر و پیشینه فرهنگی و ارزشی و مکتبی، سازنده و هویت‌بخش است.

در مسائل اخلاقی و تربیتی هم، پیوند با نیکان و رابطه با صالحین و آشنایی با خانواده‌های ریشه‌دار و صاحب کرامت و شرف، سازنده است. به همان شکل که گسیختگی از تبار پاکان و بریدگی از ریشه‌های فرهنگی و اخلاقی، زمینه‌ساز فساد و گناه و بی‌مبالاتی و عدم تعهد است.

زیارت، عاملی در جهت پیوند زدن با صالحان، یا تقویت رابطه معنوی با وارستگان است. ایجاد رابطه (اگر نیست) و تحکیم پیوند (اگر هست).

هر کس، در یک جامعه و امت، ریشه‌های عقیدتی، فرهنگی و معنوی دارد. برای ما مسلمانان این ریشه‌ها، همان «عترت» پیامبر است.

زیارت، عاملی برای تحکیم این پیوند است. احساس معیت با اهل بیت سازنده است، تقوا هم سبب می‌شود ما هم از خانواده عظیم اهل بیت شویم (مَنْ اتَّقَى فَهُوَ مَنَا اهل البیت).

زائری که به دیدار یک ولی از اولیای خدا می‌رود،

یا بر مزار امامی از ائمه یا پیامبری از انبیا حاضر می‌شود،

یا بوسه بر آستان پاک پیشوای شهیدی می‌زند، و «سلام» می‌دهد،

یا به ادب و احترام، در پیش روی مرقد معصومین و صالحین و صدیقین و شهدا می‌ایستد، به یاد گذشته فرهنگی و میراث فکری و ریشه‌های معنوی خویش می‌افتد و اهل صلاح و سداد می‌شود.

همچنان که انتساب به یک پدر خوشنام و نیاکان شریف، انسان را از غلطیدن در دامان بدنمایی و هتّاکی و هرزگی، تا حدودی نگه می‌دارد و عامل کنترل حرکات و رفتار است، انتساب به دودمان پیامبر و اهل بیت عصمت و شهیدان راه خدا نیز چنین نقشی دارد.

مگر نه اینکه از خانواده شهدا، توقعی و انتظاری بیش از دیگران است؟

مگر نه اینکه از ذریه پیامبر، چشم‌داشت دیگری است؟

مگر نه اینکه به خانواده یک عالم مذهبی و پیشوای دینی، به چشم دیگری می‌نگرند و توقع دیگری دارند؟!...

خود این پیوندها و نسبت‌ها و رابطه‌ها، انسان را در بستری از نیکی و عفاف و تعهد قرار می‌دهد.

خویشاوندی‌ها، همه‌اش، نسبی و سببی نیست.

خویشاوندی فکری و فرهنگی هم مهم است.

پیامبر و علی^۷ پدران این امت‌اند. شیعه، فرزندان فکری ائمه‌اند. هر مسلمان، خویشاوندی معنوی با اهل بیت پیامبر و اولیای دین دارد.

حال، زائری که به زیارت امامی از ائمه می‌رود، این «صله رحم» و تجدید دیدار با یک خویشاوند معنوی و با نیاکان مکتبی است.

زائر، مدعی است که به خاندان پیامبر، عشق می‌ورزد، با آنان رابطه و آشنایی دارد، از آنان است، با آنان است، آنان را می‌شناسد، با آنان هم‌ریشه و هم‌خانواده است، اهل یک مملکت و آبادی و خاک و خونند. نشانه این پیوند هم، همین «زیارت» است.

چرا جای دیگر نرفت؟.. چرا کار دیگر نکرد؟.. چرا دل را برداشت و به «عتبه بوسی» یک امام آمد؟ آیا این نشانه ریشه در یک «آب» داشتن نیست؟ این نشانه هم‌خانه و هم‌خوشه و هم‌ریشه و هم‌خون بودن نیست؟.. چرا. گر برکنم دل از تو و مهر از تو بگسلم این مهر بر که افکنم؟ این دل کجا برم؟

نامم ز کارخانه عشاق، محو باد گر جز محبت تو بود ذکر دیگرم

ای عاشقان کوی تو از ذره بیشتر من کی رسم به وصل تو، کز ذره کمترم

با این حال، آنکه عشق و محبت اولیای خدا را در سینه دارد، آنکه از دیگران گسسته و به ائمه پیوسته است، آنکه «زیارت» را، شاهد صدقی بر ارادت خویش به پاکان می‌داند، آنکه خود را مرتبط با دودمان طهارت و عصمت می‌شناسد، آنکه خود را با «معصومین» هم‌خانواده می‌بیند، آیا سزااست که ناپاک باشد و تبه‌کار؟ آیا پذیرفتنی است که نسبت به اهل بیت تقوا و پاکی، «ناخلف» باشد؟ آیا شرمندگی ندارد که در ارتباط با صالحان باشد و «ناصالح» باشد؟ این است که «زیارت»، یادآوری پیوندهای معنوی و خویشاوندی فکری و فرهنگی یک «مؤمن»، با اولیای خدا و پیشوایان دینی خود است و سازنده است، چرا که «یادآور» است. و بسیاری از «تقوا»ها در سایه «تذکر»ها پدید می‌آید.

در زیارتنامه‌ها هم جزء درخواست‌ها، تداوم این رابطه و تکرار این دیدار و تقویت این پیوند در دنیا و آخرت، می‌باشد. به عنوان نمونه، زائر امام رضا^۷ از خداوند در لحظه وداع آن حضرت چنین می‌طلبد:

«خدایا... این را آخرین بار، از زیارت من، از قبر فرزند پیامبر و حجت خودت، قرار مده!

خدایا... میان من و او در بهشت، جمع کن،

مرا با او محشور ساز، مرا در «حزب» او قرار بده،

مرا با شهیدان و صالحان قرار بده، که اینان، رفقای شایسته و نیکویند...».^[40]

علاقه به دیدار مجدد، و قول و قرار با خدا و حجت خدا برای «زیارتی دیگر» هم، در اصلاح نفس مؤثر است.

توجه به خدا

اساس تربیت روحی مسلمان، «ذکر خدا» است، ذکر، بازدارنده از بدی‌هاست. و ریشه تباهی اخلاق، «غفلت» و «دوری» و «نسیان» است، نسیان خدا و قیامت و رابطه بندگی ما با خدا. اگر از «سازندگی» زیارت سخن می‌گوییم، باید آن را در ارتباط با «یاد خدا» بشناسیم که در مزار معصومین و شهیدان پدید می‌آید.

اگر ائمه معصوم، مقرب درگاه پروردگارند، به‌خاطر آن است که «عبودیت خدا» را در اوج متعالی‌اش دارا هستند. اگر اسوه و الگوی مایند، برای آن است که در «تقوا» و «طاعت» خدا، سرآمد اهل روزگارند. اگر سخن و عملشان، برای ما سند و ملاک است، از آن روست که «حجت»‌های خدایند. اگر نزد خداوند، مقام و مرتبه‌ای والا دارند، رازش در ارتباط عمیق و همواره و عاشقانه آنان با خدای عالم است. زائری که در مرقد پاکشان، آستانه ادب می‌بوسد و به تکریم و احترام می‌پردازد، باید به یاد خدا افتد. چرا که «ائمه»، واسطه خالق و خلقند، راه‌منتهی به خدایند، آینه حق نمایند، زیارتشان، یادآور خداوند است. چون بنده صالح خدایند، مقرب‌اند و چون مطیع پروردگارند، برای ما اسوه‌اند. وقتی توجه به خدا، نقش تربیتی و سازنده و بازدارنده از گناه دارد، این توجه، در کنار مزار اولیای خدا بیشتر و شدیدتر است.

پس، زیارت، باید بازدارنده از گناه باشد. چرا که در «زیارتگاه»، به ادای احترام امامی می‌ایستیم که عظمت و قداستش را مدیون بندگی خداست. مگر می‌شود کسی مدعی عشق و محبت دوستان خدا باشد، ولی راه و روشی و عمل و زندگی‌ای، بر خلاف رضا و خواست آنان داشته باشد؟ ویژگی زیارت، رنگ الهی داشتن آن است. چه‌بسا که به دیدار کسانی برویم، ولی به یاد خدا نیفتیم. چه بسیار جاهای دیدنی و اماکن باستانی و آثار هنری و موزه‌ها و بناها که دیدارش یادآور خداوند نیست، چون جلوه الهی در آنها نیست.

اما زیارت معصومین و مزار ائمه و قبور اولیای خدا و امامزادگان، جدا از یاد خدا و منفصل از معنویت و روحانیت نیست. به همین جهت است که آرامش روحی و صفای باطن می‌آورد. مزارها، جلوه‌های ربوبی دارند و «صبغة الله» در آنها مشهود است. زیرا «آن» که به دیدارش آمده‌ایم، با «او» پیوند داشته است. در زیارت‌نامه‌ها، از معصومین: با عنوان عبدالله، حبیب الله، صفی الله، ولی الله، خلیل الله، باب الله، حجة الله و... یاد می‌کنیم.

زائر هم، از این رهگذر، غنچه فطرتش را می شکوفاند و با یاد خدا و توجه به معبود، دل را صفا می بخشد. احساس کشش به سوی مبدأ می کند، پاک و زلال می شود و از گناه، دور می گردد. و دوری از گناه، یعنی نزدیکی به خدا. زائر اگر بخواهد بهره تربیتی ببرد، باید حرم ها را جلوه گاه الهی ببیند و زیارتش را گامی برای الهی شدن بشناسد.

تقرب به خدا

والا ترین هدف خلقت، الهی شدن انسان و قرب به خداوند است. منظور، نزدیک شدن مکانی نیست، که خدا مکان ندارد، بلکه یافتن صفات الهی و فاصله گرفتن از رذایل است. و مقصود، نزدیک شدن خدا به ما نیست، چرا که خداوند، به ما نزدیک است:

از رگ گردن به ما باشد خدا نزدیک تر هر چه ما دوریم از او، او به ما نزدیک تر

این نص قرآن کریم است که:

(وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ). [41]

دوست، نزدیک تر از من به من است وین عجب تر که من از وی دورم

«سعدی»

بلکه هدف، نزدیک شدن ما به خداوند است از طریق کسب فضائل و از راه آراسته شدن به مکارم اخلاق و تخلّق به اخلاق الله، به وسیله بندگی و طاعت و اخلاص و تقوا، با الگو قرار دادن پیشگامان و ره یافتگان به محضر ربوبی و واصلان و مقربان.

«زیارت»، چون پیوند و تجدید عهد با بندگان خالص خداوند است، زمینه کسب صفات شایسته و عامل رشد معنوی، و در نتیجه تقرب به خدا می گردد.

وقتی در زیارت، انسان ناقص، در برابر انسان کامل قرار می گیرد و به آن مدل و الگو توجه می کند، انگیزه کمال یابی، او را به قرب معنوی به خدا می کشد و زیارت، مایه تقرب می گردد.

تقرب به اولیای خدا، راهی است برای تقرب به خداوند، چرا که اینان، وسیله و صراط و راهنما و مشعل هدایتند. آشنایی و انس با اینان، زائر را با خداوند هم مأنوس و آشنا می سازد. در مسیر کمال جویی، طلب و اراده، نقش مؤثری دارد. باید خواست تا رسید، به شرط آنکه موانعی در کار نباشد. تا انسان نخواهد که تقرّب بجوید، نزدیک هم نمی شود.

باید «تقرّب» جست، تا به «قرب» رسید.

به همین جهت، تعبیر «اتقرب» در زیارت نامه ها زیاد است و دیدار مرقد ولیّ خدا، سبب نزدیک شدن به خدا به حساب آمده است.

از موارد فراوان، به چند نمونه اشاره می‌شود:

در زیارت علی^۷ می‌گوییم:

خدایا! بنده و زائر تو، با زیارت قبر برادر پیامبرت، به تو تقرب می‌جوید.

«اللهم عبدك و زائرک، متقربٌ إليك بزيارة قبر أخي رسولك». [42]

و در زیارت موسی بن جعفر^۷ می‌خوانیم:

«متقرباً بزيارتك إلى الله تعالى». [43]

و در زیارت ائمه معصومین، خطاب به آنان می‌گوییم:

«متقربٌ بكم إليه». [44]

زیارت امام، وسیله نزدیک شدن به خداوند است و آراسته شدن به اوصاف و اخلاقیات معصومین، آراستگی به

اوصاف الهی است و در همین قرب به خدا، کمال وجودی انسان نهفته است.

ابوسعید ابوالخیر، از شیخ الرئيس بوعلی سینا، نابغه دوران، درباره تشریف به زیارت، پرسشی می‌کند. ایشان در پاسخ

می‌گویند: «در این هنگام (هنگام تشریف به زیارت) اذهان، صفای زیادتری پیدا کرده، خاطره‌ها با تمرکز شدیدتری جلوه

نموده و باعث نزدیکی به خداوند می‌گردد». [45]

زائر، حتی این قرب را «احساس» هم می‌کند و درخواست دارد که استمرار یابد و قطع نشود. جلوه‌ای از فیض‌ها را

در خویش می‌یابد و احساس «تصعید وجودی» می‌کند، خود را به خدا نزدیک‌تر می‌یابد، دلش شکسته‌تر می‌شود، با

فطرت خدا آشنای خود، صمیمی‌تر و درگوشی‌تر به نجوا می‌پردازد، و تصمیم بر توبه‌ها و انابه‌ها، از رهگذر همین

توجه‌ها و تقرب‌ها پدید می‌آید.

تحول روحی

تأثیر فضاهاى خاص مکانی و زمانی بر انسان روشن است، تأثیرپذیری از شرایط ویژه و دگرگونی، از حالات و

خصوصیات روحی انسان است.

عواملی چند، انسان را «متحول» می‌کند.

خدایی که «محول الحال» است، این اعجاز را و این تأثیر شگفت را و این کیمیای دگرگون‌ساز را، گاهی در یک

«تربت» می‌نهد، گاهی در یک «زیارت» قرار می‌دهد، گاهی به برکت یک «شهید»، فراهم می‌سازد، گاهی در فیض یک

«نگاه» و فوز یک «نظر» می‌بخشد، گاهی «حال» را در یک «دیدار» می‌بخشد و «حضور»، منشأ این تحول می‌شود.

آری... «زیارت»، نقش دگرگون‌ساز و تحول‌آفرین می‌تواند داشته باشد - و دارد - در زیارت مولای متقیان^۷

می‌خوانیم:

«السَّلامُ على ميزانِ الأعمالِ و مقلبِ الأحوال». [46]

گرچه مقلب القلوب بودن و دگرگون‌سازی دل‌ها و حال‌ها، کار خداست، ولی خداوند، این ولایت را به «ولیّ خود» هم می‌بخشد، و علی^۷ هم می‌تواند احوال را دگرگون و فیض نظرش خاک را کیمیا و مس دل را طلا سازد، عوض شدن انسان، یکی از آثار زیارت است. اگر در زیارت، این تحول روحی پدید نیاید، چه سود؟ مرحوم صاحب جواهر از شهید در کتاب «دروس» نقل می‌کند که ایشان فرموده است:

«از جمله آداب زیارت، این است که زائر پس از زیارت، بهتر از قبل از آن باشد».^[47]

این تحول و انقلاب روحی و حال زائر، پیش و پس از زیارت، نشانه‌ی اثرپذیری از جذبه‌های معنوی است که در مزار یک امام و در کنار مرقد یک پیشوای معصوم وجود دارد، در زیارت خانه‌ی خدا هم شاهد این تحولات روحی زائران و حجاج و معتمرین هستیم.

این «انقلاب» باید خواسته‌ی یک زائر باشد.

همین نکته، در زیارت‌ها هم مطرح است. به این فقره توجه کنید:

«خدایا، مرا از کسانی قرار بده که از زیارت مرقد دوستان و اولیای، رستگار و پیروز بر می‌گردند و مستوجب بخشش گناهان و پوشاندن خطا می‌شوند».^[48]

آنکه از زیارت بر می‌گردد، باید همراه با تحول و تغییر و توبه و انابت باشد، باید فرقی کرده باشد، و گرنه از زیارت بهره نگرفته است، گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟! گنهکار، از محیط پاک زیارتگاه اثر می‌پذیرد و در فضای دیگری قرار می‌گیرد.

این تحول، چه بسا از دور فراهم نگردد، باید بیاید، رنج سفر ببیند، پای به راه نهد، با شوق و درد، وادی‌ها را ببیماید، تا در کنار مرقد، «قرار» گیرد. آنگاه این «حضور»، تأثیر تربیتی دارد.

توبه و گناه‌زدایی

گاهی یک جرعه معنوی، سرپای وجود را به آتش می‌کشد و مشتعل می‌سازد و گناهان را می‌سوزاند.

بار معنوی زیارت هم تا حدی است که گاهی یک انقلاب روحی، یک تحول حال، یک «توجه» در مزار معصوم، منشأ اثر در یک عمر است. لحظات «شب قدر گونه» ای که برای زائر، در کنار قبر اولیای پاک خدا حاصل می‌شود، گاهی برکاتی دارد که بیش از سال‌ها مراقبت و مواظبت، بازدهی دارد.

چه توبه‌های عظیم، چه تطهیر قلب‌های جدی، چه تصمیم‌های بزرگ، چه اصلاح درون‌های سرنوشت‌ساز، که از آثار «زیارت» است.

در عتبات ائمه حضور یافتن و به «حساب» خود رسیدن، به گذشته خویش و اعمال خود توجه کردن و تصمیم به «پاک بودن» و «خوب زیستن» گرفتن، از آثار دیگر زیارت است.

گناه، زائده‌ای است، رویده بر تنه اخلاق انسان، غفلت، آفتی است، افتاده به جان «قلب»،

هوای پرستی، باد مسمومی است، وزیده بر گلستان «فطرت»،
 دنیا زدگی، کرمی است ساقه خوار، چسبیده به شاخه «وجود»،
 شهوات، آتشی است هستی سوز، افتاده به خرمن «ایمان»،
 «زیارت» چه می کند؟.. وقتی یک زائر در مقابله با حرم های مطهر و شخصیت های معصومین به فکر می افتد که
 خطاها و لغزش های یک عمر را جبران کند، شانه هایش می لرزد، اشک می ریزد و از خودش بدش می آید و برای اصلاح
 گذشته اش تصمیم هایی اساسی می گیرد.

زیارت، مؤمن را در آستانه ایمان مجسم و در عتبه اسوه های اخلاق، می نشاند،
 فطرت را، زیر اشراق ملکوت مرقد معصومین، آفت زدایی می کند،
 زیارت، آبی ابراهیمی است که بر آتش شهوت نمرودیان ریخته و آن را سرد و سلامت می کند،
 زیارت، انسان را به خطاهایش «متوجه» و «معترف» می کند و در او، بارقه «امید» و «مغفرت» می آفریند. زائر، باید
 خود را در چنین جایگاه و مقامی احساس کند.
 در زیارت امامان مدفون در قبرستان بقیع می خوانیم:

«وَهَذَا مَقَامٌ مَنْ أَسْرَفَ وَأَخْطَا وَاسْتَكَانَ وَأَقْرَبَ بِمَا جَنَى وَرَجَا بِمَقَامِهِ الْخَلَاصَ...».^[49]

اینجا، محل ایستادن و جایگاه کسی است که اسراف و خطا کرده است، اینجا کسی در حضورتان ایستاده که
 شکسته و خاکسار، به جرم خویش اقرار می کند، و به خاطر حضورش در این مقام، امید «خلاص» دارد. تا انسان خود را
 اسراف کار و بزه کار نداند، خاکسار نمی شود، و تا خاکی نشود به گناه اعتراف نمی کند و تا اقرار به اشتباه نکند، امید
 نجات در او نیست.

مزار ائمه، بهترین جا برای «محاسبه نفس» و رسیدگی به پرونده اعمال خویش است.
 من که هستم؟ چه کرده ام؟ کجا آمده ام؟ به زیارت که شرفیاب شده ام؟ چرا آمده ام؟ چه می خواهم؟ چه آورده ام؟
 با چه رویی حاجت بطلبم؟ با کدام عمل صالح، خود را «اینجایی» معرفی کنم؟ گذشته ام چه بوده است؟ اکنون چه
 کاره ام؟ آیا گناهانم اجازه می دهد که چهره بر آستان این مرقد بسایم؟ آیا قطرات اشکم، شایسته آن است که بر ضریح
 و رواق و خاک مرقد حجت خدا بچکد؟ تا پاک نشوم که نمی توانم چشم به پاکان بیفکنم! تا لایق نباشم که نمی توانم
 مدعی دوستی و محبت و ولایت کنم! پس باید توبه کنم، عوض شوم، به برکت حضور در این محضر، از آلودگی ها
 دست بشویم.

اینجاست که زیارت، عامل توبه و زمینه ساز گناه زدایی می شود.
 زائر، باید اهل استغفار و معذرت خواهی و اعتراف به گناه و امید به بخشش باشد.
 در زیارت حضرت رسول^۹ می خوانیم:

«وَإِنِّي أَتُوبُكَ تَائِبًا مِنْ ذُنُوبِي، وَإِنِّي أَتُوجَّهُ بِكَ إِلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكَ لِيَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي».^[50]

استغفار و توبه از گناهان و توجه به خدا و امید مغفرت، در زائر رسول‌الله لازم است.

بدین گونه، زیارت، عامل تزکیه نفس و خودسازی و تربیت است.

همچنانکه دریاها و گیاهان و عالم طبیعت، سموم و گاز کربنیک‌های هوا را می‌گیرند و به تطهیر و پالایش جو و محیط و هوا می‌پردازند، در عالم معنویات هم، انسان‌های نمونه و روح‌های متعالی و مظاهر کمال، چنین خاصیتی دارند و جان‌ها را پاکسازی می‌کنند و اخلاق‌ها را اصلاح و دل‌ها را از رذائل شستشو می‌دهند.^[51]

این وساطت در فیض است که از خداوند، اما از کانال اولیایش به ما می‌رسد.

وقتی که زیارت ائمه و پیوند با آنان در تطهیر جان‌ها و اصلاح اخلاق و تربیت نفوس مؤثر است. این خود، نوعی هدایت و امامت و رهبری ائمه را می‌رساند. این هم نوعی شفاعت است که در همین دنیا اثرش روشن می‌شود و به تعبیر شهید مطهری: «شفاعت رهبری» و «شفاعت عمل» است.^[52]

برای وجودهای گریزان از مرکزیت توحید و فطرت و پاکی، نیروهای جاذبه معنوی لازم است تا این تعادل و حرکت در «خط سیر» و شناوری در «فلک فوز و فلاح» را هماهنگ و برقرار سازد. با کار گریز از مرکز و جاذبه، تعدیل فراهم می‌شود. مزارهای معصومین، کانون‌های جاذبه‌دار، برای کشش فطرت‌ها و دل‌های مستعد، به خیر و صلاح است. زیارت، عامل «توجه به خدا»، «تقرب به خدا»، «تحول روحی» و «توبه و گناه‌زدایی» است. اینهاست آثار تربیتی و نقش سازنده زیارت اولیای خدا. ولی به شرط آنکه زائر، عارف باشد، عارف به حق ائمه و مقام و شخصیتشان، عارف به وظیفه خود در مقابل امامان.

پا به پای عالمان فرزانه

دل را برداشتن و به «حضور» یک پیشوای معصوم بردن.

شوق را، در یک دیدار عاشقانه، در «خشوع قلب» و «خضوع تن»، تسلیم امام کردن، «محبّت» را، در زلالی دُرَدانه‌های اشک، به زیارت «صاحب ضریح» بردن.

به دیدار مزار، با پای دل ره سپردن و با بال عشق، پرواز کردن و بر موج عرفان نشستن و به اوج پیوند رسیدن. در «زیارت»، هنگام حضور در برابر مرقد امامان، «حال» را، بر «قال» مقدم دانستن و «برون» را آینه «درون» ساختن. و... بالأخره «عارفاً بحقه» زیارت کردن، کاری است دشوار، که تنها از عارفان دل‌آگاه و از شیفتگان معرفت‌آموز ساخته است.

روح زیارت، همان ارتباط معنوی داشتن و رابطه قلبی پیدا کردن با امام است.

پیدا کردن «حال» در زیارت، در گرو معرفت و علاقه است.

یافتن خضوع و خشوع در مزار امامان، در سایه توجه و التفات به موقف و جایگاه و مقام است.

عارفان به عظمت امام، آگاهانه‌تر زیارت می‌کنند.

عاشقانِ جلوۀ امام، شیفته تر دیدار می نمایند.

ولی شناسان بزرگ، در زیارتشان به گونه ای دیگر سخن می گویند.

با «حضور» شان تکلم می کنند، با «نگاه» شان حرف می زنند، با اشکشان در حرم سخن می گویند و هدیه دل و دین نثار می کنند، با التهاب و شوقشان عشق را زمزمه می کنند.

آن «حال» که دارند، دیدنی است نه گفتنی، یافتنی است نه بافتنی، چشیدنی است نه شنیدنی.

لذت آن دیدار، نه به بیان می آید و نه در وصف می گنجد و نه قابل انتقال به دیگری است، آنجا دل است که رابطه می یابد، دلداری است که ترجمان عشق است.

آنکه «معرفت» قلبش را آباد کرده باشد و از «محبت»، سرمست باشد و شیفته دیدار، وقتی به وصال می رسد، شوق زیارت، تمام هوش و حواس و توجه او را به آن محبوب منعطف می کند. به قول سعدی:

«به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پر کنم، هدیه اصحاب را. چون برسیدم، بوی گل چنان مست کرد که دامنم از دست برفت...» [53]

اگر این محبت دوجانبه باشد، ارتباط بین «زائر» و «مَـزور» قوی تر و عیان تر و بی پرده تر خواهد شد و زائر، چهره محبوب را بی واسطه خواهد دید و به فیض دیدار و فوز لقاء نائل خواهد شد.

چنین نمونه هایی از عالمان بزرگ شیعه و از اولیاءالله، فراوان مشاهده و نقل شده است. حضور و تشرف مقدس اردبیلی در حرم مولا علی^۷ برای حل مشکلات علمی، معروف است. به نقل محدث قمی:

«...مقدس اردبیلی از ساکنین حرم امیرالمؤمنین، نجف اشرف بوده و هرگاه مسأله ای برای او مشتبه می شده، در شبها خود را به ضریح مقدس می رسانیده و جواب می شنیده و گاهی بوده که آن حضرت، او را به حضرت صاحب الامر روحی فداه - حواله می فرموده، هرگاه آن امام بزرگوار در مسجد کوفه تشریف داشته...» [54]

وقتی چنین رابطه ای حکمفرما باشد، بیقراری در وقت زیارت و التهاب درونی هنگام حضور یافتن در کنار مرقد مطهر امام علی^۷ امری عادی می شود و اگر چنین نشود جای تعجب است.

بی اختیار شدن هنگام تشرف به حرم و دل را به دلداری سپردن و انقلاب روحی پیدا کردن و مجذوب مقام و معنویت امام شدن، از ویژگی های زائری است که به نهایت معرفت و اوج شناخت و حد اعلای عشق و شیفتگی رسیده باشد.

در حالات علمای بزرگی همچون شیخ آقا بزرگ تهرانی، علامه امینی، مرحوم آشتیانی و دیگران، اینگونه حالات روحی نقل شده است. حتی گاهی این جذبه و شوق و انقلاب روحی تا حدی است که زائر نمی تواند وارد حرم شود و برق تجلیات الهی که از طریق اهل بیت و امام معصوم و واسطه های فیض الهی می رسد، زائر عارف را می گیرد و بی اختیار می کند. چنین احساس می کند که زیارت، در حال حیات اوست. در دیدار، حالتی پیدا می شود که گویا می بیند و مشاهده حضوری دست می دهد، این حالت را از نوع و کیفیت زیارت و خصوصیات تشرف عالمان فرزانه می توان دریافت. کاملاً هدفشان که فقط زیارت امام است و مقصدشان تشرف است، نمودار است. اینگونه عارفان و عالمان در

مسیر زیارت و در طول راه و هنگام رفتن به زیارت حرم، مشغول چیزهای دیگر نمی‌شوند، دل به جاذبه دیگر نمی‌سپرند و با توجه کامل، رو به سوی مرقد و حرم می‌روند و با ولی خدا و مولای خود، به راز دل‌گویی و نجوا می‌پردازند.

وضع مطلوب همین است، اما آنچه دردآور است، «زیارت»های بی‌روح بعضی از زائران است.

آنکه به حضور می‌رسد ولی خود را در حضور نمی‌یابد،

آنکه به «حرم» می‌رود، اما خود را «محرّم» نمی‌یابد،

آنکه به «حریم معنویت» قدم می‌گذارد، اما «حرمت معنی» را لمس نمی‌کند،

آنکه از «مزار»، پا بیرون می‌گذارد ولی «حال»ش، «تحول» نمی‌یابد،

آنکه دیدارش با امام معصوم و زیارت حرم پیشوایان دین، همچون دیدار از یک موزه و آثار باستانی است،

آری... چنین کسان، چگونه می‌توانند خود را «زائر» بنامند و بدانند؟!

آنکه بدون «شناخت»، امامی را زیارت می‌کند. از این دیدار، «حَظّ معنوی» هم نمی‌برد.

زائری که «شوق دیدار»، در دل ندارد، چگونه لحظات حضورش در کنار مرقد یک معصوم را، سرشار از صفا و معنویت و انس بیابد؟

آنکه در حرم، به خواندن زیارت‌نامه می‌پردازد، بدون آنکه بداند خطاب به حجت خدا چه می‌گوید، چه تأثیری از زیارت خواهد یافت؟

آنکه زبانش به فقرات زیارت‌نامه و دعا می‌گردد، اما چشمش، نظاره‌گر زائران گوناگون است و قیافه‌ها را دید می‌زند و مردم را «تماشا»! می‌کند و دلش جای دیگری است، چگونه می‌تواند مدعی باشد که به «زیارت امام» رفته، و امام را زیارت کرده است؟

حضور تن و غیبت جان، مگر مفید است؟

بدن، رو به ضریح و قلب، پشت به امام، مگر «زیارت» محسوب می‌شود؟

به دیدار چه کسی آمده‌ای؟.. و چه می‌گویی؟.. و چه می‌خواهی؟.. و چه حالی داری؟

اینجاست که باید دید، الگوها و اسوه‌ها چگونه زیارت می‌کرده‌اند و زیارت را چگونه تلقی می‌کرده‌اند و زیارتشان، تجدید عهد با امام و حضور در محضر او بوده است.

هدف آن نیست که تاریخ بنگاریم.

اما... اشاره به چند نمونه از زیارت عالمان دین، سازنده و مفید است.

1. علامه امینی

دل‌باختگی مرحوم علامه امینی (صاحب‌الغدیر) به مقام اهل بیت و حضرات معصومین، زبانزد خاص و عام بود، شور و شیدایی او نسبت به ائمه: به‌ویژه نسبت به حضرت امیر^۷، در زندگیش، در آثار و تألیفاتش، در قلم و قدمش، در خطبه و منبرش، در اشک و زیارتش، مشهود بود.

عطری از عترت، بر وجود او هاله افکنده بود.

به یکی دو نقل، در مورد کیفیت زیارت کردن او اکتفا می‌کنیم. چنان با انقلاب حال، در حرم زیارت می‌خواند که دیگران را نیز منقلب می‌کرد و به همخوانی زیارت وا می‌داشت.
به نوشته یکی از اندیشمندان معاصر:

«...اولین باری که چشمم به چهرهٔ مردانهٔ این نابغهٔ عصر افتاد، در حرم مطهر حضرت ابا عبدالله الحسین 7 بود. معظّم‌له را در حالی یافتّم که مانند کوهی از وقار و اخلاص ایستاده، مشغول زیارت بود و قطرات اشک، پیوسته، مانند دانه‌های مروارید، روی محاسن مبارکش می‌غلغلتید. قیافه و هیمنه و ابهت و قدّ و قامت رشید و بسیار موزون. به سخن دیگر: مجموع شخصیتِ صوری جالب توجه معظّم‌له، هر جوینده‌ای را وادار می‌کرد تا بپرسد: این شخصیت جالب و ممتاز، با آن قیافهٔ مردانه، چگونه است که قلبی چنین حسّاس و لطیف و پر از عاطفه دارد؟!... همین که به شناسایی وی مفتخر شدم، دانستم این تمثال فضل و فضیلت و ایمان و عشق و محبت و اخلاص، مؤلف کتاب «شهداء الفضیله» و مجاهد ممتاز بی‌نظیری است که مشغول تألیف اثر معجزآسای «الغدير» است...» [55]

از زیارت‌های مرحوم امینی در حرم حضرت علی 7 در نجف، نمونه‌های زیادی نقل می‌شود که فعلاً بماند. شاهد دیگری، باز از زیارت ایشان در مورد کربلای حسین 7:

«...و فراوان به قصد زیارت سالار جوانان بهشت، حسین شهید کربلا، برای کسب پاداش بیشتر، پیاده راه را طی می‌کرد و به همراه جمعی از مؤمنین و دوستان ویژه و خالص خود، مسیر ۷۸ کیلومتر راه کربلا را در طول سه روز یا بیشتر، پیاده طی می‌کرد. و در طول راه، به هر آبادی و روستایی که می‌رسید، از امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد و تبلیغات دینی نسبت به مردم آنجاها فروگذار نمی‌کرد. تا اینکه به «کربلا» می‌رسید. پس از رسیدن به کربلا، هیچ فکری نداشت، جز تشرف به حرم امام شهید، در حالی وارد حرم می‌شد که اشک چشمانش بر گونه‌ها جاری بود و در زیارت‌ها، حالات مخصوصی داشت که در جز او، نظیرش کمتر مشاهده می‌شد...» [56]

و... چرا چنین نباشد؟ مگر خداوند، محبت حسین 7 را در دل صاحبان ایمان قرار نداده، به گونه‌ای که شعلهٔ این عشق سوزان، خاموشی و سردی ندارد؟!..

«إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا»

و چه ایمانی سزاوارتر از ایمان «امینی»؟

«...مرحوم امینی، فراوان در اوقات مختلف به زیارت حرم امیرالمؤمنین مشرف می‌شد. پس از خواندن اذن دخول و تشرف به حرم، خضوع و خشوع و اندوه و تحول روحی بر او مسلط می‌شد. در پیش روی مرقد امام می‌نشست و با جملات و فرازهای زیارت‌های معهود، مولایش را مورد خطاب قرار می‌داد، در حالی که سیل اشک بر محاسن مبارکش جاری بود و این اشک، تا پایان زیارت (که گاهی بیش از یک ساعت به طول می‌انجامید) قطع نمی‌شد...» [57]

2. امام خمینی

حضرت امام، در ایام اقامتش در نجف اشرف، هر شب به‌طور مداوم، به زیارت مرقد قطب ولایت، امیرمؤمنان 7 می‌رفت و دیداری و تجدید عهدی و تحکیم میثاقی و اعلام حضوری!..

در زیارت کردن رهبر انقلاب، هم مسأله مداومت و استمرار ایشان در زیارت، حائز اهمیت است و هم خضوع و حالت معنوی ایشان هنگام زیارت و در کنار مرقد معصومین یا زیارت از راه دور.

به نقل یکی از مدرسین حوزه و شاگرد آن عزیز:

«امام، در وقتی که در قم (پیش از تبعید) اصول می فرمودند، هر روز بعد از درس، غروب، تا موقع نماز، یک تشریف مختصر به زیارت حضرت معصومه 3 داشتند، به طور مداوم...»^[58]

نقلی دیگر:

«...در اغلب ایام زیارتی، در کنار قبر امام حسین 7 بودند. در دهه عاشورا، هر روز، زیارت عاشورای معروفه را با صدمرتبه سلام و صدمرتبه لعن، می خواندند، بیش از پنجاه سال است که شاید کمتر اتفاق افتاده باشد که فجر، طالع شود و چشم امام، در خواب بوده باشد...»^[59]

امام امت که در همه اوصاف و برخوردها و عملکردها و موضع گیری ها و اخلاقیات و... الگو و نمونه هستند و نظمی دقیق بر کارشان، همیشه حاکم بوده و هست، در مسأله زیارت حضرت امیر ۷ هم در نجف، این خصوصیت را داشته اند. به این نقل توجه کنید:

«...در تشریف امام خمینی به حرم مطهر امیرالمؤمنین 7 با آن آداب خاص زیارت آن حضرت، باز شایان توجه است. با کمال ادب و متانت اذن دخول می خواندند، سپس از طرف پایین پا وارد حرم می شدند و مقید بودند که از بالای سر مطهر حضرت امیر 7 عبور نکنند (چنانکه در روایت وارد شده) و هنگامی که مقابل ضریح مطهر می رسیدند، زیارت «امین الله» یا زیارت دیگری را با نهایت اخلاص می خواندند. بعد دوباره به طرف پایین پا، بر می گشتند و در گوشه ای از حرم، نماز زیارت و دعا نشسته می خواندند و باز دو رکعت نماز و سپس بلند می شدند و با رعایت آداب و اخلاص تمام، از حرم مطهر خارج می شدند»^[60].

«...ایشان در نجف اشرف، از روزی که وارد نجف شدند تا روزی که از نجف مهاجرت کردند، هر شب سه ساعت که از شب می رفت، زمستان یا تابستان، هوای سرد، گرم، ایشان در حرم حضرت علی 7 بودند. حریشان ترک نمی شد. درست سر ساعت 3 به وقت محلی - که در تابستان ساعت سه، 10 شب می شد به وقت اینجا و در زمستان هشت شب - و ایشان سر ساعت سه در حرم حضرت علی 7 بودند. این برنامه شان هرگز ترک نمی شد. حتی یک وقت به دنبال کودتایی که در عراق رخ داد، حکومت نظامی شده بود، برادر شهید، مرحوم حاج آقا مصطفی می گفتند که دیدیم آقا توی اتاق نیست. گفتیم نکند آقا رفته باشد حرم، کجا رفته باشد؟ این طرف بگرد، آن طرف بگرد، تا اینکه دیدیم رفته بالای پشت بام ایستاده که گنبد پیدا باشد و دارد زیارت نامه می خواند...»^[61].

آری... گویا پیمانی است که امام امت، هر شب، در طول ۱۴ سال اقامت در نجف، با مولای خودش تجدید می کند. هر شب... هر شب اعلام حضور است، اعلام محبت و ولایت است، بیعت با علی ۷ است. آری، چنین کنند بزرگان.

3. علامه طباطبایی

مرحوم علامه طباطبائی، فیلسوف عالیقدر و مفسر بزرگ (صاحب «المیزان») که علاقه شدید و محبت خاصی به عترت پیامبر و معصومین داشت، از این جام محبت، بی نصیب نبود و از خصائص او داشتن روح تعبد و ولای اهل بیت، همراه با فلسفه و عرفان بود. از زیارت کردن ایشان هم قبلاً یاد شد. اینک این نمونه را هم اضافه می کنیم:

«... در تابستان ها، از قدیم الایام، رسمشان این بود که به زیارت حضرت ثامن الائمه^۷ مشرف می شدند و دوران تابستان را آنجا می ماندند و ارض اقدس را بر سایر جاها مقدم می داشتند، مگر در صورت محذور. در ارض اقدس، هر شب به حرم مطهر مشرف می شدند و حالت التماس و تضرع داشتند. هرچه از ایشان تقاضا می شد که در خارج از مشهد، چون «طرقه» و «جا غرق»، سکونت خود را به علت مناسب بودن آب و هوا قرار دهند؛ و گهگاهی برای زیارت مشرف گردند، ابداً قبول نمی کردند و می فرمودند: «ما از پناه امام هشتم، جای دیگر نمی رویم».^[62]

در پای کوی تو سر ما می توان برید نتوان بریدن از سر کوی تو، پای ما
راستی!.. به هدف و با انگیزه زیارت، به مشهد و مدینه و مکه و دمشق رفتن کجا، و برای تفریح و تجارت و گشتن و گذراندن تعطیلاتِ نوروژ و تابستان و... در حاشیه، به زیارت هم! رفتن کجا؟..

بین تفاوتِ ره از کجاست تا به کجا؟..

4. میرزای شیرازی

در شیوه بزرگان عارف و صاحب دل، «زیارت»، گفتگو با حجت خداوند، در کنار مرقد اوست، آنچه مهم است، پیوند قلبی و ارتباط درونی است. نه فقط عبادت ها را خواندن و گذشتن، بلکه با عنایت و توجه به مضمون، درونمایه زیارتنامه ها را هم با زبان حال و هم با زبان قال، بیان کردن و آشکار نمودن. حتی اگرچه کتابی با خود نبریم. عالمان برجسته، هم در اثر مداومت بر زیارت، هم با انگیزه همدلی با مفاهیم متون زیارتی، از همراه داشتن زیارتنامه بی نیازند. می دانند که چه باید بگویند و چگونه بستانند و چه بخواهند.

در حالات معنوی مرحوم میرزای شیرازی، صاحب فتوای مشهور در «تحریم تنباکو» نوشته اند:

«... زیارت هایی را که در حرم امامان می خواند، در حرم ها کتاب دعا با خود نمی برد، با اینکه مدتی دراز، دعا و زیارت می خواند».^[63]

بالآخره... میرزای شیرازی، حرف هایی برای گفتن داشت، هرچند توقفش در حرم به طول می انجامید، باید از بزرگان دین آموخت.

ادب حضور را، شیوه زیارت را، آداب تشرف به حرم را، بها قائل شدن به دیدار معصوم را، ارج نهادن به سایه مرقد امامان را.

ارزش هر کس، به قدر فهم و شعور و ادب و میزان «معرفت» اوست.

زیارت و فلسفه «یاد» و احیاگری

زیارت و فلسفه «یاد» و احیاگری

«مودّت» خاندان پیامبر، اجر رسالت آن حضرت است.

وفاداری به «اهل بیت»، وفاداری به «حق» است.

پیوند با «عترت» هم، پیوند با قرآن و اسلام است، که این هر دو وزنه سنگین و این «ثقلین»، مورد سفارش و تأکید فراوان رسول مکرم اسلام می باشد.

تمسّک به دودمان پیامبر و آشنایی با خانه آل علی^۷ و پیوند با اولاد فاطمه^۳، ثمرات و آثار فراوانی دارد که سودش نیز به خود ما بر می گردد.

آشنایی با این «خانه» و «خط»، قرار گرفتن در مسیر معرفت زلال و ناب اسلام و حق است. چرا که پیشوایان دین ما از این دودمان، در علم و فضل و کمالات و ارزش ها، اسوه و الگو و سرچشمه جوشان و زاینده اند و خودشان، تجسم آن ارزش ها و جلوه گاه آن نورهای معنوی و معنویت های نورانی و بصیرت ها و والایی هایند.

اگر برای ما، راهی جهت پیوستن به این «معرفت» خانه، قرار داده اند، این هم خود، نوعی دیگر از لطف آنان نسبت به ماست. و اگر ما را به سوی آشنایی با آنان و مرتبط گشتن با اهل بیت عصمت، سوق داده اند و تشویق کرده اند، اینهم فیض دیگر و لطف مضاعفی برای ماست. اگر آنان نیز به ما نگفته بودند و از ما نخواستہ بودند، ما وظیفه داشتیم که در آن خانه برویم و گرد این شمع ها پروانه وار بچرخیم و از فروغ این مشعل های خورشیدسان هدایت، بهره مند شویم.

«زیارت»، قرار گرفتن در این مدار، و چرخیدن بر گرد این محور، و آموختن از این مکتب و سیراب شدن از این «زمزم» است.

حقّ شهدای آل محمد^۹

تلاشی که از نظر فرهنگی و اجتماعی، از سوی امامان شیعه انجام می گرفت، یکی هم سوق دادن امت به سوی پیشوایان حق و فرهنگ تشیع و خط اهل بیت بود. تا با یادشان، با احیای نام و خاطره و فکر و تعالیشان، راه، نمایان تر و هدف، روشن تر و راهنما آشکارتر گردد تا مردم گرفتار سرگردانی و حیرت و بلا تکلیفی نگردند و از این طریق، گام هایی در مسیر تربیت و سازندگی های فردی برداشته شود. از جهت سیاسی و اجتماعی هم با مطرح بودن خطّ اولیای دین و فرهنگ ائمه، انحرافات، کمتر و هدایت ها بیشتر شود. به ویژه، روی آوردن به راه «شهدای آل محمد»، و گرامیداشت آنان و تجلیل از فداکاری هایشان و احیای نامشان و زیارت تربیشان و الهام گرفتن از خاک مزارشان و خون پاکشان این مهم را بیشتر تأمین می کرد - و می کند -.

امامان نه تنها در سخن، که در عمل هم احیاگران بزرگ این خطّ و فرهنگ بودند و از شهدای عترت رسول، که کشته راه حق و دین و نجات مردم بودند، تجلیل قولی و عملی می کردند.

این، حقّ هر شهید بر جامعه است. و شهدای آل محمد، به ویژه ائمه شهید شیعه، بیش از دیگران، بر گردن امت پیامبر، حق دارند، چرا که حیاتشان را در راه صلاح و اصلاح همین امت، نهادند و به شهادت رسیدند، تا دین را زنده نگهدارند، هر چند با مرگ سرخ و سبز خویش!

احیای دین، زخون شهیدان است جان شهید، هدیه به جانان است

در پای نخل پر ثمر اسلام خون شهید، زمزم جوشان است

احیای فرهنگ شهادت، در برنامه عملی اولیای دین ما بود تا از این طریق، هم حقّ شهدای آل محمد، تا حدودی، ادا شود و هم با پیوند و آشنایی با شهیدان این راه، عملاً راهشان تداوم یابد.

در صدد بحث تاریخی گسترده نیستیم. فقط چند نمونه از سیره عملی اسوه‌های خود را یاد می‌کنیم، تا معلوم گردد که چگونه پیشوایان دینی ما، این «حق» را ادا می‌کردند و آن فرهنگ را زنده نگه می‌داشتند.

حضرت فاطمه^۳ قبر حمزه سیدالشهدا را زیارت می‌کرد، اصلاح می‌نمود، علامت می‌گذاشت و هر دو سه روز یک بار، قبور شهدای احد را زیارت می‌کرد، کنار مزار نماز می‌خواند، می‌گریست و دعا می‌کرد و هر جمعه، قبر حضرت حمزه را دیدار کرده و نزد آن می‌گریست.^[64]

«حضرت زهرا^۴، بعد از رسول خدا، هفتاد و پنج روز زیست. در این مدت، هرگز شاد و خندان دیده نشد. در هفته دو روز (روزهای دوشنبه و جمعه) سر خاک شهدا می‌آمد و می‌گفت: «رسول خدا اینجا بود و مشرکان آنجا...».^[65] یعنی نوعی گزارش می‌داد از صحنه‌های درگیری حق و باطل، و ترسیم میدان نبرد و یادآوری خاطره جنگ احد و غیره... آموزش تاریخ در صحنه! بیان واقعه در محل وقوع!

یاد شهدای احد را چگونه می‌توان زنده نگه داشت؟ جز با آمدن بر سر مزارشان و نشستن بر تربت پاکشان و اشک ریختن به یادشان و یادآوری حماسه‌ها و فداکاری‌هایشان؟!

مرحوم صدوق، حضور بر مزار شهیدان احد را به عنوان زیارت، مستحب می‌داند.^[66]

در روایات، ضمن آنکه برای زائر مدینه، زیارت و دعا نزد قبور شهدا مستحب به شمار آمده است، نقل شده که: پیامبر اسلام، هر گاه به زیارت شهیدان می‌رفت، خطاب به آنان می‌فرمود:

«السَّلَامُ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ».^[67]

و امام صادق^۷ در مورد زیارت شهدای احد، سفارش فرموده است که خطاب به آنان گفته شود:

«السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ الدِّيَارِ، أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَإِنَّا بِكُمْ لَاحِقُونَ».^[68]

سلام بر شما ای اهل این دیار!.. شما پیشاهنگ مایید و ما هم به شما خواهیم پیوست.

حضرت زهرا^۳ که اولین شهید عترت پیامبر در راه دفاع از حق بود، طبق وصیت خویش، مخفیانه به خاک سپرده شد و حضرت علی^۷ صورت چند قبر را هنگام دفن وی، ساخت، تا جای دفن آن مظلومه مشخص نباشد.^[69] آنگاه، بطور مکرر، به زیارت قبر آن بانوی بزرگوار می‌رفت و طبق بعضی نقل‌ها:

«امیرالمؤمنین⁷ هر روز قبر فاطمه زهرا را زیارت می‌کرد، یک‌روز که به زیارت آمده بود، خود را بر قبر افکند و گریست و شعری را به این مضمون خواند:

چه جانگداز است هنگامی که بر قبر حبیبم عبور می‌کنم و سلام می‌دهم و جوابی نمی‌شنوم، ای قبر! چه شده که جواب مرا نمی‌دهی؟

آیا بعد از من، دیگر دوستی با کسان، ملالت‌آور شده است؟»^[70]

حسین بن علی^۷ هنگام غروب هر جمعه، تربت برادرش امام مجتبی^۷ را زیارت می‌کرد.^[71]

محمد حنفیه برای زیارت قبر امام حسن^۷ در بقیع می‌آمد و می‌گفت:

«سلام بر تو ای بازمانده مؤمنان و ای فرزند اولین مسلمان. چرا چنین نباشد، در حالی که تو سلاله هدایت و هم‌پیمان با تقوا و پنجمین نفر از اهل کسائی. دست رحمت تو را تغذیه کرده و در دامن اسلام تربیت شدی و از پستان ایمان شیر خوردی. تو در حال حیات و مرگ، پاکیزه‌ای...»^[72]

زیارت مرقد سیدالشهداء^۷ بیش از همه مورد توجه و عنایت ائمه بود و به زائران آن کوی حق و دیار عشق، احترام زیادی می‌کردند.

«حمران بن اعین»، نقل می‌کند که: از زیارت قبر حسین بن علی^۷ برگشتم، امام باقر^۷ به دیدنم آمد و فرمود:

«ای حمران! بشارت باد... هرکس قبر شهدای آل محمد را زیارت کند و هدفش از این زیارت، خدا و پیوند با پیامبر باشد، همچون روز تولد از مادر، از گناهانش بیرون آمده، پاک می‌شود.»^[73]

گرچه زائر، از زیارت حسین^۷ آمده بود، لیکن امام، محور سخن و ملاک فضیلت را روی «شهدای آل محمد» برد، که امام حسین، سرور و سالار همه آن شهداست و سلاله آن عترت پاک است.

اولین زائر قبر حسین شهید، صحابی والا قدر پیامبر، «جابر بن عبدالله انصاری» بود که به همراه غلامش «عطیه» به زیارت نائل شد. نقل شده است که اسیران اهل بیت، پس از ماجراهای کربلا و بازگشت از سفر شام، در مسیرشان به مدینه از مأموران نگهبان خواستند تا آنان را از «کربلا» عبور دهند تا با قبر سیدالشهدا تجدید عهد نمایند.

در اربعین شهادت حسین بن علی بوده که به آن محل رسیدند. هنگام گذر از آن دشت خونین، زن‌های علویه با گریه و فریادهای دردمندانه، به سوی قبر شتافتند و اشک‌ها ریخته شد و سه روز در آنجا گذراندند. در همان موقعیت بود که امام سجاد^۷ با جابر، دیدار نمود. امام با جابر در این دیدار، که بر تربت شهیدان کربلا انجام گرفت، درباره حوادث تلخی که بر آنان گذشته بود، سخن‌ها گفت، سپس به سوی مدینه رهسپار شدند.^[74]

«وَعِبِل»، احیاگر آل رسول

«دعبل خزاعی»، شاعر متعهد شیعه که در زمان امام رضا^۷ می زیست، هنر خویش را در راه احیای حق آل محمد، و ذکر و یاد شهدای عترت پیامبر و بیان فضایل «اهل بیت» قرار داده بود و نزد ائمه شیعه، منزلتی داشت. روزی در «مرو»، به حضور حضرت رضا^۷ رسید و عرض کرد: ای فرزند پیامبر! درباره شما قصیده‌ای سروده‌ام و عهد کرده‌ام که قبل از شما آن را برای کسی نخوانم. حضرت اجازه فرمود تا دعبل شعرش را بخواند و او هم خواند. قصیده بلند و بالای دعبل، که به «قصیده تائیه» یا «مدارس آیات» معروف است، از پرمحتواترین قصایدی است که در بیان حق و فضایل این دودمان پاک و یادآوری از «شهدای آل محمد» می باشد.

در این قصیده، که یکصد و بیست و یک بیت است، در فضایل سرشار از معنویت و خاطره‌های پر سوز و گداز، جریان خاندان پیامبر را از آغاز، همراه شهادت‌ها و رنج‌ها بیان می کند. از خانه‌ها و مدارس و منازل یاد می کند، که - به خاطر ستم‌های امویان و عباسیان - متروک و خالی مانده است. خانه‌ها و مراکزی در خیف، منا، مسجدالحرام، عرفات، جمرات که پایگاه وحی بوده است، دیاری که برای آل رسول الله، امیرالمؤمنین، حسن و حسین، جعفر و عبدالله و فضل، حمزه و امام سجاد... بوده است. منازل پاکی و طهارت و نماز و تقوا و نیکی که در جای جای آن سرزمین‌ها دایر بوده است و سرگذشت شهادت‌ها، ستم‌ها، خون‌ها.

و در جایی از قصیده، خطاب به مادر امامان، حضرت زهرا^{۳۱} می گوید. اگر در خیال هم حسین را آغشته به خون می دیدی که از تشنگی، کنار فرات جان داد، بر صورت خویش سیلی می زدی و اشک از دیدگان بر چهره جاری می کردی، ای فاطمه! ای دختر نیکی! برخیز و ندبه کن، که ستاره‌های آسمان، بر دشت و هامون افتاده است ...

آنگاه، یاد از قبرهایی می کند که از این دودمان، در سرزمین کوفه، مدینه، مکه، فحّ، جوزجان، بغداد، طوس، کربلا... قرار دارد و از شهدایی چون شهید فحّ، یحیی بن زید، ابراهیم بن عبدالله، موسی بن جعفر و شهدای کربلا... یاد می کند... [75]

نقل شده است که وقتی دعبل، در شمارش این زمین‌های نورانی و مرقد‌های پاک، به آن جان مطهر و ارزشمندی که در بغداد مدفون است رسید (یعنی امام کاظم^۷) حضرت رضا^۷ فرمود که این را هم اضافه کند: «وَقَبْرٌ بِطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مَصِيبَةٍ»، که یادی بود از قبری مصیبت‌بار و اندوه‌آور که در خاک «طوس» است.

دعبل پرسید: این قبر، قبر کیست که در طوس است؟

امام^۷ فرمود: قبر من است. روزها و شب‌هایی چند نمی گذرد، مگر این که طوس، محل رفت و آمد شیعیان و زائران من می گردد. هر کس مرا در غربتم در سرزمین طوس زیارت کند، با من خواهد بود و گنااهش در قیامت بخشوده خواهد شد. آنگاه امام^۷ برخاست و «صله» و هدیه‌هایی به عنوان تقدیر، به دعبل عطا کرد. [76]

دعبل، با این قصیده خویش که دفاعی جانانه و استوار از خط اهل بیت، بود، حق را زنده کرد و دشمنان حق را کوبید و حتی مأمون را به شدت به خشم آورد و علی بن موسی الرضا^۷ را خشنود ساخت.

می‌بینیم که شاعر آگاه و بلند اندیشه‌ای چون دعبل، با آن موقعیت ادبی و شعر استوارش، در احیای «شهادی آل محمد» چگونه از جان مایه می‌گذارد و یکایک قبور مطهر به خون خفتگان عترت پیامبر را بر می‌شمارد و نام شهیدان آل علی را یاد می‌کند و مجموعه‌ای از این «فرهنگ» را در شعر خویش، یکجا می‌آورد. امام هم، برای تکمیل قصیده بلند او، که تمام قبور و مزارات شهادی مظلوم فرزندان فاطمه را داراست، از قبر خویش که در «طوس» خواهد بود یاد می‌کند و دو بیت، به قصیده‌اش می‌افزاید. این، خط کلی و درخشان ائمه است که مردم را با این «مزار»ها و مدفونین آنها آشنا کنند، تا از این طریق، مردم، راه هدایت و نجات را بیابند و در بیراهه‌های ظلمانی نیفتند. شاعران آیین دیگری جز کمیت هم، سهم مهمی در احیای فرهنگ اهل بیت و یاد شهادی آل رسول داشتند.

نقش زیارت در عصر خفقان و خشونت

حق، در قامت حق پرستان جلوه می‌کند.
حق، با ایثار و فداکاری حق جویان، ماندگار می‌شود.
حق، با تلاش و باطل ستیزی حق طلبان، بر کرسی می‌نشیند.
و... «زیارت»، گامی است در این راه.

زیارت، با امامان شیعه و اهل بیت پیامبر پیوند دارد و ماجراهای ائمه و حیات سیاسی و اجتماعی شان و برخوردهای فکری و فقهی شان، همه و همه - همچنان که قبلاً هم اشاره شد - تقابل «حق» و باطل بود.

جریان «اسلام» و «ضد اسلام»، در «خط ائمه» و «خط امویان و عباسیان» با هم در تعارض دائمی بود و این تقابل، به شکل‌های مختلف و در زمینه‌های گوناگون وجود داشت.

ائمه، تجسم خط راستین اسلام بودند و قدرت‌های حاکم زمانشان، مدعیان دروغین اسلام. در این راه و در دفاع از حق و قرآن و تبیین مکتب و تحقق بخشیدن به احکام متعالی اسلام، به همان شدت وحدت و نستوهی و استواری، که از سوی امامان، حماسه آفریده می‌شد و فداکاری‌هایی کم‌نظیر به عمل می‌آمد و خون داده می‌شد و رنج‌ها و مشقت‌های جسمی و روحی و محدودیت‌ها و ابتلائات تحمل می‌شد، از سوی قدرتمندان حاکم هم، برای توجیه خودکامگی و ادامه سلطه و مشروعیت بخشیدن به کارها و سیاست‌های شان، دستاویزهایی به کار گرفته می‌شد، و با استفاده از شیوه‌های گوناگون، در قالب مذهب، سعی می‌کردند که جناح حق و خط ائمه را لوٹ کنند و چهره‌های تابناک اسلام را پنهان سازند و فروغ همیشه تابان حق را، که از پس صدها ابر و غبار و شبهه و ابهام‌های دشمن آفریده، نور می‌افشاند، خاموش کنند.

این تلاش، از هر دو سوی، به شکل‌های خاص ادامه داشت. از یک سو کتمان، از سوی دیگر تبیین.

یکی از محورهای اساسی تعلیم و تلاش‌های ائمه شیعه، احیای حق و زنده نگه داشتن آن حماسه‌ها و فروزان داشتن آن مشعل‌ها و یادآوری آن یادهای عزیز و خاطره‌های ارجمندِ صحنه‌های حق‌طلبی و ایثارگری و فداکاری خالصانه در راه قرآن و دین خدا بود.

تبیین حق و بیان معارف دین، و نیز مبارزه با سیاست کتمان فضایل و تحریف و مسخ حقایق و وارونه نشان دادن چهره‌ها و تعلیمات مکتب که از سوی حاکمان مستبد و والیان فاسد و فاسق اموی و عباسی رایج بود، استراتژی و برنامه اصولی ائمه بود. و در این راستا، از شیوه‌ها و شعارها و تاکتیک‌های متناسب با هر زمان و محیط و شرایط اجتماعی، بهره می‌گرفتند.

از طریق بیان حدیث، حمایت از شاعران موضع‌دار و متعهد، توصیه به مدح اهل بیت و مرثیه شهیدان مظلوم خاندان پیامبر، گریه و عزاداری، زیارت، نقل روایت و ثبت و درج گفتار ائمه و رابطه داشتن با اهل بیت و تجدید دیدارها و تحکیم میثاق‌ها و... استفاده می‌شد تا آن «خط» زنده بماند و آن «مشعل»، فروزان تر گردد.

اهمیت کار ادبی و شعری و مراسم و شعارها و تعظیم شعائر و تبیین حق و رفتن به زیارت و... وقتی بیشتر آشکار می‌شود که وضعیت اجتماعی عصر ائمه از جهت خفقان و سانسور و تضییقات معلوم گردد. مگر امروز برای به انزوا کشاندن خط امامان تلاش نمی‌شود؟

امروز هم روز «زیارت» است... و باید «زائر» شد و زیارت را خواند و فهمید و عاشقانه به زیارت مزار «اولیاءالله» رفت. چرا که سخت‌گیری و اعمال فشار علیه مکتب و مرام اهل بیت، هنوز هم وجود دارد، پس زیارت هم بار فرهنگی و مبارزاتی دارد و از اجر فراوان برخوردار است.

هرگز عملی را نباید بریده از پیرامون و مجرد از محیط و شرایط بررسی کرد. ارزش هر عمل، با مسائل جنبی، با انگیزه و نیت، با میزان تأثیر آن در خود و دیگران، با اندازه بصیرت و معرفت صاحب عمل، با بجا و به موقع بودن عمل، بی‌رابطه نیست.

زیارت نیز اینگونه باید مورد ارزیابی قرار گیرد.

«زیارت»، سنتی است که در بستر «زمان» جریان پیدا می‌کند و با مسائل جامعه و جو حاکم و شرایط محیط و... مرتبط است. پس برای درک ارزش و عظمت زیارت و فلسفه سیاسی و اجتماعی آن و راز تأکید فراوان ائمه بر این مسأله، باید با فضای سیاسی-اجتماعی آن عصر آشنا شد.

در روزگار حکومت امویان، مروانیان و عباسیان، محدودیت‌ها و فشارهای بسیاری بر پیروان اهل بیت وارد می‌شد و سیاست سانسور و جلوگیری از نشر فضایل خاندان پیامبر رواج داشت. می‌کوشیدند تا هر نوع ارتباطی را میان مردم و خاندان عصمت و طهارت، قطع یا تضعیف کنند. معاویه، یکی از کسانی بود که با تمام نیرو در جهت پوشاندن فضایل اهل بیت می‌کوشید و تلاش می‌کرد که آنچه از پیامبر در فضیلت آنان روایت شده است مطرح نگردد. به عنوان نمونه به این ماجرا توجه کنید:

یک سال پس از صلح با امام حسن^۷، معاویه به زیارت حج رفته بود، در آنجا بر گروهی گذر کرد و همه به عنوان احترام برخاستند ولی «ابن عباس»^[77] بلند نشد.

معاویه گفت: ابن عباس!.. چرا بلند نشدی؟

پس از یک سری گفتگو پیرامون ماجرای قتل عثمان و... معاویه که از دادن جواب منطقی به سخنان ابن عباس درمانده بود، گفت:

ما به همه آفاق نوشته‌ایم و از ذکر مناقب علی و خاندان او نهی کرده‌ایم. پس، ای ابن عباس! زبانت را نگهدار...

ابن عباس - آیا ما را از خواندن قرآن نهی می‌کنی؟!

معاویه - خیر.

ابن عباس - پس، از بیان تأویل آیات، نهی می‌کنی؟

معاویه - آری.

ابن عباس - پس قرآن بخوانیم و نپرسیم که مقصود خدا چیست؟

معاویه - آری.

ابن عباس - پس، آیا کدامیک از این دو کار، لازم‌تر است؟ خواندن قرآن؟ یا عمل کردن به آن؟

معاویه - عمل کردن به آن.

ابن عباس - پس تا ندانیم که مقصود خداوند از آنچه نازل کرده، چیست، چگونه عمل کنیم؟

معاویه - از کسانی پرس که قرآن را به غیر از اینگونه که تو تأویل می‌کنی تأویل کنند.

ابن عباس - قرآن بر دودمان ما نازل شده است. آیا معنایش را از «آل ابوسفیان» پرسیم؟

معاویه - قرآن بخوانید ولی آنچه را که خداوند درباره شما نازل کرده و پیامبر آن را در فضیلت شما دانسته، روایت

و نقل نکنید، و جز این هرچه می‌خواهید روایت کنید.

اینجا بود که ابن عباس، در حالی که معاویه را مسخره می‌کرد، آیه {يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ} ^[78] را خواند و

معاویه بر سرش فریاد کشید که: ...زبانت را ببند!.. اگر هم چیزی می‌گویی پنهانی نقل کن، نه آشکارا. ^[79]

این برخورد، نشان‌دهنده سیاست امویان در مورد به انزوا کشاندن اهل بیت و پوشاندن فضایل آنهاست و کلاً خلفا

نسبت به ائمه و علویون و اولاد فاطمه^۳ دوگونه فعالیت حذفی داشتند:

۱- مبارزه فرهنگی - تبلیغی

۲- مبارزه فیزیکی و کشتار و حبس و حصر.

بخشنامه سراسری معاویه، مبنی بر ممنوعیت بیان فضایل آل علی و جلوگیری از تأویل و تبیین آیاتی که در مدح

خاندان پیامبر و ائمه نازل شده بود، یکی از این شیوه‌های کتمان و حق‌پوشی بود.

«ابن ابی‌الحدید» در شرح نهج البلاغه خود، از «طبری» نقل می‌کند:

«...حَجَّاج» و کسانی که او را به حکومت گماشته بودند - همچون عبدالملک و ولید و فرعون‌های دیگر بنی‌امیه که قبل از اینها بودند - بیشتر از جلوگیری از قرائت «ابن‌مسعود» و «أبی»، تأکیدی بر پوشاندن و مخفی نگاه داشتن نیکی‌ها و فضایل علی⁷ و فرزندان و شیعیان و پیروانش داشتند و می‌کوشیدند تا آنها را از چشم‌ها بیندازند و در نظر مردم، آنها را بی‌ارزش جلوه دهند. زیرا روش قرائت ابن‌مسعود، و چنین کارها هرگز ضرری به آنها نمی‌رساند و موجب زوال حکومتشان و تباه شدن کارشان نمی‌شد. اما مشهور شدن و گسترش فضایل علی⁷ و فرزندانش و روشن شدن ارزش‌ها و نیکی‌های آنان بود که باعث رسوایی و آشکار شدن حال و در نتیجه هلاکت و نابودی و زوال آنگونه حاکمان می‌شد و سبب می‌گشت که احکام و قوانین قرآن که دور افکنده و کنارش نهاده بودند بر آنان تسلط یابد و چیره شود.

از این جهت با اصرار و حرص هرچه تمام و کوشش پیگیر، فضایل آنان را پنهان می‌داشتند و مردم را نیز بر پنهان داشتن و کتمان و پوشاندن آن فضایل وامی‌داشتند. ولی خداوند چنان خواسته بود که علی‌رغم آن همه تلاش خصمانه، کار علی و فرزندان پاکش و فضایلشان بیشتر نور می‌داد و می‌درخشید و محبت آنان در دل‌ها افزون‌تر می‌گشت و یادشان بیشتر رواج پیدا می‌کرد و گسترده می‌شد و حجت‌ها و برهان‌های آنان روشن‌تر و قوی‌تر می‌گشت و فضل و مقامشان والاتر می‌شد. تا آنجا که علی و فرزندانش، با اهانت‌های آنان، عزیز و محبوب شدند و با کشتن و میراندنشان زنده گشتند و هر شری را که نسبت به آنان در سر می‌پروراندند و عملی می‌ساختند تبدیل به نیکی و خیر می‌شد. تا آنجا که از فضایل و برتری‌ها و سوابق درخشان آنان تا حد بسیاری به دست ما رسیده که هرگز دیگران به مرز آن نمی‌رسیدند... و اگر نبود اینکه ارزش‌های انسانی و فضایل علی⁷ و فرزندانش همچون «قبله» مشهور بود و همچون سنت‌های محفوظ فراوان بود، با آن شرایط و حق‌پوشی‌هایی که ذکر شد، در روزگار، حتی یک سخن هم از آنان به دست ما نمی‌رسید...»^[80]

اهمیت این نقل قول مفصل، بیشتر در آن بود که از قول شارح معتزلی مذهب نهج‌البلاغه، یعنی ابن ابی‌الحدید نقل شده است نه دیگران.

در زمان بنی عباس نیز این گونه سیاست‌ها رایج بود. حتی با جذب ادیبان و خریدن شاعران دنیا طلب، آنان را وادار می‌کردند که در مدح و ستایش خلفا و در مذمت و بدگویی و انتقاد از آل‌علی⁷ شعر بگویند و برای سروده‌های خود، جایزه و صله دریافت نمایند.^[81]

این برنامه تا آنجا گسترش یافته بود که عده‌ای نه‌چندان کم از شاعران برای دریافت جوایز فراوان و رسیدن به مال و مقام و تقرب به دستگاه خلفا، به‌خصوص در زمان هارون‌الرشید، به ادبیات فروشی مشغول بودند و گوهر شعر را به پای سفلگانی همچون هارون می‌ریختند و با بدگویی از آل‌البت و حتی حضرت زهرا^۳ به درهم و دینار می‌رسیدند.^[82]

امام موسی بن جعفر^۷ چرا سال‌ها در زندان هارون‌الرشید به سر برد؟ جز برای اینکه از دسترس مردم دور باشد؟ امام‌رضا^۷ چرا مورد کینه و حسد مأمون بود و حتی مأمون اجازه نداد که نماز عید را به پایان برساند و از نیمه راه باز گرداند؟ جز برای وحشت از اینکه دیده‌ها به سوی امام جلب می‌گردد و این برای حکومت مأمون خطرناک است؟!

«وقتی آوازه علمی و فضایل امام‌رضا⁷ گسترده شد و علما از هر سو برای آموختن معارف دین به حضورش می‌شتافتند، محبت آن حضرت در دل‌ها جای گرفت و پیوند قلبی مردم با او استوار می‌شد. این خبرها وقتی به

مأمون گزارش داده شد، کینه‌اش نسبت به امام افزون‌تر گشت و به «محمد بن عمرو طوسی» دستور داد که مردم را از پیرامون آن حضرت طرد کرده و از حضورشان در مجلس آن امام، جلوگیری کند...»^[83].

برگهای سیاه تاریخ

برشمردن فضاحت‌ها و جنایت‌های امویان و عباسیان، در این مختصر نمی‌گنجد. قتل عام‌هایی که کردند، زندان‌های مخوف، حبس‌ها و تبعیدها و شکنجه‌هایی که کردند، امام‌های شیعه را که کشتند، علویون را که به دار آویخته و به تیغ سپرده و به زندان افکندند،... زیادتر از آن است که بتوان برشمرد. آن همه از سادات حسنی و فرزندان امام‌مجتبی^۷ که در عهد منصور دوانقی در مجلس‌ها وزیر دیوارها به شهادت رسیدند،^[84]

آن شصت سید علوی که در عهد هارون الرشید، به دست حمید بن قحطبه در یک خانه قتل عام شدند،^[85] علویونی که در دوره هارون، از بغداد به یثرب تبعید شدند و با حکومت یافتن او، وحشت و هراس علویان را فرا گرفت و برای مصون ماندن از خشم و شمشیر و زندان هارون، به صورت ناشناس در آبادی‌ها و شهرها پراکنده شدند...^[86] چیزی نیست که از حافظه تاریخ، فراموش شده باشد.

ابن زیاد، در دوره حکومت معاویه، شیعیان کوفه را می‌شناخت و دنبال آنان می‌گشت و زیر هر سنگ و کلوخی می‌یافت، می‌کشت. همه را به هراس افکند، دست‌ها و پاها را برید، شیعه را بر شاخه‌های نخل، حلق آویز کرد. چشم‌ها را کور نمود، افراد را طرد و تبعید نمود، تا آنجا که در عراق، چهره برجسته و مشهوری از شیعیان نماند، مگر اینکه همه را یا تبعید کرد، یا کشت، یا به دار آویخت، یا به زندان افکند.^[87]

مظلومیت آل‌علی را باید از زبان خودشان شنید. امامان ما، خود، شاهد صادق آن دوره، و راوی رنج‌های بزرگ آن عصر بودند. خوب است که ترسیمی از آن دوره را از زبان امام‌محمدباقر^۷ بشنویم، که گزارش‌گر دقیق از اوضاع زمان خویش و راوی رنج‌هاست.

آن حضرت می‌فرماید:

«...ما همچنان در روزگار بنی‌امیه مورد اهانت و خواری و تبعید و فشار و محرومیت و کشتار و ترس قرار می‌گرفتیم و بر خون‌های خود و خون دوستانمان ایمن نبودیم. دروغ‌پردازان و منکران، با دروغ‌هایشان و انکار حَقمان، به رؤسای خویش تقرب می‌جستند و از این طریق به قاضیانِ بدکردار و کارگزاران زشت‌رفتار، در هر شهری نزدیک می‌شدند. برای آنان حدیث‌های دروغ و جعلی نقل می‌کردند، آنچه را که ما نگفته و نکرده‌ایم بر مردم نقل می‌کردند تا مردم را نسبت به ما دشمن و کینه‌توز سازند. اوج و نهایت این شیوه‌ها، در زمان معاویه و پس از شهادت امام‌مجتبی^۷ بود. در آن دوره، پیروان ما را در هر شهری می‌کشتند و بر اساس گمان و تهمت، دست‌ها و پاها را می‌بریدند و هرکس که به عنوان داشتن رابطه و دوستی و تمایل نسبت به ما یاد می‌شد به زندان می‌افتاد یا اموالش به تاراج می‌رفت و خانه‌اش ویران می‌شد...»

زمانه همچنان رو به شدت بود تا زمان «عبیدالله بن زیاد»، کشنده حسین بن علی^۷. در دوره حکومت حجاج در کوفه، شیعیان را می‌کشت و با هر گمان و تهمتی دستگیر می‌کرد. اگر به مردی زندیق یا کافر می‌گفتند، نزد او بهتر از آن

بود که بگویند شیعه است! در این عصر، مردم با بغض و دشمنی علی⁷ و دوستی کردن با دشمنان علی و دشمنی کردن با دوستداران علی، به دستگاه حکومتی تقرّب می‌یافتند...»^[88].

اینها، گوشه‌ای از جنایات امویان است و پس از آنان بنی‌عباس نیز همین خطّ را ادامه دادند و برای سرکوبی جناح بر حق اهل‌بیت و در انزوا قرار دادن آنان، جلوی هرگونه بیان حقّی را می‌گرفتند و زبان آزادگان را می‌بریدند و لب‌های حقگو را می‌دوختند و حامیان اهل‌بیت و ائمه را یا منزوی می‌ساختند یا به قتل می‌رساندند یا تبعید و حبس می‌کردند.

«سید حمیری»، شاعر اهل‌بیت، به‌خاطر شعرهایش، از سوی «سوّار»، قاضی بصره، به زندان افتاد.^[89] «کمیت»، شاعر انقلابی شیعه، به‌خاطر اشعار موضع‌دارش که از حقّ ائمه دفاع می‌کرد و فجایع امویان را افشا می‌نمود، از سوی هشام بن عبدالملک به زندان افکنده شد.^[90]

«حجر بن عدی» و یاران انقلابی‌اش در زمان معاویه دستگیر شده و به شهادت رسیدند و یکی از هم‌زمانش به‌نام «صیفی بن فسیل» به‌خاطر امتناع از دشنام دادن به امیرالمؤمنین^۷، - که خواسته معاویه بود - با غل و زنجیر به زندان افتاد و پس از چندی به شهادت رسید.^[91]

«عمرو بن زراره» از اهل کوفه، که از منادیان و داعیان به حکومت حقّ علی^۷ بود، با گزارش ولید و در زمان عثمان به دمشق تبعید شد.^[92]

در ایام حکومت «زیاد» در کوفه، برادر و فرزندان و همسر «سعد بن سرح» که از شیعیان علی^۷ بود دستگیر و زندانی شدند و اموالش گرفته و خانه‌اش خراب شد.^[93]

با این وضع، چه باید کرد؟ در این عصر خفقان، ائمه شیعه چه می‌توانند بکنند؟
جز آنکه با هر وسیله‌ای و با استفاده از هر مناسبتی و به شکل‌های گوناگون، در جهت بیرون آمدن «جبهه حق» از این انزوا بکوشند؟!

جز آنکه پرده‌های غفلت و بی‌خبری را بدرند؟
جز آنکه با سلاح شعر و با حربۀ اشک، دلیرمردانی را به میدان بفرستند تا نقاب‌ها را کنار بزنند و مظلومیت‌ها را نشان دهند؟

جز آنکه با تأکید بر سنت «زیارت»، گامی در ابطال دسیسه‌های قدرتمندان در جهت به فراموشی سپردن ارزش‌های والا و چهره‌های پاک، بردارند؟

شعر، ذکر و زیارت

از سیاست‌های امویان و عباسیان و شیوه‌های حذفی آنان نسبت به ائمه، نمونه‌هایی نقل کردیم. در این فصل از برخی تدابیر شیعی و شیوه‌ها و شکل‌های به کار رفته و به کار گرفته شده از سوی جناح خطّ امام و فرهنگ اهل‌بیت سخن می‌گوییم تا ببینیم امامان شیعه، برای مقابله با آن «انزوا ی تحمیلی» در عرصه فرهنگی و سیاسی چه می‌کردند و

برای در هم شکستن توطئه سکوت و خنثی کردن آثار سیاست بایکوت نسبت به جناح حق، چه برنامه‌هایی داشتند و شکل‌های مبارزه با خفقان اموی و عباسی چگونه بود؟

نقاب بر چهره خورشید انداختن، ریشه‌ای قدیمی دارد، به قدمت انسان، و وجود حق و باطل در جهان. و نور را زندانی کردن در حصار شب، شیوه‌ای کهن است. اما هر چه هست، بوده است و هست و شاید پس از این هم تا همیشه در تاریخ بشر، اعمال گردد.

چندان شگفت‌انگیز نیست آنچه در گذشته یاد کردیم. یعنی ممنوعیت اسم ائمه: و ملاقات و زیارتشان. برای ناآشنای به بازی‌های تاریخ، شاید باور کردنی نباشد که چگونه ممکن است اولاد پیامبر و عترت طیبه او و ائمه دین، که پاک‌ترین و داناترین و شایسته‌ترین انسان‌های عصر خویش بودند، آنگونه مورد هتک حرمت و ستم و طرد و نفی و انزوا قرار گیرند، آنهم در زمانی که از عصر پیامبر اسلام چندان هم نمی‌گذشت! و چنان مورد بی‌مهری و حتی کینه معاصران خویش قرار گیرند که زندگی را در شدیدترین شرایط سانسور و خفقان ناشی از سلطه بنی‌عباس و پیش از آنان بنی‌امیه بسر برند.

حوادث تاریخ، روشنگر و تبیین‌کننده یکدیگر و مفسر هم‌اند. ممنوعیت نام علی^۷ در دوره بنی‌امیه و جلوگیری از زیارت حسین^۷ و بیان فضایل اهل بیت عصمت، در عصر حاکمیت امویان و عباسیان، اگر در قرن‌های بعد، اندکی باورنکردنی به نظر می‌رسید، حوادث مشابهی در مورد ادامه‌دهندگان و اخلاف هر یک از این دو خط و دو جریان حق و باطل و نور و ظلمت، به‌خوبی روشنگر گذشته است.

در عصر خفقان رضاخانی هم، عزاداری بر حسین^۷ قدغن بود و مخفیانه در خانه‌ها انجام می‌گرفت. در دوره پهلوی هم، نام و نوار و اعلامیه و رساله و کتاب حضرت امام خمینی و به دیدار او رفتن ممنوع بود و همسنگران و همراهان رهبر در جهاد با ستم در عصر سلطنت طاغوت، مورد تعقب و تهدید و تضییق و تبعید قرار می‌گرفتند. ولی مگر تبعیدی‌ها سکوت می‌کردند و زندانیان تن به تسلیم می‌دادند؟

در عصر خلفا نیز پیروان حق چنین بودند و همچنان که قبلاً اشاره شد، امامان شیعه - به‌عنوان محور اینگونه تحرک‌ها - برای دعوت مردم به چکادهای بلند حق و خورشیدهای روشنی‌بخش و حرارت‌آفرین ایمان و عدالت، با شیوه‌ها و برنامه‌هایی، در جهت احیای فضیلت‌های فراموش شده و مطرح ساختن نمونه‌های عینی کمالات و مجسمه‌های تقوا و پاکی و ارزش‌های مکتبی، تلاش می‌کردند.

آنچه با عنوان «شعر، ذکر و زیارت» مطرح می‌شود اشاره به بعضی از این شیوه‌ها و برنامه‌هاست. اینگونه فعالیت‌ها و استفاده از این نوع قالب‌ها و شیوه‌ها، برخی بیشتر به دوران حیات ائمه مربوط می‌شود و بعضی دیگر پس از شهادت ائمه هم می‌تواند مورد استفاده و عمل قرار گیرد.

نوشتن و گفتن و نشر فکر، از اسلوب‌های مهم تبلیغی در رابطه با یک فکر و فرهنگ و سیاست است. وقتی پیروان باطل از زبان و قلم و شعر و شیوه‌های تبلیغی بهره می‌گیرند، چرا حق جویان به اینگونه ابزار و وسایل بیانی روی نیاورند؟!

در مقابل دروغ‌پردازی‌ها و جعل حدیث و پخش فضایل ساختگی نسبت به امویان و وابستگان حکام جور، می‌بایست فضایل والای اهل بیت بیان شود و احادیثی مستند و درست، که در تمجید و بزرگداشت این خاندان از زبان پیامبر اسلام نقل شده است، مطرح و بیان گردد که این، امری است کاملاً منطقی و به‌جا و خردمندانه.

در زمینه شعر هم چنین است. در مقابل شاعران متملق و چاپلوس دربارهای بنی‌امیه و بنی‌عباس که با بیان شعری خود، خلافت را حق مسلم آن غاصبان دانسته و خلفای جور را شایسته‌ترین افراد برای تصدی و به‌عهده گرفتن رهبری امت برای مردم جا می‌زدند، شاعران متعهد شیعه، ضمن رسوا کردن دشمنان و افشاگری علیه مظالم و جنایات و بی‌کفایتی‌های جباران حاکم، به تشریح و تبیین و اظهار فضایل امامان شیعه و آل‌علی و... می‌پرداختند و چه بسیار شاعرانی از شیعه که در ستیز با حکام اموی و دفاع از ائمه و ترویج فرهنگ علوی، سر به دار یا آواره گشتند و یا شهید راه تعهد شدند.^[94]

ذکر مناقب و بیان احادیث مربوط به فضایل اهل بیت، در آن جو آلوده به تزویر و سالوس و دغل، ارزشی گران داشت. «سید حمیری»، افتخارش این بود که هیچ منقبتی درباره‌ی علی^۷ و اهل بیت نیست مگر آنکه آنها را در سروده‌های خویش آورده است.

در مقابل دروغ‌پردازی‌های شگفت و وقیحانه که از سوی روایت‌سازان و جعل‌کنندگان حدیث در فضایل ساختگی خلفا و فاسقان و... رواج داشت و عده‌ای با گرفتن رشوه و جایزه، به تجارت و بازرگانی حدیث مشغول بودند، بی‌شک، بیان فضایل روشن و شایستگی‌های درخشان و همچون آفتاب ائمه معصومین، جهادی عظیم بود که می‌توانست تا حدی سدّ راه آن تبلیغات منفی و خنثی‌کننده تلاش‌های فرهنگی و حدیثی مسموم آن دوره از سوی وابستگان به دربار خلفا باشد.

علامه امینی & چهره بسیاری از این دروغگویان بزرگ تاریخ را افشا کرده و تناقض دروغ‌های این کم‌حافظه‌گان دروغگو را آشکار ساخته است و چه خوب از عهده این کار برآمده است و فضایل جعلی انباشته شده در کتب قدیمی را که در مورد حاکمان بی‌تقوا و حکام بی‌تعهد و لاقید نسبت به شرع و اخلاق و دین و شرف نقل شده، بیان کرده است.^[95]

رابطه‌ها، دیدارها، زکرها

در آن روزگار خشن و خفقان‌زده نسبت به «راه راست»، احیای فرهنگ اهل بیت یک تلاش مثبت و سازنده محسوب می‌شد. خط فکری امامان و طرح هدایتی ائمه، به‌عنوان راه کمال انسان و نجات امت، در آشفته بازار آن همه خطوط گوناگون و جریان‌های فکری و سیاسی ساخته و پرداخته دستگاه‌های حاکم یا منحرفین شهرت‌طلب، عروقه‌الوثقای اطمینان‌بخش و خوبی بود که می‌توانست مردم را در «صراط مستقیم»، آگاهی و وحدت و انسجام بخشد. از این رو تبیین و ابلاغ و احیای این فرهنگ و خط، بیشتر به دوش پیروان ائمه و شیعیان فداکار و آماده برای ایثار و تلاش، سنگینی می‌کرد.

یکی از روش‌های عملی و اقدام‌های مفید برای این طرح، داشتن رابطه‌های مکتبی و جلسه‌ها و دیدارها و همفکری‌های فعال برای رسیدن به این هدف بود. طرح مسائل مکتبی و حیاتی و نقل سخنان ائمه و روایت کردن احادیث پیشوایان حق، کمک مؤثری به زنده ماندن این خطّ در ذهنیت و عینیت مردم آن روزگار می‌کرد. از این‌رو، تأکید و تشویق ائمه به داشتن چنین جلساتی و نشست‌ها و رفت و آمدها و رابطه‌ها و مذاکره‌ها و پیوندهایی بر محور ولایت و امامت آن معصومین، جای بسی دقت و تأمل است.

چیزی که در احادیث مکرّر شیعه، به عنوان «امر» از آن یاد شده است.^[96] و به‌خاطر جوّ آن روز ائمه به ناچار به‌صورت سمبلیک و کنایی و با رمز و اشاره از آن یاد می‌کردند و شیعه را به داشتن جلسه‌ها و رابطه‌ها برای «احیای امر» فرا می‌خواندند. منظور از آن، امامت و شئون مربوط به رهبری ائمه است که هم خطّ فکری و هم شیوه و مشی عملی آنان را شامل می‌شود و به تعبیر حضرت آیه‌الله خامنه‌ای، «امر»، سمبل و رمزی از آن «قیام» و آینده موعود تشیع بود که همه در انتظارش بودند.^[97]

به یکی دو نمونه از اینگونه احادیث اشاره می‌کنیم:

امام صادق^ع به «فضیل» می‌فرماید:

تَجَلَسُونْ وَ تَحَدَّثُونْ؟ قَالَ: نَعَمْ، جُعِلَتْ فِدَاكَ. قَالَ: إِنَّ تِلْكَ أَجَالِسَ أُحْيَاهَا، فَأَحْيُوا أَمْرَنَا يَا فَضِيلُ، فَرَحِمَ اللَّهُ
مَنْ أَحْيَا «أَمْرًا»...^[98]

- آیا می‌نشینید و برای هم حدیث می‌گویید؟

فضیل پاسخ داد: آری، جانم به فدایت.

فرمود: اینگونه مجالس را دوست دارم، پس «امر» ما را ای فضیل زنده نگهدارید، رحمت خدا بر آنکه امر ما را احیا کند.

در حدیث دیگری امام صادق^ع به اصحابش توصیه می‌کند:

«اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا إِخْوَةً بَرَّةً مَتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ، مَتَوَاصِلِينَ مُتَرَاحِمِينَ، تَزَاوَرُوا وَ تَلَاقُوا وَ تَذَاكُرُوا وَ أَحْيُوا
أَمْرَنَا».^[99]

- تقوای الهی را داشته و برادرانی نیکوکار باشید، بر محور الله، دوستی کنید، با هم پیوند و عطوفت داشته باشید، با

یکدیگر زیارت و ملاقات و مذاکره داشته باشید و امر ما را احیا و زنده کنید.

باز در سخنی دیگر، امام صادق^ع به «داود بن سرحان» فرموده است:

«ای داود!.. به دوستانم سلام برسان و بگو که می‌گویم: خدا رحمت کند بنده‌ای را که با دیگری جمع شده و امر ما را

به یاد هم بیاورند. هر وقت اجتماع کردید به «ذکر» بپردازید، همانا در اجتماع و گفتگوهای شما زنده ساختن «امر»

ماست و بهترین مردم پس از ما، کسانی هستند که کار و امر ما را یادآوری می‌کنند و به یاد ما بر می‌گردند».^[100]

این امر، همان چیزی است که مقوم و ریشه و مبنای «اهل بیت» بودن آنان است، یعنی آن علم، عصمت، ولایت،

تقوا و قرب به خدا، لزوم اطاعت مردم از آنان، حجت بودن سخن و عمل آنان، لزوم اعتقاد به امامتشان و...

علامه مجلسی در تفسیر واژه «امر» می‌نویسد:

«مراد از امر ائمه، امامت و دلایل امامت ائمه و فضیلت‌ها و صفات آنان است، و نیز، نقل اخبار و نشر آثارشان و بحث و یادآوری علومشان و احیای دانش‌هایشان از طریق عنایت و توجه و نوشتن و نقل کردن، به شکلی که مانع از کهنه و فراموش شدن و فرسودگی معارف آنان گردد و مایه حفظ آن شود».^[101]

روی این اصل، تشکیل جلسات ذکر و حدیث‌خوانی و نقل معارف اهل‌بیت، باعث زنده ماندن فکر و فرهنگ سازنده شیعی بود و علی‌رغم سیاست‌های خلفا در جهت بستن درب خانه معصومین: و تعطیل کردن مکتب انسان‌پرور و آگاهی‌بخش آنان و تلاش در جهت منزوی ساختن و به فراموشی سپردن این جریان حق، خورشید پر فروغ شخصیت علمی و اخلاقی‌شان همچنان می‌درخشید و جاذبه قوی و نیرومند معنوی و ارزش‌های متعالی‌شان، دل‌ها و جان‌ها و اندیشه‌ها را در تسخیر خود داشت و امامان، حاکمان بلا منازع دل‌ها بودند. ذکرها و یادها، نوعی مبارزه بود. جلسات انس و دیدار، وسیله‌ای برای الهام‌گیری و یافتن محورهای وحدت مکتبی بود.

حلقات نقل احادیث ائمه، مایه انسجام فکری و پیوندهای عقیدتی بود. رفت و آمدها و دید و بازدید شیعیان، شبکه مواصلاتی آنان و تقویت‌کننده روح جمعی و تعاون و رشته‌های عاطفی هواداران خط امامت به حساب می‌آمد.

مدایح و مراثی

نقش شعر و مرثیه و به کارگیری این سلاح مؤثر در عصر «نتوانستن»‌ها، ابعاد دیگری از مسأله احیای خط ائمه را داراست که در نهایت، به مسأله «زیارت»، پیوند می‌خورد. «شعر» که از جوهره تخیل قوی و ترسیم زنده و تصویر جاندار، نسبت به آنچه در دل و جان می‌گذرد برخوردار است، رساتر و نافذتر و ماندگارتر است. ارزش شعر خوب و متعهد، وقتی روشن‌تر می‌شود که به تأثیرات منفی شعر هجو و لغو و فاسد توجه کنیم. سود و تأثیر شعر حق، وقتی معلوم می‌شود که به تباه‌گری سروده‌های منفی و اشعار ویرانگر و قالب‌های ادبی در استخدام کفر و ستم و گناه دقت شود. در هر صورت، هر دو، سلاح است، یکی با حق، یکی بر حق و هر دو شمشیر است، یکی بر فرق باطل، دیگری بر چهره حق.

و شعر بد و منفی و ضد ارزش را جز با شعر خوب و پرمحتوا و آرمان‌گرا و حق‌گوی نمی‌توان پاسخ گفت. اگر شعرهای لغو و مبتذل و در خدمت فساد و طغیان، «سیئه» باشد، شعر خوب و استوار و زیبا در دفاع از حق، «حسنه» است و «سیئات شعری» را باید با «حسنات شعری و هنری» از میدان به در برد. باز می‌گردیم به بیان نقش شعر در عصر امامان شیعه که برای مبارزه با خفقان‌اموی و عباسی است.

دربارهای خلافت، هم برای توجیه شرعی خلافت و حاکمیت خویش، هم برای تبلیغ به نفع کارها و هموار کردن راه برای اقدامات خودکامه‌شان و هم برای از صحنه بیرون کردن رقبا و دشمنان و مخالفان، از شاعران استفاده می‌کردند. شعرای وابسته به دربار، در دفاع و تبلیغ و حمایت و ستایش از حکومت امویان و عباسیان، شعر می‌گفتند و پول می‌گرفتند. نمونه‌های آنان: کعب بن جُعیل، متوکل لثی، عبدالله بن همام سلولی، ابوالعباس اعمی، مسکین دارمی، اخطل، عدی بن رفاع و... است که در تمجید و ستایش و تملق خاندان اموی و درباریان شام و مروانیان، معاویه‌ها، مروان‌ها، ولیدها و... شعر می‌سرودند و به دریافت درهم و دینار و کیسه‌های زر و جامه‌های گران و خلعت‌های ویژه نایل می‌شدند. در مقابل، شاعران مکتبی و پروردگان دامن اسلام و پیروان صدیق حق نیز، با شمشیر شعر به میدان می‌آمدند و در عرصه ادب و بیان و حوزه کلام و بلاغت و شعر، علاوه بر آنکه مظالم و خلاف‌ها و فسادهای دشمن را افشا می‌کردند، به تمجید و ستایش حق و راستی و عدل و کمال و علم و فضل، که در وجود ائمه و در خط اهل بیت تجلی داشت می‌پرداختند. از این رو می‌بینیم کسانی همچون «فرزدق»، «عوف بن عبدالله»، «کمیت»، «عبدالله بن کثیر»، «دعبل» و... با زیباترین و مؤثرترین وجهی، مفاخر و فضایل و صفات والای ائمه را در قالب شعر بیان می‌کردند و با جانسوزترین تعبیرات و مهیج‌ترین شکل، مظلومیت «آل‌علی» و شهیدان راه حق و کشتگان وادی عشق در کربلا و... را ترسیم می‌کردند.

در آن روزگار، شاعران متعهد شیعه، سنگرداران پرشور و مبارزان نستوه میدان قلم و بیان به حساب می‌آمدند و جهادشان مورد حمایت و توجه ائمه بود و نقش تبلیغی کارشان در حدی بسیار بالا بود. جایگاه شعر، حساس بود و پایگاه شاعر جبهه حق، در قلب حق طلبان و باطل ستیزان، و به همین جهت هم این گونه چهره‌ها معمولاً تحت تعقیب قدرت‌های حاکم بودند.

به بیان حضرت آیه‌الله خامنه‌ای در این زمینه توجه کنید:

«...با توجه به پایگاه بلند «شعر مسلکی» در قرن‌های اول و دوم هجری و یادآوری این نکته که شاعر متعهد به یک مسلک، برجسته‌ترین و مؤثرترین نقش را در ترویج گرایش‌های مسلک خود و تبیین هدف‌ها و شعارهای آن به کار می‌برده است، طبیعی می‌نماید که حساب ویژه‌ای برای اظهارات و سروده‌های شاعران وابسته به جناح‌های سیاسی در نظر گرفته آید. نویسنده کتاب «العباسیون الأوائل» به درستی نقش حساس و تعیین کننده ادبیات را در قرن‌های 1 و 2 که روزگار شکوفایی شعر و خطابه عربی است در کتاب خود باز نموده است، می‌نویسد: «ادبیات در دل‌ها اثر می‌گذاشت و مهر و گرایش مردم را به این یا آن دسته جلب می‌کرد. شاعران و سخنوران به منزله روزنامه‌های آن عصر بودند که هر یک جهت‌گیری سیاسی ویژه‌ای را مطرح می‌ساخت و از آن دفاع می‌کرد و با زبانی مؤثر و شیوه‌ای رسا، دلایلی بر حقانیت گرایش سیاسی خود اقامه می‌نمود و دلایل رقبای خود را مردود می‌ساخت...» شاعران هواخواه علویان در قصاید خود که غالباً سرشار از نوعی عاطفه شورانگیز ناشی از احساس مظلومیت است، این استدلال‌ها را رد کرده، استدلال‌های دیگری و گاه از نوع همان‌ها بر حقانیت ادعای ائمه شیعه ارائه می‌نمودند...» [102]

شعرای حقگرا و عدالتخواه و مکتبی شیعه در دفاع از اهل بیت و بیان مظلومیت شیعه و احیای یاد و فضایل ائمه و شهدای کربلا و اولیای دین، با استفاده از این سلاح مؤثر، خدمات ارزنده‌ای به حق نمودند و مردانه و قهرمانانه، از جبهه علویان دفاع کرده و با دشمن ستیز کردند.

سروده‌های موضع‌دار اینگونه شاعران در آن عصر، آنچه که به اهل بیت مربوط می‌شد، عمدتاً دو محور اساسی داشت:

۱- مدایح

۲- مرثی

در مدایح، فضایل ائمه: مطرح می‌شد و در مرثی، سوگ و رثای شهدای مظلوم خاندان پیامبر ۹ عنوان می‌گردید و روشن بود که جهت‌گیری این مرثیه‌های سوزناک و بیان شهادت‌ها - چه به صراحت چه با کنایه - متوجه خلفا و والیان وابسته به قدرت‌های مسلط بود که شهیدان، کشته‌کینه و عداوت آنها بودند.

ستایش و مدحی هم که در قالب شعر، از امامان شیعه و اولیای دین و عترت پیامبر ۹ می‌شد صرفاً مداحی و تملق و ثناگویی نبود، چرا که اینگونه مدح‌های تملق‌آمیز، معمولاً برای خودشیرینی و کسب زر و سیم و رسیدن به دنیا و دینار بود و نه شاعران شیعه اهل این کار بودند و نه چنین سروده‌هایی مورد حمایت ائمه بود.

انگیزه و هدف و سبک کار و محتوای آن اشعار با آنچه در دربارهای سلاطین و خلفا و امراء مرسوم و متداول بود فرق می‌کرد.

استاد محمدرضا حکیمی در این باره می‌نویسد:

«...شاعران سلف اسلام که در دامان این تعالیم، تربیت یافته بودند، هرگز به‌سوی مدح‌گویی - به معنای متعارف - نمی‌گراییدند و آن را مذموم می‌دانستند و از نظر شرع، منهی. بعدها بیشتر شاعران مذهبی، به‌ویژه در زبان پارسی از اصالت کار دور ماندند و در مدایح دینی نیز غرض اصلی را رها کردند. باری، در شعر مذهبی نظر کلی بر نشر مبادی دین بود و احیای حقایق ایمان و زنده کردن دل‌ها و جان‌ها و جاری ساختن خون حماسه و تعهد در رگ‌ها و پی‌ها. از این‌رو شاعران بزرگ شیعه همیشه برای حکومت‌های فاسد، خطری بزرگ محسوب می‌شدند. زیرا آنان در خلال مدح آل محمد ۹ حقایق دین و صفات لازم حاکم دینی را یاد می‌کردند و با ذکر صفات اسلامی امامان و مقایسه و تحقیر زمامداران، دل‌ها را به حق و حکومت حق توجه می‌دادند...» [103]

این شیوه و پیمودن این راه، الهام گرفته از رهنمودهای خود ائمه: بود و آن حضرات، هم با صراحت، مشوق و فراخواننده صاحبان این هنر به دفاع از حق و فضیلت بودند و هم رفتار و سیره عملی آنان در زندگی، مؤید اینگونه شاعران بود. ائمه شیعه، لفظاً و عملاً، با صراحت و کنایه، مدافع شاعران متعهد و مدیحه‌سرایان متقی و مرثیه‌خوانان حق شعار بودند.

امام جواد ۷ به «عبدالله بن صلت» نوشت که: در سوگ من و پدرم (حضرت رضا ۷) مرثیه بسرای. [104]

امام رضا ۷ فرموده است:

«ما قال فینا مؤمنٌ شِعراً یمدحنا به إلا بنی الله له فی الجنة اوسع من الدنیا سبع مَرَّاتٍ». [105]

هیچ مؤمنی دربارهٔ ما شعری در ستایش ما نمی‌گوید، جز آنکه خداوند در بهشت، برای او به اندازهٔ بیش از هفت برابر دنیا بنا نهد.

پیشوای ششم حضرت صادق^۷ فرموده است:

«مَنْ قَالَ «فِينَا» بَيْتَ شِعْرِ بَنِي اللَّهِ لَهُ بَيْتٌ فِي الْجَنَّةِ».^[106]

هرکس دربارهٔ ما یک بیت شعر بسراید، خداوند به پاداش آن خانه‌ای در بهشت برایش می‌سازد. توجه و عنایتی که در اینگونه روایات - که مکرر هم نقل شده - روی تعبیر «فینا» است، یعنی دربارهٔ ما و در حق و شأن ما، نشان دهندهٔ بعد تعهد و حماسه و جنبهٔ حق‌گرایانهٔ شعر است که ارزش دهندهٔ شعر و بیان ادبی است. تجلیل شعری از ائمه، تجلیل و ستایش حق و اسلام و عدالت است و بیان مظلومیت‌های آنان و مرثیه‌سرایی برای شهیدان اهل بیت، به‌طور ضمنی مبارزه با ستم و خفقان حکام جور است و آنچنان مقدس و ارزشمند است که هم‌تراز و هم‌پایه با عبادت، در ارزشمندترین لحظه‌ها و مکان‌های مقدس عبادت به حساب آمده است و گوش کردن به آن هم عبادت است.

«کمیت»، در موسم حج و ایام تشریق در «منا» خدمت امام صادق^۷ می‌رسد و از حضور امام^۷ اجازه می‌طلبید تا شعری را که سروده است بخواند. امام^۷ می‌فرماید: این ایام، ایام بزرگی است (یعنی شعر خواندن در این موقعیت عبادی و حساس، مناسب نیست).

کمیت می‌گوید: «أَنَّهُا فَيْكُم!» - شعر، دربارهٔ شماست (یعنی مکتبی و موضع‌دار و مبین حق است).

امام^۷ می‌فرماید: بخوان!..^[107]

چنین برخورد و اجازه گرفتنی را هم در «ایام البيض» با امام باقر^۷ داشته و سرودهٔ خویش را دربارهٔ شهدای کربلا خوانده است و حاضرین با شعر او گریسته‌اند و امام باقر^۷ او را دعا کرده است.^[108] قالب مدح و مرثیه، معمولاً برای بیان گفتنی‌ها - از فضایل اهل بیت و مظالم امویان - مورد استفاده قرار می‌گرفته است و اینگونه اشعار هم دست به دست و دهان به دهان می‌گشته و نقل می‌شده است.

علامهٔ امینی دربارهٔ «سید حمیری» که یکی از این وارسته‌مردان مخلص اهل بیت و شاعران نام‌آور و صاحب ولایت و توانا و بلندپایه و چیره‌دست و پاکدل شیعه و یادآور بزرگ حماسهٔ عاشورا بود و نزد امام صادق^۷ منزلتی عظیم داشت و سروده‌های انقلابی و مرثیه‌های سوزناک و پرمحتوایش از نفوذ و شهرت و قوت کم‌نظیری بهره‌مند بود. می‌گوید:

«...از بسیاری از شاعران، در جدیت و دعوت به بنیاد استوار، پیشی گرفت و در ستایش عترت پاک پیامبر، فراوان شعر گفت و با ایثار جان و هستی در راه تقویت روح ایمان در جامعه و احیای دل‌های مرده، با پراکندن و نشر فضایل «آل‌الله» و گسترش فضایل این خاندان و نکوهش و انتقاد از دشمنانشان، از دیگر شاعران، برتر و بالاتر گشت.... و به گفتهٔ «ابوالفرج اصفهانی» شعرهایش یا آمیخته به مدح بنی‌هاشم، یا بدگویی و انتقاد از دشمنان و مخالفانشان بود...».^[109]

این، نمونه‌ای از «تولّی» و «تبری» در محتوای شعری اوست. البته تنها به مرحله قلبی و زبانی اکتفا نمی‌کرد و این موضع، در عمل و رفتار اجتماعی و گسستن‌ها و پیوستن‌های او هم مشهود بود، که علامه امینی در این مورد هم می‌نویسد:

«سید حمیری، همه فضایل علی⁷ را به گونه‌ای در قالب اشعارش گنجانید. حضور در هر مجلسی که در آن «آل محمد» یاد نمی‌شد او را ملول و خسته می‌کرد و هرگز به محفلی که خالی از ذکر آنان بود انس و الفت نداشت».^[110]

«دعبل» نیز یکی از این شاعران والامقام و بلندپایه است که سروده‌هایش آوازه و شهرت و نفوذ خاصی داشت و مورد تکریم شایسته ثامن‌الائمه، حضرت رضا⁷ قرار گرفت. قصیده معروف «مدارس آیات...» او، که در سوگ شهدای آل محمد و به خون خفتگان دشت کربلا و بیان فضایل اهل بیت عصمت و عترت طاهره پیامبر است، یکی از بهترین کارها و زیباترین شعرهای اوست.^[111]

و در مسائل دیگر، به خصوص در مدح امیرالمؤمنین⁷ و مرثیه اباعبدالله الحسین⁷ و ستایش از ائمه، شعرهای فراوانی دارد.^[112]

روشن است که حرکت در چنین خطی و داشتن چنین موضعی متعهدانه و قاطع و صریح، برای شاعران، گران تمام می‌شده است و زندگی سراسر سختی و فشار و هراس اینگونه فرزنانگان شیردل و شعرای بی‌باک، نشان این حقیقت است.

برای این سخن نمونه‌های فراوان می‌توان یاد کرد. از جمله کمیت بن زید - شاعر معروف اهل بیت که تاکنون به صورت مکرر نامش آورده شده - یکی از آنان است.

کمیت، به خاطر قصیده بلند و بالایی که در بعضی از ابیات آن، به مدح بنی‌هاشم و بیان سوگنامه برای زید بن علی و پسرش یحیی بن زید پرداخته بود، وقتی گزارش این قصیده تعهدبار به «هشام بن عبدالملک» رسید، به والی آن روز کوفه (خالد بن عبدالله قسری) نوشت و سوگند داد که دست و زبان کمیت را قطع کند... که ناگهان، کمیت، خانه خود را در محاصره نیروهای سواره والی دید، کمیت را دستگیر کردند و به زندان افکندند.^[113]

می‌بینیم که داستان خونبار شیعه در ادبیات و شعرش، فقط در ائمه معصوم خلاصه نمی‌شود، بلکه به بیان فضایل علویون دیگر هم که در مبارزه با امویان شربت شهادت می‌نوشیدند می‌پرداختند. نام و چهره کسانی همچون: «حمّانی آفوه»، «سدیف بن میمون»، «عبدی کوفی»، «صنوبری»، «ابی فراس»، «کشاجم»، «سید رضی»، «سید مرتضی»، «مهیاری دیلمی»، «خطیب خوارزمی»، «صاحب بن عباد» و ده‌ها تن دیگر در این رواق خونین می‌درخشد و آثارشان سرشار از لطافت و ظرافت و زیبایی در سوگ شهیدان و مدح ائمه است.^[114]

علاوه بر به کارگیری شعر در قالب «مدایح و مراثی» شیوه‌های دیگری هم در «احیای امر» ائمه مرسوم بوده است، که برپا کردن مراسم عزاداری و گریه و نوحه بر مظلومیت اهل بیت و شهدای کربلا یکی از آنها است. از پرداختن به این بحث هم چشم می‌پوشیم، چرا که نیازمند تألیفی مستقل است.

حجّ، میعاد در سرزمین موعود

حج، میعاد در سرزمین موعود

کعبه، یک سنگ نشانی است که ره گم نشود

حاجی! احرام دگر بند، ببین یار کجاست؟

زائر دیار یار

در آستانه زیارت خانه خداییم.

سفری می‌باید و هجرتی و گشودن بند «عادت» از پای «روزمرگی»

و چشیدن آب، از چشمه حیات و پرواز به آنجا که دل‌ها به عشقش می‌طید.

غالباً، زائر، مسافر است و زیارت و سفر، توأم.

پس در «حج»، زیارت است و سفر و هجرت، به‌سوی نبض ایمان و مهد قرآن و مهبط وحی ...

سیر و سفر در اسلام، بسیار پسندیده است و مفید، ولی باید در جهت خوب و با انگیزه و هدفی سالم باشد.

امام صادق^۷ فرموده است:

مسافرت باید برای یکی از این سه امر باشد:

۱- تهیه توشه آخرت

۲- تأمین معاش زندگی

۳- لذت مباح و تفریح سالم و غیر حرام.^[115]

رسول خدا^۹ هم فرموده است:

مسافرت کنید تا صحت بدن یابید، جهاد کنید تا غنیمت به‌دست آورید، حج نمایید تا بی‌نیاز گردید.^[116]

زیارت خانه خدا، هم سفر است، هم حج است، هم برای مسلمین منافع مادی و اجتماعی دارد، هم آگاهی‌بخش و

وحدت‌آفرین است، هم دشمن‌شکن و دوست‌نواز است. سازندگی حج بسیار است و نقش تربیتی و اجتماعی و سیاسی

آن، بس عظیم و کارساز، و نخستین گام حج، با سفر آغاز می‌شود و سرفصل زیارت‌ها حج خانه خدا است.

در عین حال باید هشیار بود که این سفر الهی و زیارت پربرکت که بر هر مسلمان توانمند و مستطیع، فرض و

واجب است، از محتوا تهی و از اثر خالی نگردد... که اینگونه حج، حج دوره آخرالزمان است. در حدیث است که:

«در آخرالزمان، مسافرت و بیرون رفتن مردم برای حج به چهار گروه، بیشتر اختصاص پیدا می‌کند:

حکمرانان برای تفریح و گردش،

ثروتمندان برای تجارت و داد و ستد،

فقراء برای گدایی و قاریان برای سمعه و ریا...».^[117]

در هر صورت، دریغ است که این سفر، به هدف‌هایی دنیایی و محاسبات سودپرستانه اختصاص یابد و از محتوا و بعد عارفانه و عاشقانه تهی گردد. چرا که مکه، ضیافتگاه ملکوتی و معنوی خداوند است و حاجی مهمان پروردگار است و پذیرایی خداوند، با رحمت و مغفرت است.

امام علی^۷ فرموده است:

«الحاجّ والمُعتمر وفدُ الله وحقُّ على الله تعالى أن يُكرم وفده ويحبوه بالمغفرة».^[118]

و حیف که این میهمانی، که زمینه‌ساز اکرام خدا و پذیرایی با غفران الهی است، در حدّ سفری تفریحی و گردش پوچ، و رفت و آمدی تاجرانه درآید... که صاحبخانه کریم و بزرگ است و مهمان را هدفی والا و نیتی در خور عظمت «ربّ البيت» شایسته است.

«مکه»، تربت برگزیده

مکه، سرزمین برگزیده خداوند است و موردنظر و توجه پروردگار. سرزمین عرفان و معنویت و توحید است، خاستگاه اسلام است، تربت منتخب آفریدگار است و زیارت این دیار، قدم نهادن و رفتن و دیدن و فیض بردن از جاهایی است که مورد عنایت خاص خداست.

امام صادق^۷ فرموده است:

«محبوب‌ترین زمین نزد خدا، «مکه» است. نزد خداوند هیچ خاکی محبوب‌تر از خاکش و هیچ سنگی گرامی‌تر از سنگش و هیچ درختی محبوب‌تر از درخت مکه و هیچ کوهی محبوب‌تر از کوه‌هایش و هیچ آبی محبوب‌تر از آب مکه نیست».^[119]

در ارزش زیارت مکه همین بس که ایام پربرکت و سراسر خیر حج، آنقدر سازنده و پربار و پربها است که در حدیثی از امام باقر^۷ حتی خواب در مکه، همچون تلاش و فعالیت در شهرهای دیگر و سجود در مکه، همچون به‌خون غلطیدن و شهادت در راه خدا به حساب آمده است:

«...وَالنَّائِمُ بِمَكَّةَ كَالْمُجْتَهِدِ فِي الْبُلْدَانِ وَالسَّاجِدُ بِمَكَّةَ كَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...».^[120]

ارزش و قداست این خاک، به‌خاطر انتساب به پروردگار است و برگزیدگی این تربت، به‌خاطر معنویات و خاطرات مقدس این مهد وحی و کانون رسالت و توحید است.

مرحوم علامه امینی، در ردّ نظریه کسانی که به اینگونه امور و تبرک جستن‌ها و ارزش قائل شدن‌ها ایراد می‌گیرند، بحث و بیان مفصّلی دارد که در جایی چنین می‌گوید:

«...همچنان که اراضی و میدان‌ها و خانه‌ها و ادارات رسمی و دولتی که به نحوی منتسب به حکومت‌هاست، احکام و مقررات و ویژه‌ای دارد که مردم، ملزم به رعایت آن و اجرای قوانین مربوط به آن هستند، همچنین زمین‌ها و بناها و سرزمین‌های منسوب به خداوند هم شئون خاص و احکام و مقررات ویژه و لوازم و روابطی دارد که حتمی است و آن کس که تسلیم پروردگار باشد و در لوای توحید و زیر سایه اسلام زندگی کند به‌ناچار باید آنها را مراعات کرده و به وظایف خود در قبال آنها قیام و اقدام کند. و از همینجاست که کعبه و حرم و مسجدالحرام و مسجدالنبی و کلاً

مساجد و معابد و کلیساها و کنیسه‌ها احکام خاص و مقررات ویژه و احترام فوق‌العاده دارد و از نظر طهارت و نجاست و خرید و فروش و... مقرراتش ویژه و لازم الاجراء است. اگر مکه مکرمه حرم امن الهی است که مردم به آن روی می‌آورند و از هر فراز و نشیب، آهنگ خانه خدا می‌کنند و آن اعمال مخصوص را انجام می‌دهند و حتی گیاه‌های حرم هم حکم خاص دارد، اینها از آثار همان انتساب به خداوند است و به‌خاطر این است که خداوند، «مکه» را از بین سرزمین‌ها، برگزیده است...» [121]

این مکه است و کعبه، این خاستگاه نور توحید است و «ام‌القری»، این حجرالأسود است و مقام ابراهیم، این سرزمین «مبارک» است، خانه برکت خیز است. اولین خانه پربرکتی است که برای مردم قرار داده شده است.

به تعبیر قرآن: {إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا} [122].

در کعبه، «حجرالأسود»، سوگندنامه خدا با بندگان است و دست کشیدن به آن، تجدید عهد با خداوند است و بیعت نمودن با اوست. درباره حجرالاسود و رکن یمانی، حدیث است که: «يَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ يُصَافِحُ بِهَا خَلْقَهُ» [123]. نگاه کردن به کعبه هم، عبادت است. که پیامبر ۹ فرموده است:

«التَّظَرُّ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ» [124].

و در حدیث دیگر است که: هر کس به کعبه نظر کند (در واژه «نظر» دقت شود) تا وقتی که نگاهش به کعبه است برایش حسنه نوشته می‌شود و از سیئات او محو می‌گردد:

«مَنْ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ لَمْ يَزَلْ يُكْتَبُ لَهُ حَسَنَةٌ وَيُمحَى عَنْهُ سَيِّئَةٌ حَتَّى يَصْرِفَ بَصَرَهُ» [125].

وقتی که کعبه، یادآور آن همه خلوص و عظمت و ایثار ابراهیم است و سمبل توحید و خداپرستی است، نگاه به آن هم عبادت به حساب می‌آید. چرا که این نگاه هم سازنده و تربیت کننده است. تا نگاه کننده چه کسی باشد و در ورای نگاه، چه احساس و درک و برداشتی نهفته باشد.

«اقبال» لاهوری، در شعر خود، به این پیوند ناگسستنی میان بنده و خدا در رابطه با حج و کعبه اشاره کرده و گفته است:

حرم جز قبله قلب و نظر نیست طوافِ او، طوافِ بام و در نیست

میان ما و «بیت‌الله» رمزی است که جبریل امین را هم خبر نیست [126]

در حریم حرم دوست

در زیارت حج، زائر مهمان خداست.

این زیارت، پاسخگویی و لبیک به دعوتنامه عامی است که چند هزار سال پیش، حضرت ابراهیم، به فرمان خداوند از همه کسانی که می‌توانند و استطاعت شرکت در این کنگره عظیم الهی، مردمی را دارند، نموده است. خداوند در قرآن فرموده است:

{وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ...} [127].

«برای ابراهیم، جایگاه بیت را فراهم نمودیم و دستور دادیم برای من شریک قرار مده و خانه مرا برای طواف کنندگان و پیا ایستادگان و راکعان و ساجدان پاک گردان و مردم را به حج، ندا داده و دعوت کن که سواره و پیاده از هر فراز و نشیبی و سواره بر هر مرکب ضعیفی به اینجا بیایند».

زیارت حج، یک سفر سازندگی است، سفر خودسازی و تهذیب نفس و ارتقای درجه معرفت و شناخت و عشق به حق و گردیدن به گرد مرکزیت توحید است.

در این سرزمین بعثت و حریم قدسی خدا که قبله مسلمین و مطاف یکتاپرستان است، بی اجازه نمی توان وارد شد، بی دعوت نمی توان رفت. اجازه، همان دعوت عام الهی است و آمادگی برای ورود، همان «لیک» است. بدون احرام، از میقات نمی توان وارد این سرزمین شد. در هر وقت از سال که باشد، هر که و از هر کجا که باشد، برای ورود به این سرزمین مطهر و حریم حرم دوست، باید «مُحرم» شد و لیک گفت و قدم صدق بر آن نهاد. چرا که سر در کوی دوست سپردن و در مطاف حق گردیدن است.

خدا، زائر را دعوت کرده و اجازه ورود و حضور در میقات و مطاف و حرم داده است. چه مقام والا و توفیق بزرگی.

به قول اقبال:

چه خوش بختی چه خرم روزگاری در سلطان به درویشی گشادند

آن که به زیارت حج می رود، سفر به سوی خدا می کند. به تعبیر لطیف و زیبای حضرت امام خمینی:

«...سفر حج، سفر کسب نیست، سفر تحصیل دنیا نیست، سفر الی الله است. شما دارید به طرف خانه خدا می روید. تمام اموری که انجام می دهید به طول الهیت باید باشد. سفرتان اینجا که شروع می شود سفر به سوی خدای تبارک و تعالی است. باید مانند انبیاء و بزرگان دین ما که تمام زمان حیاتشان مسافرتشان الی الله بوده است و از آن چیزی که در برنامه وصول الی الله بوده است یک قدم تخلف نمی کردند. شما هم وفود الی الله داشته باشید و در میقات که می روید، لیک به خدا می گوئید، یعنی تو دعوت کردی، و ما هم اجابت...»^[128]

باز، به قول اقبال لاهوری:

در آن دریا که او را ساحلی نیست دلیل عاشقان غیر از دلی نیست

تو فرمودی ره «بطحا» گرفتیم و گرنه جز تو ما را منزلی نیست

سفری اینچنین عظیم، و زیارتی اینگونه عارفانه و عاشقانه است که باعث می شود امام حسن مجتبی^۷ بیست و پنج بار پیاده به «حج» می رود^[129] و امام حسین^۷ هم گاهی در این سفر، با داشتن مرکب و وسیله سواری پیاده راه می پیماید و مرکب، پشت سرش حرکت می کند.^[130] این، شوق دیدار را می رساند. در میان جمعی که به دیدار خانه می روند، بعضی هم به صاحبخانه می اندیشند... «او خانه همی جوید و من صاحب خانه» و رابط در این میان، «دل» است، و وادی سفر، عشق و عرفان است.

زیارت حج و ادب باطنی

وقتی که حج، حضور در میقات ربّ است، وقتی شرکت در ضیافه الله است، وقتی لبیک گفتن به ندای ابراهیم و دعوت خداوند است، پس حاجی باید به تناسب «مقام»، خود را مهیای این «بارعام» سازد. در مورد این ادب باطنی حج، امام صادق^۷ فرموده است:

«اذا اردت الحج فجرد قلبك لله من قبل عزيمتك من كل شاغلٍ وحجابٍ كل حجابٍ وفوض امورك كلها الى خالقك وتوكل عليه في جميع ما يظهر من حرکاتک وسکناّتک...» [131]

«دل را در هنگام و هنگامه حج، برای خدا مجرد ساختن و از هر حجابی و شاغلی آزاد ساختن، همه امور را به خدا سپردن و در تمام حرکات و سکناات، بر او توکل داشتن...».

اگر حاجی زائر، اینگونه با قلبی سرشار از خدا و تهی از غیر، رو به خدای آورد، طبیعی است که هر قدم مهمان خدا عبادت و درجه و رتبه به حساب می آید و در مقابل هر گام حسنه ای بر او افزوده شده و سیئه ای از او محو می شود، چنانکه امام صادق^۷ فرموده است:

«انّ العبد المؤمن حين يخرج من بيته حاجباً لا يخطو خطوة ولا تخطو به راحلته الا كتب الله له بها حسنة ومحى عنه سيئة ورفّع له بها درجة...» [132]

در این صورت است که حاجی، مهمان خدا خواهد بود والاّ خیر.

در این زیارت، تک تک عمل ها و مناسک حج، باید سازنده و آموزنده باشد و گرنه: (به قول ناصر خسرو)

رفته و مکه دیده، آمده باز محنت بادیه خریده به سیم

با پوشیدن جامه احرام، جامه های گناه را باید زمین ریخت و با غسل احرام، گناهان را شستشو کرد و توبه نمود و با احرام بستن، با خدا باید تجدید پیمان نمود و با گفتن «لبیک»، از صمیم جان به ندای دعوت خدا و ابراهیم پاسخ گفت و با ورود به حرم، خود را در حریم حرمت الهی دید و با سعی و طواف، خود را خدایی ساخت و بین خوف و رجاء بود. باید با رمی جمرات، شیطان های نهان و آشکار، درونی و بیرونی را طرد کرد و با قربانی گوسفند، نفس سرکش را قربانی کرد و کشت و... به میقات دوست رفت و در منای معرفت مقیم شد و در پرتو هدایت خدا قرار گرفت و بهتر از پیش شد... در این زمینه، به گفتگوی عمیق و زیبا و بدیع امام زین العابدین^۷ با «شَبلی» که از حج آمده بود و امام به دیدارش رفت مراجعه و دقت کنید. [133]

این است که حج، همرنگ شدن با خالصان و پاکان و هماهنگ شدن با فرشتگان و کروبیان است. در زمان موعود، به سرزمین میعاد رفتن است.

کعبه و قبله را از نزدیک دیدن است و جهت و وجهه عمل را مشاهده کردن است. زیارت کعبه ای است که به فرمان خدا همه روزه و در کارهای عبادی، روی بدان سو می کنیم و چهره به طرف «مسجد الحرام» می گیریم که قبله ای است پسندیده و رضایت بخش... {قَوْلَ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...} [134]

حاجی، در این زیارت، به خانه خدا و قبله گاه می رود.
 «و... قبله، روی آوردن به این سرمایه های شور و الهام است
 و می بینیم و می دانیم
 که پیچِ کوچه های مکه، بوی پیرهن در آستین دارد:
 - شفای چشم نابینای این ملت
 و دستِ شهر مکه، جام جم را در نگین دارد:
 - صفای عصمتِ آئینه امت
 و... «کعبه»، قلب خون پالای مام میهن اسلام
 و ما چون قطره ای خون،
 رهنوردی سوی این کانون،
 کشان کهکشانش، در دامن این آسمان،
 - شب های تابستان
 به سوی کعبه مقصود، «راه شیری» تابان
 و ما چون ذره ای در کهکشانش، افتان و خیزان، مست و سرگردان
 و سنگ تیره، در دیواره کعبه
 نشان بیعت «الله» با انسان
 و ما بیعت گرانی با خدا، بنهاد بر کف، جان،
 الا... ای قبله، ای رمز محبت ها و الفت ها و وحدت ها
 الا... ای مظهر اندیشه توحید
 نشان جاودان اتحاد روح ملت ها
 تجلی گاه شورانگیز فکر امتی آگاه
 تو کانون همایشگاه میلیون ها دل شوریده و رویده از خونی
 تو، مغناطیس دل هایی
 و ما با روح آشناک و پاکی، کهربای کعبه را
 - چون «کاه».^[135]

«مکه»، سرزمین خاطره ها...

من از این شهر امید

شهر توحید، که نامش «مکه» است
 و غنوده است میان صدفش «کعبه» پاک
 قصه‌ها می‌دانم...
 دست در دست من اینک بگذار،
 تا از این شهر پر از خاطره، دیدن بکنیم،
 هر کجا گام نهی در این شهر
 و به هر سوی که چشم‌اندازی
 می‌شود زنده بسی خاطره‌ها در ذهنت
 یادی از «ابراهیم»
 آنکه شالوده این خانه بریخت
 آنکه بت‌های کهن را بشکست
 آنکه بر درگاه دوست،
 پسرش را که جوان بود، به قربانی برد.
 یادی از «هاجر» و اسماعیلش
 مظهر سعی و تکاپو و تلاش
 صاحب زمزمه زمزم عشق
 یادی از ناله جانسوز «بلال»
 که در این شهر، در آن دوره پرخوف و گزند
 به «أحد» بود بلند.
 یادی از غار «حرا»، مهبط وحی
 یادی از بعثت پیغمبر پاک
 یادی از «هجرت» و از فتح بزرگ
 یادی از «شعب ابی طالب» و آزار قریش!
 شهر دین، شهر خدا، شهر رسول
 شهر میلاد علی^۷
 شهر نجوای حسین، در «عرفات»
 شهر قرآن و حدیث
 شهر فیض و برکات!...^[136]

آری... و بسی خاطره از جای دگر... شخص دگر.

کجای «حج» را می توان یافت که نشان از کسی، حادثه‌ای، خاطره‌ای نداشته باشد؟

کدام عمل حج است که منقطع از ریشه‌ای در تاریخ باشد؟

زیارت حج، برداشتن گام بلندی است بر فراز چندین هزار سال، و شنیدن تاریخ زمان ابراهیم است در امروز، و دیدن آثار هزاره‌های ایمان و اعتقاد و عشق و ایثار است، در میان این همه آثار رنگارنگ و ثابت و متغیر و جدید و قدیم....

حج، یادآور تنها تاریخ اسلام و حتی تاریخ حضرت ابراهیم نیست، بلکه با تاریخ و سرگذشت همه انبیای توحیدی و کل بشریت، گره خورده است و پیوند دارد.

در حج، فقط یک منطقه جغرافیایی زیارت نمی‌شود، بلکه یک فرهنگ تاریخ پیش روی زائر است.

حج، یافتن تاریخ در جغرافی است،

حج، تاریخ مجسم و عینیت یافته است،

حج، تجسم تاریخ توحید است.

زیارت این میعادگاه، مروری است بر یک تاریخ کهن و سرشار از معرفت و فرهنگ و تعالیم، لیکن، این احیای خاطرات این دیار و این مرور آموزنده و سیر پر بار، برای کسی است که با جزئیات تاریخ و حوادث و خاطره‌های نهفته در سنگ‌سنگ این شهر و گوشه گوشه این منطقه، آشنا باشد. و گرنه، برای ناآشنا و بی‌خبر از آنچه بر این سرزمین گذشته است، با دیگر جاها تفاوتی نخواهد داشت. آنچه شور آفرین و احساس برانگیز است، دانستن رخدادها و خاطره‌هاست.

الهام گرفتن از زیارت حج و احیای خاطرات مقدس و بزرگ این سرزمین و شهر، ضرورتاً مبتنی بر شناخت تاریخ است. هر اندازه که با تاریخ بشری و تاریخ ادیان توحیدی و انبیای الهی و به‌خصوص با تاریخ اسلام و حیات پیامبر^۹ بیشتر آشنا باشیم، حج برایمان پر معنی‌تر و گیراتر و خاطره‌انگیزتر خواهد بود.

خاطره‌های شکوهمند

کعبه، با زندگی حضرت ابراهیم، پیوند دارد.

یادآور بنای این مسجد مقدس و کعبه عزیز، توسط ابراهیم و اسماعیل است.

یادآور تلاش «هاجر» و سعی او در فاصله دو کوهِ صفا و مروه، و جوشیدن چشمه زمزم از زیر پای اسماعیل است.

کعبه، بنای یادبود توحید است. در حج، حاجی به صورت و نقش ابراهیم^۷ عمل می‌کند، گاهی چاقو در دست، قربانی می‌کند، ابراهیم‌وار، در ذبح اسماعیلش، گاهی در طرد شیطان، رمی جمرات می‌کند و به آن سمبل‌های تجسم

ابلیس سنگ ریزه پرتاب می کند، گاهی با پوشیدن لباس احرام، کفن پوش می شود، گاهی در نقش هاجر و به یاد او، هفت بار بین صفا و مروه سعی می کند.

کعبه، یادآور دو بت شکن بزرگ تاریخ است: یکی ابراهیم، قهرمان توحید که سازنده این بنای کهن توحیدی است و دیگری علی^۷ که در فتح مکه، پای بر دوش پیامبر نهاد و کعبه را از لوٲ بت ها تطهیر نمود. کعبه، هم مبدأ امامت است (میلاد علی^۷ در آن) و هم منتها و فرجام امامت است (تکیه گاه حضرت مهدی به کعبه هنگام ظهور).

جای پای حضرت ابراهیم در مسجدالحرام است (مقام ابراهیم).
جای قدم های پیامبر و ائمه و امام زمان در این مسجد است.
حجرالأسود را پیامبر و اولیای خدا بوسیده و بر آن دست کشیده اند.
حج، یادآور حج نیمه تمام امام حسین^۷ و عزیمت به شهادتگاه کربلاست.
کعبه، یادآور نزول سوره فیل و نابودی قوم ابرهه در سوء قصد به این خانه است.
مسجدالحرام، ناله های جانسوز زین العابدین^۷ را به همراه دارد.
مسجدالحرام، جایی است که پیامبر در آنجا نماز خوانده و امامان معصوم در آنجا عبادت خدا کرده اند.
حجرالأسود، تبرک یافته لمس و مسح و بوسه طیین و طاهرین و معصومین است.
مکه، همه ساله شاهد حضور امام عصر^۷ در منا و عرفات است و مشام جان، اگر آشنا به عطر حضور باشد می تواند به استشمام آن حضور نورانی نائل آید و در هرجا، رد پای مهدی^۷ را بیابد.
عرفات، آن عشق و شور و عرفان حسین بن علی را در دامنه «جبل الرّحمه» تداعی می کند.
در تب عرفان عرفات، می توان با حسین بن علی^۷ اینگونه خطاب کرد که:
«ای حسین!..»

تو در این دشت چه خواندی که هنوز
سنگ های «جبل الرّحمه»، از گریه تو نالانند؟
عشق را هم ز تو باید آموخت
و مناجات و صمیمیت را... و عبودیت را،
و خدا را هم... باید ز کلام تو شناخت،
در دعای عرفه،
تو چه گفتی؟ تو چه خواندی، که هنوز،
تب عرفان تو در پهنه این دشت بجاست؟
پهن دشت عرفات

وادی «معرفت» است
و به مشعر وصل است
وادی شور و «شعور»
دشت، از نام تو عرفان دارد
و شب، از یاد تو عطر آگین است.
آسمان، رنگ خدایی دارد
و تو گویی به زمین نزدیک است
ای حسین!..
ای زلال ایمان
مرد عرفان و سلاح
در دعای عرفه
تو چه خواندی، تو چه گفتی، کامروز
زیر هر خیمه گرم
یا که در سایه هر سنگ بزرگ
یا که در دامن کوه
حاجیان گریانند
با تو، در نغمه و در زمزمه‌اند». [137]

علی^۷ در جملاتی که فلسفه تشریح حج را بیان می‌کند، از جمله به این نکته اشاره می‌کند که حاجیان در موقف‌های انبیاء می‌ایستند و گام، جای گام رسولان می‌گذارند: «...وَوَقَّفُوا مَوَاقِفَ انبیاء». [138]
باز در حدیث دیگری، از جمله آثار و نتایج حج، همین احیای خاطره و زنده نگه داشتن آثار و اخبار، مطرح شده است. آنجا که «هشام بن حکم» از امام صادق^۷ درباره فلسفه تکلیف و تشریح حج و طواف بر گرد خانه خدا سؤال می‌کند، امام، در ضمن بیان مبسوطی می‌فرماید:

«...فَجَعَلَ فِيهِ الْجَمَاعَ مِنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لِيَتَعَارَفُوا وَلِيَتَرَكَ كُلُّ قَوْمٍ مِنَ التَّجَارَاتِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَلِيَنْتَفِعَ بِذَلِكَ الْمَكَارِي وَالْجَمَالَ وَلِيَتَعَرَفَ آثار رسول الله و يُعَرَفَ أخباره ويُذَكَّرَ وَلَا يَنْسَى...». [139]

در این سخن، آنچه محور قرار گرفته است عبارت است از:

- اجتماع در کنگره عظیم جهانی از شرق و غرب،
- شناخت متقابل افراد نسبت به هم،
- منافع اقتصادی برای مسلمین،

شناخت آثار پیامبر،

شناخت و احیای اخبار و گفتار پیامبر، تا فراموش نشود.

به برکت حج و این فریضه الهی است که فرصتی برای آشنایی با ملت‌ها و ملیت‌ها، نژادها، شخصیت‌ها و مردم گوناگون پیش می‌آید. در حدیث دیگری، باز هم به نتایج فرهنگی زیارت خانه خدا و سفر حج اشاره شده و امام رضا^۷ فرموده است:

«...مَعَ مَا فِيهِ مِنَ التَّفَقُّهِ وَنَقْلِ أَخْبَارِ الْأُمَمِ إِلَى كُلِّ صُقْعٍ وَنَاحِيَةٍ...» [140]

و اشاره به تفقه و دین‌شناسی و شناخت مکتب و گسترش فرهنگ اهل بیت به هر طرف شده است.

در چهل روز مسافرت و زیارت حج، می‌توان به اندازه چهل سال تجربه اندوخت و تاریخ ۲۳ ساله اسلام را در ۲۳ روز حج شناخت.

گفتیم که این برای آشنای به تاریخ میسر است.

«...در این بیست و سه روز، می‌توانی همه‌جا با پیغمبر همراه باشی، سیزده روز در مکه بمانی - به نشانه سیزده سالی که او در مکه بود - و در پی او، سفری به طائف کنی و به همان جاها که او رفت، سفری به دعوت و سفری به جنگ، و سپس همراه مهاجران، از مکه به مدینه هجرت کنی و در راه «ربذه» و بدر، و سپس ورود به «قُبا» و آنگاه مدینه، به سراغ هر کوچه‌اش، پس کوچه‌اش، هر نقطه‌ای که نشانی از او دارد و از خاندان او و یاران او... و بدینگونه در متن تاریخ پرشور و عشق و جنبش و جهاد اسلام قرارگیری و خود را در آن بیست و سه سال پربرکت تاریخ آدمی، در میان مهاجران و انصار بیابی و تاریخ اسلام و سیره پیامبر را در کنار حج، این چنین ببینی و یک دوره کامل و دقیق و زنده و تغیردهنده اسلام را همراه حج در گهواره اسلام و در عزیزترین زمین و زمان و آماده‌ترین حالات و آزادترین بخش عمر... بیاموزی...» [141]

در مسجدالحرام، قبر حضرت اسماعیل و مادرش هاجر در «حجر اسماعیل» است.

بنا به روایاتی، قبر هفتاد نفر از انبیاء در مسجدالحرام، بین رکن یمانی و حجرالأسود است و نیز قبر حضرت صالح^۷ در آنجاست.

در قبرستان ابوطالب (قبرستان معلی) در مکه، قبور بزرگان بسیاری از جمله: عبدمناف، عبدالمطلب، ابوطالب، خدیجه کبری و... قرار دارد.

در اطراف مکه هم قبر کسانی چون «میمونه» همسر پیامبر و «آمنه» مادر آن حضرت و عبدالله بن عباس و حسین بن علی (شهید فخر) قرار دارد.

همچنین مرقد بسیاری از عالمان دین و بزرگان جهان اسلام در این شهر است.

دیدار این اماکن، برای کسانی که محبت اولیای دین را در دل داشته باشند بسیار مفید و مسرت‌بخش و دارای الهام و آموزش است. در سفر حج، می‌توان رهتوشه‌های بسیاری برداشت و به فیوضات بزرگی رسید و سوغات‌های گرانبهایی

آورد، همچون: ایمان، هجرت، زهد، وحدت، معرفت، اخلاص، شناخت اقوام و ملل، یافتنِ عِدّه و عُده، گسترش افق دید، وسعت جهان بینی، شناختِ عینیِ آثار و اخبار رسول الله و ائمه و انبیا، اینهاست سوغات گرانبهای این سفر، ولی افسوس که جمعی از این سفر و دیدار عظیم، فقط سوغاتشان رادیو، ضبط، تلویزیون رنگی، پارچه، دوربین، ساعت، اسباب بازی و ابزار تجملات و صنایع ملل کافره و خروج ارز به جیب بت های صنعتی جدید دنیاست. با چمدانی پُر، ولی قلبی و مغزی تهی از این سفر معرفت بر می گردند... دریغ!

مرحوم صاحب جواهر، از کتاب دروس شهید اول نقل می کند که:

«...مستحب است رفتن به محلّ ولادت پیامبر در مکه، که الآن مسجدی است در کوچه ای معروف به کوچه «موله» و نیز، رفتن به خانه خدیجه که پیامبر در مکه ساکن آن بود و فرزندان وی از خدیجه در آن خانه به دنیا آمدند و خدیجه در همان خانه از دنیا رفت و پیامبر تا زمان هجرت در آن خانه بود که الآن مسجد شده است. و نیز مستحب است زیارت قبر خدیجه در «حجون» و نیز رفتن به غار «حرا» که پیامبر اسلام در آغاز بعثت و وحی در آنجا به عبادت خدا مشغول بود و نیز رفتن به غار «ثور» که محلّ اختفای پیامبر از مشرکین در هنگام هجرت به مدینه بود...» [142]

و نیز می گوید:

مستحب است کسی که از مکه به راه مدینه بر می گردد در مسجد «غدیر خم» نماز بخواند و دعای فراوان بخواند، چرا که آنجا موضعی و جایی است که پیامبر، علی را به خلافت خود منصوب و تعیین کرد» [143]

الهام گرفتن از این خاطرات، بسی ارجمند است.

اهمیت اجتماعی - سیاسی حج، که دیگر جای بحث خود دارد و از موضوع این نوشته خارج است، ولی به اندازه ای است که عمود تقویت کننده مکتب است و اگر خانه خدا، بی زائر شود و فریضه مهم حج تعطیل گردد، مقام رهبری و امام، حتماً باید مردم را به آن الزام کند و هزینه هم پردازد، این فتوای فقهی علمای اسلام است.

امام صادق^ع فرموده است:

«لَوْ عَطَّلَ النَّاسُ الْحَجَّ لَوَجَبَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى الْحَجِّ إِنْ شَاءُوا وَإِنْ أَبَوْا، لِأَنَّ هَذَا الْبَيْتَ أَمَّا وَضِعَ لِلْحَجِّ» [144]

سفر حج، سفری است مایه ریاضت نفس و اطاعت مالی و عبادت بدنی و پرستشِ قولی و فعلی.

و مکه، خانه ای است برای «خدا» و «مردم»، «بیت الله» است و { وَضِعَ لِلنَّاسِ }.

کعبه خانه ای است برای «قیام» نه خوابیدن، { قِيَاماً لِلنَّاسِ } و برای سعی، نه سکون.

در زیارت حج، سلاح اندیشه و نیروی عشق، در کنار همنند.

و حج، فراموش کردن «خود» در راه «خدا» است.

ذوب شدن «من» ها در «ما» است.

و زائر این خانه، به خلوص و عبودیت می رسد.

مدینه، شهر پیامبر

مرا تنهایی و آه و فغان، به
سوی «یثرب» سفر بی کاروان، به
کجا مکتب، کجا میخانه شوق
تو خود فرما مرا، این به، که آن به

(اقبال لاهوری)

از سفر حج برگشته‌ایم و دیدار دیار یار، و زیارت «بیت‌العتیق» و مسجدالحرام و حرم خدا.
می‌خواهیم از «مکه» به زیارت «مدفون مدینه» برویم، تا به پیامبر «جفا» نکرده باشیم و «وفا» نشان دهیم که خود
فرموده است: «هر کس حج بگذارد و مرا زیارت نکند، بر من «جفا» کرده است» - مَنْ حَجَّ وَلَمْ يَزُرْنِي فَقَدْ جَفَانِي. [145]
در فصل پیش، در مکه بودیم،
خاستگاه اسلام را دیدیم، و «مطلع الفجر» قرآن را، و محلّ نزول وحی نخستین را، و سرچشمه را، زمزم ایمان را،
کوثر توحید را، رمز وحدت را، قبله مسلمین را...
اینک، به «مدینه» می‌آییم، که تداوم همان مسیر است،
که بازتاب همان جلوه و دامنه آن چکاد، و ثمره آن بذر است، شاخه آن «شجره طوبی» است که از قبله‌گاه مسلمین
ریشه گرفت.

مدینه، شهر پیامبر است،

شهری که رسول خدا، ده سال از عمر خویش را در این دیار گذرانده است،
شهر مهاجر و انصار، شهر اوس و خزرج، شهر «بدر» و «أحد» و «احزاب»، شهر «بقیع» و مسجدالنبی و کوچه
بنی‌هاشم.
شهری که با وحی و نزول قرآن آباد شده است و محلّ فرود و عروج جبرئیل و فرشتگان بوده است. در و دیوارش،
زمین و فضایش مقدّس است و تربت پاکش، پیکر پیامبر را در بر دارد.
شهری که مرکز نشر و گسترش اسلام بوده و به خاطر رسول الله، شایسته هر گونه حرمت‌گزاری و تقدیر و تقدیس
است.

شهری که دیوارهایش، کوچه‌ها و گذرهایش، یادآور دوران حیات پیامبر و ائمه است (گرچه حکومت‌های وهابی
تا آنجا که توانسته‌اند آثار را زدوده و از بین برده‌اند).
شهری که پیامبر به سویی هجرت کرد و آنجا را خانه خویش قرار داد، فرائض و احکام خدا را در همین جا بیان
کرد، با دشمنان خدا از همین پایگاه، جهاد کرد.

تاریخ مجسم صدر اسلام

در مدینه، فقط با یک شهر قدیمی - گرچه آراسته به مظاهر تمدن جدید - روبرو نیستیم. بلکه با تاریخ اسلام مواجهیم، با فرهنگ قرآنی و صدر اسلام روبرو هستیم. مدینه تجسمی از بسیاری حوادث تلخ و شیرین است که در صدر اسلام اتفاق افتاده است.

اگر با دیده بصیرت بنگریم و با گوش جان به نوای این شهر، دل بسپاریم، این شهر با ما سخن‌ها دارد.
مدینه گویاست، مدینه شاعر است، مدینه قصه‌گوی کهن است.

مدینه مدفن پیغمبر ماست که خاکش سرمه چشم تر ماست

مدینه مهبط جبریل بوده است مدینه مرقد چهار اختر ماست

مدینه سرفراز و سربلند است مدینه داغدار و دردمند است

زدیوار و زمین و کوچه‌هایش صدای ناله زهرا بلند است

مدینه، «مدینه‌النبی» است. شهر پیامبر:

در جای‌جای این شهر، آثار گام پیامبر را می‌بینی، در این شهر آهسته قدم بردار، که قدم جای پای پیامبر می‌گذاری.

با تأمل و درنگ در این شهر به زیارت پرداز، که با یادگارهای معنوی پیامبر روبرویی.

به توصیه و رهنمود مرحوم نراقی:

«در مدینه، هنگام زیارت، به یادآور، راه رفتن و قدم برداشتن پیامبر⁹ را در گذرگاه‌های این شهر. به یادآور و قمار و آرامش پیامبر را و خشوع و خضوعش را در پیشگاه عظمت پروردگار تصور کن و به یادآور که چگونه خداوند، یاد بزرگ و معرفت والای خود را در قلب آن حضرت جای داد و یاد آن حضرت را در کنار یاد خدا نهاد و کلام خود را بر او نازل کرد و «روح‌الأمین» و فرشتگان مقرب دیگر را بر او فرود آورد... آنگاه به یاد بیاور منتی را که خداوند بر اصحاب او نهاد و آنان را به همنشینی و دیدار چهره‌اش و شنیدن کلامش موفق ساخت و افسوس بخور بر اینکه توفیق زیارت او را نداشته‌ای.

آنگاه با تضرع، از خداوند بخواه که در آخرت، از همنشینی با آن حضرت محرومت نسازد و در این باره، امید فراوان داشته باش، چرا که خداوند، نعمت ایمان را به تو ارزانی داشته و به خاطر «زیارت» او و شوق دیدارش تو را از خانه به سوی مزار او بیرون آورده است...»^[146]

درک موقعیت، بیشتر در جهت پیدا کردن «حال» کمک می‌کند و دانستن جزئیات و خاطرات و حوادث تاریخی

مربوط به هر زیارتگاه و هر شهر، سبب می‌شود که زائر، از زیارتش و مسافر از سفرش، لذت معنوی بیشتری ببرد.

در مدینه نیز اینگونه باید باشی. باید بدانی که در کجایی و به کجا آمده‌ای و بر سر این آب و خاک شهر مقدس،

چه آمده و چه گذشته است.

تاریخ اینجا کمک خوبی به تو می‌کند. شناخت مدینه و اطرافش و حوادثش... الهام‌بخش است.

«...آنگاه سفری به خیبر، این درّه خاموش و بکری که همچنان مانده که در چهارده قرن پیش بوده است و در سکوت اسرارآمیز عمیق نخلستان‌های مرطوب آن، می‌توانی قلعه‌های یهود را بر فراز کوه‌های بلند پیرامونت ببینی و یکایک را بشناسی و فریاد رعدآسای علی 7 را که هنوز در این سکوت پرخاطره دره طنین‌انداز است بشنوی و آثار او را به چشم سر ببینی، چشمه علی را و مسجد علی را که پایگاه نظامی او بوده است در شیب تند قلعه مرحب و قلعه‌ها را که هنوز نمودار است و خانه‌های متروک و نخلستان‌های خلوت خیبر را... و نقشه دقیق صف‌آرایی جنگ‌ها را و صحنه‌ها را و جبهه‌ها را که در آن سرگذشت‌ها بر روی سرزمین‌ها در بدر و احد و خیبر و حنین و مکه... پیاده شده است. و در مدینه دهر روز با پیغمبر زندگی کنی و هرجا که او رفته است بروی و همه‌جا علی 7 را نیز ببینی و بیابی و یکایک اصحاب را... و حتی خانه‌های اصحاب را و همه‌جا در مدینه حال، گذشته مدینه را...»

و اگر بتوانی، هر جایی را در این شهرها و کوه‌ها و صحراها که از او خاطره‌ای دارد و نقشه‌های دقیق جبهه‌های بدر و احد و خندق و بنی‌قریظه و خیبر و فتح و حنین و طائف و... محله بنی‌هاشم در مکه و مدینه و مسجدالنبی و خانه‌های یکایک همسرانش و خانه فاطمه در مدینه و خانه خدیجه و ابوطالب و مولد فاطمه و نشانه‌های دقیق خانه‌های ائمه و اصحاب، و نیز محله نشیمن دشمنان بزرگش در مکه... آنچنان که بتوان در وضع دگرگون شده مکه و مدینه و طائف امروز، تصویر دقیق محیط شهر و زندگی اجتماعی و خانوادگی پیامبر را در ذهن مجسم ساخت و تاریخ را زنده دید و خود را در آن زمان و مکان و اوضاع و احوال که با جان ما پیوند دارد، حس کرد...»^[147]

مزارهای مدینه

گرچه هدف از بحث ما در این نوشته، خود زیارت و فلسفه و سازندگی‌های آن است نه تاریخچه مزارها و نه جغرافیای شهرهای زیارتی، لیکن دانستن این خصوصیات، در بهره‌وری از زیارت مؤثرتر است و آنکه برای زیارت به مدینه یا هر شهر مقدس دیگر می‌رود، اگر بداند که در آنجا چه کسانی مدفونند و چه گوهرهای تابناکی در زیر خاک خفته‌اند و چه خورشیدهای الهام‌بخشی به فروغ‌افشانی در اعصار و قرون و برای نسل‌ها مشغولند، سود بیشتری از زیارت خواهد برد.

در مدینه، غیر از حرم خود پیامبر که مدفن آن وجود پاک و آن دُرّ یکتای وجود است، و غیر از قبر بی‌نشان حضرت فاطمه 3 که به قول معروف و مشهور، در همان «روضه نبوی» است، قبرستان بقیع وجود دارد. گرچه پس از استیلای وهابی‌ها بر عربستان، آثار و بقایا و قبه‌ها و مزارهای زیادی را در مکه و مدینه از بین برده و اهانت‌ها نمودند،^[148] لیکن قداست و حرمت این مزارها و مشاهد، نزد هر مسلمان قدرشناس و اهل معرفت همچنان باقی است.

در قبرستان بقیع، غیر از مزار و مدفن ساده و غریب چهار امام معصوم شیعه (امام حسن مجتبی، امام زین‌العابدین، امام باقر و امام صادق): قبر این چهره‌های گرامی نیز وجود دارد:

عبدالله پدر پیامبر، عباس عموی پیامبر، ابراهیم پسر پیامبر، صفیه عمه پیامبر، زینب و ام‌کلثوم و رقیه دختران پیامبر، فاطمه زهرا (طبق بعضی نقل‌ها)، حلیمه سعدیه دایه پیامبر، فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین، عقیل برادر امیرالمؤمنین، تعدادی از همسران رسول خدا 9 و تعدادی از صحابه و تابعین، همچون: مقداد، جابر بن عبدالله انصاری، مالک‌اشتر، عثمان بن مظعون، سعد بن معاذ، ابن مسعود، محمد حنفیه و...^[149]

اندوه بی پایان مسلمانان دلسوخته و شیعیان عاشق، در این است که در زیارت بقیع، با منع و بی حرمتی و هتّاکی مواجهند، و نه تنها مجاز نیستند که از نزدیک، ادای احترام کنند و در تجلیل و تعمیر قبور بکوشند، بلکه به شدّت هم طرد می شوند. این هم مظلومیت دیگری است برای حق و عدالت. و بقیع، همچنان غریبانه، زیر تابش خورشید قرار گرفته است.

بقیع ما نشانش بی نشانی است بقیع ما گلستان نهانی است
درون شب در این گلزار خاموش چراغش نور ماه آسمانی است
بقیع دلخراش ما در این جاست قبور اولیای ما، در این جاست
درونش قبر بی نام و نشانی است که می گویند آنجا قبر «زهر» است

در اطراف مدینه، در «ربذه»، قبر ابوذر غفاری است، آن صحابی پاکباز شهید، و در جای دیگر مدفن «محمد نفس زکیه» است.

در کنار کوه «أحد»، آنجا که جنگ معروف پیامبر با مشرکین اتفاق افتاد، شخصیت های بارزی چون: حمزه سیدالشهدا، عبدالله بن جحش، مصعب بن عمیر، حارث بن انس، رفاعه، حنظلّه و شهدای دیگر أحد که تعدادشان به هفتاد می رسد مدفونند.

در احادیث ما، هنگام زیارت مدینه به دیدار این آثار و نشان ها دستور داده شده است. در حدیثی امام صادق^۷ به یکی از اصحاب می فرماید:

«در مدینه، از مسجد «قُبا» شروع کن، در آن نماز و دعا بخوان، در محلّ سکونت و نمازخانهٔ پیامبر نماز بگذار. به سوی أحد رفته و در مسجد آنجا نماز بخوان و بر مدفن «حمزه» بگذر و بر او سلام بده، بر قبور شهدا بگذر، کنار آنها ایستاده و بگو: «سلام بر اهل دیار، شما پیشاهنگ مایید و ما به شما خواهیم پیوست...»^[150]

زیارت قبور اولیای دین، هم از جنبه اخلاقی و تربیتی سازنده است و هم برای آخرتman ذخیره جاوید است. پیامبر اسلام فرموده است: «هرکس حسن بن علی^۷ را در بقیع زیارت کند، گامش بر صراط استوار خواهد بود، آن روز که قدم ها می لغزند...»^[151]

بر درگاه و آستان «احمد»

مران از در، که مشتاق حضوریم از آن دردی که دادی، ناصبوریم

بفرما هرچه می خواهی بجز صبر که ما از وی دو صد فرسنگ، دوریم

(اقبال لاهوری)

«قَبّة خضراء»، که بر مرقد پیامبر است، نگین درخشان «مدینه» است.

اعتبار و شرف مدینه، به این است که حبیب خدا و رسول آخرین و شفیع امت در آن است. گنبد سبز حرم، نشان آن معنویت و عرفان نبوی است که جاذبه‌اش دل‌ها را می‌رباید. آرزوی دیرینه هر مسلمان و عشق برتر آحاد امت آن رسول، آن است که روزی به زیارت آن مرقد پاک و آن تربت مبارک نائل شوند. جلوه وجود آن حضرت، از ورای بیش از هزار و چهارصدسال می‌درخشد و دیده‌ها را جذب و خردها را مدهوش و جان‌ها را شیفته می‌سازد.

زیارت آن پیامبر، فرض مسلمانی و شرط ادب و مقتضای عقل و فرمان عشق است. عده‌ای کوتاه‌فکر و مغرض و کم‌مطالعه در طول قرن‌های گذشته - و به دنبالش تا امروز هم - با ایجاد شک‌ها و وسوسه‌ها و آشوب‌های فکری، از مسائلی همچون زیارت انتقاد کرده و آن را با روح اسلام و توحید، ناسازگار دانسته‌اند و از این راه به شیعه تاختند و تشیع را متهم به افکار شرک‌آلود کرده‌اند. در برابر اضلال‌ها و سفسطه‌ها و وسوسه‌های این شیاطین اغواگر انسی، علمای شیعه با شهاب قلم به ردّ و رجم این شیاطین پرداخته‌اند و پاسخ‌هایی دندان‌شکن، در دفاع از حق داده‌اند. چرا که مقتضای شرف و لازمه پاسداری از ایمان و مرزبانی ارزش‌های والای تشیع و عقاید ارجمند و مسلم شیعه این بوده است. قهرمانان این میدان بسیارند، که یکی از چهره‌های درخشان و یلان نستوه و چیره‌دست این صحنه، مرحوم «علامه امینی» است.

این محقق مصلح و نویسنده بزرگ اسلام، مسأله را از نظر دلیل‌های عقلی و نقلی و سندهای حدیثی و تاریخی اثبات کرده و سفارشات پیامبر را درباره زیارت و مشروعیت و استحباب آن بیان نموده و این موضوع را از جهات گوناگون مورد بحث دقیق و عمیق و علمی و گسترده و مستند قرار داده است.

عناوین بحث مرحوم امینی در «الغدیر» چنین است:

۱- احادیث وارده درباره زیارت قبر پیامبر

۲- سخنانی از بزرگان و علمای مذاهب چهارگانه تسنن پیرامون زیارت قبر پیامبر

۳- آداب زیارت

۴- متن زیارت‌هایی برای پیامبر و دعا در کنار قبر مطهر وی

۵- تشویق به زیارت قبور و... [152]

در این نوشته مختصر، مجال بیان گسترده درباره فضیلت و آداب زیارت آن حضرت نیست. فقط به چند نمونه از احادیث فراوانی که در مجموعه‌های حدیثی شیعه و عامه نقل و یاد شده است اشاره و اکتفا می‌کنیم:

پیامبر اسلام:

«هرکس مرا یا یکی از ذریه‌ام را زیارت کند، من هم روز قیامت، زیارتش کرده و از هراس‌های آن روز، نجاتش می‌دهم» [153]

مرحوم صاحب جواهر از این حدیث، استحباب زیارت غیرمعصومین را از ذریه پیامبر استفاده نموده است. [154]

و در جای دیگر هم گفته است: مستحب است زیارت صحابه بر گزیده پیامبر، همچون سلمان فارسی در مدائن و عمار یاسر در صفین و ابوذر در ربه و حذیفه و همانند آنان و شهدا، خصوصاً جعفر بن ابی طالب در «مؤته»، و قبر پیامبران، هر جا که دفن شده‌اند...» [155].

امام باقر ۷:

«زیارت قبر پیامبر، برابر با پاداش یک حج مقبول، همراه با پیامبر است.» [156].

امام صادق ۷:

«زیارة قبر رسول الله و زیارة قبور الشهداء و زیارة قبر الحسین تعدل حجة مبرورة مع رسول الله.» [157].

«زیارت قبر پیامبر و زیارت قبور شهداء و زیارت قبر حسین، برابر با حج مقبول در همراهی پیامبر است.»

پیامبر اسلام ۹:

«یا علی! هرکس مرا یا تو را، یا دو فرزندت - حسن و حسین - را، در حال حیاتمان یا پس از مرگمان زیارت کند، ضامن می‌شوم که او را از هول و حشت‌های قیامت خلاص کرده و در درجات خویش، همراه خود سازم.» [158].

امام صادق ۷:

«در حرم پیامبر، برترین جایی که نماز در آن خوانده شود نزدیک قبر است، هرگاه وارد مدینه شدی و به مسجد

پیامبر رفتی، از قبر پیامبر شروع کن، بایست و بر پیامبر سلام بده و بر رسالت و بلاغ، بر او گواهی ده...» [159].

که این، تحکیم و تجدید میثاق امت با پیامبر است.

پیوند حج و زیارت با رهبری

«تمامیت حج، دیدار امام است»

(امام باقر ۷) [160]

در مسأله ترویج و احیای فرهنگ اهل بیت: از جمله سنگرها و پایگاه‌هایی که می‌توانست - و باید - نقش عظیم و سرنوشت‌سازی داشته باشد، «حج» و زیارت خانه خدا بود.

اعتقاد داشتن به امامت ائمه معصوم، و التزام به رهبری آنان، در همه ابعاد مکتب و فروع دین، نقش اساسی دارد و مسائل اسلام، تنها در ارتباط با امامت، و اعتقاد به رهبری و ولایت امام معصوم یا جانشینان اوست که در جهت صحیح خویش، سیر می‌کند، ولی از این میان، به فریضه بزرگ «حج» می‌پردازیم که با بحث «زیارت»، تناسب و پیوند دارد و «مکه»، خود، یکی از زیارتگاه‌های بزرگ اسلامی است و کعبه مقدس و حرم خدا و رسول، از مزارهای بسیار شریف و پرارج، در نظر همه مذاهب و فرقه‌های اسلامی و ملیت‌های مختلف این «امت عظیم» است.

امام و ولی خدا است که می‌تواند با دادن جهت صحیح به حج، این تجمع بی‌نظیر و کنگره عظیم سالانه را به کانونی فعال، در جهت هدایت و وحدت مسلمین و اتحاد قوا و صفوف و قلوب، در برابر دشمن، تبدیل کند و از آن، مرکزیتی برای رشد فرهنگ دینی و تعلیمات اسلام پدید آورد.

حضرت امام خمینی = در مورد ابعاد سیاسی و اجتماعی عباداتی همچون «نماز» و «حج» که مربوط به زندگی دنیوی انسان هاست، می فرماید:

«...مسلمانان، از جهات اجتماعی - سیاسی این عبادات، غافل شده‌اند و به‌خصوص در اجتماع حج، که مهبط وحی و خاستگاه اسلام است از برکات این تجمع، متأسفانه غافل شده‌اند. اجتماعی که شارع مقدس اسلام، به آسانی و به صورتی فراهم کرده که برای ملت‌ها و دولت‌های دیگر، جز با تلاشی بزرگ و صرف بودجه‌ای هنگفت، امکان‌پذیر نیست. و اگر مسلمین، رشد سیاسی و اجتماعی داشتند، از راه تبادل افکار و تفاهم و اندیشیدن در نیازهای سیاسی - اجتماعی و قوانین اقتصادی و حقوقی و اجتماعی و سیاسی به حل بسیاری از مشکلات و مسائل مورد ابتلای خود موفق می‌شدند و آنگاه، دیده می‌شد که اسلام، بر خلاف تصور بسیاری از جوانان و بلکه پیرمردان اسلام، که تحت تأثیر تبلیغات شوم و مسموم و مستمر بیگانه و عمالشان در طول تاریخ قرار گرفته‌اند، تنها در عبادت و اخلاق، خلاصه نمی‌شود. این تبلیغات دامنه‌دار اجانب، برای آن بوده است که اسلام و منتسبین به اسلام را از چشم جوانان و دانشجویان علوم جدید، بیندازند...» [161]

حج، تنها یک عبادت نیست که به هر صورت، انجام گیرد. فلسفه و اهداف این مناسک مهم، اگر درست شناخته و پی‌گیری و پیاده شود، آنگاه، «ادا» شده است. در حج، مهم، «اقامه» آن است، برپا داشتن! سفارش امیرالمؤمنین^۷ به «قثم بن عباس» که از طرف آن حضرت، حکمفرمای مکه بود، این است که:

«فَاقِمِ لِلنَّاسِ الْحَجَّ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَامِ اللَّهِ» [162]

حج را برای مردم برپای دار، و آنان را به یاد «ایام‌الله» بیانداز. یادآوری و احیای ایام الله، در کنار اقامه حج و برپایی این مراسم بیان شده است، توجه به سازندگی این دو کار، مهم است.

پس، روح حج، امامت است و این عبادت، تنها در پیوند با رهبری است که سیاست صحیح قرآن را پیاده خواهد کرد و کعبه، { قیاماً للناس } خواهد شد و منافع و سودهای عظیم این فریضه الهی، عاید مسلمانان خواهد گشت. [163]

«حج»، عبادتی سیاسی

پیش از پرداختن به پیوند «حج» با «امامت»، نگاهی به بُعد سیاسی حج بیفکنیم. هدف، صرفاً برداشت سیاسی از حج و نگاه به آن فقط از «زاویه سیاست» نیست. حج، بیش از هرچیز، درونمایه توحیدی و تأثیر تربیتی و عرفانی و آموزش اطاعت و تعبد دارد، و بازآفرینی خاطره ابراهیم بت‌شکن و عشق و اخلاص و ایثار او در راه خداست و حضور، در کلاسی است که انبیای بزرگ و اولیاء الله، آموزگار آن هستند، عامل تقویت تقوا و ایمان و مبارزه با نفسانیت و هواپرستی و خودخواهی و غرور و تکبر و دنیادوستی است. این بحث، در جای خود مسلم است. لیکن، بعد سیاسی این اجتماع عظیم، به‌خصوص در رابطه با رهبری، نباید مورد غفلت قرار گیرد. که اگر حج، فاقد این بُعد باشد، آن سود لازم را نخواهد داشت و نیروی عظیمی که در حج، متمرکز و متبلور می‌شود، هدر و هرز خواهد رفت.

در این باره بهتر است قسمت‌هایی از سخنان امام امت را نقل کنیم، تا به بحث اصلی خویش برسیم. چرا که کلام امام، امام کلام‌هاست و سخن او نیز، همچون خودش، حجت و سند و معیار و میزان است.

امام= در بعد سیاسی فریضه حج می‌فرماید:

«این مکه، این مشعر، این منا، این عرفات، همه‌اش یک مسئله سیاسی است. ممکن است عبادت باشد، در عبادتش هم سیاست است، سیاست هم عبادت است.» [164]

«مجتمع، هم یک مجتمع سیاسی است که باید اشخاصی که از اطراف می‌روند، از ممالک مختلف می‌روند، مسائل را با هم طرح بکنند، مسائل مسلمین را طرح بکنند...» [165]

«...اجتماع حج، از امور بسیار سیاسی اسلام است که تمام طبقات مستطیع، که هر جای ایران اسلامی هستند، هر جای ممالک اسلامی هستند، جمع شوند در هر سال در یک محلی، ...این اجتماعات، اجتماعات سیاسی است، اجتماعی است، باید در این اجتماعات، گویندگان، نویسندگان همه بلاد مسلمین در آنجا مسائل اسلام را، مسائل بلاد مسلمین را، گرفتاری‌هایی که دارند... باید چه کنند.» [166]

«...جهات سیاسی زیادی در اجتماعات، جماعات و جُمعات و خصوصاً اجتماع گرانبهای حج می‌باشد که از آن جمله، اطلاع بر گرفتاری‌های اساسی و سیاسی اسلام و مسلمین است، که با گردهمایی روحانیون و روشنفکران و متعهدان زائر بیت‌الله الحرام ممکن است طرح، و با مشورت، از راه‌حل‌ها مطلع، و در بازگشت به کشورهای اسلامی، در مجتمع‌های عمومی گزارش داده و در رفع آنها کوشا شوند...» [167]

امام امت، ضمن راهنمایی‌هایی که در جهت اهداف و محتوای سیاسی حج دارد، در تبیین اینکه از حج، چه استفاده‌های تبلیغی و سیاسی - اجتماعی می‌توان برد، می‌فرماید:

«...باید در این اجتماع عظیم الهی که هیچ قدرتی جز قدرت لایزال خداوند، نمی‌تواند آن را فراهم کند، مسلمانان به بررسی مشکلات عمومی مسلمین پرداخته و در راه رفع آنها با مشورت همگان، کوشش کنند...» [168]

و خطاب به حاضران آن میقات عظیم و کنگره شکوهمند، می‌گوید:

«...همه شما، ای زائران بزرگوار بیت‌الله الحرام، که از چهار سوی عالم، به طرف خانه خدا، مرکز توحید و محلّ وحی، و مقام «ابراهیم» و «محمد»، این دو ابر مرد بت‌شکن و پرخاشگر بر مستکبرین شتافتید، ...حال، بشناسید این مشاعر بزرگ را، و مجهّز شوید از مرکز بت‌شکنی، برای شکستن بت‌های بزرگ، که به صورت قدرت‌های شیطانی و چپاولگران آدمخوار درآمده‌اند و از این قدرت‌های تهی از ایمان نهراسید و با اتکال به خدای بزرگ، در این مواقف عظیمه، پیمان اتحاد و اتفاق در مقابل جنود شرک و شیطننت ببندید...» [169]

الله اکبر... شگفت سخنی است و بزرگ پیامی!

راستی وقتی که فقیهی بزرگوار و آگاه و بیدار، اینگونه ابراهیم‌وار، تبر برداشته و به جان بت‌های پوشالی قرن افتاده باشد، حج هم در مسیر خود، هدایتگر افکار و مؤلف قلوب خواهد شد... الحمدلله، بر این نعمت عظمی.

این، خود یکی از نمونه‌های امامت و رهبری اصیل، در شئون اسلامی - و از جمله حج - است که خدا بر ما منت نهاده است.

باز هم بشنویم از زبان این هادی امت، که زلال معارف دین است:

«...از همه بالاتر، در هر سال یک مرتبه اجتماع در حج که از همه بلاد اسلامی، اشخاصی که مستطیع هستند، واجب شده است بر آنها که مجتمع شوند و باید در آنجا مسائل اسلام، در آن موافقی که در حج هست، در عرفات، به خصوص در منا، و بعد در خود مکه مکرمه و بعد در حرم رسول اکرم، این موافقی که در آنجا هست، در آنجا مردم مطلع بشوند از اوضاع مملکت و از اوضاع تمام کشورهای اسلامی، و در آنجا بالحقیقه، یک مجلس عالی است و یک اجتماع عالی برای بررسی تمام اوضاع تمام کشورهای اسلامی».^[170]

حضرت امام، در پیام دیگری، وظایف حجاج را بیان فرموده است. از جمله اینکه:

«...بر دانشمندان و معّمین لازم است مسائل اساسی سیاسی و اجتماعی خود را با دیگر برادران در میان بگذارند و در رفع آن، طرح‌هایی تهیه کنند».^[171]

آنچه سبب عدم استفاده از حج شده است، نشناختن فلسفه اجتماعی - سیاسی این اجتماع عظیم امت مسلمان است. در واقع، چیزی که امام، از آن به «گم کردن حج» تعبیر می‌کند و ضرورت بازیابی و پیدا کردن حج را مطرح می‌سازد: «...مسلمین، اگر حج را پیدا کنند، آن سیاستی که در حج به کار رفته از طرف اسلام، همان را پیدا کنند، کافی است برای این که استقلال خودشان را پیدا کنند».^[172]

امام امت، خود در این رابطه کوشید تا از طریق پیام‌های خود در ایام حج به زائران خانه خدا و نیز در سخنرانی‌های خود، صدای مظلومیت امت مسلمان ایران را به گوش جهانیان برساند و آنان را در مبارزه با دشمنان قرآن و مسلمین به همبستگی و اتحاد وادارد و حج را به کانون و پایگاهی برای مبارزه علیه استکبار و کفر جهانی تبدیل سازد.

چه سکویی رفیع‌تر از مواقف حج؟! و چه بلندگویی رساتر از مسجدالحرام و منا و عرفات!..

امام، چه خوب و صریح و ظریف و عمیق، انگشت روی نقاط حسّاس و سرنوشت‌ساز مسائل گذاشته، برای آگاهی بخشی و منفعت آفرینی «زیارت کعبه» برای مصالح مسلمین، می‌گوید:

«...ای مسلمانانی که در کنار خانه خدا، به دعا نشسته‌اید، به ایستادگان در مقابل آمریکا و سایر ابرقدرت‌ها دعا کنید...».^[173]

و با اظهار شگفتی از خامی روحانی‌نمایان وابسته به حکام جور، نسبت به مسائل اسلام، می‌فرماید:

«...نمی‌دانم ائمه جماعت حرمین شریفین، از اسلام چه برداشت کرده‌اند و از حج بیت‌الله الحرام که سرتاسر آن مشحون به سیاست، و سرلوحه آن، قیام انسان‌ها به قسط و رفع ستمگری‌ها و چپاولگری‌هاست که سیاست کلی انبیای عظام و خصوص، حضرت رسول خاتم 9 است، چه فهمیده‌اند، که زائرین حرمین شریفین را به اسم اسلام از دخالت در سیاست و حتی از شعار علیه اسرائیل و آمریکا منع می‌کنند؟...»

اگر دولت حجاز از این فریضة عبادی سیاسی که هر سال در مواقف کریمه حرمین شریفین، با حضور میلیونی مسلمانان تشکیل می‌شود استفاده سیاسی اسلام می‌نمود، احتیاج به آمریکا و هواپیماهای «آواکس» آن و سایر ابرقدرت‌ها نداشت...

در مرکز سیاست اسلام، مسلمین به حکم «وعاظ السلاطین» با دخالت در سیاست، بلکه با شعار علیه دشمنان خونخوار قرآن کریم و اسلام عزیز، مجرم شناخته می‌شوند و به حبس و شکنجه کشیده می‌گردند...

از حجاج بیت‌الله الحرام تقاضا داریم که برای پیروزی اسلام، در مواقف شریفه دعا کنند و پیام ملت ایران و ندای «یا للمسلمین» این امت مظلوم را به کشورهای خود برسانند...».^[174]

در همین پیام است که امام امت، با اشاره به محتوای آگاهی‌بخش و وحدت‌آفرین و بیدارگر حج، اظهار تأسف می‌کنند از اینکه:

«...ملاذ و ملجائی چون حرمین شریفین، که در عهد رسول‌خدا 91 مرکز عبادت و سیاست اسلامی بوده و پس از رحلت آن بزرگوار، مدت‌ها نیز چنین بوده است و طرح فتوحات و سیاست از آن دو مرکز بزرگ سیاسی عبادی ریخته می‌شده است، اکنون به واسطه کج‌فهمی‌ها و غرض‌ورزی‌ها و تبلیغات وسیع ابرقدرت‌ها، کار را به آنجا بکشانند که دخالت در امور سیاسی و اجتماعی، که مورد احتیاج مبرم و از اهمّ امور مسلمین است، در حرمین شریفین، جرم شناخته شود... جرم این مسلمانان، شعار بر ضدّ آمریکا و اسرائیل، این دشمنان خدا و رسول بوده است...» [175]

از بیانات فراوان امام امت = در بعد سیاسی حج و دستورالعمل‌های وی در بهره‌برداری صحیح از این فریضه، به همین مقدار - هرچند به طول انجامید - بسنده می‌کنیم. [176]

این همه، برای نشان دادن این جهت در حج بود که: مرتبط است با وضعیت اجتماعی و سرنوشت سیاسی مسلمین. حاکم بر حق اسلامی هم نمی‌تواند نسبت به آن بی‌تفاوت باشد.

از این رو، حج، برای احیای امر ائمه و نشر حق و دفاع از فضیلت‌ها و مبارزه با طاغوت‌ها، سنگری برای رهبری و ولایت است. که هم امام مسلمین به آن توجه دارد و هم پیروان قرآن باید از آن، در جهت حق، بهره بگیرند.

تمامیت حجّ و دیدار با امام

حج، باید پیام‌آور وحدت و بیداری و تحکیم‌کننده آثار و اخبار و طرح‌ها و برنامه‌های دینی و فرهنگی در «خطّ امامت» و دارای بهره‌های سیاسی و اجتماعی باشد و گرنه حج، حج نخواهد بود.

این اهداف، در زیارت حج، هم از طریق برخورد عینی و رابطه حضوری با امام معصوم در مراسم حج تحقق پیدا می‌کند، هم به ملاقات و دیدار امام رفتن در ارتباط و در پی این سفر عظیم و الهی و هم با الهام‌گیری از فرهنگ اهل بیت و علوم و معارف معصومین: از رهگذر این زیارت، و هم از راه تبعیت از جانشینان بر حق و شایسته ائمه، در عصر غیبت حجت خدا.

شناخت شیوه عمل و سیره ائمه در این موضوع، ضروری و مفید است. ببینیم آنان در این باره چه می‌کرده و چه می‌گفته‌اند و رهنمودشان چه بوده است؟

وقتی که امامان معصوم را، وارثان خلف و صالح پیامبر و احیاگر سنت آن حضرت می‌دانیم، روشن است که «معالم دین» و سرمشق عمل و معارف اسلام و چه باید کرده‌ها را هم باید از آنان بگیریم و بیاموزیم. پذیرش امامت و ولایت و هدایت و رهبری آنان، که معلمان پراج امت اسلام‌اند دین و عبادات و احکام را در مسیر حق قرار می‌دهد.

در واقع، روح اعمال مذهبی و تکالیف شرعی، ولایت آنان است.

«ابوحزّه ثمالی» نقل می‌کند که: امام‌زین‌العابدین ۷ به ما گفت:

- کدامیک از بقعه‌های روی زمین برتر است؟

گفتم: خدا و رسولش و فرزند رسولش داناترند.

فرمود: آگاه باش! که با فضیلت‌ترین محل، بین «رکن» و «مقام» - در مسجدالحرام- است. و اگر کسی به درازای نهصد و پنجاه سال عمر نوح، با نماز و روزه و عبادت در این مکان، به سر برد و خدا را در حالی ملاقات کند که بدون ولایت ما باشد، آن همه عبادت، سودی نخواهد بخشید. [177]

روشن است که نمی‌توان «ولایت» را تنها در محدودهٔ محبت قلبی و اعتقاد درونی خلاصه کرد. این شناخت و محبت و ولایت، باید آثار خارجی و تأثیرگذاری در فکر و عمل و اقدام و موضعگیری داشته باشد. اگر تنها به حج آمدن و طواف و سعی بی‌هدف و بدون رابطه با امام و بدون پیوند با رهبری و ولایت باشد، فاقد ارزش است و به طواف و قربانی جاهلیت می‌ماند که تکرار برخی اعمال بیهوده و بی‌محتوا و بی‌جهت و بی‌خط و بدون سازندگی است. این، سخن و شعار یک هوادار ائمه نیست، سخن خود آن معصومان است که جز با اتکاء به خدا و مکتب، سخنی نگفته‌اند.

ابوحمزه ثمالی، مورد دیگری را از زبان امام باقر^۷ نقل می‌کند و می‌گوید:
امام^۷، در حالی که در آستانهٔ دری مُشرف به مسجدالحرام نشسته بود و مردم را در حال طواف می‌نگریست، به من گفت: ای اباحمه! این مردم به چه چیز امر شده‌اند؟
من ندانستم که در پاسخ، چه بگویم.
حضرت فرمود:

«إِنَّمَا أُمِرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَذِهِ الْأَحْجَارِ، ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعَلِّمُونَا وَلَا يَتَّبِعُونَ» [178].
و در نقل «محجة البیضاء»، این اضافه را دارد که:

«فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ» [179].

یعنی:

مردم مأمور شده‌اند که این سنگ‌ها (ی کعبه) را طواف کنند، سپس پیش «ما» آمده و ولایت خود را به «ما» خبر دهند و اعلام کنند و یاری خویش را بر ما عرضه بدارند.
مسأله «عرضه نصر» و «اعلام ولایت» و «دیدار با امام» و «اعلان مودت» و این قبیل تعبیرات، که در اینگونه روایات آمده است، بسیار آموزنده و جالب است.

الزام می‌کند که زائران خانهٔ خدا، در آنجا امام را ملاقات کنند و اعلام آمادگی برای تبعیت و اطاعت و یاری بنمایند. یعنی اگر نیرویی، امکاناتی، عده و عده‌ای دارند، به اطلاع ولی خدا برسانند، مواضعشان را در اطاعت از رهبری ائمه، صریح و آشکار، بیان کنند تا اگر نیازی به آنان بود، ائمه از وجودشان در مسیر اهداف، استفاده کنند.

در حدیثی دیگر، «فضیل» نقل می‌کند که:

در حج، امام باقر^۷ نگاه به مردمی کرد که گرد کعبه طواف می‌کردند، فرمود:

«در جاهلیت هم اینگونه طواف می‌کردند (یعنی بدون هدف و معرفت و شناخت و جهت) اینان امر شده‌اند که کعبه را طواف کنند، آنگاه به سوی ما حرکت کنند و «ولایت» و «مودّت» خویش را به ما اعلام کنند و نصرت و یاری خود را به ما عرضه نمایند، ولی چون چنین نمی‌کردند، حج آنان هم چون اعمال جاهلی بود».^[180]

مرحوم فیض کاشانی در «وافی»، در توضیح این حدیث می‌گوید:

«معنای سخن امام، این است که آنان، بدون شناخت مقصود اصلی از آمدن به زیارت کعبه و طواف خانه خدا چنین می‌کنند. حضرت ابراهیم وقتی کعبه را ساخت و ذریه خویش را در آنجا ساکن نمود، از خدا خواست که در پاداش آن، دل‌های مردم را به سوی ذریه‌اش جذب کند. خدا هم دعایش را پذیرفت و مردم را فرمان داد تا از هرجا به حج آیند و محبت و نصرت و ولایت خویش را بر ذریه او که پیامبر و اولادش هستند عرضه و اعلام بدارند، تا بدین سبب، نجات یابند و درجاتشان بالا رود و راهی باشد برای شناخت احکام دین و تقویت ایمان و یقین. عرضه داشتن نصرت به این است که به آنان بگویند: آیا در کاری از کارها، به یاری ما نیازتان هست؟...».^[181]

آنچه در این حدیث، محور کلام است، تقویت ایمان و شناخت احکام و اعلام یاری به نفع حق و در رکاب و تحت امر اولاد ابراهیم - که ائمه معصومین اند - می‌باشد.

مرحوم علامه مجلسی در شرح این روایت می‌گوید:

«...از شرایط قبولی حج آنان، اسلام و ایمان است و آنان به خاطر نداشتن ولایت، مثل آن است که فاقد ایمان و اسلامند. و در این، توجه دادن به این نکته است که علت وجوب حج، به حضور امام رسیدن و عرضه کردن ولایت و یاری به آنان و فرا گرفتن احکام از آنان است. آنگاه درباره «عرضه نصرت»، می‌گوید:

«به امامان بگویند: ما از شیعیان شما، و آماه یاری‌تان. اگر ما را به خروج و جهاد، یا هر کار دیگر فرمان دهید، شما را اطاعت می‌کنیم».^[182]

شبه آنچه که امت آگاه و انقلابی ایران، در دیدارهایشان با رهبر بزرگ انقلاب، حضرت امام خمینی، مرتباً عرضه «نصر» و «مودّت» و اعلام حمایت و اطاعت می‌کردند و با شعار «ما همه سرباز توئیم خمینی، گوش به فرمان توئیم خمینی» با رهبر خویش، تجدید بیعت می‌کردند.

در حدیث دیگری که همین مضمون نقل شده، راوی، «سدر» است. بنا به نقل او، امام باقر^۷ پس از انتقادی که از حلقه‌های بحث و جلساتی که در مسجد، از سوی «ابوحنیفه» و «سفیان ثوری» و... تشکیل می‌شد، کار آنان به نوعی جلوگیری از «دین خدا» شمرده و آنان را موانع هدایت، قلمداد کرده، و آرزو کرده است که:

«کاش اینان در خانه‌هایشان می‌نشستند و مردم می‌گشتند و کسی را که از خدا و رسول، به آنان خبر دهد، نمی‌یافتند، آنگاه پیش ما می‌آمدند تا از خدا و رسول به مردم خبر دهیم».^[183]

یعنی راه آموزش احکام خدا و معارف دین، اهل بیت هستند. راهی مطمئن، که دین خدا را به دور از پیرایه‌ها و آرایش‌ها و بدعت‌ها و آراء شخصی به مردم بیان می‌کنند.

این مسأله، به‌خصوص در روزگار امام محمدباقر^۷ که مذهب‌سازی‌ها و فرقه‌بازی‌ها و جریان‌ات ناسالم فرهنگی و سیاسی گوناگون و تبعیت از آراء و اهواء، رواج بیشتری داشته و برای خیلی‌ها، امر حق و باطل مشتبه می‌شده و خطّ

اصلی را گم می کردند، بیشتر اهمیت داشت. و از امام باقر^۷ سخنان مکرری در این زمینه روایت شده است. از «ابوعبیده» نقل شده است که:

«امام باقر^۷ وقتی مردم و کارهایشان را در مکه دید، فرمود: کاری است همچون کارهای جاهلیت! به خدا سوگند، اینان مأمورند که آلودگی‌ها را از خود دور کنند، (اشاره به آیه 29 سوره حج: {ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ}) و به نذرهای خود وفا کنند و بر ما بگذرند و ولایت خویش را به ما خبر دهند و نصرت خویش را بر ما عرضه بدارند».^[184]

قرآن کریم، از جمله تکالیف زائران حج را دور کردن و زدودن چرک‌ها و آلودگی‌ها از خویش می‌شمارد^[185] و این در سایه دیدار با امام میسر است که الهام‌بخش خیر و تقوا و اخلاق شایسته و معارف والای دین است و پاک کننده دل و جان و فکر و ذهن. در آیه فوق، امام صادق^۷، کلمه «تَفَثٌ» را به دیدار و ملاقات امام تفسیر می‌کند: «الْفَتْ لِقَى الْأَمَامِ، يَا: لِقَاءُ الْأَمَامِ».^[186] چرا که از این طریق، مناسک حج مسلمین جهت یافته و در مسیر سازنده‌تری هدایت می‌شود.

حضور امام در حج

وقتی دیدار با امام در موسم حج، ضرورتی بزرگ و تکلیفی کامل کننده فریضه حج باشد، طبیعتاً باید امکان این دیدار هم باشد و امام هم در حج حضور داشته باشد.

هم حضور فکری و فرهنگی و تبلیغی، هم حضور شخصی و عینی.

حضور یافتن ائمه در مراسم حج، نشانه دیگری از اهمیت سیاسی این تجمع عبادی است. بهره‌گیری از فرصت‌های کم‌نظیر این ایام هم با حضور آنان، بهتر و بیشتر میسر است. امامان شیعه در مراسم حج، فراوان حضور می‌یافتند.

سفرهای متعدّد و پیاده امام حسن مجتبی^۷ به زیارت خانه خدا^[187] و حضور امام زین‌العابدین^۷ در حج و شعر معروف فرزدق درباره آن حضرت، در پیش روی خلیفه فاسق، هشام بن عبدالملک، و همچنین مسافرت‌های ائمه دیگر و حضورشان در حج، زمینه این دیدارها را فراهم می‌کرده است.^[188]

«یحیی بن یسار» نقل می‌کند که:

«ما حج گزاردیم، گذارمان به امام صادق^۷ افتاد. آن حضرت فرمود: ای حاجیان خانه خدا! ای زائران قبر رسول الله! ای پیروان آل محمد!.. گوارایتان باد!..».^[189]

که می‌رساند امام، علاوه بر حضور، برخوردهای تبلیغی هم داشته است.

علاوه بر عصر حضور ائمه، در عصر غیبت هم - بنا به برخی روایات - حضرت حجت[#] همه‌ساله در مراسم شرکت می‌کند، هرچند به صورتی ناشناس که مردم عادی متوجه آن نمی‌شوند.

محمد بن عثمان - یکی از سفرای چهارگانه و نایب خاص امام زمان^۷ - گفته است:

«وَاللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ يَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَرَى النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَيَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ».^[190]

که گویای حضور همه ساله امام عصر در موسم حج است، به نحوی که مردم را می‌بیند و می‌شناسد و مردم او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند.

امام صادق^۷ فرموده است:

«يَفْقَدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ، يَشْهَدُ الْمَوْسِمُ فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ».^[191]

مردم امام خویش را از دست می‌دهند - در عصر غیبت - و او در موسم حضور می‌یابد و آنان را می‌بینند و لی آنان وی را نمی‌بینند.

و به عبارتی دیگر از امام صادق^۷ اینگونه نقل شده است:

«يَشْهَدُ الْمَوَاسِمُ، يَرَى النَّاسَ وَلَا يَرَوْنَهُ».^[192]

که به همان معناست.

تماس با امام در حج، اگر به عنوان متمم حج و مایه تمامیت و کمال این فریضة الهی بزرگ شمرده شده است، باید با فراهم بودن زمینه‌اش از سوی خود ائمه باشد.

اینکه امام باقر^۷ فرموده است:

«قَامُ الْحَجِّ لِقَاءَ الْإِمَامِ».^[193]

خود آن حضرت هم در مراسم و مواقف حج، حضور می‌یافته است تا امکان این برخورد و دیدار، میسر باشد. گرچه عملاً، به خاطر شرایط خاص اجتماعی و سیاسی، این عمل به صورت ایده‌آل و مطلوب انجام نمی‌گرفت. خود همین تماس، چه بسا زمینه‌ساز پایه‌ریزی تشکیلات بوده، و برخوردها و رابطه‌ها و شناخت نیروها و بکارگیری عناصر مفید را در جهت برنامه‌ها، از فواید جنبی یا اصلی این «لقاء الامام» بوده است. این ایجاد رابطه، حتی به صورت غیرمستقیم و با واسطه هم زمینه‌سازی می‌شد و پیوند غیر حضوری با مکتب اهل بیت و خط فکری ائمه، فراهم می‌گشت.

مردمی که از اقصای نقاط ممالک اسلامی آمده‌اند، می‌بایست در آن ازدحام و شلوغی و حال و هوای مناجات و عبادت و مناسک و... راهی هم به «خط ائمه» پیدا کنند، که تصحیح کننده نظام فکری و عقیدتی، و جهت بخش ایمان و عمل مردم در مسیر «حق» است.

وصیت امام باقر^۷ را برای اقامه عزاداری و ندبه بر آن حضرت به مدت ده سال در «منا»، نشان دهنده حضور ائمه، حتی در این شکل، در فریضة حج و هدایت و رهبری فکری - مرامی مردمی است. یعنی نشان دادن «راه»، و نصب «علامت» و چراغ راهنما و یادآوری اینکه چگونه می‌توان سراغ ائمه رفت و آنان را فراموش نکرد.

ایام منا، که روز عید و سرور و برکت است، نه گریه و اندوه و اشک، وقتی در جمع حجاج، گریه سر داده می‌شود، توجه‌ها به سوی آن کانون جلب می‌شود. و «...این خبر را مردم، پس از بازگشت به محل‌های خود، به آنها که از این مواقع دورند نقل می‌کنند و از این طریق، به غائبین هم می‌رسد و حجت بر مردم تمام می‌شود. دیگر کسی نمی‌تواند عذر و بهانه آورد که نمی‌توانسته به شهری که اقامتگاه «حجت خدا» است دسترسی پیدا کند، یا کسی از

حجت خدا به او خبری بدهد، یا بگوید که دعوت امام و گمراهی مخالفانش را نشناختم. در این حال اغلب چنین است که دیگر جاهل قاصر و بی خبری باقی نمی ماند...»^[194]

ولایت، روح حج

اگر از سنگری استفاده لازم نشود،
اگر گنجی استخراج و مصرف نگردد،
اگر در کنار دریا، گروهی از تشنگی هلاک گردند،
اگر کسی سلاح در دست، زنده اسیر دشمن گردد،
جای بسی دریغ و حسرت است.
حج، چنین سرنوشتی و سرگذشتی داشته و دارد. مگر آنکه روح بیدار زمان، - در هر عصر و قرنی - به بیدارگری
بپردازد.

چه حج گزارانی که از حج، جز خستگی تن و رنج راه و تباه کردن مال، چیزی فرادست نیاوردند. چه سال‌های پی
در پی و مستمری که از تجمع عظیم حج، فایده‌های لازم گرفته نشد و آیه قرآن {لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ}، تفسیر واقعی خود
را نیافت.

و... چه فراوان، سخن امام صادق⁷ به عبدالرحمن بن کثیر، در طول سال‌ها، مصداق و تحقق یافت، که وقتی از
بلندای کوهی به انبوه حج گزاران نگاه کرد، فرمود:

«ما أَكْثَرَ الضَّجِيجِ وَأَقْلَّ الْحَجِيجِ»^[195]

ناله‌ها چه بسیار است ولی حاجیان، چه اندک!..

مهم‌ترین هدف در زیارت حج، در زمینه ارتباط و دیدار با امام - که قبلاً هم یاد شد - و لقای معصوم، و عرضه
ولایت و نصرت، همان جهت یافتن اعمال و مناسک، در مسیر خداپسندانه است، که بدون آن، کارهای عبادی هم لغو و
بیهوده و بی‌اجر است.

در روایت از امام باقر⁷ نقل شده است که: بر مردم لازم و سزاوار است که این خانه (کعبه) را زیارت کنند و ما را
به خاطر بزرگداشت خدا، بزرگ بدارند و تعظیم کنند، و ما را در هر جا که باشیم دیدار کنند، مائیم راهنمایان به
خدا!...»^[196]

اکسیر دگرگون‌ساز و روح‌بخش و ارزش‌آفرین «ولایت»، در همه امور اسلام، و تکالیف و فروع دین و عبادات،
لحاظ شده و شرط قبولی و پذیرفته شدن طاعات انسان در پیشگاه خداست و در کتب روایات، باب‌های خاصی برای
همین منظور، عنوان گشته است که اهل مطالعه می‌توانند برای اطلاع بیشتر به منابع خاص آن رجوع کنند.^[197]
به خصوص در مورد حج، که بحث ماست، احادیث فراوانی وجود دارد.

«... حج بدون ولایت، و آهنگ کعبه بدون امامت، و حضور در عرفات بدون معرفت امام، و قربانی بدون فداکاری در راه امامت، و رمی جمره بدون طرد استکبار درونی و بیرونی، و سعی بین صفا و مروه بدون کوشش در شناخت و طاعت امام، بی حاصل بوده و سودی نخواهد داشت. زیرا اگر چه یکی از مبانی اسلام «حج» است (بني الاسلام علی خمس: علی الصلوة والزكاة والصوم والحج والولاية) [198] لکن هیچ یک از نماز و روزه و زکات و حج، همانند ولایت، رکن استوار اسلام نیست. لذا، در جوامع روایی آمده که: هیچ دعوتی از طرف خداوند به اندازه دعوت به ولایت و امامت نمی باشد (وَلَمْ يَنَادِ احَدًا مِثْلَ مَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ) [199].»

قبلاً هم حدیث‌هایی را نقل کردیم که امام باقر^۷ اعمال کسانی را که بدون بصیرت و معرفت و بدون پذیرش یک رهبری صحیح و امامت عدل معصوم، بر گرد خانه خدا طواف می کنند و در مراسم، به صورت یک امر تکراری و تقلیدی و بی روح، شرکت می کنند، به اعمال دوران جاهلیت تشبیه کرده است.

حج زنده و سازنده

حجّی که در فکر و عمل فردی یک مسلمان اثر نداشته باشد، بی جان است. حجّی که در وضعیت اجتماعی و سرنوشت عمومی مسلمین، نقش مثبت و هدایتگر نداشته باشد بی روح است و روح حج، «ولایت» است و در سایه آن است که تک تک اعمال و مناسک، جهت و محتوا و خط پیدا می کند و این فریضه، «حیات» و «حرکت» ایجاد می کند و زنده و سازنده می شود. اگر به خانه خدا رفتن هم در کار باشد، باید از دری باشد که خدا قرار داده است، و آن در، اهل بیت پیامبر و معصومین: هستند که طاعتشان فرض، سخن و عملشان حجت، و راه و روش شان، سند و سرمشق، برای تأسی و پیروی است.

ائمه، فرزندان راستین اسلام و قرآنند.

پیشوایان معصوم، فرزند کعبه هستند (به تعبیر امام سجاد^۷) و مگر می توان به دیدار پدر رفت و فرزند را ندید؟! در تبیین و تحلیل سخن امام زین العابدین^۷ در مجلس یزید پس از ماجرای کربلا، که خود را فرزند مکه و منا و زمزم و صفا خواند و فرمود:

«أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمَنَا، اَنَا ابْنُ زَمْزَمٍ وَصَفَا...». حضرت آیه الله جوادی آملی، بیانی لطیف و ظریف و زیبا دارد، که دریغ است نقل نکنیم. هر چند طولانی است و خلاصه ای از آن چنین است:

«...فرزند راستین «مکه»، کسی است که پاسدار روح قبله و مرزبان جان مطاف باشد. فرزند واقعی «منا» کسی است که به منظور حفظ ره آورد وحی، از ایثار و نثار خون، دریغ نکند و با فداکاری و قربانی دادن، پیوند خود را با سرزمین قربانی محکم نماید. مولود واقعی «زمزم» که در اثر فیض و گوارایی معنوی اش مورد علاقه پیامبر گرامی اسلام بود... کسی است که با نثار بهترین و شایسته ترین خون به پای نهال اسلام، آن را بارور کند. و همچنین فرزند راستین «صفا» کسی است که در حرم قلب او هیچ رجس و رجزی راه نداشته باشد و بر اساس آیه تطهیر (احزاب 33) از هر رجسی منزّه باشد و از هر تیرگی و آلودگی، پاک باشد و این انسان کامل، همان امام 7 است که بدون او،

حرمتی برای حرم و مواقف آن نخواهد بود. زیرا نه در عرفات، معرفت، و نه در مشعر، شعور، و نه در منا، ذبح عظیم و قربانی باتقوا، و نه در زمزم، نشانه حیات، و نه در صفا، علامت نزهت و صافی، و نه در رمی جمرات، رمی شیطان و رجم طاغوت، و نه در حج و زیارت، آیات بینات الهی، ظهور نخواهد کرد. و بدون امامت، هیچکدام از آن مواقف، به حساب شعائرالله شمرده نمی‌شود... و خلاصه، زائران محروم از شناخت امامت و ولایت، هرگز «وفد» و مهمان الهی نبوده و از ضیافت معنوی خدا برخوردار نمی‌باشند... زائری که امام معصوم را نمی‌شناسد و امامت را کنار می‌گذارد و سرپرستی امور مسلمانان جهان را به یاهو می‌گیرد و رهبری توده مردم را از حج و زیارت و دیگر فرازهای عبادی، جدا می‌داند، و آن را یک امر عادی و در اختیار هر فرد، قرار می‌دهد، و کرامتی برای هدایت خلق خدا و تدبیر امور آنان قائل نیست، در حقیقت، انسان را نشناخته و خود نیز به حریم ارزشمند انسانیت قدم نگذاشته... - چنین زائری که با این دید به کعبه رفته و با همان دید، بازگشته، چگونه در مدار توحید طواف کرده؟ و چطور هرگونه شرک و طغیان را زدوده است؟ در حالی که مجرای فیض خدا را نشناخته و مهمترین عامل تکامل انسانی را نادیده گرفته و بهترین سرچشمه زلال و حیات‌بخش را از دست داده است و تشنه‌کام مانده است؟

هرکس امام‌زمان و ولی عصر خویش را نشناسد، مرگ او مرگ جاهلیت است... و چون مرگ کسی که امام زمان خویش را نمی‌شناسد، مردن جاهلی است، پس زندگی او نیز یک زندگی جاهلی بوده و تمام شئون و سنن حیاتی او همانند جاهلیت سپری می‌شود؛ قهراً حج و زیارت اینگونه افراد نیز، یک حج جاهلی بوده و از حج توحیدی، سهمی نخواهد داشت...» [200]

این بُعد حسّاس، یعنی سازندگی اجتماعی و رشد فکری و فرهنگی و گسترش خط آموزشی و معارف ائمه در اقصا نقاط ممالک اسلامی نباید مورد غفلت قرار گیرد.

در فصول پیشین هم از جمله آثار و فوائد و نتایج حج را از قول حضرت رضا^۷ چنین آموختیم که:

«... مع ما فيه من التفقه ونقل اخبار الأئمة: إلى كل صُنعٍ وناحية» [201]

یعنی:

تفقه و دین‌شناسی و نقل اخبار امامان به هر کران و ناحیه‌ای.

و اگر جز این باشد، خسارت است.

حج، سنگر امام‌شناسی و بیعت با رهبری هم می‌باشد.

پیوند با ائمه و پیمان با ولایت، و ربط دادن حج به زیارت و دیدار امام، همچنانکه در حال حیات و زمان حضورشان مؤثر و لازم و جهت دهنده بود، پس از شهادتشان هم - در عصر غیبت - این خط می‌بایست ادامه داشته باشد. عامل کمال‌یابی و ارزشمند شدن و مقبول شدن اعمال حج، همین زیارت ائمه است.

حج گزار مسلمان، با حضور بر مرقد و تربت پیامبر و آل او در مدینه، اعلام می‌دارد که حج من در این خط است و نهایت راهم به این آستان ختم می‌شود و آن مناسک و شعائر و عبادات، در اینجا قبولی می‌یابد و امضا می‌شود و به ثبت می‌رسد.

این، توصیه و دستور خود اولیای دین است و سفارش رسول اکرم^۹ است.

در فصل زیارت پیامبر یکی از حدیث‌های مکرری را که پیامبر فرموده است هر کس حج کند و مرا زیارت نکند، بر من جفا کرده است، نقل کردیم.

در حدیثی دیگر، امیرالمؤمنین^۷ فرموده است:

«اتَّبِعُوا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا خَرَجْتُمْ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ، فَإِنَّ تَرْكَهُ جَفَاءٌ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُمْ، وَاتَّبِعُوا بِالْقُبُورِ الَّتِي أَلَزَمَكُمْ اللَّهُ حَقَّهَا وَزَيَّارَتَهَا وَاطْلُبُوا الشَّرَفَ (الرِّزْقَ) عِنْدَهَا».

[202]

«هرگاه برای زیارت و حج خانه خدا بیرون شدید، حج را با زیارت رسول خدا تمام کنید، زیرا ترک آن جفاست و به این عمل فرمان داده شده‌اید. و حج را با زیارت قبرهایی به اتمام برسانید که خداوند حق آنان را بر شما الزام کرده و زیارتشان را لازم نموده است و نزد آن قبرها شرف و روزی خدا را طلب کنید».

از امام صادق^۷ نیز روایت شده است که:

«إِذَا حَجَّ أَحَدُكُمْ فَلْيَخْتِمْ بِزَيَّارَتِنَا لِأَنَّ ذَلِكَ مِنْ تَمَامِ الْحَجِّ».

[203]

هرگاه یکی از شما حج کرد، با زیارت ما آن را ختم کند، چرا که این، از تمامیت حج است.

و نیز فرموده است:

«ابْدُوا بِمَكَّةَ وَاخْتِمُوا بِهَا».

[204]

شروع زیارتتان به مکه و ختم آن با زیارت ما باشد.

که گفتیم، این نوعی تکمیل این عبادت بزرگ و به امضا و ثبت رساندن انجام مناسک است و بیعت مجدد با امامان و تحکیم رابطه با ولایتشان و تقویت مبانی دینی و مکتبی با رهبری صحیح.

در زمان حیاتشان، شرفیابی به حضورشان، و در دوره پس از شهادتشان یا عصر غیبت امام، تجدید عهد با مزار الهام بخششان، این فریضه، به کمال خود می‌رسد و روح می‌یابد.

مرحوم شیخ صدوق می‌گوید:

پس از حج، وقتی به مدینه آمدی و پس از زیارت پیامبر اسلام، به زیارت قبر ائمه مدفون در بقیع رفته و آنها را پیش روی خود قرار دهی، رو به آنان بایست و بگو:

«سلام بر شما ای پیشوایان هدایت و اهل تقوا و حجت‌های خدا بر زمینیان.

سلام بر شما، ای پیا دارندگان قسط، در میان مردم،

ای برگزیدگان... ای اهل نجوا! شهادت می‌دهم که شما ابلاغ پیام کردید، نصیحت نمودید، و در راه خدا مقاومت

کردید. دیگران تکذیب‌تان کردند و به شما بدی کردند، ولی شما بخشیدید.

شما پیشوایان رشد و هدایتید، پیروی شما لازم، و سخت‌تان راست است.

شما دعوت کردید، ولی جوابتان ندادند. امر کردید، ولی اطاعت نکردند.

شما، پایه‌های دین و ارکان زمین هستید و همواره و نسل به نسل در معرض عنایت خداوندی هستید.

جاهلیت، شما را نیالود و هواهای نفس، شما را نفریفت.

پاک بودید و نهادتان پاک بود.

خداوند، با وجود شما بر ما منت نهاد و درودها و سلام‌های ما را بر شما، مایه رحمت و مغفرت ما قرار داد... پس شفیعان ما باشید.

من، در وقتی به سراغ شما آمده‌ام که دنیا پرستان و مستکبرین، از شما اعراض کرده و آیات خدا را به استهزاء گرفته‌اند...

ای خدای همواره ایستای بی‌اشتباه! ای خدای ابدی و محیط بر هر چیز. منت، تورا است که به ما توفیق و معرفت عطا کردی نسبت به کسانی که مردم، نسبت به مقامشان معرفت ندارند و حقشان را سبک شمردند و به دیگران تمایل پیدا کردند...» [205]

آنکس که به شناخت اسلام ناب و دین بی‌پیرایه، از طریق اهل بیت پیامبر، توفیق یافته است سزاوار است که در مسیر حق‌شناسی و حق‌گزاری، از یاد ائمه غافل نباشد.

مودت اهل بیت، هرچند به حق، از سوی خداوند، اجر و مزد تلاش‌های رسول اعظم اسلام قرار داده شده است: {قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى} [206]

ولی باز هم این پاداش، چیزی است که به خود ما باز می‌گردد نه به رسول. این ماییم که از طریق مودت خاندان پیامبر و پذیرش امامت و ولایتشان و گوش فرادادن به هدایت‌ها و راهنمایی‌هایشان، راه را بهتر می‌شناسیم و آگاهانه‌تر در مسیر خدا گام بر می‌داریم و به خداوند نزدیک‌تر می‌شویم. به زیارت ائمه رفتن و پیوند دادن زیارت خانه خدا، به زیارت فرزندان خلف و راستین کعبه و منا و عرفات، نشان این حق‌شناسی و وفاداری به «حق» است که در این دودمان تجسم و تبلور یافته است. ولی باید دید که «زائر» کیست؟ و در چه حد و مرحله‌ای از شناخت و شعور و معرفت قرار دارد؟ و با چه انگیزه و محرّکی، آهنگ زیارت اولیاء الله می‌کند و چه بهره‌هایی از این زیارت می‌برد؟

حج و استفاده سیاسی در تاریخ

از انگیزه‌ها و هدف‌های اجتماعی، سیاسی حج و نقش ولایت امامان، در جهت‌دهی به این کنگره عظیم هم بحث کردیم.

برای شناخت بیشتر محتوا و ابعاد سیاسی و حکومتی حج، به موضوع دیگر یعنی هدایت حجاج در مناسک و اعمال حج و سامان‌بخشی به امورشان در این مجمع، و نقش «امیرالحاج» در مراسم می‌پردازیم. اسلام، هیچ زاویه‌ای را از دید خود، دور نگه نداشته است و به هر زمینه‌ای، به عنوان سازندگی، نگاهی عمیق کرده و برنامه‌ای خاص دارد، از جمله، حج و مواقف آن.

دریای عظیم انسان‌های حج‌گزار، موج‌های نیرومندی هم دارد و از این موج‌ها باید استفاده کرد. حکومت اسلامی، در جهت حق به این موضوع می‌نگریسته است - و باید بنگرد - همچنان که حکام غیر صالح و ناشایست هم از این موقعیت سود می‌برده‌اند و سلطه باطل خویش را تثبیت می‌کرده‌اند - و می‌کنند - .

مسأله سرپرستی حجاج و «امیرالحاج» بودن و تعیین کسی که سرپرستی زائران خدا را به عهده داشته باشد و هماهنگ کننده اعمال و هدایت گرامسک و امام جمعه و جماعت حجاج بیت‌الله الحرام و نظم‌دهنده کوچ و وقوف مسلمانان در آن ایام باشد، یکی از شئون حکومت اسلام و از مسائل مربوط به امامت و رهبری جامعه بوده و بعد سیاسی و تبلیغی داشته است، به صورتی که در صدر اسلام، همه‌ساله یا خود خلیفه یا نماینده‌ای مخصوص از سوی خلیفه، این سمت و منصب را عهده‌دار می‌شده و سرپرستی زائران خدا در ایام حج و روز عید قربان و حرکت به سوی عرفات و منا و قربانگاه و نماز خواندن بر آنان، به او واگذار می‌گشته است.

این امر، از سال هشتم هجری به بعد، به طور مداوم معمول شد.^[207]

مواضع حکومت اسلامی هم در امور مختلف، با استفاده از این موقعیت، رسماً ابلاغ می‌گردید.

به عنوان نمونه، در سال نهم هجرت، که پیامبر اسلام، ابوبکر را مأمور کرده بود که با مسلمین حج بگزارد، پس از عزیمت او، امیرالمؤمنین علی^۷ را در پی او، با مأموریتی ویژه و حساس فرستاد که عبارت بود از تلاوت آیات نخستین از سوره «توبه» برای مردم.

حضرت امیر^۷ آیات مذکور را در روز عید قربان، در منا، در عقبه، با هیبت خاص و کیفیت شکوهمندی، برای مردم خواند.^[208] مضمون آیات، اعلام برائت و بیزاری خدا و پیامبر از مشرکان، ممنوعیت طواف مشرکان و برهنگان در خانه خدا، و تعیین موعدی چهار ماهه برای صاحبان پیمان و نیز ممنوعیت حضور شرک و مشرک در قلمرو کشور اسلامی بود. تلاوت این آیات در مراسم حج از زبان علی^۷ نوعی اعلامیه و قطعنامه به حساب می‌آمد که تکلیف همگان را روشن می‌ساخت و حضور و وجود شرک را در حجاز، «غیر رسمی» اعلام می‌کرد. آن اعلان عمومی و تلاوت آیات، نوعی تقویت مکتب و عظمت دین بود. چرا که حج، مظهر عظمت اسلام و قدرت و شوکت دین: «والحج تقویة للدين»^[209] و موضع‌گیری علیه شرک. آن هم از موضع قدرت، دلیل توانمندی حکومت اسلام بود.

بیدارگری در مراسم حج، همواره چیزی بوده است که مورد نظر پیشوایان حق قرار داشته است و از سوی دیگر، حکومت‌ها هم از اهمیت سیاسی این مجتمع، غافل نبوده‌اند.

حسین بن علی^۷ به دنبال امتناع از بیعت با یزید و هجرت به مکه، چند ماه در این شهر توقف نمود و با افراد گوناگون ملاقات‌ها داشت و روشنگری می‌نمود و در ایام حج هم، بدون آنکه اعمال حج را همراه مردم دیگر به پایان برساند، تصمیم به بیرون رفتن از مکه به سوی کوفه گرفت. آن خطبه معروف «خُطُّ المَوْتُ علی ولد آدم...» را که عمدتاً در جهت توجه دادن به مسؤولیت‌های اجتماعی مسلمین و دعوت به قیام برای خدا و تبلیغ فرهنگ شهادت‌طلبی و ایثار جان و خون در راه اسلام و دین خدا و زیبایی شهادت در راه خدا برای جوانمردان است در مکه ایراد کرد و دستور داد

تا مردم جمع شوند. پس از اجتماع انبوه عظیمی از حجاج و اهالی مکه در «مسجدالحرام»، آن حضرت سخنان تاریخی خویش را القاء نمود.^[210]

منصب امیرالحاج

منصب «امیرالحاج» و سرپرستی زائران خانه خدا در امور حج و احکام و مناسک، علاوه بر جنبه دینی، بُعد سیاسی هم داشته است و تعیین کسی از سوی حکومت برای پیشوایی مسلمانان در ایام حج، به عنوان حضور رسمی مقام حکومت و رهبری در مراسم حج، تلقی می شده است. اگر خود خلیفه نبوده، کسی از سوی دستگاه خلافت، مأمور این کار می شده است.

این برنامه، نقش هدایت فکری و معنوی حج گزاران را داشته و حکومت اسلامی، مسلمانان را در این مجتمع عظیم اسلامی، به حال خود رها نمی کرده که هر کس، هر وقت، هر کاری خواست بکند و هیچ نظم و نظام و مدیریت و هدایتی در کار نباشد. بلکه خود را ملزم به نوعی سامان بخشیدن و سازمان دادن به امور انبوه حجاج مسلمان می دانسته است.

از این جهت، گاهی آنان که نمی خواستند زیر بار حکومت مرکزی بروند، یا خود در این مسأله، داعیه ای و نماینده ای داشتند، به نحوی در امر «امیرالحاج» اختلال ایجاد می کردند که نوعی معارضه با حکومت رسمی محسوب می شد.

در دوران خلافت و زمامداری حضرت امیر^۷، سه سال «عبدالله بن عباس» این مسؤولیت را به عهده داشت، و یک سال هم کار گزار حکومتی آن حضرت در مکه، یعنی «قثم بن عباس» طی ابلاغیه ای از سوی امام، مأمور شد که حج را برای مردم «اقامه» کند.^[211]

«مسعودی»، در تاریخ خود نقل می کند که:

«در سال 37 هجری که امیرالمؤمنین⁷، «عبدالله بن عباس» را به نمایندگی خود برای سرپرستی حجاج در آن سال فرستاد، معاویه هم از آن طرف، شخص دیگری را به نام «یزید بن شجرة رهاوی» فرستاد. این دو نماینده، بر سر مسأله امیرالحاج بودن و سرپرستی زائران خانه خدا، کارشان به نزاع و کشمکش منجر شد و هیچکدام، حاضر نبود که مسؤولیت را به دیگری واگذار نماید. تا اینکه بالأخره، هر دوی آنان توافق کردند که شخص ثالثی به نام «شیبیه بن عثمان» عهده دار این کار شود و امامت مردم را در نماز، به دوش بگیرد».^[212]

معلوم است که مسأله، در حدّ یک امام جماعت بودن خلاصه نمی شده، بلکه آثار و تبعات سیاسی و جنبی دیگر داشته است. به همین جهت هم معاویه، برای درهم شکستن وحدت کلمه مسلمین و مخالفت با امامت و ولایت علی بن

ابی طالب

دکّانی در مقابل آن حضرت باز کرد و از طرف خود، «امیرالحاج» دیگری به مکه اعزام نمود.

در تاریخ اسلام، موارد مشابهی برای اینگونه تحرّکات، دیده می‌شود. در سال ۱۳۱ هجری، «ولید بن عروه» با استناد به یک نامه جعلی، به مکه آمد و امور حجّ مسلمانان را به دست گرفت.^[213] همچنین ابوجعفر، منصور دوانیقی، در سال ۱۳۶ هجری، امیرالحاج مردم بود و در همان مراسم، از مردم به نفع خود بیعت گرفت.^[214] اینگونه استفاده‌های سیاسی از مواقف حج، هم برای تحکیم حکومت موجود مورد استفاده قرار می‌گرفت و هم برای شورش علیه حکومت و نوعی سرپیچی و اعلام مخالفت و حدّ اقل مبارزه‌ای منفی.

در سال ۱۹۹ هجری، در ایام خلافت مأمون عباسی، «محمد بن داود بن عیسی» به عنوان امیرالحاج با مردم حج گزارد. در آن ایام، «ابو السرایا» بر ضدّ حکومت قیام کرده بود و قصد استیلاء بر مکه و تصرف مکه و مدینه را داشت. ابن الاقطس علوی را (حسین بن حسن بن علی بن علی بن الحسن بن علی:) که از اولاد امام سجاد ۷ بود، به مکه فرستاد تا ضمن تصرف آنجا، حج را هم برای مردم اقامه کند.

والی شهر، ابتدا عده‌ای را برای مقابله با او بسیج و مهیا کرد و خود، بیرون رفت و برای انجام امور حج، پسرش محمد را منصوب کرد... خلاصه آنکه اعمال حجّ مردم بدون سرپرست و جسته و گریخته انجام گرفت و نیروهای «ابن اقطس» بر مواضعی استیلا یافته بودند و نیروهای حکومتی، شهر و عرفه و منا را تخلیه کرده بودند و امام جماعت هم گریخته بود و باقیمانده اعمال، با ریاست «ابن اقطس» انجام شد.^[215]

به نقل دیگر: ابن اقطس، در مدینه خروج کرد و ابتدا مردم را به بیعت با «ابن طباطبا» دعوت نمود و پس از مرگ او، مردم را به خود و امامت خود دعوت کرد و به مکه رفت و در حالی که امیرالحاج مردم داود بن عیسی بود، داود فرار کرد و مردم به «مزدلفه» رفتند و او خود را به مزدلفه رساند و امور حج و نماز مردم را به دست گرفت و پس از عید قربان، به مکه رفت.^[216]

در سال ۲۰۲ هجری هم «ابراهیم بن موسی بن جعفر»، به عنوان اولین علوی از اولاد ابی طالب در تاریخ اسلام، بدون اینکه از سوی کسی ولایت و مأموریت یافته باشد، خود، با یک حرکت خشن نظامی، بر این سمت استیلا یافت و بر مردم حج گزارد و در مسجدالحرام، جمع زیادی را کشتار نمود.^[217]

در سال ۲۵۱ هجری، «اسماعیل بن یوسف علوی» در مکه خروج کرد و به دنبال آن، والی مکه - جعفر بن فضل - گریخت و اسماعیل بن یوسف، خانه والی و دیگر دولتمردان را غارت کرد و تعداد فراوانی از نیروهای مسلّح را کشت و اموال بسیاری را تصاحب کرد و در مکه غارت و آتش برپا نمود.. و پس از مدتی که آنجا ماند، بالأخره در روز عرفه که حجاج در عرفه بودند به آن موقف آمد و پس از درگیری‌هایی جمعیت زیادی کشته شدند و عده‌ای به مکه گریختند و امکان «وقوف به عرفه» در شب یا روز برای آنان نبود و حج آنان به هم خورد...^[218]

همچنین در سال ۳۱۷ هجری هم که فتنه قرمطیان^[219] در مکه پیش آمد، امیرالحاج آن سال، عمر بن حسن بن عبدالعزیز بود ولی با شورش قرامطه و کشتار فراوان مردم، باز حجّ مردم به هم خورد و حجّ آنان، بدون «امام» برگزار شد.^[220]

از این نمونه‌ها در تاریخ اسلام فراوان است و غرض، یادی از چند نمونه از کارهایی بود که در موسم حج و با استفاده از تجمع عجیب و عظیم زائران کعبه انجام می‌گرفت و یا در جهت تبلیغ و تحکیم نظام حاکم بر جامعه بود و یا اقدامی مسلحانه بر ضد سلطه خلافت‌ها و حکومت‌ها.

در زمان ما هم، چند سال پیش، شاهد اقدام مسلحانه گروهی بودیم که در موسم حج، با موضع گرفتن در مسجدالحرام، علیه نیروهای حکومتی جنگیدند و تا آخرین نفر، مقاومت کردند و سرانجام کشته شدند. نام این گروه مسلح، جنبش «الآخوان» بود که به رهبری «جهیمان العتیبی» در اول محرم ۱۴۰۰ هجری قمری، با شرکت بیش از هزار نفر، قیام خود را شروع کردند، ولی به شدت سرکوب شدند.^[221]

وضعیت امروز

امروز چه استفاده‌ای از مواقف کریمه حج می‌شود؟
و چه اقدامی علیه سلطه باطل صورت می‌گیرد؟
عظمتی به وسعت تاریخ، در جمعه‌های ایام حج در مسجدالحرام برگزار می‌شود.
کدام فریاد، علیه استکبار، از حنجره‌های پرشور مسلمین بر می‌آید؟
کدام طرح و تدبیر، برای مقابله با نقشه‌های شیاطین شرق و غرب، اتخاذ می‌گردد؟
کدام شعار حرکت آفرین، لرزه بر اندام، و هراس در دل دشمنان اسلام می‌اندازد؟
کدام خطبه، کدام مجله و روزنامه، کدام نشریه و سرمقاله، کدام تریبون و تجمع، کدام خطیب و منبر و محراب، به افشای دسیسه‌های استعمار می‌پردازد؟
کدام حرکت و آگاهی و تشکل و بیداری را، زائران این «بیت العتیق» و خانه آزاد، به بلاد خویش به سوغات می‌برند؟

آیا این کم‌خاصیتی، نتیجه دور شدن حج و مواقف، از رهبری و ولایت «اولیاء الله» نیست؟
کعبه، زادگاه اولین وصی پیامبر، حضرت امیر^۷ است. و نیز، آخرین وصی آن حضرت یعنی حضرت مهدی[#] هم، نهضت جهانی خویش را، با تکیه به همین کعبه شروع خواهد کرد.
بنابراین، کعبه و حج و زیارت خانه خدا هم، باید در خدمت حق و در خط هدایت و ولایت معصومین باشد.
وگرنه، نتیجه آن می‌شود که شده است.

زيارت ائمه شيعه

زیارت ائمه شیعه

وقتی زیارت «صالحان»، مورد تأکید است، چه کسانی بهتر از ائمه؟
وقتی زیارت قبر «شهدا»، سفارش پیامبر و امامان است، کدام شهیدان، شایسته تر از امامان شهید شیعه؟!
وقتی دیدار از مزار کشتگان راه خدا، نشان تعهد به حق، و وفاداری نسبت به «خون» است، کدام مزار، مناسب تر از
قبر طیبه اولیای دین؟

امامان ما، همه شهید شدند، چه با شمشیر، چه با زهر.
آنکه نخستین شهید محراب بود و کشته حق و عدالت گردید،
آنکه با زهر معاویه، به دست همسرش مسموم شد،
آنکه زینت شهادت گردید و سالار شهیدان،
آنکه زینت عبادت بود و زیب عابدان،
آن دو امام بزرگوار و نگهبان مکتب و مذهب،
آن زندانی بغداد و غریب خراسان،
و... هر یک از امامان ما، همه جان در راه حق باختند و شهید راه خدا گشتند و شهادت، فخر آنان بود.
حضرت رضا^۷ فرموده است:

«ما مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ شَهِيدٌ».^[222]

که سرنوشت شهادت و کشته شدن را برای هر یک از ائمه، بیان می کند.

زیارت در حیات و ممات

امامان ما، زنده و مرده شان یکی است و در هر دو حال، آن آگاهی و توجه و احاطه به امور را دارا هستند.
شهیدان هم - به نصّ روشن آیات قرآن - زنده اند و نباید آنان را مرده پنداشت.
ائمه شیعه، همه، مرگشان با «شهادت» بوده است.
پس... ائمه، پس از مرگشان هم زنده اند و «حیات مضاعف» دارند.
بنابراین، حضور بر تربت پاکشان و زیارت مرقد مطهرشان، با «زیارت اهل قبور» متفاوت است و دیداری است
زنده تر، عینی تر، ملموس تر.
زیارت ائمه، چه در حال حیاتشان و چه پس از شهادتشان، یکسان است.
این، بیان خود آنان است. امام صادق^۷ فرموده است:
«مَنْ زَارَنَا فِي مَمَاتِنَا فَكَأَنَّمَا زَارَنَا فِي حَيَاتِنَا».^[223]

یعنی، آنکه ما را در مرگمان زیارت کند، گویا در حال حیات، ما را دیدار کرده است.

این یکسانی در دو حال، در چیست؟

در این که زیارت پس از شهادتشان هم، اجر و پاداش عظیم دارد،

در این که می‌فهمند و متوجه‌اند و پاسخ سلام زائران را می‌دهند،

در این که «دیدار»، سازنده و تربیت کننده است، برای زائر،

و این که نشانه موضع گیری و جهت خط فکری و عملی است،

و تعظیم و اطاعت و پیروی از ائمه است،

و رمز و سمبل اعلام همبستگی و وفاداری است،

در این که «زیارت» هم، تأثیری همچون «هجرت» دارد، رسول خدا^۹ در مورد خویش، فرموده است:

«مَنْ زَارَ قَبْرِي بَعْدَ مَوْتِي، كَانَ كَمَنْ هَاجَرَ إِلَيَّ فِي حَيَاتِي».^[224]

آنکه مدفن مرا پس از مرگم زیارت کند، همانند کسی است که در حال حیات من، به سوی من هجرت کرده باشد.

وقتی هجرت به سوی رسول، در حال حیات، برای آموختن دین و برای حمایت از حق و یاری اسلام باشد، هجرت

به سوی ائمه هم - که وارثان پیامبر و حافظان دین خدایند - برای همین اهداف و آثار است، و برای همین اعلام

وفاداری‌ها و اعلان همبستگی‌ها و فراگرفتن دین و حرکت در مسیر.

زیارت، تجدید میثاق با امام

حضور در کنار مزار امام و زیارت قبر پیشوایان معصوم، نوعی تجدید عهد و پیمان با امام است و نشانه تحکیم

میثاق «امت» با «امام» و تقویت پیوند «ولایت».

پیشوای هشتم، حضرت رضا^۷ فرموده است:

برای هر امامی، در گردن و بر عهده هواداران و پیروانش، عهد و پیمانی است و از جمله نشانه‌های وفای کامل به این

پیمان، زیارت قبور ائمه است:

«إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي عُتْقِ أَوْلِيَائِهِ وَشِيعَتِهِ وَإِنَّ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَحَسَنِ الْأَدَاءِ زِيَارَةَ قُبُورِهِمْ...».^[225]

به خاطر نقش تربیتی و سازندگی و بعد اجتماعی این زیارت‌هاست که پاداش‌های عظیمی برای آنها نقل شده است.

از جمله، به فرموده امام صادق^۷:

«هرکس، امام «مفترض الطاعة» ای را زیارت کند که خداوند، پیروی از او را واجب ساخته است و در کنار مرقد او،

چهار رکعت نماز بخواند، خداوند برایش، پاداش زیارت حج و عمره می‌نویسد».^[226]

در اینجا به این دو حدیث، اکتفا می‌کنیم. در بحث‌های آینده که به بررسی و تحلیل مفاهیم و تعالیم مطرح شده در

زیارتنامه‌ها خواهیم پرداخت، این موضوع را بیشتر مورد دقت و کاوش قرار خواهیم داد.

پیام ائمه و مکتب زیارت

دریایی از روایات، روبه‌روی ماست، که همه دستور و توصیه به زیارت قبور ائمه معصومین: می‌دهد و پیام اکید ائمه را در این مورد، به گوش ما می‌رساند. احادیث فراوان در مورد ترغیب به این امر سازنده وجود دارد که از حوصله و وسعت این نوشته، بیرون است و باید آنها را در مجموعه‌های حدیثی و کتب مخصوص مطالعه کرد.^[227] لیکن به چند حدیث به عنوان نمونه، اشاره می‌شود:

حضرت رضا^۷ فرمود:

هرکس مرا با توجه به دوری منزلگاه و مزارم زیارت کند، در قیامت، در سه‌جا به نجاتش خواهم شتافت: بر صراط، در میزان، و هنگام عرضه نامه اعمال.^[228]

حضرت رضا^۷ فرموده است:

«خداوند، ترتب مرا محل رفت و آمد شیعیان و دوستدارانم قرار می‌دهد، هرکس مرا در غربتم زیارت کند، من هم او را در قیامت، زیارت خواهم کرد...».^[229]

آنچه که در این دو حدیث، و احادیث مکرر دیگری که درباره زیارت آن حضرت است به چشم می‌خورد، تکیه روی غربت و دوری است. از این جهت که زیارت قبر این شهید غریب، مایه احیای نام اوست، پاداش بیشتری دارد. حتی در روایتی، «علی بن مهزیار»، از امام جواد^۷ می‌پرسد:

آیا زیارت امام رضا^۷ افضل است یا زیارت امام حسین؟ حضرت جواب می‌دهد: زیارت پدرم برتر است، زیرا اباعبدالله^۷ را همه مردم زیارت می‌کنند، لیکن پدرم را جز خواصی از شیعیان زیارت نمی‌کنند.^[230] شبیه این روایت را، حضرت عبدالعظیم هم از امام جواد^۷ نقل کرده است.^[231]

به‌خصوص اگر شرایط خفقان باری حاکم باشد که قدرت‌های حاکمه، با انگیزه‌های شیطانی، درصدد خاموش ساختن این نورهای تابان و منزوی ساختن نام و مزار و شخصیت این ائمه معصوم باشند، شیعه وفادار به خط ائمه، انگیزه قوی‌تری در زیارت پیدا می‌کند و به‌خاطر تبلیغ حق و روشنگری افکار، با حساسیتی افزون‌تر به زیارت می‌رود، در نتیجه، پاداشی مضاعف هم می‌یابد.

درباره امام کاظم^۷ نقل شده است که:

حسین بن بشّار واسطی، از حضرت رضا^۷ درباره زیارت قبر پدرش موسی بن جعفر^۷ و ثواب آن می‌پرسد. حضرت، سفارش به زیارت می‌کند و ثوابی همپای زیارت پیامبر بیان می‌کند. راوی اظهار می‌دارد که:

به امام گفتم: من ترسیدم و برایم وارد شدن به داخل مزار و مرقد، میسر نشد!

حضرت فرمود: از همان پشت قبر - یا پشت دیوار، یا پُل - سلام کن.^[232]

این روایت می‌رساند که قبر امام موسی بن جعفر^۷ مورد کنترل بوده و برای زائران آن حضرت، خوف و ناامنی وجود داشته است. ولی در عین حال، هرچند با سلام کردن از دور هم، یک شیعه، باید پیوند خود را با امام خویش، تحکیم و تجدید کند.

احادیث متعددی نقل شده است که اگر راهتان دور بود و زیارت رفتن برایتان طاقت‌فرسا و دشوار بود، بالای بام رفته و روی به مرقد مطهر یک امام، و به قصد زیارت او، سلام بدهید.^[233]

حتی اگر به هیچ وجه، زیارت قبور امامان میسر نشد، امام صادق^۷ زیارت موالیان صالح و دوستان خالص ائمه را هم مورد تشویق قرار داده است که زائر، ثواب زیارت ائمه را می برد^[234] و تا حدی از آثار و برکات زیارت امامان، از این طریق و با یک واسطه بهره مند می شود.

ولی تأثیر سازنده بیشتر، در دیدار مزار خود ائمه نهفته است، که خود، از ارکان دین و پایه های استوار آموزش های الهی ادیان آسمانی می باشند و حضور پیروان حق، پیرامون مرقد پاکشان، کانونی از ایمان و جذبه و پیوستگی به وجود می آورد و با الهام از اینکه صاحب این قبر، در راه خدا و دین، عاشقی پاکبخته و پیشوایی فداکار بوده است، به زائران هم «دعوت به خیر» و «دفاع از حق» و «شهادت در راه خدا» را الهام می دهد.

آن رقت قلبی که هنگام زیارت پدید می آید، یادآور مظلومیت هاست صفای باطنی که کنار قبور اولیای دین دست می دهد، تربیت کننده جان های مشتاق و مستعد است. محبت و صمیمیتی که برای زائران در «مشاهد» پیش می آید، زمینه ساز وحدت نظرها و پیوند قلب ها بر محور امامت و ولایت و هدایت ائمه است.

و مگر به خداوند، جز از این راه، می توان نزدیک شد؟

زیارت ائمه، «وسیله» قرب به پروردگار است.

بر سر تربتِ ما چون گذری، همت خواه که زیارتگه رندانِ جهان خواهد بود

بر زمینی که نشانِ کفِ پای تو بود سال ها سجده صاحب نظران خواهد بود^[235]

حسین شناسان تاریخ، با سرزمین «طف» و با خاک کربلا هم آشنایند.

و کربلا، با آشنایان شهادت، حرف می زند.

سخن خاک با دل، در قالب لفظ نمی گنجد.

پیام «تربت» به گوش حسینیان، بر امواج صوتی سوار نمی شود.

رازگویی «خون» با «جان» را، فقط «زائر» می فهمد.

درس گرفتن از تربت و «فرا»، در مکتب «زیارت» میسر است.

زیارتی آگاهانه و از روی بصیرت، زیارتی بر پایه معرفت و محبت، عشق و شوریدگی، جستجو کردن و یافتن، و... رفتن و رسیدن، زیارتی که ریشه در «آشنایی» دارد.

زیارتی که مبنای آن، پیوند روح، و ارتباط جان، و اتصال قلب، و اشتراک هدف، و هم خطی و همسویی و همسانی، در «جهت» و «فکر» و «عمل» و «موضع» است.

کشاندن روح ها و اندیشه ها به تربت خونین شهدا، و ایستادن در حضور عظمت های روحی بی نظیر این فداکاران راه دین، به «زائر» هم روحیه و شهادت و درس همت و ایمان و اراده می دهد و هم ارزش های تجسم یافته در شهید را به او منتقل می سازد.

زائر، شاگرد مکتب زیارت می‌شود و مزار شهید، کلاس آموزش بزرگ‌ترین درس‌های زندگی. این، در صورتی که، هم زائر، قلبی آگاه و دلی بینا و شوقی سرشار داشته باشد، و هم آن شهیدان اسوه، در جامعه و نزد زائران، شناخته شده باشند و زیارت با «معرفت» همراه باشد.

به قول استاد «محمدرضا حکیمی»:

«...در مذهب شیعه، مکتب زیارت، یکی از آموزنده‌ترین و سازنده‌ترین مکاتب بوده است؛ زیرا بزرگان شیعه، نوعاً شهید شده‌اند و در زیارت‌های آنان، دو مضمون همواره ذکر شده است که خواندن و توجه به آن دو مضمون در حال زیارت و صفای دل و کنار تربیت شهید، تأثیری غیر قابل انکار دارد. آن دو مضمون، «یکی» مربوط به این جهت است که این شهیدان، در راه خدا از همه چیز خود و جان و خون خویش گذشتند و پیوستن به ابدیت را در جوار رحمت حق، بر چند صباح دیگر عمر، ترجیح دادند و در راه ابدیت مطلق و پیوند زدن هستی روح خود با آن بیکران‌ها، تأمل و تردید روا نداشتند و از این جهت به والاترین مفهوم بلوغ انسان، در عرصه رابطه «انسان - خدا» و «انسان - ابدیت» دست یافتند.

مضمون «دوم» مربوط است به این جهت که شهیدان، در راه اقامه عدل و ایستادگی در برابر جباران و ستمگران، و امر به معروف و نهی از منکر، خون خود را دادند و جان خود را باختند و از این جهت به والاترین مفهوم بلوغ انسان در عرصه رابطه «انسان - جامعه» دست یافتند.

صاحب الغدير (مرحوم علامه امینی) از غفلتی که شیعه از این مکتب آموزنده دارد، نیز متألم بود و همواره می‌خواست که این انبوهان جماعت‌های شیعه که از سراسر جهان، به سر تربیت امامان می‌روند، یا در درون آبادی‌های خویش، همواره مقابر اولاد پیامبر را با شکوه نگاه می‌دارند و برای این نگهداشت هزینه‌ها صرف می‌کنند و به زیارت آنان می‌شتابند و بدین آثار، تبرک می‌جویند و خجستگی می‌طلبند، این همه اقدام، اینسان ساده نباشد و بازده جدی پرورشی داشته باشد».^[236]

چنین تأثیر گذاری، نه تنها در بارگاه والای امامان معصوم، بلکه در کنار مرقد و مزار هر عالم پاکدل و عالی‌مقام، و هر عارف وارسته و خداجوی، و هر شهید جان‌باخته در راه حق، فراهم است. و اگر نیست باید فراهم گردد.

اینان، الگوها و اسوه‌هایی بوده و هستند که تجلیل از آنان و احیای آثارشان، الهام‌بخش جامعه است و فروغ حق طلبی و ایمان و پاکی را در دل‌ها زنده نگه می‌دارد. این مزارها، باید هر کدام، کلاسی تربیتی و مکتبی آموزنده باشد. «...امام‌زاده‌هایی که امروز، در صعب‌العبورترین و پرت‌ترین نقاط کوهستان‌ها می‌بینیم، مدفن شهدای علوی و شیعی است که بعد از آن قتل‌عام و کشتار، به بیابان‌ها و کوهستان‌ها پناه می‌بردند، تا به دور از چشم عمال و داروغه‌های خلافت، به قلب توده‌های دورترین روستاهای تشنه عدالت، نفوذ کرده، آنها را در دل سهمگین‌ترین کوهستان‌ها و بیابان‌ها علیه دستگاه حاکمه جور بیاشوبند و بذر مقدس مبارزه ائمه شیعه را در عمق دل‌های آرزومند و رنج‌دیده آنها بپاشند و آن را نسل به نسل، بارورتر کنند. چنین است که در پشت هر تپه‌ای، کنار هر تخته‌سنگی، و در زیر هر دیواری، شهیدی خوابیده است، و امام‌زاده‌ای بر پا...».^[237]

امروز نیز چنین است. حتی... شهدای مظلوم هویزه هم، از زیر خاک، درس می‌دهند و پیام می‌فرستند. و مفقودالآثرهای جبهه‌های نورانی جهاد مقدس ما هم، که شهیدان بی‌مزارند، در همان گمنامی و بی‌مزاری، زمان را از حماسه‌های خود، آکنده‌اند و به نسل امروز، درس و الهام می‌دهند.

«چه بسیاری از چهره‌های عظیم از سادات و علمای سادات و امامزادگان قدیم - و پس از آنان - که همواره در راه عدالت اجتماعی و حریت مسلمانی به پا خاسته‌اند و مشقّت و آزار دیده‌اند و برخی به شهادت رسیده‌اند. شهادت و زندان و مقاومت، یکی از موارِیث سادات است و قیام سادات حسنی و حسینی و موسوی، معروف است».^[238]

استاد حکیمی، باز در ادامه سخن در بحث زیارت و جنبه‌های الگویی آن، می‌نویسد:

«پس چهره‌های آل محمد، همواره خورشیدهای عزت تاریخند و حماسه اقوام. و اینکه مشاهد آنان تا هم‌اکنون (و تا قیامت) در دل سرزمین‌های اقوام می‌درخشد، و در دل و جان مردم جای دارد، گویای شهامت و شهادت یا عظمت علمی و تقوایی ایشان است که مردم در زنده و مرده آنان، آرمان خویش را مجسم می‌بینند و مقابر و گنبد‌های آنان را همواره شعله‌ای می‌دانند سربرآورده و در برابر هر ستم و ناروایی و هر محرومیت و نابسامانی.

به قول سید جمال: هرکس خود را فدای ملت کرد، در قلب ملت زنده خواهد ماند... و من به مقابر همه امامزادگان و این بارگاه‌های افراشته، با این دید می‌نگرم. یعنی همه را آستانه‌های سربازان با نام و نشانی می‌بینم که در راه دریافت حق توده‌ها، حماسه‌دار و گلگون کفن، در خاک خفته‌اند. اگر ما در کشورهای اسلامی - و بیشتر در عراق و ایران و مصر و سوریه و لبنان و یمن - در هر شهر و شهرک و روستا، در هر کوه و دشت و خمگرد و قله، به یکی از این آثار می‌رسیم، به این علت است...».^[239]

اینها هر کدام، یک قبله‌نما و جهت نمایند. جهت، حق و مبارزه با باطل است. قبله دل، کربلاست. و این مزارات! کدام کشوری را سزااست که با داشتن چنین کانون‌هایی، دور از روح اسلام و بیگانه از شور کربلا و جدا از حق مجسم شده در خط عاشورایی حسین بن علی^۷ باشد؟!

در محراب مبارزه، باید رو به قبله کربلا داشت و دریغ که بسیاری راه و جهت را گم کرده‌اند. به قول صائب تبریزی:

غفلت نگر که پشت به محراب کرده‌ایم در کشوری که قبله‌نما موج می‌زند

نجف، کوی ولایت

ایستادن نفسی نزد مسیحا نفسی به زصد سال نماز است به پایان بردن

یک طواف سر کوی ولی حق کردن به زصد حج قبول است به دیوان بردن^[240]

* * *

پیامبر اکرم^۹ خطاب به علی^۷:

«یا علی! به خدا سوگند، تو در سرزمین «عراق» کشته و دفن می‌شوی.

علی^۷: یا رسول‌الله! برای زائران ما و آبادکنندگان و ملازمان قبور ما چه پاداشی است؟

پیامبر⁹: خداوند، قبر تو و فرزندان را از بقعه‌ها و عرصات بهشتی قرار داده و قلوب بندگان برگزیده و نجیب خود را به سوی شما متمایل ساخته است، به گونه‌ای که در راه شما، شکنجه و آزار و تحقیر را متحمل می‌شوند ولی قبور شما را آباد می‌کنند و به عنوان تقرب به خداوند و دوستی با پیامبر، فراوان به زیارت آن قبور می‌آیند. اینان اختصاص یافتگان به شفاعت من می‌باشند. هرکس به تعمیر و آبادی قبور شما بپردازد، گویا در بنای «بیت المقدس»، حضرت سلیمان را یاری کرده است...»^[241]

می‌خواهیم بر تربت ابوتراب حضور یابیم و به زیارت نجف و به دیدار مرقد امام ولایت برویم. قبر علی^۷، در «نجف» است و نجف، شهری است قدیمی، که در پشت کوفه احداث شده، و کوفه نیز، شهری با سابقه و بزرگ و تاریخی از شهرهای «عراق» است.

آنچه اول بوده، «کوفه» بوده است. درختی تناور در تاریخ! و نجف، شاخه‌ای است که پس از شهادت علی بن ابی طالب^۷ و دفن او، بر تنه کوفه رویده است. هر چند خود این شاخه، پربارتر و سنگین‌تر از بدنه اصلی شده است، ولی تا سال‌ها (پیش از یک قرن) جز اندکی از علویون، از گنج نهفته در این خاک، کسی خبر نداشت، که بعداً به این ماجرای جانسوز اشاره خواهیم داشت.

در هر صورت، کوفه، پیوندی تفکیک‌ناپذیر از «نجف» و «کربلا» دارد و شهری است پرماجرا و حادثه‌خیز و دیاری است پر از خاطره‌ها و مخاطره‌ها، فرازا و نشیب‌ها، تلخی‌ها و شیرینی‌ها. از این رو، قبل از نجف، باید سیمای کوفه را در تاریخ، و سیمای تاریخ را در کوفه تماشا کرد و با این شهری که بنا شده از حادثه، و برآمده از وقایع است، بیشتر آشنا شد. اینک، با هم، کتاب کوفه را ورق بزنیم:

کوفه، در گذرگاه تاریخ

امام علی^۷:

«...ای کوفه! گویا می‌بینم تو را، که در کشاکش حوادث، همچون چرم دباغی شده بازار «عکاظ»، به این سو و آن سو کشیده می‌شوی و در زیر پای زلزله‌های حوادث، پایمال می‌گردی و من می‌دانم که هیچ ستمگری نسبت به تو اراده بدی نمی‌کند مگر اینکه خداوند او را به بلایی گرفتار می‌کند و یا با تیر حادثه‌ای به قتلش می‌رساند»^[242]

این پیشگویی حضرت امیر^۷ است نسبت به کوفه و ماجراهایی که پس از خودش، در این شهر روی خواهد داد. گذشته از جنبه تاریخی، کوفه در فرهنگ اهل بیت عصمت، سرزمینی مقدس و دوست داشتنی است. گرچه در تاریخ، حرمت و قداست و محبوبیت کوفه، لگدمال امیال حکام شد و بارها و بارها، جوی‌های خون، در این شهر، روان گردید و سرها بر دارها رفت و زبان‌ها از قفا بیرون آورده شد و آزادی را پای حکومت‌های زور و سرنیزه و زندان، به کرات و مرآت، قربانی کردند.

گرچه کوفیان به بی‌وفایی و سست عهدی معروف شده‌اند، لیکن کوفه، پایگاه و خاستگاه کسانی بوده که اهل «ولایت» بوده و به «عترت» عشق می‌ورزیده‌اند و شاید به تاوان همین پیوند با اهل بیت، آن همه مورد ستم قرار گرفته است. که در جای دیگر، امیرالمؤمنین^۷ در وصف کوفه فرموده است:

«چه طوفان‌هایی که کوفه را می‌شکافت و می‌درد، چه تندبادهای حوادث که بر آن می‌وزد و می‌گذرد، به‌زودی گروه‌های مردم با هم بیچند و درافتند، و از انسان‌ها، هرکس که قائم و استوار باشد، درو شود، و درو شده‌ها در زیر دست و پا، له گردند...» [243]

آری... این همان کوفه‌ای است که امام صادق^۷ درباره‌اش فرموده است:
«کوفه، تربتی است که ما را دوست دارد و ما آن را دوست می‌داریم، خدایا هرکه سوء قصد به آن بکند، به تیر بلایش بزن، و هرکه با آن دشمنی کند، دشمنش باش».[244]

و نیز، آن حضرت فرموده است:

«مکه، حرم خداوند است، و مدینه، حرم محمد^۹ و کوفه، حرم علی بن ابی طالب^۷ است».[245]

و نیز سخن آن امام است که:

«کوفه، باغی از باغ‌های بهشت است، و در آن است قبر نوح و ابراهیم، و قبر 300 تن از انبیای الهی و 600 نفر از اوصیاء، و قبر سرور اوصیاء، امیرالمؤمنین^۷».[246]

در همین کوفه، بنا به روایات، قبر آدم، نوح، هود و صالح است.

در همین کوفه علی بن ابی طالب^۷ خلافت کرده، در مسجد کوفه «دکة القضاء» داشته، خانه و زندگیش در این شهر بوده، بر کوچه‌های این شهر قدم گذاشته است.

ایام محدود و کوتاه خلافت امام مجتبی^۷ پس از شهادت پدرش امیرالمؤمنین در محراب خونین عبادت، در همین شهر بوده است.

مسلم بن عقیل، نماینده حسین بن علی^۷ در همین شهر به شهادت رسید و پیکرش از بالای دارالاماره، به پایین افکنده شد. هانی بن عروه، حامی مسلم و شیعه حسین، در کوفه به شهادت رسید.

نامه‌های فراوان دعوت را مردم همین جا به سیدالشهدا نوشتند و امام حسین^۷، در پاسخ آن همه دعوت‌ها و دعوتنامه‌ها بود که به سوی این شهر حرکت کرد و قبل از رسیدن به کوفه، در کربلا به شهادت رسید.

زینب کبری^۳ در بازار و دارالاماره همین شهر سخنرانی کرد و شادی کوفیان را به عزا مبدل ساخت.

حُجر بن عدی، آن انقلابی مرد شجاع و پرهیزکار، با اصحاب پاکبازش در کوفه قیام کرد و به شهادت رسید.

عمرو بن حمق خزاعی، از یاران خالص علی^۷ در کوفه، لباس سرخ شهادت پوشید.

میثم تمار، صحابی بزرگ علی^۷ به دستور ابن زیاد، در کوفه، از فراز دار، به معراج رفت.

رُشید هَجَری، آن شیعه خالص امیرالمؤمنین، در کوفه شهید شد.

نهضت توأبین و خروج آنان بر ضدّ امویان، در سال ۶۵ هجری، از نخيلة کوفه انجام گرفت و شعار «یا لثارات الحسین» آنان در کوفه طنین افکند.

قیام و خروج مختار در سال ۶۶ هجری در کوفه بود.

جنایت‌ها و فجایع «حجاج بن یوسف ثقفی» و کشتارهایش، زندان‌هایش و قلع و قمع آل علی توسط او در کوفه بوده است.

دستگیری و شهادت پاکان و دلیرانی همچون «قنبر»، غلام علی^۷، «کمیل بن زیاد»، «سعید بن جبیر» به دست حجاج خون آشام، بر پیشانی کوفه نوشته شده است.

کوفه، شاهد خروج و قیام «زید بن علی بن الحسین» بود، که پس از آن نهضت مقدس، در «کُنَاسَةُ» کوفه، سر به دار شد و به شهادت رسید.

قیام‌های سادات طباطبایی از اولاد امام حسن مجتبی^۷ در نیمه قرن دوم هجری، در تاریخ کوفه ثبت شده است.

قیام «ابن طباطبایی علوی» و «ابی السرایا» در زمان مأمون و نیز شورش‌های قرمطیان در کوفه بوده است.

در کوفه، صدها شهید از فرزندان فاطمه و آل علی^۷ مدفونند.

قبر بزرگانی چون کمیل، خباب بن ارت، اخنف بن قیس، سهل بن حنیف انصاری و... بسیاری دیگر، در کوفه است که برخی بی‌نشان و اثر است و بعضی، قبه و بارگاهی دارد که مورد زیارت شیعیان قرار می‌گیرد.^[247] این چهره تاریخی کوفه است.

در کوفه، «مسجد کوفه»، از عظیم‌ترین و مقدس‌ترین مساجد و قطعه‌های روی زمین است که بسیار فضیلت دارد و محل مسجد کوفه، بنا به روایت، خانه آدم و نوح، مصلاهی ابراهیم و مصلاهی حضرت مهدی^۷ و محل عصای موسی و شجره یقطین و خاتم سلیمان است و جایی است که کشتی نوح از اینجا جریان یافته و قبر انبیاء و مرسلین و اوصیاء است. اینها چیزهایی است که در روایات عنوان شده است. مسجد سهله، مسجد حضرت یونس، مسجد حنانه، مسجد زید بن صوحان و صعصعة بن صوحان نیز در کوفه است.^[248]

حال که مختصری با کوفه و حادثه‌ها و طوفان‌هایش و جباران و شهیدان و بزرگمردانش آشنا شدیم، به «نجف» می‌پردازیم که قرارگاه اصلی ماست و مزار ابوتراب، خاتم‌الوصیاء و پیشوای پاکان در آنجاست.

شناسنامه «نجف»

در کناره کوفه، در قدیم دریایی بوده که خشکیده است. بر کرانه آن دریا، سرزمین بلندی بوده که می‌گویند در طوفان نوح، کشتی نوح بر آن منطقه استقرار یافته است. آن سرزمین بلند را که آب آن را فرامی‌گرفت و به کوفه وصل بود، «نجف» می‌گفته‌اند.

نجف، در کنار آن سرایشی ژرف، واقع بوده که قبلاً دریا بوده و بعداً خشک شده است و باغاتی را پدید آورده است. به این منطقه، در زبان روایات و فرهنگ اهل بیت، «نجف»، «غری»، «مشهد» و «ظهر الکوفه» گفته شده است.

طبق روایات، نجف مهبوط اولیای خدا و خانه هجرت انبیا و محل قرار کشتی

نوح بوده، و اولاد نوح از اینجا پراکنده شده‌اند و ابراهیم خلیل در این سرزمین زیسته است.

امیرالمؤمنین^۷ نگاهی به آن وادی مرتفع پشت کوفه (ظهر الکوفه) افکند و فرمود:

«چقدر منظره‌ات زیبا و ژرفای درونت پاکیزه و معطر است، خدایا قبر مرا در این زمین قرار بده».^[249]

نخستین شهید محراب و کشته عدالت، امیرالمؤمنین^۷ در ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری، در پی ضربت ناجوانمردانه «ابن ملجم» به شهادت رسید. نسبت به محل دفن، خود آن امام شهید، دستور لازم را داده بود. فرزندان علی^۷ آن حضرت را شبانه تشییع کردند و در بقعه و مرقد پاکش در نجف، به خاک سپردند. جایی که کیلومترها بیرون از شهر کوفه بود. علت دفن امام در نجف، برای آن بود که قبرش مخفی باشد. حضرت، دشمنان بسیاری داشت. بستگان کسانی که در میدان‌های جنگ - چه در زمان و در رکاب پیامبر و چه در زمان خلافت خود آن حضرت - به تیغ ذوالفقارش به هلاکت رسیده بودند، نسبت به او کینه داشتند. باند تبهکار بنی‌امیه، منافقان کافردل، خوارج نهروان و بازماندگان آنان، دشمنی آن حضرت را به صورت شدیدی در دل داشتند و بیم آن می‌رفت که عداوت خود راحتی نسبت به قبر مطهرش هم نشان بدهند. بنابر روایات، خوف آن بود که خوارج و دیگران، قبر آن حضرت را نبش کنند.^[250]

چاره‌ای نبود جز اینکه برای رد گم کردن، به شیوه‌ای عمل کنند که کینه‌ورزان و دشمنان نتوانند اهانت و جسارتی کنند.

«...اولاد علی⁷ پس از شهادتش تصمیم بر پنهان نگهداشتن قبرش گرفتند، از ترس اینکه مبدا بنی‌امیه نسبت به قبر حادثه‌ای پیش آورند. از این‌رو محلّ قبر را برای مردم مبهم ساختند و مردم را به وهم انداختند. به این صورت که در شب دفن، تابوتی را با ریسمان به شتری بستند. در حالی که از تابوت، بوی کافور به مشام می‌رسید، آن را در تاریکی شب همراه جمعی از افراد موثق، از کوفه بیرون بردند، تا چنین وانمود کنند که به مدینه می‌برند تا در کنار فاطمه³ به خاک بسپارند. استری دیگر را همراه با جنازه‌ای پوشانده بیرون بردند و وانمود کردند که می‌خواهند در «حیره» دفن کنند. در مسجد، در «دارالاماره»، در منزل یکی از اصحاب، در «کناسه» و در «ثویه» چند قبر کردند و به این صورت، مردم نسبت به موضع دقیق دفن آن حضرت در ابهام ماندند و محلّ واقعی دفن را جز فرزندان آن حضرت و اصحاب خاص کسی نمی‌دانست. آنان حضرت را هنگام سحر 21 رمضان در نجف (در موضع فعلی مرقد مطهر) به توصیه خود امام، دفن کردند در حالی که مردم با دیدن تابوت و جنازه و برنامه‌های شب، در حیرت و ابهام بودند که علی⁷ در کجا دفن شد...»^[251]

این تدبیر و دوراندیشی، بسیار به‌جا بود و گذشت زمان هم صحت آن را نشان داد. در دوران خفقانباری که شیعیان خالص و افراد مطمئن از محلّ دفن حضرت مطلع بوده و به زیارت آن می‌رفتند، حساسیت و حسد مخالفان را بر می‌انگیخت.

«...در زمان منصور دوانقی، زوّار قبر مطهر خصوصاً از کوفه زیادت‌تر شد و داود ابن عباس - والی کوفه - بر آن مطلع شد و خواست قبر مطهر را از اساس بردارد یا حقیقت امر را درباره قبر مبارک به دست آورد و کرامتی که در موقع کردن اطراف قبر مبارک ظاهر گشت و خبر به داود رسید و امر به توقّف کارگران کرد و صندوق و سایه‌بانی بر بالای قبر مطهر بنا نمود که موقع تشرّف هارون بر کنار قبر مبارک موجود بوده است و هارون قبه‌ای بر بالای قبر مبارک امر به ساختن آن کرد...»^[252]

آنچه که به هارون الرشید نسبت داده می‌شود ساختن بقعه است. لابد آن هم به‌خاطر جلب نظر و دوستی علویون نه به‌خاطر عقیده به امیرالمؤمنین.

«...قبر شریف امیرالمؤمنین تا زمان هارون الرشید از بیگانگان پنهان بود. در سال 155 هجری نخستین بقعه آن حضرت را هارون بنا نمود و صندوقی از سنگ سفید با ضریحی روی قبر قرار داد. پس از آن محمد بن زید، داعی صغیر ملک طبرستان از احفاد زید بن امام حسن 7 در سال 287 به بنای قبه و صحن و هفتاد طاق پرداخت».^[253]

هدف بیان این نکته بود که پنهان ماندن مدفن آن امام مظلوم، ریشه‌های سیاسی داشته و به‌خاطر مصونیت از بروز عداوت امویان بوده است.

به فرموده امام صادق 7 حضرت امیر، به پسرش امام مجتبی دستور داده بود که برای وی چهار قبر در چهار مکان حفر کنند، یکی در مسجد، یکی در رجه، یکی در غری و دیگری در خانه جعدة بن هبیره، و هدف حضرت این بود که هیچکس از دشمنانش، از موضع قبر او، آگاه نشوند.^[254]

مخفی بودن جای قبر آن حضرت، بسیاری از حقایق را روشن می‌کند. علامه مجلسی & بعد از نقل این احادیث و روایات متعدد دیگر، می‌گوید:

«علت پنهان بودن قبرش، ترس از خوارج و منافقین بوده است و کسی جز خواص شیعه، از جای مخفی آن اطلاع نداشت. تا اینکه در زمان «سقاح» - خلیفه عباسی - امام صادق 7 به «حیره» برآمد و موضع قبر را نمایاند و از آن پس تاکنون شیعه قبر امام را در همان موضع زیارت می‌کند».^[255]

محل قبر، از چشم و آگاهی دشمنان و افراد غیر مطمئن پنهان بود.

«...ولی اولاد علی 7 جای آن را می‌دانستند. امام سجاد 7 به‌طور مخفیانه آن را زیارت می‌کرد. همچنین امام باقر 7 در عهد بنی مروان از آن خبر داشت و گاهی به زیارت می‌رفت، چون حکومت به عباسیان رسید و امام صادق 7 را چندین بار به عراق، جلب و احضار کردند، در مسیر عراق، امام به یاران مخصوص و برگزیده خویش، موضع قبر شریف علی بن ابی‌طالب 7 را نشان می‌داد و در هر بار جمعی به همراه او مرقد امام را زیارت می‌کردند. بر روی قبر، دگه‌ای بود که در اثر جریان سیل، ویران شده بود و «صفوان جمّال» به امر امام صادق 7 آن را بازسازی کرد. شیعه از آن پس با راهنمایی‌های امام صادق، جای قبر را می‌دانستند و به زیارت می‌رفتند تا اینکه در زمان خلافت هارون الرشید، مسأله کاملاً روشن گشت و قبه‌ای بر آن افراشته شد...».^[256]

در دوره‌های بعد، به تدریج استقبال مردم از زیارت مزار امام علی 7 رو به افزایش می‌رود و طبق روایتی از قول زائر قبر امام در سال ۲۶۰ قبر علی 7 به صورتی بوده که سنگ‌های سیاهی دورش چیده شده بود و غیر از همان سنگچینی، بنا و بارگاهی نداشته است.^[257]

«...بعد از آشکار شدن قبر امیرالمؤمنین در نجف، آبادانی و عمارت‌ها در اطراف مرقد مقدس از سال 170 شروع شد و علویون به‌خصوص شیعیان، آنجا ساکن شدند و با گذشت زمان آبادتر و پرجمعیت‌تر شد و یک قرن نگذشته بود که در نجف، غیر از شیعیان بیش از 1900 نفر از سادات علوی می‌زیستند و به‌تدریج رونق بیشتری یافت و در قرن هفتم و هشتم، در عصر حکومت‌های شیعی جلایری و ایلخانی در عراق، رونق درخشانی یافت و با صرف مبالغ هنگفت، در آنجا مدرسه‌ها، مساجد، تکیه‌ها و... احداث شد...».^[258]

رفت و آمد مردم بر سر مزاری که به‌عنوان مرقد علی بن ابی‌طالب شهرت یافته بود، بر عده‌ای از حسودان تنگ‌نظر دشوار آمد و به بهانه‌های مختلف می‌خواستند باعث تفرق مردم از تجمع بر این کعبه ولایت شوند.

مرحوم علامه مجلسی داستان مفصلی نقل می کند از کسانی که در سال ۲۷۳ هجری، با تصور اینکه موضع قبر علی^۷ دورغ است و مدفن امام در آنجا نیست و این شهرت، باعث فتنه و گمراهی مردم می شود، تصمیم بر نبش قبر می گیرند. ولی وقتی عمله ها دست به کار حفاری و نبش قبر می شوند حوادث شگفتی بروز می کند که آنان را مبهوت ساخته و از ادامه عمل منصرف می کند. [259]

با گذشت زمان، نجف، به شهری آباد تبدیل می شود که عاشقان حق و شیفتگان اهل بیت به آنجا روی می آورند. عالم بزرگ شیعی، شیخ طوسی در قرن پنجم، حوزه علمیه نجف، این کوثر پربرکت را تأسیس می کند و نجف، چشمه ای جوشان و زمزمی پر خیر می گردد که مکتب مولا علی^۷ را احیا می کند.

با آنکه نجف، آب و هوای مساعدی ندارد و برای زندگی مساعد نیست، ولی جاذبه نجف، از آب حیات و هوای معنویت آن است، نه آب و هوای طبیعی اش. همچنان که قم هم، این شهر کویری و شورآباد کم آب و سوزان و تشنه، خود، کوثر ولایت است که تشنگان معنویت و عرفان را از هر سو به طرف خود می کشد و بانوی بزرگوار، حضرت معصومه^۳ است که قم را آباد کرده است.

آری... نجف مهد علم و کانون معارف اهل بیت گشت و خاستگاه خورشید دین، از حوزه هزار ساله ای که شیخ طوسی سنگ بنایش را نهاد.

هزاران عالم شیعی در این حوزه پرورش یافتند و افتخار را روشن ساختند. قبر بسیاری از علمای اسلام هم در همین نجف است، فرزاندانی همچون: شیخ طوسی، علامه حلی، مقدس اردبیلی، بحر العلوم، نراقی، صاحب جواهر، شیخ مرتضی انصاری، میرزای شیرازی، محقق ثانی، میرداماد، استرآبادی، شیخ جعفر شوشتری، محمد کاظم خراسانی، محمد کاظم یزدی، میرزا حسین نوری [260]، علامه امینی، آیت الله حکیم، حاج آقا مصطفی خمینی و ده ها چهره برجسته و معروف دیگر...

زیارت علی^۷ بیعت با «حق»

امام صادق^۷ به «ابن مارد» فرمود:

«ای «ابن مارد»!... هرکس جدم امیرالمؤمنین⁷ را، حق شناسانه و از روی معرفت زیارت کند، خداوند بر هر گامش پاداش حج و عمره مقبول می نویسد. ای ابن مارد! به خدا سوگند، هرگز قدمی که - پیاده یا سواره - در راه زیارت امیرالمؤمنین⁷ غبار آلود شود، به آتش دوزخ نمی سوزد. ای ابن مارد! این حدیث را با آب طلا بنویس...» [261]

* * *

علی^۷ را در بیست و یکم رمضان در نجف به خاک سپردند.

ولی... علی^۷ زنده و حی و حاضر بود. چون امام بود، چون شهید بود، هر چند که پیکرش در زیر خاک نهفته بود و به ظاهر، در میان مردم حضور نداشت.

امیرالمؤمنین، مظلومانه به شهادت رسید و مخفیانه به خاک سپرده شد و تا یک قرن پس از شهادتش، قبرش پنهان بود و جز اندکی از یاران خالص و اصحاب مورد اعتماد ائمه و علویون مرتبط با معصومین، کسی جای دفن آن حضرت را نمی دانست. این، به توصیه خود امام بود، برای پیشگیری از نبش قبر و هتک حرمت از سوی منافقین و دشمنان و خوارج.

زیارت، احیای خاطره است، تجلیل از انسان‌های والا و انسانیت‌های ارجمند است، گرامیداشت ارزش‌های متعالی و تعظیم حق است.

و چه انسانی والاتر از حضرت امیر^۷؟ و کدام خاطره‌ای گرامی‌تر از صحنه‌های فراوان بروز فضایل و کمالات علی^۷؟

زیارت آن امام، که گاهی در جهت تکریم حق و تجلیل انسانیت است، بر مذاق پیروان باطل و حیوانات انسان‌نما خوش نخواهد آمد. پس بی‌جهت نبود که امویان، کینه علی و آل علی را در سینه داشتند و تاب دیدن و شنیدن فضیلت‌های صاحبان فضل و علم و شرافت و کرامت را نداشتند. دشمنی آل امیه با آل علی، از خصومت حق و باطل سرچشمه می‌گرفت، نه چیز دیگر.

درخشش فروغ علوی، که حتی پس از شهادتش هم افق‌ها را روشن و زوایا را گرم می‌ساخت، دیده تنگ‌نظران را می‌آزرد.

به کوری چشم شبکوران، و علی‌رغم کینه و حسد شب‌پرگان و خفّاشان خورشید‌گریز و ظلمت‌خواه، آفتاب تابنده وجود علی^۷ می‌تابید و جلوه جمال و کمال، در آن روزگار قحطی انسانیت و فقر معنویت، می‌درخشید و حقارت دشمنان، در برابر عظمت علی^۷ بیشتر معلوم می‌شد.

علی^۷ قرآن ناطق و عدالت و فضیلت مجسم و حقیقت و کمال متبلور بود. وجودهای مصنوعی و «بودن»های کاذب، در مقابل فروغ شخصیت علی^۷ رنگ می‌باختند. وجود رنگ‌باخته و ماهیت بی‌مقدارشان در مُحاق قرار می‌گرفت و آن خفّاشان را یارای پرواز در قلمرو خورشید و در عرصه «روز» نبود.

ولی مگر می‌توان با گل و لای دروغ و جعل و تحریف، چشمه خورشید را پوشاند؟ مگر با کف و پنجه‌ای که انسان حسود و خفّاش سیرت، در برابر آفتاب می‌گیرد، روز، تیره می‌شود و آفتاب، خاموش؟

شب‌پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد

فضیلت‌های اهل بیت، حسدآور بود و علی^۷ چهره بارز و پرجذبه این خاندان، بیش از همه از فضایل برخوردار بود و در نتیجه بیش از همه مورد کینه‌توزی و دشمنی و حسد قرار گرفت، هم در زمان حیاتش، هم پس از شهادتش. در آیه قرآن، اشاره‌ای است به کسانی که فضیلت یافتگان از سوی خداوندند و مورد حسادت برخی تنگ‌نظران قرار می‌گیرند:

{أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ}. [262]

طبق نوشته بعضی از تفاسیر، اشاره به پیامبر و آل اوست. در حدیثی امام صادق^۷ در ذیل آیه فوق، فرموده است:

«ما یبیم آن مورد حسد قرار گرفتگان که خداوند در کتابش فرموده است...»^[263]

تا وقتی که در جامعه، چهره‌هایی همچون امامان و اهل‌بیت پاک پیامبر باشند و مطرح گردند، چه در حال حیات و چه پس از شهادت، آیا جایی برای معاویه‌ها و یزیدها و مروان‌ها باقی می‌ماند؟... هرگز!

پس طبیعی است که معاویه، با علی و آل‌علی در یافتن و آتش حسد و کینه، او را آنگونه به مخالفت و دشمنی و خصومت وادارد.

تلاش‌های معاویه جهت کوبیدن خطّ علی^۷ و به انزوا کشاندن و دور کردن اهل‌بیت از صحنه و هتک حرمت و حیثیت و ترور شخصیت آنان، از راه‌های گوناگون انجام می‌شد و معاویه از هر وسیله‌ای جهت رسیدن به این هدف شوم استفاده می‌کرد. روش‌هایی همچون:

۱- استخدام و غاظ و گویندگان به نفع سیاست‌های خود.

۲- استخدام مراکز فرهنگی و آموزشی و تربیون‌های تبلیغی در مسیر تغذیه فکری مردم به نفع رژیم اموی و ساختن نسلی دشمن اهل‌بیت.

۳- جعل حدیث‌هایی به نفع امویان و در جهت کاستن موقعیت اهل‌بیت، از راه به کارگیری و استفاده از خبرسازان و بازرگانان حدیث و جاعلین روایات فضیلت و منقبت.

او می‌خواست با افروختن شمع‌های کوچک - آن هم به دروغ و تزویر - از عظمت و درخشش و تابندگی خورشید بکاهد. ولی مگر می‌شد و می‌شود؟ مگر چراغ ایزدی با پف دهان‌ها خاموش می‌شود؟

{يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ}.^[264]

گستاخی و دنائت و کینه‌ورزی را معاویه به آنجا رسانده بود که طبق بخشنامه، تمام خطبا و والیان وابسته را ملزم ساخته بود که در جلسات و مجامع عمومی و نمازها و خطبه‌ها و منبرها، علی بن ابی‌طالب را لعن و سب کنند و ناسزا گویند و هنگامی که «مغیره بن شعبه» را والی کوفه ساخت از او تعهد گرفت که در دشنام دادن به علی و عیب‌جویی و بدگویی از او و اصحابش و تبعید کردن یاران علی، کوتاهی نکند. مغیره هم در مدت هفت سال امارتش بر کوفه به‌طور مداوم به این دستور معاویه عمل می‌کرد...^[265]

در ادامه همین سیاست بود که «زیاد»، برای تصفیه کوفه از شیعیان علی^۷ و از هم پاشیدن قدرت و تجمع آنان، تعداد ۵۰ هزار نفر از آنان را به خراسان تبعید کرد.^[266]

برنامه الزام مردم به سب و دشنام بر علی^۷ از جهتی نشان دهنده عمق کینه معاویه نسبت به امام - این حقیقت مجسم بود و از طرفی گویای عظمت و جاودانگی علی^۷ و تأثیرش در تاریخ، به گونه‌ای که حتی پس از شهادت هم نام و یادش برای معاویه غیر قابل تحمل بود و پس از مرگ آن حضرت هم، دست بردار نبود.

معاویه مقرر کرده بود هر کس نامش «علی» است او را بکشند. و مورّخین نقل کرده‌اند که علما و راویان حدیث، نسبت به نقل روایت از علی^۷ با نام صریح او هراسان بودند و به‌خاطر ترس از بنی‌امیه، هرگاه می‌خواستند از آن حضرت روایتی نقل کنند، می‌گفتند: پدر زینب (بوزینب) چنین گفت... [267]

«...با اینکه پیامبر فرموده بود: هر کس به علی دشنام دهد به من دشنام داده است و هر که مرا دشنام دهد به خدا ناسزا گفته است (مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي وَمَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ) در عین حال معاویه، لعن و نفرین و دشنام به علی را الزامی کرد و در مناظر و اجتماعات و خطبه‌ها به فرمان او به علی ناسزا می‌گفتند و والیان او کار را به جایی رساندند که دشنام به علی را جزئی واجب و لازم از نماز جمعه قرار دادند و هر کس را هم که از نفرین و برائت از علی، سرپیچی می‌کرد، در معرض تیغ قرار می‌دادند. انگیزه معاویه از این عمل، تحکیم پایه‌های سلطه خویش بود، زیرا می‌دانست با درخشش چهره علی در تاریخ، رونقی برای او باقی نخواهد ماند. حتی «مروان بن حکم» به این موضوع تصریح کرده و گفته است: حکومت ما جز با این - دشنام به علی^۷ - استوار نمی‌شود (لَا يَسْتَقِيمُ لَنَا الْأَمْرُ إِلَّا بِذَلِكَ - أَيِ سَبِّ عَلِيٍّ) [268]

سلطه امویان در صورتی پایدار بود که بتوانند یک نسل را با چنین فرهنگ و تبلیغاتی به بار آورند و تا حدودی هم در قلمرو حکومت خویش در این زمینه موفق شده بودند. همچنان که گفته شد، سیاست علی‌زدایی معاویه و برنامه گسترده لعن بر امام، برای ساختن نسلی با بغض و کینه امیرالمؤمنین^۷ بود. این واقعیت حتی از زبان خود معاویه به صراحت شنیده شد. معاویه گفت: این سیاست را آنقدر ادامه می‌دهم تا اینکه کودکان بر این روش بزرگ شوند و بزرگان پیر گردند: «حَتَّى يَرَبُّوا عَلَيْهِ الصَّغِيرُ وَيَهْرُمَ الْكَبِيرُ» [269]

«زیارت»، احیای حق مکتوم

پس از زمان معاویه هم، آن خطّ شوم ادامه یافت. گرچه در زمان «عمر بن عبدالعزیز» برنامه سب و لعن برداشته و ملغی شد ولی پس از روی کار آمدن بنی‌عباس هم در دوره‌های مختلف، به شکل‌های گوناگون، خطّ و فرهنگ اهل‌بیت مورد تهاجم قرار می‌گرفت و مسأله زیارت هم - جز در یکی دو برهه کوتاه از زمان - با محدودیت و خوف و هراس انجام می‌گرفت و امکان تجلیل شایسته و احیای نام و آثار و نشانه‌های پیشوایان معصوم شیعه و بزرگداشت مناسب فراهم نبود.

ائمه ما یکی از برنامه‌های شان احیای حق و تجلیل از فضایل اهل‌بیت بود که در طول زمان سلطه امویان و عباسیان برخورد حذفی با آن می‌شد و سعی می‌کردند تا مردم با جبهه نور و حق و کرامت این خاندان آشنا نشوند. زیارت، یک گام روشن و عملی در راه مبارزه با شیوه دشمنان در کتمان حقایق و پرده‌کشی بر فضایل اهل‌بیت بود و از این طریق راه‌ها و شایستگی‌ها و ارزش‌ها نمود پیدا می‌کرد. به‌خصوص در دوره‌ای که قبر امیرالمؤمنین مخفی بود، در همان شرایط خفقان‌بار، ائمه به زیارت جدّشان حضرت امیر می‌شتافتند.

صفوان جمّال - یکی از اصحاب امام صادق^۷ - نقل می کند:
 همراه امام جعفر صادق^۷ به کوفه برای ملاقات با منصور می رفتیم. حضرت فرمود:
 صفوان! شتر را همینجا بخوابان. اینجا قبر جدّم امیرالمؤمنین^۷ است.
 شتر را خواباندم. حضرت فرود آمد، غسل کرد. لباس های خود را عوض کرد و بسیار تکریم و احترام نمود. آنگاه
 فرمود:

- هر کار می کنم تو هم انجام بده.
 آنگاه به سوی آن سنگ های گذاخته - محلّ قبر امیرالمؤمنین - رفت و به من فرمود:
 قدم هایت را کوچک بردار، سرت را به طرف زمین بگیر، برای هر گام تو، پاداش صد هزار حسنه نوشته می شود و
 سیئات محو می گردد...

آنگاه رفت و من هم همراهش رفتم، در حالی که سکنه و وقار بر ما حاکم بود و تسبیح گویان و تقدیس کنان
 رفتیم تا به محلّ قبر حضرت رسیدیم و زیارت خواندیم... آنگاه امام صادق^۷ چند درهم به من داد و من قبر را با آن پول
 مرمت کردم...» [270]

این روایت، هم مهجور و مخفی بودن قبر و زیارت حضرت امیر را می رساند و هم نداشتن آثار و بنا و نشانه ای
 روشن و گویا بر سر مزار آن حضرت را. در آن روزگار و حتی سال های بعد از آن هم، زیارت قبر علی^۷ با فراغ خاطر و
 آسودگی کامل انجام نمی گرفت و زیارت، همراه با خوف و خطر و هراس و ناامنی بود.
 «عبدالله بن رابیه» گفته است:

«من در سال 247 حج انجام دادم (روزگار امام عسکری) پس از حج، به سوی عراق رفتم و قبر علی بن ابی طالب را با
 حالت ترس از حکومت و سلطه، زیارت کردم، آنگاه به طرف مزار حسین⁷ رفتم و دیدم که آنجا را خراب کرده و
 زمین را هموار کرده اند...» [271]

با توجه به این شرایط و فلسفه زیارت قبر امیرالمؤمنین^۷ می بینیم که امامان ما تا چه حدّ به زیارت آن حضرت
 توصیه و سفارش کرده اند و پاداش های عظیم خداوند را برای زائرین مرقدش برشمرده اند و ستایش های فراوان از
 چهره های غبارآلود و قدم های ثابت قدمان راه «زیارت» نجف نموده اند.

مواقع زیارت حضرت امیر^۷

برای تداوم رابطه با امام عدالت و قطب ولایت، همواره باید خدمت امام، سلام گفت و به زیارت مرقدش شتافت،
 وقت و بی وقت، در هر مناسبتی و موقعیتی. نام این، «زیارت مطلقه» است. در کتب دعا و زیارات، زیارت نامه های مطلقه ای
 نقل شده که اختصاص به زمان خاصی ندارد و هر وقت می توان به قصد زیارت مولا، آنها را خواند.
 ولی یک سری زیارت ها هم مخصوص مواقع خاص است که فضیلت بیشتری دارد. طالبین به کتاب های دعا
 مراجعه کنند. مرحوم علامه مجلسی می گوید:

«زیارت آن حضرت، در ایام دیگر هم فضیلت دارد، غیر از آن مواقعی که زیارت مخصوص به آنها وارد شده است. به خصوص ایامی که به گونه‌ای اختصاص به آن حضرت دارد، یا در آن روز، برای او کرامت و فضیلت و منقبتی آشکار شده است. مانند:

روز 13 رجب، میلاد امام علی⁷.

روز 21 رمضان، روز شهادت حضرت.

شب اول ربیع‌الاول، شب خفتن آن حضرت در بستر پیامبر هنگام هجرت (لیلة المبيت).

روز 17 رمضان، روز فتح جنگ بدر.

روز 17 شوال، روز مواسات حضرت در جنگ اُحد.

روز 27 رجب، روز فتح خیبر به دست آن حضرت.

روز 20 رمضان، روز بالا رفتن او بر دوش پیامبر، برای پایین کشیدن پت‌های کعبه.

روز 15 جمادی الأولى، روز فتح بصره.

روز 17 شوال، روز «ردّ الشمس».

روز 1 ذی حجه، روز مأموریت یافتن حضرت برای تلاوت آیات سورة براءة بر مشرکین.

روز 9 ذی حجه، روز بسته شدن درهای دیگر و بازماندن در خانه او به مسجد پیامبر.

روز 24 ذی حجه، روز مباحله و روز صدقه دادن انگشتر در نماز.

روز 25 ذی حجه، روز نزول سورة «هل اتی» در شأن او و اهل بیت پاکش.

روز ازدواجش با فاطمه، روز به خلافت رسیدنش، روز بیعت مردم با او پس از کشته شدن عثمان، و... روزهای دیگر».^[272]

تأکید روی زیارت، همیشه و همه جا، به خصوص زیارت از نزدیک و تشریف به مرقد مطهر علوی، احیای فضیلت‌های آن حضرت و پاسداری از حریم حق است و... بالأخره، زیارت، احیای حق مکتوم است، جلوگیری از فراموش شدن تاریخ انسانیت‌ها و ارزش‌ها و کرامت‌هاست و در سایه همین تجلیل‌ها و زیارت‌ها، آثار اهل بیت باقی مانده و فرهنگشان سرچشمه آموزش و تربیت انسان‌هاست و مزارشان کانون تهذیب نفوس و تزکیه انسان‌های مستعد.

به قول «سید عبدالحجّت بلاغی»:

«...بزرگان علمای شیعه، چون دیدند داستان غدیرخم که در حضور هزارها جمعیت مختلف عربستان، انجام گردید فراموش شد و کم‌کم کار به انکار کشید، از این رو چشم‌ها ترسید که مبادا سایر قضایا هم پس از فراموشی مورد انکار قرار گیرد. لذا این تشکیلات را به پا کردند که تاریخ فراموش نشود و آثار بزرگان شیعه از نظرها محو نگردیده، سیره آنان مورد متابعت و استفاده قرار گیرد و احساساتی که پیشوایان دین، خود را درباره آن فدا کرده‌اند، تجدید شده و از میان نرود. و از روی قطع، اگر فاجعه کربلا، طی این برنامه فعلی نبود، محلّ انکار می‌شد و حتی گفته می‌شد مگر ممکن بوده کسی پسر پیغمبر را با لب تشنه بکشد و اهل و عیال او را اسیر کند؟...».^[273]

کعبه ولایت

السّلام علیک یا امیر المؤمنین^۷

و اینک... بر آستان «مولا»، «نجف اشرف»!

مقام، مقام «میثاق» با امام است، تجدید بیعت با «امامت».

چه معطر است یاد «علی»^۷، و چه مصفاست مرقد علوی، و چه لذت بخش است با پای محبت، وادی مودت را بیمودن و رفتن و رفتن و رفتن، و به آن دیار رسیدن و در سایه سار حریم آن حرم، آرامش یافتن، و بوسه بر این بارگاه زدن، و لب را با سنگفرش سرد صحن، آشنا ساختن، خاک این آستان را توتیای چشم کردن، سفره «دل» را پیش مولا گسترده و جام «جان» را از کوثر ولایت پر کردن، و با دو دست پرنیاز مشتی از «زمزم زیارت ولی خدا» نوشیدن، و آب معنویت حرم، بر چهره خسته و دیده خواب گرفته ریختن، و کام «عقل» را از سرچشمه «عشق»، سیراب کردن، و ذائقه زائر را در حرم علوی، «شیرینی شوق» چشانیدن، و قرار را در اوج «شور»، یافتن و شور را در نهایت «قرار» داشتن. که... دیگر اینجا، پای دل است که می رود و می دود، زمین می خورد و بر می خیزد و افتان و خیزان به حرم می رسد، که اینجا، عقل نیز مطیع فرمان عشق است.

از طپش، منع دل بی سر و پا نتوان کرد منع بی طاقتی قبله نما، نتوان کرد

شود از سجده حق، آینه دل، روشن بی قد خم شده، این تیغ، جلا نتوان کرد

نگذری تا ز سر دانه خود، چون پر کاه دست خود در کمر کاهربا نتوان کرد ^[274]

آن کس که علی^۷ را آینه جمال نمای خدا می داند و جلوه ایزدی را در سیمای این ولی خدا می بیند، بی شک، بارگاهش را نیز کعبه ولایت می داند و «نجف» را برتر از «طور سینا» می یابد.

کوی علی^۷، کوی حق است و تعظیم و تکریم در آستان این مولا و سرور، عبودیت خدا و خضوع در برابر خدای علی است و باید اینجا نیز حرمت نگه داشت و زمین ادب بوسید و چهره بر این تربت سود، که چیزی کمتر از طور موسی^۷ ندارد و زیارت این مزار، احرامی دیگر می طلبد و لیبکی دیگر.

عالم عارف و نابغه بزرگ، «شیخ بهایی»^[275] در تشریف به آستان علوی، یک رباعی به مضمون زیر سرود و دستور داد که در کفشداری حرم حضرت امیر بنویسند:

«این افق نورانی بر تو آشکار شده است،

پس با نهایت کرنش و فروتنی سجده کن، و صورت بر خاک آن بسای،

این طور سیناست، در اینجا نگاهت را فروبند،

این حرم عزت و سربلندی است، کفش از پای در آور.»

هَذَا الْأَفْقُ الْمُبِينُ قَدْ لَاحَ لَدَيْكَ فَاسْجُدْ مُتَذَلِّلًا وَعَفْرَ خَدَّيْكَ

ذَا طُورُ سَيْنِينَ، فَاعْضُضِ الطَّرْفَ هَذَا حَرَمُ الْعِزَّةِ فَاخْلَعْ

معنویت این حرم و قداست این مرقد و علو مقام علی^۷ آنچنان عظیم و افزون است که صاحبان معرفت و آگاهی، از اینگونه تعبیرات را درباره مزار امیرالمؤمنین^۷ به کار برده‌اند و تصویری از حج و ترسیمی از کعبه را در زیارت نجف و قبر امام، ارائه کرده‌اند. آن هم در حدی عاشقانه و با دیدی سراسر شوق و دلدادگی و با بیانی شاعرانه. این ویژگی، به خصوص در زبان شاعران متعهد و مکتبی و عالمان ادیب و فاضلان خوش ذوق و باریک بین و نکته سنج دیده می شود و بیش از هر وقت، آنجا که به حقیقت روشن در «غدیر خم» اشاره می کنند و با «غدیریّه» های خود، ولایت را تفسیر می کنند.

یکی از این غدیریّه سرایان، «شیخ عبدالرضا المقرئ الکاظمی» است [277] که مرحوم علامه امینی شعر او را نقل کرده است. ترجمه بخشی از آن را با هم می خوانیم:

«...ای آنکه مانند کمان، بر شتری لاغر - همچون زه - نشسته ای و مانند تیر، به شتاب، بیابان ها را در می نوردی،
بشتاب به سوی خاک نجف، احرام ببند و در آن مکان قدسی طواف کن و با فروتنی در آنجا بایست.
بشتاب به سوی آنکه مرکب ها از هر سوی، به طرف خانه بخشش و کرم او برانگیخته می شود.
خانه ای دیر آشنا و نشاندار برای زائران که در آنجا نه «تقصیر» است، نه «رمی جمرات».
مردم را ندا در ده و صدا کن که: به سوی کعبه و زمزم و حجر و رکن و حجرالاسود افرشته و والا مقام بشتابید.
آهنگ زیارت این مرقد را بنمایید که من در غیر از این تربت پاک، حج و عمره ای نمی بینم.
از خداوند و از صاحب این مرقد، اذن بطلب و با آرامش و وقار، داخل شو.
«زمین را ببوس، و غبار آن جا را بر چشم خویش بکش.
و برای تجلیل از آن مزار، بر مژه ها راه برو، نه حتی بر قدم ها!
ضریحی را ببوس که در برگرفته است ماهی تمام را، و کوه های حلم و دریا های عطار را. در آنجا روی خدا و
سوی خدا و شمشیر برنده خدا نهفته است که پیشوای همه مؤمنین است.
هر کس او را با معرفت حقش زیارت کند، همچون کسی است که خدا را در عرش، زیارت کرده است...» [278]
این شاعر، در یک قصیده ۱۱۸ بیتی دیگر در مدح علی^۷، پس از بیان فضایل فراوان آن حضرت در جایی می گوید:

«...به سوی نجف بشتاب، که آنجا رازی نهفته است که ذات بی همتا و بی مثال دارد.
«در آنجا، بدون تکبر، در حالی که تکبیر و تهلیل - لا اله الا الله - می گویی، کفش هایت را از پایت بیرون آور، و
بگو: سلام بر تو ای آنکه دوستی ات کمال و تمامیت دین است...» [279]
آن کس که علی^۷ و مقام و فضیلت های او را بشناسد، چنین شیفتگی نسبت به آن حضرت و مرقد پاکش در نجف،
برای او طبیعی است. به قول «صائب»:

اگر از حسن عالمگیر او واقف شدی، زاهد پرستیدی به جای کعبه هرسنگ نشانی را علاوه بر آنکه، علی^۷ خود فرزند کعبه است، شهید محراب، و مزارش نیز کعبه ولایت است و حریم حرمت و مطاف اهل دل.

از این نمونه‌ها فراوان است به چند نمونه دیگر اشاره می‌کنیم:

«سید علی خان مدنی»^[280] هنگامی که همراه گروهی از زائران خانه خدا از سفر حج بر می‌گشت وقتی به نجف اشرف رسید، در مدح مولا امیرالمؤمنین^۷ قصیده مفصلی سرود که ترجمه قسمتی از آن چنین است:

«ای همراه! دل‌ها و جان‌ها از این مشهد پاک و اقدس، روشن شده است.
نشانه‌های نجف اشرف و این میعادگاه گرانقدر، برای ما آشکار گشته است.
قبة سفید، چندان می‌درخشد که شب تاریک، از فروغ آن روشن می‌گردد.
بارگاه مقدسی که حتی مسجدالاقصی و بیت‌المقدس، در شرافت و فضیلت، به آن نمی‌رسد.
آرمیده در این تربت را، مرتبه‌ای است که آسمان برین - فلک اطلس - هم از آن پایین تر است.
شهاب‌های آسمان و ستارگان درخشان، دوست می‌دارند که همه، سنگریزه‌های بیابان این وادی باشند.
سرهای ما، نسبت به قدم‌های مان که به سوی آستانش ره می‌پیماید رشک و حسد می‌ورزد. پس بر این آستان
بایست، و خاک درش را ببوس، که اینجا مقامی پاک و منزّه است. و بگو:
سلام و درود بر آنکه ریشه و تبارش پاک است، خلیفه بزرگ خداست که از فروغ او، نور هدایت، شعله می‌گیرد
و جان محمد^۹ و همتای اوست.

نشانه است، چشمه جوشان است، دریای کرم و سرزمین سخاوت است. دانا و طیب ماهر است. شب‌های ما از فروغ او مهتابی است و روز ما از پرتو او آفتابی.

سوگند به خدا، سوگندی نجات‌بخش، که علی بن ابی‌طالب، نورافکن خاموش نشدنی دین خداست...»^[281]

«ابن حجاج بغدادی»^[282] در غدیریه مفصلی که دارد، در آن خطاب به مولا علی^۷ و زائران آن حضرت به مقام والای علوی و ادب زیارت آن امام، و روح و باطن این دیدار پرداخته است و در بعضی از ابیات قصیده‌اش چنین می‌گوید:

«ای صاحب قبة سفید و نورانی در نجف،
هر کس قبر تو را زیارت کرده و شفا بطلبد، شفا می‌یابد.
بروید و قبر «ابوالحسن» - علی - را که هدایت کننده است زیارت کنید، شاید که از پاداش و اقبال و تقرّب، بهره‌مند شوید...

هرگاه به بارگاهش رسیدی، قبل از ورود، احرام ببند، و لیک گویان وارد شو و پیرامون آن بارگاه، سعی و طواف کن. و هرگاه هفتمین دور طواف را به پایان رساندی بایست و بگو:

سلام و درود خدا بر اهل سلام و صاحب علم و شرافت.
 ای مولای من! از شهر و دیارم به سوی تو شتافتم و به رشته ولای تو چنگ زده‌ام، به این امید که تو شفاعتم کنی و از شراب گوارای بهشتی سیرابم سازی و عطش درونی‌ام را سیراب سازی.
 تو دستاویز و عروقه‌الوثقای استوار الهی هستی که هر که بر دامن تو چنگ زند بدبخت و هراسان نشود... این فرشتگان الهی هستند که پیوسته با لطف و تحفه‌ها و هدیه‌ها به سوی مزار تو فرود می‌آیند...»^[283]
 سخنان و شعرهای حکمت‌آمیز و گرانبار «ابن حجاج بغدادی» حاوی نکات اعتقادی است و مرجان‌های گران‌بهای حکمت است، که: «وَأَنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً»، برخی از شعرها حکمت است.

درباره همین سروده‌ای که گذشت، مرحوم علامه امینی قضیه‌ای را به شرح زیر نقل می‌کند:
 «...وقتی عضدالدوله، بر مرقد امام‌علی 7 بارگاهی ساخت، هنگام تشرف به حرم، شاعر سروده فوق، یعنی ابن‌حجاج، در حضورش قصیده را می‌خواند. وقتی به فرازهایی رسید که بدگویی از دشمنان آن حضرت بود، «سید مرتضی»^[284] که آنجا حضور داشت از خواندن این‌گونه اشعار - که نام دشمنان در آن مطرح شده است - در حرم مقدس علوی، انتقاد کرد، شاعر هم ساکت شد. شب، سید مرتضی در خواب، رسول‌خدا و امامان را دید که به‌خاطر این‌گونه برخوردش با شاعر توجهی به او نکردند. این صحنه برای سید مرتضی سنگین بود. علت آن بی توجهی را پرسید. فرمودند: چون دل شاعر ما - عبد الله بن حجاج - را شکستی، باید از او معذرت خواهی کنی و عنایت ما نسبت به او را به عضدالدوله برسانی. سید مرتضی به در خانه ابن حجاج رفت و از او عذرخواهی کرد، سپس او را نزد عضدالدوله برد و خواب خود را به عضدالدوله نقل کرد. به دنبال این ماجرا، شاعر، قصیده را مجدداً در حضورشان خواند و به دریافت صله و احترام و تقدیر مفتخر شد.»^[285]

کربلا، قبله عشق

برای زیارت هیچ امامی، به اندازه زیارت حسین بن علی ۷ در «کربلا» تأکید نشده است. حتی برای زیارت رسول‌خدا ۹ هم آن همه سفارش و دستور نیست.
 گاهی در روایات، زیارت «کربلا»، از زیارت «کعبه» هم برتر و بالاتر به حساب آمده است و برای زیارت سیدالشهدا، پاداشی برابر ده‌ها و صدها حج و عمره بیان شده است. باید راز قضیه را فهمید. به این موضوع خواهیم پرداخت، لیکن، ابتدا با مروری بر بعضی روایات مربوط به این مسأله، قطره‌ای از دریا و ذره‌ای از بی‌شمار را نشان دهیم، تا به تحلیل مطلب برسیم.
 لحن و بیانی که در احادیث مربوط به زیارت سیدالشهدا ۷ به کار رفته است، بسیار جدی و آمیخته به تأکیدات فراوان است. ضرورت زیارت را در هر حال و همواره مطرح می‌کند، آن را برای یک شیعه و پیرو امام، در حد یک «فریضه» می‌شمارد، ترک آن را بسیار ناپسند می‌داند و هیچ عذر و بهانه و خوف و خطر را مانع از آن به حساب نمی‌آورد و به رسمیت نمی‌شناسد.

از انبوه روایات گوناگون، به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

امام صادق^۷ در دیدار با یکی از اصحاب برجسته‌اش به نام «ابان بن تغلب»، از وی می‌پرسد: ای ابان: کی به زیارت قبر حسین رفته‌ای؟

ابان - مدتی است طولانی که به زیارتش نرفته‌ام.

امام - سبحان الله!... تو از بزرگان و رؤسای شیعه‌ای و در عین حال، حسین^۷ را رها کرده و به زیارتش نمی‌روی؟... [286]

امام باقر^۷ از یکی از شیعیان پرسید: فاصله میان شما و حسین^۷ چه قدر است؟

- بیست و شش فرسخ (یا: شانزده فرسخ)

- آیا به زیارت قبرش می‌روید؟

- نه!

- چه قدر جفاکارید!... [287]

زیارت حسین رفتن، یک تکلیف مکتبی برای شیعه^۷ او و پیرو مکتب عاشورا است. بدون پیوند با آن مرقد و مزار، «شیعه بودن» دارای خلل است. این مطلبی است که خود ائمه^۷ دین فرموده‌اند. امام صادق^۷ فرمود:

«هرکس به زیارت حسین^۷ نرود تا بمیرد، در حالی که خود را هم شیعه^۷ ما بداند، هرگز او شیعه^۷ ما نیست. و اگر از اهل بهشت هم باشد، او مهمان بهشتیان است».

«مَنْ لَمْ يَأْتِ قَبْرَ الْحُسَيْنِ وَهُوَ يَزْعُمُ أَنَّهُ لَنَا شِيعَةٌ حَتَّى يَمُوتَ، فَلَيْسَ هُوَ لَنَا بِشِيعَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَهُوَ

ضَيْفَانُ أَهْلِ الْجَنَّةِ». [288]

امام صادق^۷ در جای دیگر فرمود:

کسی که توانایی زیارت حسین را داشته باشد ولی زیارت نکند، نسبت به پیامبر اسلام و ائمه، «عاق» شده است. [289]

و نیز، آن حضرت فرموده است:

«زیارت حسین بن علی^۷، بر هر کسی که «حسین» را از سوی خداوند، «امام» می‌داند لازم و واجب است».

«زِيَارَةُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مَنْ يُقَرُّ لِلْحُسَيْنِ بِالْإِمَامَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». [290]

و اینکه: هر که تا هنگام مرگ، به زیارت حسین^۷ نرود، دین و ایمانش نقصان دارد. [291]

امام باقر^۷ فرموده است: شیعیان ما را به زیارت قبر حسین بن علی دستور بدهید. چرا که زیارت او، بر هر مؤمنی که به «امامت الهی» حسین^۷ اقرار دارد، فریضه است. [292]

و در سخنی دیگر فرموده است: شیعیان ما را دستور دهید تا حسین^۷ را زیارت کنند. همانا زیارت او عمر را زیاد، رزق را افزون، و بدی‌ها را دفن می‌کند و زیارت او، بر هر مؤمنی که به امامت او از سوی خداوند اعتقاد دارد، واجب است. [293]

گویا بین اعتقاد به امامت و رهبری، با رفتن به زیارت، ملازمه است و زیارت عمل به تعهد و وفای کامل به پیمانی است که بین هر امام و پیروان او برقرار است.

پس در مجموع، حضور در کنار مرقد هر یک از ائمه، به خصوص مرقد سالار شهیدان، حسین بن علی^۷ تکلیف و تعهد یک مؤمن راستین و شیعه معتقد به «خط کربلایی» حسین است.

در روایات، درباره زیارت کربلا «زیارت خائفانه» به کار رفته است. منظور از زیارت «خائفانه»، وجود خوف و خطر و هراس و رنج و گرفتاری، در راه زیارت کربلا است، که بر ارج و اعتبار، و بر پاداش و ارزش زیارت، می افزاید. چنین زیارتی، بیشتر از زیارت های معمولی، نشان دهنده تأثیر اجتماعی «زیارت»، و میزان عشق و فداکاری «زائر» است.

«ابن بُکیر»، به امام صادق^۷ عرض می کند:

قلیم، مرا به زیارت قبر پدرت سید الشهدا می کشد (دلم هوای کربلا می کند) و هنگامی که از خانه و دیار خود، به قصد زیارت بیرون می روم، دلم همواره خائف و هراسان و ترسان است، تا از زیارت، برگردم. و این به خاطر ترس از حکومت و جاسوسان گزارشگر و مأموران نگهبان اوست.

امام، در پاسخ او می گوید:

«ای ابن بُکیر! آیا نمی خواهی و دوست نداری که خداوند، در راه ما، تو را ترسان ببیند؟ آیا نمی دانی هرکس که به خاطر خوف ما و همراه با ترس ما ترسان شود، خداوند او را در سایه عرش خویش قرار می دهد؟ و با حسین⁷ هم سخن خواهد شد و در روز قیامت، که روز ترس و گرفتاری بزرگ است، خداوند، او را ایمن خواهد ساخت و قلبش آرام خواهد بود؟!...».

[294]

در حدیثی هم، «زراره» از امام باقر^۷ می پرسد:

- نظرتان درباره کسی که خائفانه پدرتان را زیارت کند چیست؟

امام جواب می دهد:

- خداوند او را در روز گرفتاری و شدت بزرگ - قیامت - ایمن می گرداند و فرشتگان، او را با بشارت، می پذیرند و

[295]

با بشارت برخورد می کنند».

«محمد بن مسلم» - که از اصحاب بزرگ امام باقر و امام صادق⁸ است می گوید:

امام صادق^۷ از من پرسید که: آیا به زیارت قبر حسین^۷ می روی؟

گفتم: آری، همراه با ترس و هراس و دلهره.

فرمود: هرچه این مسأله دشوارتر و پرمخاطره تر باشد، پاداش زیارت هم به اندازه آن هراس است. هرکس در راه

زیارت حسین، به هراس بیفتد، خداوند، در روز قیامت، که همه مردم، در پیشگاه پروردگار جهان حضور می یابند، او را

[296]

ایمن از ترس و وحشت می کند».

شگفتا!... دفاع از ترس در راه زیارت؟ تشویق به زیارت، همراه با خوف و هراس؟

با این که در سفرها، باید جانب ایمنی و آسایش را در نظر داشت و مسافرت های آمیخته به رنج و گرفتاری چندان

خوشایند و مطلوب نیست، اما در راه زیارت قبر حسین^۷، همین امر نامطلوب، مطلوب است و خوف در دنیا، مایه ایمنی

در آخرت است، و گرفتاری و رنج در این راه، سبب نجات و آسودگی قیامت است!

حتی ترس و خطر، سبب رها کردن زیارت و اهمال در آن هم نمی تواند باشد و غیبت از صحنه زیارت حسین^۷، هرگز و هیچگاه، با هیچ عذری، موجه نیست!... در حدیث است که:

«زیارت حسین^۷ واجب است و به آن امر شده، و هرگز به خاطر «ترس»، نباید ترک شود».

«واجبة مفترضة مأمورة بها... وانها لا تُترك للخوف».^[297]

در حدیثی طولانی، در ضمن سؤالاتی که مردی از امام صادق^۷ درباره زیارت حسین^۷ می کند، می پرسد:

- پاداش کسی که هنگام زیارت آن حضرت، دچار ستم سلطانی شود و او را در آنجا بکشد، چیست؟

- با اولین قطره خونش، همه گناهانش بخشوده می گردد...

- پاداش کسی که در راه زیارت رفتن، به زندان بیفتد، چیست؟

- در مقابل هر روزی که زندانی شود و اندوهگین گردد، در قیامت برای او، یک شادی است.

- اگر در راه زیارت او، پس از حبس، کتک بخورد، چه پاداشی دارد؟

- برای هر ضربه ای، یک حوری بهشتی، و در برابر هر دردی و رنجی که بر جسمش وارد شود، یک «حسنه» برای

اوست.^[298]

آری... برای رسیدن به کربلا، باید اراده ای آهنین، قلبی شجاع، عشقی سوزان داشت و در این سفر، باید رهتوشه ای از صبر و یقین، پابوشی از «توکل»، سلاحی از «ایمان» و مرکبی از «جان» داشت، تا به منزل رسید. چرا که راه کربلا، از «صحرای عشق» و «میدان فداکاری» و پیچ و خم خوف و خطر می گذرد.

آن کس که عاشق و دلباخته باشد، نه تنها از خطر نمی هراسد، که به استقبال آن می شتابد. نه تنها از رنج و گرفتاری در این راه، خسته نمی شود و آزرده نمی گردد، بلکه از این رنج، لذت هم می برد.

زیارت کربلا

مطرح ساختن «حق»، در هر زمان، دشواری هایی دارد.

چرا که دشمنان حق، همواره دست بکارند تا مشعل های هدایت را خاموش سازند و نشانه های راه را از بین ببرند و چهره های «حق» را در انزوا قرار دهند.

وجود خوف و خطر در راه زیارت کربلا هم از همین جا ناشی می شد، - و می شود - به همان اندازه که در این راه، هراس و وحشت، افزون باشد، چون گامی برجسته تر در جهت احیای حق و کوبیدن باطل است، اجر مضاعف دارد. حتی در شرایط دشوار «تقیه» هم، به حداقل زیارت، با اشاره با عبور از آن منطقه، با دادن سلامی از دور، باید اکتفا کرد، «بعد منزل نبود در سفر روحانی».

«یونس بن ظبیان» از امام صادق^۷ درباره زیارت حسین^۷ در حال تقیه می پرسد. امام دستور می دهد که: در فرات

غسل کن، پاکیزه ترین جامه هایت را بپوش و بر قبر بگذر و بگو: (سه بار)

«صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ»، زیارت تو تمام است.^[299]

این، اکتفا به حداقل زیارت، در وضعیت تقیه است. در جای دیگر، امام صادق، برنامه سالانه تعیین کرده و فرموده است:

«اَيُّتُوا قَبْرَ الْحُسَيْنِ ۷ كُلَّ سَنَةٍ مَرَّةً».^[300]

سالی یکبار به زیارت مرقد سیدالشهدا بروید.

امام صادق ۷ از «سُدیر» پرسید:

- آیا هر روز، حسین را زیارت می کنید؟

- خیر!

- چه قدر جفاکارید! آیا هر جمعه زیارت می کنید؟

- خیر.

- هر ماه چطور؟

- خیر.

- هر سال چطور؟

- گاهی چرا.

- آنگاه فرمود:

- ای سُدیر! چه قدر نسبت به حسین جفاکارید! ای سُدیر، با توجه به اینکه هزاران فرشته غبارآلود و گریان، هر روز، حسین را زیارت می کنند و خسته نمی شوند، چرا تو هر جمعه (هر هفته) پنج بار، یا هر روز یکبار، زیارت نمی کنی!

گفتم: فدایت شوم، میان ما و او فرسنگ ها فاصله است.

فرمود: بر پشت بام برو، و بگو:

«السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليك ورحمة الله وبركاته».

برای تو زیارت محسوب می شود و پاداش حج و عمره می یابی.^[301]

آنچه در زیارت حسین بن علی ۷ بسیار چشمگیر است، ثواب های کلان و پاداش های عظیم و محیر العقولی است که در روایات ائمه، برای آن بیان شده است.

امام صادق ۷ در روایتی، برای زیارت حسین بن علی، ثوابی همچون پاداش نبرد در رکاب پیامبر و امام عادل بیان

می کند.^[302] در جای دیگر، پاداشی همچون اجر شهیدان «بدر» را نوید می دهد.^[303]

و در احادیث بسیاری، ثواب حج و عمره مکرر را برای آن بر می شمارد. و در سخنی، امام صادق ۷ برای کسی که به زیارت حسین برود، با این خصوصیت که نسبت به حق آن حضرت، معرفت و شناخت داشته باشد «عارفاً بحقه» پاداش

آزاد کردن هزار برده، و آماده کردن هزار اسب برای مجاهدان راه خدا را بشارت داده است.^[304] و با تعبیرات دیگر، پاداش‌هایی کمتر و بیشتر نقل شده است. راز آن چیست؟

می‌دانیم که هر عمل با توجه به اینکه در چه زمانی، در چه مکانی، و در چه شرایطی و از سوی چه کسی و با چه انگیزه و هدفی و با چه میزان، رشد و آگاهی و بصیرت، انجام بگیرد، ارزش‌های متفاوت و تأثیراتی مختلف پیدا می‌کند. مرحوم علامه مجلسی، در بیان رمز این اختلاف پاداش‌ها و گوناگونی تعبیرهای ثواب آن، می‌گوید:

«...شاید اختلاف این اخبار، در اندازه ارزش و فضیلت و ثواب زیارت را بتوان بر اختلاف اشخاص و عمل‌ها، و نیز، کم و زیادی ترس در راه زیارت، یا دوری و نزدیکی مسافت و... حمل کرد. زیرا هر عمل نیکی، نسبت به اختلاف مراتب اخلاص و شناخت و تقوا و دیگر شرایطی که موجب کمال یک عمل است، دارای ثواب و ارزش‌های متفاوت می‌شود. علاوه بر اینکه در بسیاری از احادیث، امامان، طبق درک و شعور و اندازه ایمان و ظرفیت و گنجایش فکری طرف، سخن می‌گفتند...»^[305]

آنچه مسلم است، زیارت کربلا، همیشه آزاد نبوده، بلکه همراه با گرفتاری‌ها و محدودیت‌هایی بوده است که موجب دشواری زیارت می‌گشته است (بعداً به این بحث خواهیم رسید) ولی ائمه، برای همین شرایط هم، تکلیف را ساقط ندانسته و به زیارت حسین^۷ دستور می‌دادند.

یکی از شیعیان، به نام حسین، نوّه «ابوحمرّه ثمالی»، نقل کرده است که:

«در اواخر دوره بنی‌امیه به قصد زیارت حسین بن علی، بیرون آمدم ولی مخفیانه حرکت می‌کردم تا اهل شام، نفهمند، تا اینکه به کربلا و غاصریّه رسیدم. در یک ناحیه از آبادی پنهان شدم، تا اینکه شب فرا رسید و مردم به خواب رفتند. شب، از نیمه گذشته بود که غسل زیارت کردم و به سوی قبر سیدالشهدا عزیمت کردم. نزدیکی‌های قبر که رسیدم، با مردی روبه‌رو شدم، زیباروی و خوشبو و سفیدچهره، که به من گفت: برگرد، الآن نمی‌توانی زیارت کنی. برگشتم. اواخر شب باز رفتم، باز هم آن مرد را دیدم که گفت: دسترسی پیدا نمی‌کنی.

گفتم: چرا نتوانم به زیارت فرزند پیامبر و سالار جوانان بهشت برسم؟ من پیاده از کوفه در این شب جمعه به اینجا آمده‌ام. می‌ترسم که صبح شود و هوا روشن گردد و نیروهای مسلح بنی‌امیه مرا بکشند. گفت: برگرد، فعلاً نمی‌شود... چون حضرت موسی و فرشتگان، هم‌اکنون به زیارت مشغولند. برگشتم و صبر کردم تا این که سحر شد. غسل کردم و نزدیک قبر رفتم و آن مرقد را زیارت نمودم و نماز صبح را در آنجا خواندم و از ترس شامیان، به سرعت از آنجا برگشتم»^[306].

آیا کسی که در چنین وضعیتی، مخفیانه به زیارت قبر مولایش حسین برود و همراه با دلهره و هراس از نگهبانانی که مأمور کنترل و ممانعت از زائران تربت کربلا هستند، زیارت کند، مستحق ثوابی بیشتر نیست؟!

«معاویه بن وهب» می‌گوید: وارد منزل حضرت صادق^۷ شدم. در نماز خانه منزلش، به نماز ایستاده بود، صبر کردم تا نمازش تمام شد. دیدم پس از نماز، دست به دعا برداشت و برای زائران قبر حسین بن علی دعا کرد، آنان که با انفاق مال و تلاش بدنی به زیارت می‌روند، برای پیوند با ائمه و شاد کردن رسول خدا و پاسخگویی به فرمان امامان و خشمگین ساختن دشمنان و راضی کردن خداوند. و چنین دعا کرد:

خدایا، از آنان راضی باش، و خود و خانواده‌شان را، شب و روز، نگه دار، و همراهی‌شان کن و از شرّ هر جبار سرکش و ستمگر، و از گزند شیاطین نهان و آشکار در امانشان بدار و نیازهایشان را برآور... خدایا به آنان، به خاطر این که از وطن، دور ماندند و ما را بر فرزندان و بستگان خود برگزیدند، بهترین پاداش‌ها را عطا کن.

خدایا! دشمنان ما، این زائران را به خاطر سفر، ملامت کردند ولی این سرزنش‌ها، هرگز پیروان ما را از این زیارت، مانع نگشت. آمدند تا با مخالفان ما مخالفت کرده باشند!

خدایا! آن چهره‌ها را که آفتاب، در این راه تغییر داد، رحمت کن، آن صورت‌هایی را که بر تربتِ حسین، قرار گرفت، مورد لطف قرار بده، آن چشم‌هایی را که در راه ما اشک ریخت، آن دل‌هایی که برای ما و تشنگی ما سوخت، آن ناله‌هایی که برای ما سر داده شد، رحمت کن.

خدایا! من آن بدن‌ها و جان‌ها را تا قیامت، تا هنگام ورود به کوثر در آن روز تشنگی بزرگ، به تو امانت می‌سپارم...

امام، همچنان دعا می‌خواند و سجده می‌کرد. پس از فراغت از نماز، گفتم:

این دعا‌هایی را که از شما شنیدم، اگر در حق کسی بود که خدا را نمی‌شناخت، می‌پنداشتم که هرگز به آتش دوزخ نخواهد سوخت، به خدا قسم، (با این دعا‌های شما) آرزو کردم که ای کاش به حج نرفته بودم و حسین را زیارت می‌کردم.

امام فرمود:

تو به او بسیار نزدیکی. پس چه چیز مانع از آن می‌شود که به زیارتش بروی؟ ای معاویه بن وهب! مبدا که این کار را ترک کنی؟

گفتم: نمی‌پنداشتم که کار، به این ارزش و عظمت می‌رسد. ^[307]

همین معاویه بن وهب، نقل می‌کند:

امام صادق⁷ به من فرمود: هرگز زیارت حسین⁷ را به خاطر ترس، رها مکن. هرکس زیارت آن حضرت را واگذارد و به سبب ترس، زیارت نکند، حسرت فراوان خواهد دید. ای معاویه! آیا دوست نداری که خداوند تو را در میان کسانی ببیند که پیامبر دعایشان کرده است؟ آیا دوست نداری که با فرشتگان همدوش باشی و در قیامت، بی‌گناه به محشر آیی و جزء کسانی باشی که با پیامبر دست می‌دهند؟! ^[308]

رسول خدا، در ضمن گفتار مفصلی به امیرالمؤمنین، که فضیلت زیارت قبر علی و فرزندش حسین و تشویق به زیارت آنان را بیان می‌کند و ثواب اخروی آن را می‌گوید، می‌فرماید:

لیکن عده‌ای پست و فرومایه، زائران قبر شما را سرزنش و ملامت می‌کنند، آنچنانکه زنِ بدکاره را ملامت می‌کنند، آنان، بدترین افراد امت من می‌باشند که هرگز به شفاعتم نرسند و بر حوض کوثر وارد نشوند...» ^[309]

در سخنی دیگر، پیامبر اسلام، خطاب به حسین، هنگامی که جای شمشیر را بر پیکر او می‌بوسید، فرمود:

تو و پدرت و برادرت، شهید خواهید شد.

حسین، می‌پرسد: از امت تو، چه کسانی ما را زیارت خواهند کرد؟

پیامبر فرمود: مرا، و پدر و برادرت و خودت را، جز کسانی از امت راستین من، زیارت نمی‌کند».^[310]

در حدیثی هم، زیارت ائمه، در ردیف جهاد با دشمنان به حساب آمده است.^[311] زیارت حسین، برای تهی‌دستان، به جای زیارت حج محسوب می‌شود و خداوند، پاداش حج را به آنان می‌دهد.^[312]

یکی از زنان شیعه، به نام «امّ سعید احمسیّه» که اهل عراق بود و برای زیارت قبور شهدای اُحد، به مدینه مشرف شده بود، در مدینه، به خدمتکار خود گفت: مرکبی برای رفتن به مزار شهدا کرایه کن. آنگاه، تصمیم گرفت تا آماده شدن مرکب، به دیدار فرزند پیامبر، حضرت صادق^۷ برود. در حالی که دیدار وی با امام در منزل آن حضرت، طول کشیده و کرایه‌چی، معطل گشته بود، خدمتکارش آمد و به «امّ احمسیّه» گفت: مرکب، آماده است.

امام صادق^۷ پرسید: چه مرکب؟ کجا می‌خواهی بروی؟

آن زن، می‌گوید: گفتم: سرِ خاک شهدا.

حضرت صادق^۷ فرمود: تعجب از شما مردم عراق است، برای زیارت شهدا، راهی طولانی و سفری دراز را طی می‌کنید ولی «سیدالشهدا» را و می‌گذارید و به زیارتش نمی‌روید!

گفتم: سیدالشهدا کیست؟

فرمود: حسین بن علی.

گفتم: من زنی بیش نیستم.

امام: باشد!... برای کسی مثل تو، مانعی ندارد که به زیارتش بروی.

آنگاه، از ثوابِ عظیم این زیارت، برایم بیان فرمود.^[313]

در مورد زیارتِ شائقانه و عاشقانه که از روی محبت و شیفتگی انجام گیرد، نیز، احادیثی نقل شده است که به ذکر دو نمونه اکتفا می‌شود:

امام صادق^۷ فرمود:

روز قیامت، یک منادی ندا می‌دهد: «زائران حسین کجایند؟»

جمعی بر می‌خیزند. به آنان گفته می‌شود: در زیارت حسین، چه می‌خواستید و چه اراده کردید؟

می‌گویند: زیارت ما، به خاطر محبت به پیامبر و علی و فاطمه بود.

به آنان گفته می‌شود: اینک، این محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین! پس به آنان بپیوندید. شما در درجات آنان هستید. به پرچم پیامبر ملحق شوید.

آنگاه، آنان، در سایه‌سارِ لوای خاصی که در دست علی بن ابی‌طالب است قرار می‌گیرند تا وارد بهشت گردند.^[314]

محبت، انسان را در دنیا به این دودمان، پیوند می‌دهد. زیارت محبت‌آمیز هم، در نهایت، انسان را در آخرت، به خاندان رسالت پیوند می‌دهد. آشنایی انسان‌ها در این دنیا با دستگاه ولایت و خاندان پیامبر عامل جذب به این «عروة الوثقی» است که در آن دنیا هم «حبل المتین» نجات و سعادت خواهد شد.

از امام صادق^۷ روایت شده است که:

خواستار سکونت در بهشت، باید زیارتِ «مظلوم» را رها نکند.

می‌پرسند: مظلوم کیست؟

می‌فرماید: حسین است. هرکس با شوق به او و محبت به رسول‌الله و فاطمه و علی، او را زیارت کند، بر سفره‌های بهشتی، مهمانِ اهل‌بیت خواهد بود. [315]

تأکیدی که امام، روی عنصر «مظلومیت» در زیارت سیدالشهدا دارد، جای دقت و تأمل است و انگیزه حمایت از مظلوم و احیای یاد او و سپاس از فداکاری انسانی والا در برابر ظالمان را بیان می‌کند.

ائمه، درصدد تشویق مردم به زیارتند. یعنی ایجاد شوق و رغبت و انگیزه و علاقه، و این اشتیاق، در صورتی فراهم می‌آید که آثار یک عمل و نتایج یک اقدام، برای شخص، روشن باشد.

در زیارت کربلا، چه پاداشی می‌تواند بزرگ‌تر از «بهشت» باشد؟ و چه انگیزه‌ای قوی‌تر از «مرضی حق» بودن و خشنودی رسول‌خدا را جذب کردن؟ و چه نتیجه‌ای بالاتر از پیوند با اهل‌بیت، در دنیا و آخرت؟

رمز این همه تأکید

علاوه بر پاداش زیادتر و تأکید بیشتر نسبت به زیارت قبر حسین بن علی^۷، از نظر مناسبت‌های زمانی هم آن فوق‌العادی، کاملاً محسوس است.

همانگونه که شیعیان آن حضرت، در هر مناسبت و مجلس و محفلی - حتی مراسم شادی و جشن هم - از حسین یاد می‌کنند و یاد او را نمکِ هر مجلس می‌دانند، ائمه هم نسبت به زیارت او - از دور یا نزدیک - اینگونه اصرار و تأکید داشته‌اند.

در روایات مربوط به زیارت هم، در هر فرصت و مناسبتی، در تمام ایام و فصول سال، در همه حالات سفر و حضر، غم و شادی، اعیاد و وفیات، شب‌های قدر، مبعث، فطر، نیمه شعبان، غدیر، عاشورا و... دستور به زیارت حسین بن علی^۷ داده‌اند و بیش از همه ائمه و حتی رسول‌خدا، به زیارت سیدالشهدا تأکید شده است.

اینها برای چیست؟ می‌توان گفت برای این است که، عاشورای حسین و حادثه کربلا، «سمبل» است. همچنان که مخالفت و دشمنی دشمنان هم، بیش از همه، با نام و یاد و مزار مظلوم کربلا بوده است چرا که کربلا در نظرشان سمبل مقاومت بوده است.

تبلور درخشان خط ائمه، در حرکت عاشورا بود و کینه‌توزی شدید دشمنان حق و اهل‌بیت هم، در مخالفت با آن حضرت، و اثرات شهادتش انجام می‌گرفت. حتی سال‌ها بعد از نابودی امویان هم، بخش عظیمی از جامعه، همچنان دچار ضایعات و عوارض و آثار سوء تبلیغات و تعلیمات مسمومی بود که در آن دوره خفقان و در آن «هزار ماه سیاه» ایجاد شده بود.

تشویق مؤکد به زیارت کربلا، در جهت خنثی کردن و محو نمودن هرچه بیشتر آن ضایعات و سموم بود. کربلا، از یک‌سو، سمبل مظلومیت آن پیشوایان عدل بود، و از سوی، مظهر دفاع بزرگ آل‌علی و عترت پیامبر، از اسلام و قرآن، حتی به قیمت جان‌های عزیز و گرانقدر و قتل عام‌های شگفت و هولناک.

توجه و روی آوردن به مزار سیدالشهدا، در واقع تکرار و یادآوری همه‌روزه و همواره حق و مظلومیت و تکلیف و تعهد بود، تا دل‌ها به آن جهت و آن سو، تمایل پیدا کند و امت اسلام، «کربلایی» شود و فکر و ذکر و نشست و برخاست و آغاز و انجام شیعه، همواره «حسینی» گردد.

خداوند اگر برای زیارت کربلای حسین، پاداش هزار حج و عمره می‌دهد، چون حج هم به برکت عاشورا باقی مانده است، حج را هم حسین زنده کرد. حیات اسلام در سایه خون پاک شهیدان کربلا بود. اگر نامی و سخنی از پیامبر و کعبه و قبله و وحی و دین و قرآن مانده است، به برکت وجود حسین و خون و شهادت اوست.

اسلام، مدیون سیدالشهداء است. از اینجا است که می‌گوییم: کربلا، همه‌چیز ماست، چون اساس دین را حفظ کرد. مگر نه این که امویان، کمر به هدم اسلام بسته بودند؟! مگر نه این که برنامه‌های ضد اسلام رجعت‌طلبان، در راستای ارزش‌های جاهلی، یکی پس از دیگری احیا می‌شد؟! مگر نه اینکه آل‌امیه، اسلام را به بازیچه گرفته بودند و خلافت اسلام را همچون تویی میان خود دست به دست می‌گرداندند. مگر نه اینکه حسین بن علی ۷ فرمود:

«در شرایطی که امت اسلامی به والی و زمامدار ناپاک و نالایقی همچون «یزید» گرفتار شده است، «فَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَام»، باید با اسلام خداحافظی کرد و با دین، بدروید گفت؟!»

حرکت عاشورا، پیش از آنکه یک نهضت شیعی و در جهت احیای حق آل محمد باشد، یک حرکت اسلامی و برای نجات دین خدا بود، که در آستانه زوال و نیستی قرار داشت. پس کربلا، تنها مربوط به شیعیان نیست، بلکه قبله‌گاه همه مسلمین است، چرا که فسق علنی یزید، و بدعت‌ها و تحریف‌ها و ستم‌ها و اسلام‌زدایی‌های بنی‌امیه، از نظر اهل سنت هم مطرود و محکوم است و ایستادن در مقابل آن رجعت‌فاحش، یک عمل ارزشمند!...

سخن خود حسین، این بود که اگر استواری و استقامت دین جدم با مرگ من است، پس: ای تیغ‌ها بیایید بر فرق من فرود... «إِنْ كَانَ دِينُ مُحَمَّدٍ لَا يَسْتَقِمُ إِلَّا بِقَتْلِي يَا سُيُوفُ حَازِبِي».

آن همه تأکید، برای آن است که حسین، اسلام را زنده کرد و خون او، بقای دین را بیمه نمود و... پیامبر، در وجود حسین، تداوم یافت.

حدیث معروف: «حَسْبُ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حَسْبٍ» شاید یکی از معانی‌اش این باشد که همچنان که حسین از من است، من هم از حسینم، یعنی اگر نام من و دینم و کتاب آسمانی‌ام، حیات و ابدیت یافته است، به برکت حسین است و من نیز از حسینم.

کربلای حسین، مظهر و سمبل و اسوه است، مزار او نیز چنین است و زیارت قبرش هم، بیش از همه مورد سفارش پیشوایان دین است.

عاشورا، روز ناگوار و دردناکی بود. و کربلا، صحنه دلخراش و جانسوز...

آنچه بود، گرسنگی بود و تشنگی، غربت و مظلومیت، شهادت و خون، اسارت و زخم زبان، خستگی و گرد و غبار، دلهره کودکان و رنج مادران، غم بود و درد، قتل‌عام و خیمه‌های سوخته، قساوت دشمن و سرهای بریده و...

حسین بن علی^۷ شهید آن روز و این صحنه است. بر مظلومیت او، نه تنها اهل زمین، بلکه اهل آسمان و فرشتگان هم می‌گیرند. چرا که «کربلا»، در تاریخ بی‌نظیر است. به بیان امام صادق^۷:

«چهار هزار فرشته، آشفته و غبارآلود، تا قیامت بر حسین می‌گیرند».^[316]

و به بیان امام رضا^۷:

«هزاران ملک، تا قیامت، همواره بر کربلای حسین فرود می‌آیند و آن را طواف می‌کنند و غمگینانه بر او می‌گیرند...».^[317]

در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جنّ و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند گویا عزای اشرف اولادِ آدم است^[318]

این، واقعیت معنوی کربلاست، هرچند که ما، توان ادراک و فهم آن را نداشته باشیم. «ام سلمه» همسر پیامبر اسلام که تا زمان حادثه عاشورا زنده بود، از شهادت حسین در کربلا در خواب، باخبر شد. به این صورت که او را در آن ایام، گریان دیدند. پرسیدند که سبب گریهات چیست؟ گفت: «پیامبر را در خواب دیدم، با سر و صورتی خاک‌آلود و چهره‌ای پریشان، گفتم: چرا اینطور؟ فرمود: از کربلا می‌آیم - یا: دیشب، برای حسین و اصحابش، قبر می‌کندم...».^[319]

چنین خوابی را «ابن عباس» هم دیده بود و نقل می‌کرد.

و نیز، در روایات است که پس از شهادت حسین بن علی^۷، در بیت المقدس، زیر هر سنگریزه‌ای خون تازه بود، آسمان و زمین بر حسین گریست، آسمان، سه روز خون بارید، از زمین خون جوشید و...^[320]

زائر حسین^۷ که به زیارت مرقد آن امام مظلوم می‌رود، باید تمثیلی از شدائد و رنج‌ها و سوز و گدازها و خوف و عطش‌ها را در خویش، پدید آورد. کربلایش، کرب و بلا باشد. سفری همچون سفر حسین و اهل بیتش در کربلا. در سفر کربلا، باید همسان فرشتگان بود، مهموم و اندوهناک، دلسوخته و غبار آلود، پریشان خاطر و غمین. این نیز، توصیه‌نامه: است. با اینکه در زیارت قبور ائمه دیگر، سفارش به نظافت، پاکی، جامه‌های نیکو و... شده است، در مورد زیارت حسین بن علی^۷، هرچه رنج و گرسنگی و تشنگی باشد، بهتر است، محزون و ژولیده و غبارآلود باید زیارت کرد، تا یاد آن رنج‌ها و مصیبت‌ها که بر اهل بیت حسین^۷ روا شد، به یادها بیاید و زنده شود. غبار راه در سفر کربلا، خود، زینت زائر است و عطر جانبخش حسینی است.

نیازمند بلا! گو رخ از غبار مشوی که کیمیای مراد است، خاک کوی نیاز^[321]

از امام صادق^۷ نقل شده است که زیارت قبر حسین^۷، بهتر است که پیاده انجام گیرد و زائر با پای برهنه و راه رفتنی همچون غلامان به سوی قبر برود.^[322]

و نیز فرموده است:

«اِذَا ارَدْتَ اَنْتَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ، فَزُرْهُ وَاَنْتَ كَتِيبٌ حَزِينٌ، مَكْرُوبٌ شُعْتُ غُبْرٌ، فَانَّ الْحُسَيْنَ قُتِلَ وَهُوَ كَتِيبٌ حَزِينٌ شُعْتُ مَغْبَرٌ جَائِعٌ عَطْشَانٌ».^[323]

هرگاه خواستی حسین را زیارت کنی، او را در حالی زیارت کن که افسرده و غمگین و ژولیده و غبارآلود باشی، چرا که حسین، درحالی کشته شد که پژمرده و غبارآلود و گرسنه و تشنه بود. در حدیث دیگر، امام صادق فرموده است: حسین بن علی را در حال اندوه و حزن و رنج و خاک آلوده و پژمرده و گرسنه و تشنه زیارت کن:

«اِذَا ارَدْتَ الْحُسَيْنَ فَزُرْهُ وَاَنْتَ حَزِينٌ مَكْرُوبٌ شُعْتًا غُبْرًا جَائِعًا عَطْشَانًا».^[324]

داشتن چنین حالتی در زیارت، ترسیم و تجسیم حوادث روز عاشورا است و اینگونه به دیدار رفتن، نشانه آن شیفتگی قلبی و دلدادگی فراوان است، از این رو این غبار، خود، طراوت و پاکی است و این آشفتگی و افسردگی، نشاط روح عاشق است.

از شیشه، غبار غم نمی باید شست وز دل، رقم «الم» نمی باید شست

پایی که به راه عشق شد خاک آلود با آب حیات هم نمی باید شست^[325]

امام صادق^۷ شیوه عملی جدش امام زین العابدین را مورد نظر قرار داده و به «ابوبصیر» تعلیم می دهد که قبل از زیارت حسین، سه روز روزه بگیر و در آخرین شب شب جمعه- پس از نماز شب به آسمان نگاه کن، آن شب را قبل از مغرب غسل کن، شب را با طهارت بخواب، و هنگامی که خواستی به سوی مزار آن حضرت بروی، غسل کن، ولی عطر نزن، روغن نزن، سرمه نکش تا به قبر برسی.^[326]

حسین، عزیز همه است، در سوگ این عزیز، و در زیارت خاک آن شهید، زائر باید خود را داغ دیده و عزادار و غمگین بداند و بنمایاند. سفر کربلا، سفر تفریح و تفرّج نیست. زیارت حسین، اردوی تفریحی و پیک نیک نیست. از این رو، گاهی امامان می دیدند که گروه های زائر، همراه خود، وسایل پخت و پز و کباب و بزغاله و حلوا و فرنی و سفره های رنگین می برند، بر می آشفتند و اعتراض می کردند که: آیا شما سر خاک پدرتان هم اینگونه می روید؟! وقتی به امام صادق خبر می رسد که جماعتی از زوار حسین، زاد راه و رهتوشه های خوب و معطر بر می دارند، می فرماید:

اگر اینان قبر پدران یا مادران یا دوستان خویش را زیارت کنند، هرگز چنین نمی کنند.

«لَوْ اَتَيْتُمْ قُبُورَ آبَائِكُمْ وَاُمَّهَاتِكُمْ لَمْ تَفْعَلُوا ذَلِكَ»

راوی می پرسد: پس چه بخوریم؟ حضرت پاسخ می دهد: نان و شیر.

در روایتی هم به نقل «مفضل بن عمر» امام صادق^۷ می فرماید: زیارت کنید، بهتر از زیارت نکردن است، زیارت نکردن، بهتر از زیارت کردن است!...

راوی که تعجب می‌کند، امام، ادامه می‌دهد: به‌خدا قسم، هر یک از شما که سر قبر پدرش می‌رود، افسرده و غمگین می‌رود، ولی به زیارتِ حسین، با سفره‌ها و رهِتوشه‌ها می‌روید!... هرگز نباید چنین کنید، تا این که قبر حسین را، غبارآلود و ژولیده زیارت کنید.^[327] در این صورت است که «کرب» و «بلا» را در زیارت «کربلا»، می‌توان تجسّم بخشید و کربلا را با ترسیم چهرهٔ مظلومانه‌اش، زیارت کرد.

بدین گونه است که سمبل مظلومیت اهل بیت را می‌توان حفظ کرد و کربلا را همواره زنده و سازنده نگه داشت، حتی با تحمّل هزینه‌ها و خرج‌ها و شداید و رنج‌ها، خداوند هم تضمین کرده است که آنچه در این راه، خرج شود جبران کند.^[328]

کربلا، قبله‌گاه حق

قبلهٔ اهل حقیقت، کربلاست	کربلا، او قبلهٔ اهل ولاست
گرچه دارد کعبه، مروه با صفا	لیک، کی دارد منای کربلا؟
کعبه را گر زمزم است آب حیات	کربلا را آبِ خضر آمد فرات
رونما عارف، صلاتِ رکعتین	در خمِ ابروی محراب حسین

کدام شهید است که این همه زائر، در طول تاریخ داشته باشد؟

کدام مرد است که در راه زیارتش، عاشقانه این همه فداکاری و ایثار و نثار جان و بذل مال، و تحمّل رنج و زحمت می‌شود؟

کدام بارگاه است که این همه عاشق دارد؟

کدام شهادت است که تا این حدّ، موج‌آفرین و حرکت‌زا و بیدارگر و حیات‌بخش است؟

کدام کشته شدن است که این همه، به احیای دین کمک کرده است؟

کدام مرگ است، که تا این اندازه، سرشار از زندگی و جاودانگی است؟

و... بالأخره، کدام کشته به خون غلتیده است که این همه سوگوار دارد، و همه، همیشه، در همه‌جا داغدار عزای اویند و از صدفِ دیدگان، دُرّ اشک، نثارش می‌کنند؟

راز این موج‌آفرینی چیست؟ و فلسفهٔ بقای جاودانه و جوشش هموارهٔ آن خون پاک، که بر «کربلا» ریخت، کدام است؟ بی‌شک، کار شگفت و کربلایی «حسین بن علی» در عاشورا، با همهٔ ابعادش، اصلی‌ترین عاملِ این حیات جاوید و حکومت بر دل‌ها و تسخیر زمان‌ها و مکان‌هاست.

در یک کلمه، «فداکاری»، با همه عمق و وسعت و زیبایی که در این واژه می‌گنجد، آن هم با انگیزه‌ای الهی، نشأت گرفته از عشق به خدا و دین، عامل اصلی است.

پاکبازتر از حسین^۷ کیست؟ و «عاشورا»ی او، از چه چیزی جز «عشق به خدا» می‌تواند برآید؟!...

هر که در این بزم، مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند

هر که بود تشنه دیدار دوست آب لب‌نیشترش می‌دهند

چه کسی عاشق‌تر و مقرب‌تر از حسین؟ و چه کسی شیفته‌تر و مأنوس‌تر به شهادت، از حسین؟ عظمت بی‌همتای او، مرهون آن فداکاری عظیم، در راه خدا و ایمان و عشق به مبدأ هستی است.

اینکه او، شهید بزرگ راه خدا، و سرور شهیدان - سیدالشهداء - و آموزگار شهادت، و اسوه شهادت‌طلبان است، مرهون نقشی است که این قهرمان بزرگ، در حماسه عشق و داستان خونین و قصه سرخ شهادت، ایفا کرد. در زیارت مرقد آن امام مظلوم، باید به آن جلوه‌های تابناک عظمت و معنویت و حماسه و فداکاری توجه داشت و به «حق» او باید عارف بود.

باید دانست که سیدالشهدا و یارانش، که بودند؟ چه کردند؟ چرا شهید شدند و ما باید چه کنیم؟ توجه به این جهات، شاید یکی از معانی «عارفاً بحقه» باشد که در دستورهای ائمه در مورد زیارت، مطرح شده است. مرحوم نراقی، در توجه دادن به شهید کربلا و مدفون در آن تربت والا، می‌گوید:

«...در زیارت کربلا، به یادآور، که فرزند رسول خدا، در این سرزمین به شهادت رسیده و امام حسین و اولادش و نزدیکان و یارانش در همینجا شهید شده‌اند و خانواده‌اش به اسارت درآمده‌اند. اندوه را بر قلبت تجدید کن و به کربلا، با چهره‌ای ژولیده و غبارآلود، با دلی شکسته و قلبی محزون داخل شو، در دل، حرمت و شرافت این سرزمین را حاضر کن، که این، سرزمینی است که در تربتش شفاست، و دعا در آنجا رد نمی‌شود، و خداوند، آنجا را در قیامت، از والاترین بقعه‌های بهشتی قرار می‌دهد. با آرامش و وقار، وارد حرم که شدی، و چشمت بر ضریح منور آن حضرت و دیگر شهدایی که در رکابش به شهادت رسیدند و در جوارش آرمیده‌اند افتاد، آن اشخاص را در نظرت مجسم کن، یکایک آن حوادث و وقایع را از نظر بگذران و در پیش چشم خود مجسم ساز که: حسین در کربلا ایستاده است، یارانش، یک به یک می‌آیند و پس از سلام بر او، اجازه جهاد و میدان رفتن می‌طلبند، آن حضرت اجازه می‌دهد. به قلب دشمن حمله می‌کنند و در درگیری به شهادت می‌رسند، و در واپسین دم، حسین را صدا می‌زنند، امام هم به سرعت، خود را بر بالین آنان می‌رساند...»^[329]

اینگونه حماسه‌ها را در کدام فرهنگ بشری و مکتوب می‌توان یافت؟ جز در اسلام عترت و اهل‌بیت؟! آیا این شهید، سزاوار گرامیداشتی اینچنین پرشکوه و... آیا این خاک، شایسته احترام نیست؟!

شهادت، سنگ را بوسیدنی کرد

الا... ای کربلا، ای قبه دل‌های حقجویان آزاده،

الا... ای مظهر تابان و جاوید شهادت‌ها
 نشان عشق و ایمان و نثار جان،
 تجلیگاه شورانگیز فکر امتی آگاه،
 الا... ای کربلای خون،
 الا... ای شوق جانبازان دین را، بهترین کانون،
 تو، مغناطیس میلیون‌ها دل روئیده از خونی،
 تو نبض زندگی را، بهترین معیار و قانونی،
 آری... کربلا، سرزمینی است که نشانه‌های آن حماسه جاوید و حق مجسم را در خود دارد. از این رو، مقدس و مبارک و مؤثر و مربی است.

قداست خاک کربلا، به خاطر خون حسین است، که حسین، خود خون خداست و پسر خون خداست (یا ثارالله وابن ثاره) شگفت نیست اگر خون، به خاک، اعتبار بخشد.

عجب نیست اگر شهادت، به زمین و در و دیوار، آبرو و ارزش بدهد.
 گرچه زمین‌ها همه از آن خداست، و خاک‌ها همه خاک است و برابر، ولی، آنگاه که خاکی، زمینی، زمانی، حادثه‌ای، روزی، چیزی، به شخص محترم و وجود ارزشمندی تعلق و نسبت و وابستگی می‌یابد، از آن کسب اعتبار و ارزش و حرمت می‌کند.

«کربلا»، دربردارنده حسین شهید است، حسینی که فدای اسلام و کشته راه دین گردید و در راه اعتلای «کلمة الله» و بیان حقایق و اجرای مسؤولیت و نشر توحید و مبارزه با شرک اموی،... جان پاک خود را در کف اخلاص گرفت و جنگید و «زیباترین حماسه عالم بیافرید».

آیا تربت چنین شهیدی، شایسته تجلیل نیست؟
 آیا چنین پیشوایی، اسوه و الگو و الهام‌بخش نیست؟
 بر خاک مزار چنین آزاده‌ای باید بوسه زد و تربت اقدس و اطهرش را باید توتیای چشم کرد و مهر نماز نمود، چرا که این عظمت، به خاطر شهادت است.

«شهادت، خاک را بوییدنی کرد» «شهادت، سنگ را بوسیدنی کرد»

برای الهام از مکتب خونین کربلا و درس‌های بلند و والای عاشورا، تربت کربلا را باید هنگام نماز، که تقرب به خداست، زیر پیشانی گذاشت، و در سجده، عطر شهادت را از آن تربت، استشمام کرد. این، سفارش امامان ماست.
 خاک کربلا، مهر نماز می‌شود و به سجده بر آن توصیه می‌گردد.

علاوه بر اینکه، مهر تربت، به عنوان همراه داشتن خاکی پاک، در سفر و حضر، و همه جاست، تا در نمازها، که به پاک بودن لباس و محل نماز و سجده گاه باید توجه داشت، کار نمازگزار، آسان باشد، یاد همیشه و هر لحظه کربلا نیز

در این عمل مستحب، نهفته است. گرچه ناآگاهان بی‌خبر از فلسفه مَهر نهادن در سجاده و هنگام سجده، آن را شرک بدانند و تقدیس خاک کربلا را ناروا بشمارند... که آنها با اصل زیارت نیز مخالفند (که در اینجا، محل بحث آن نیست). در این زمینه، از بحث‌های فراوان و استدلال‌های استواری که انجام گرفته، چشم می‌پوشیم و فقط به نقل سخنی از امین دین و مدافع ولایت علوی، مرحوم «علامه امینی» اکتفا می‌کنیم:

«آیا سجده بر چنین تربتی، با این شأن و بها، هنگام تقرب به خداوند در اوقات نماز، در صبح و شام، شایسته‌تر از هر زمین و خاک و محل و بساطی و فرشی نیست؟... آیا برای قرب به خداوند و برای خضوع و خشوع و عبودیت در آستان پروردگار، مناسب‌تر و شایسته‌تر این نیست که چهره و پیشانی بر خاکی نهاده شود که در درون و ضمن آن، درس‌های دفاع از خدا و مظاهر قدس او و جلوه‌های حمایت از ناموس اسلام مقدس نهفته است؟

آیا با اسرار سجده بر زمین، شایسته‌تر آن نیست که سجده بر تربتی شود، که در آن راز بزرگواری و عظمت و کبریا و جلال خداوند نهفته و حاوی رموز عبودیت و فروتنی در برابر خداوند، در بهترین نموها و نشانه‌هاست؟ آیا سزاوارتر نیست که سجده بر تربتی شود، که در آن، نشانه‌های توحید و فداکاری در راه آن است و انسان را به رقت قلب و نرم‌دلی و شفقت و عاطفه وای می‌دارد؟

آیا بهتر آن نیست که سجده‌گاه، از خاکی قرار داده شود که در آن، چشمه‌های خونی جوشیده است که رنگ خدایی داشته است؟ تربتی آمیخته با خون کسی که خداوند او را پاک قرار داده و محبت او را اجر رسالت محمد⁹ قرار داده است، خاکی که با خون سرور جوانان بهشت، و ودیعه محبوب پیامبر و خدا، عجین گشته است...؟»^[330]

تربت، پیوند «خاک» و «خون»

«کربلا» به عنوان تجسم یک فرهنگ انقلابی و پرشور و پرخاشگر علیه سلطه‌های ستم مطرح بود و قبر حسین بن علی^۷ و تربت خونین این شهید بزرگ و یارانش، کانون الهام و مکتب آزادی‌بخش و حرکت‌آفرین.

در فرهنگ شیعه و در باور حسینیان تاریخ و آشنایان با اهل بیت، کلمه «تربت»، بار محتوایی غنی و تاریخی داشته است. چه به صورت مهر نماز، یا خاک تیمم، یا تسبیح سجاده، یا خاک شفاعت‌بخش و متبرک.

آنگونه که اشاره شد، این تأثیر، در سایه عنصر دگرگون‌ساز و اکسیر «شهادت» است. امامان، تلاش می‌کردند که شیعه را به فرهنگ شهادت، سوق دهند. این تشویق، در سایه روی آوردن به نموها و سمبل‌ها و مظاهری انجام می‌گرفت که یادی از آن حماسه را در بر داشته باشد و تداعی کننده آن حماسه‌ها و خون‌ها و شهادت‌ها باشد. حتی به صورت قرار دادن تربت کربلا در محل سجود، تا تعظیم به آرمان والای شهیدان کربلا باشد، و قرار دادن تربت، زیر بینی، هنگام سجده، تا بوی خون شهدای کربلا، جان را طراوت بخشد. چرا که: «از خاک شهید، بوی خون می‌آید».

«امام صادق^۷ خریطه (کیسه و دستمال) زردی داشت که در آن، تربت حضرت سیدالشهدا بود. وقت نماز که می‌شد، همان تربت را در موضع سجودش می‌ریخت و سجده بر آن می‌کرد».^[331]

آیا این، جز تجدید عهد و پیمان با آیین و آرمان و راه و خط حسین است؟! نمازی بر پایه احیای جهاد و شهادت و ملهم از خون!... مگر در تربت کربلا چه رازی نهفته است؟

«...در آنجا تربتی است، گویا معدن مغناطیس، که افراد عاشق را که قابل جذب‌اند، مانند ذرات کوچک آهن، به سوی خود جذب می‌کند. آنجا مضجع مقدس سرباز فداکاری است که رؤسای جمهور و پادشاهان، قبل از آنکه رسم سرباز گمنام و نهادن دسته گل معمول گردد، عصاره گل، بهترین عطر را آوردند و بوسیدند و بوییدند و پاشیدند و آرزوی این کردند که کاش در برابرش جنگیده و اسلام را یاری می‌کردند و کشته می‌شدند...»^[332]

به عنوان نمونه، به چند حدیث از سخن پیشوایان اشاره می‌کنیم:

امام صادق^۷:

«السَّجُودُ عَلَى ثُرِيَةِ الْحُسَيْنِ ۷ يَخْرِقُ الْحُجُبَ السَّعِيَّ»^[333]

سجده بر تربت حسین، حجاب‌های هفتگانه را کنار می‌زند.

آن حضرت، به عنوان فروتنی و خشوع در برابر خداوند، جز بر تربت حسین، سجده نمی‌کرد.^[334] و می‌فرمود:

«سجده بر گِلِ قبر حسین 7، تا زمین هفتم را نورانی می‌کند»^[335]

حضرت فاطمه زهرا^۳ آن تسبیحات مخصوص را، با تسبیحی می‌گفت که از یک نخ مقتول از پشم درست شده بود و به تعداد تکبیرات، «گره» داشت. وقتی که «حمزه سیدالشهدا» به شهادت رسید، از خاک قبر او، تسبیح ساخت. از آن پس، مردم هم به تبعیت از او چنان کردند. تا اینکه حسین^۷ به شهادت رسید. مردم، به خاطر فضیلت و مزیت افزون‌تر تربت امام حسین، از تربت قبر آن شهید، تسبیح ساختند.^[336]

بالا تر از این، سفارش ائمه است که: کام فرزندان خود را هنگام ولادت، با تربت قبر حسین بن علی^۷ بردارید. به این تعبیر، روایات متعددی نقل شده است. از جمله سخن امام صادق^۷ است که:

«حَنَكُوا أَوْلَادَكُمْ بِتَرْتِةِ الْحُسَيْنِ، فَإِنَّهَا أَمَانٌ»^[337]

این، آشنا ساختن نوزادان از لحظه تولد، با «کربلا» و «تربت شهید» است و اثر تربیتی دارد.^[338] «شهید مطهری»، درباره تربت شهید و دانه‌های تسبیحی که از تربت سیدالشهدا^۷ باشد، می‌گوید:

«من، این را از تربت شهید بر می‌دارم و این نوعی احترام به شهید و شهادت است، نوعی به رسمیت شناختن قداست شهادت است... پیشوایان ما گفته‌اند، حالا که باید بر خاک سجده کرد، بهتر است که آن خاک، از خاک تربت شهیدان باشد، اگر بتوانید از خاک کربلا برای خود تهیه کنید، که بوی شهید می‌دهد. تو که خدا را عبادت می‌کنی، سر بر روی هر خاکی بگذاری نمازت درست است ولی اگر سر بر روی آن خاکی بگذاری که تماس کوچکی، قرابت کوچکی، همسایگی کوچکی با شهید دارد و بوی شهید می‌دهد، اجر و ثواب تو صد برابر می‌شود...»^[339]

نه تنها تربت شهید، بلکه هر چیزی که از شهید، یادگار مانده و نشانی از اوست و کوچک‌ترین پیوندی با یک شهید دارد، برای وارثان خط شهادت و شاگردان این مکتب، الهام‌بخش، عزیز، مقدس، متبرک، ارزشمند و خاطره‌آمیز است.

فрат، آب حیات

گاهی «جغرافی»، گویای یک «تاریخ» است.

گاهی قطعه‌ای زمین، حامل یک «فرهنگ» است.

گاهی نهر آبی، دیوار دیاری، ستون مسجدی، بقایای شهری، ردّ پایی، نقش دیواری و... در بردارنده یک دنیا خاطرات تاریخی تلخ و شیرین است، رواق تاریخ و آئینه حوادث است. از آنها باید الهام گرفت و با تأکید بر آنها، تاریخ را به یاد آورد. «فرات»، از اینگونه نهرهاست و آب فرات، در قاموس فرهنگ شیعه، بار معنوی و محتوای فرهنگی دارد و رازدار بزرگ و مقدّسی است که امواجش، حماسه کربلا و آن تشنگی‌ها، ایثارها، حماسه‌ها، قهرمانی‌ها و ایمان‌ها را به یادها می‌آورد.

«دجله» و «فرات»، تاریخ مجسم و روان است. تاریخ امت اسلام، بر امواج این دو رود همیشه جاری ثبت است. آب «فرات» و خاک «کربلا»، هر دو یادآور عاشورایند و هر دو، در الهام‌بخشی، مؤثر و کارساز، و هر دو، مورد تشویق و ترغیب اهل بیت و ائمه، و هر دو، مقدس و مبارک و عزیز. در حدیثی، «رود فرات» و «رود نیل»، رودهای مؤمن به حساب آمده است: «نهران مؤمنان و نهران کافران، فالؤمنان: الفرات و نیل مصر...».^[340] و در حدیثی، فرات، نهری بهشتی به حساب آمده است:

«أربعة أنهار من الجنة: الفرات...».^[341]

غسل کردن از آب فرات، برای زیارت اباعبدالله الحسین^ع یا غیر آن، بسیار فضیلت دارد. امام باقر^ع در ضمن حدیثی از مردی از اهل کوفه پرسید:

- آیا از «فرات» تان هر روز یکبار غسل می‌کنی؟

- نه.

- هر جمعه چگونه؟

- نه.

- هر ماه چگونه؟

- نه.

- هر سال چگونه؟

- نه.

امام باقر^ع فرمود: تو از خیر، محرومی!^[342]

و چه پاداش‌های عظیم، بیان شده است برای زائران قبر حسین بن علی^ع که در فرات، وضو بگیرند و غسل کنند و با وقار و آرامش، به زیارت آن حضرت شرفیاب شوند.^[343]

همچنین، برداشتن کام نوزاد با آب فرات و چشاندن آب مقدس این نهر بهشتی به کودکانی که بناست با محبت و ولایت خاندان و حی و اهل بیت پیامبر بزرگ شوند و «تربیت عاشورایی» یابند، امری است که دستور اکید ائمه است. در روایات، از آب فرات، به عنوان «آب بهشتی»، «ساحل وادی ایمن»، آب گوارا و «معین» پر برکت، عزیزترین آب‌های دنیا و آخرت، و... یاد شده است.^[344]

امام صادق^۷ به «سلیمان بن هارون بجلی» فرمود:

«ما أَظُنُّ أَحَدًا يُحَنِّكُ بِمَاءِ الْفَرَاتِ إِلَّا أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ».^[345]

و یا به این تعبیر که:

«مَنْ شَرِبَ مِنْ مَاءِ الْفَرَاتِ وَحَنَّكَ بِهِ فَإِنَّهُ يُحِبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ».^[346]

هرکس از آب فرات بنوشد یا کام خود را با آن برگیرد، حتماً دوستدار ما اهل بیت خواهد بود.

ایجاد پیوند با کربلا و اهل بیت با آب فرات، از آغاز حیات شروع می‌شود و فرات، آب حیات جان‌های مستعد می‌گردد و در «خط» صحیح می‌کشاند و هدایت می‌کند. در مورد تربت حسین بن علی هم از ائمه نقل کردیم که به فرموده ائمه، تربت قبر سیدالشهدا هم، فضیلت و قداست دارد و الهام دهنده و شفا بخش است. امام صادق^۷ به «حارث بن مغیره» فرمود:

«تربت قبر حسین، شفا بخش و ایمن‌ساز از هر ترس...»

در اواخر حدیث، راوی می‌پرسد:

چگونه تربتش امن از هر ترس است؟

می‌فرماید:

«هر وقت، از سلطان یا غیر او ترسیدی، هنگام خروج از خانه‌ات، همراه خود از خاک قبر حسین^۷ داشته باش...».^[347]

با الهام از کربلا و خاک قبر سالار شهیدان و آن آزاد مرد شجاع، نباید از هیچ سلطه و نیروی خودکامه‌ای و از هیچ امر هراس‌انگیزی وحشت داشت!...

در جبهه‌های ایران، در ایام دفاع مقدس، رزمندگان اسلام از تک‌تک مفاهیم و سوژه‌ها و عناصر عاشورایی الهام می‌گرفتند و به جهاد خویش، «عمق دینی» می‌بخشیدند.

در عملیات خیبر، وقتی نیروهای اسلام از باتلاق‌های هورالعظیم گذشته، به محلّ التقای دجله و فرات رسیدند، در مطبوعات و رسانه‌های خبری ما، اعلام شد که: رزمندگان از آب دجله و فرات، «وضو» گرفتند.

این تعبیر، شوری شگفت در مردم ما پدید آورد. کلمه «فرات»، عاشورای حسین را در یادها زنده کرد و رسیدن دست رزمندگان به آب فرات، «عباس» را تداعی کرد و در این زمینه‌ها، شعرها سروده شد و بهره‌برداری‌ها انجام گرفت. به عنوان نمونه، به چند بیت، از شعرهای آن ایام اشاره می‌شود:

در راه تو بس که خون فشاندیم حسین تا بصره، گل سرخ نشان‌دیم حسین

عباس بگو تا نکشد خجلتِ آب زیرا که فرات را ستاندم حسین

پیوند فرات را با حسین و عباس 8 بنگرید... و در شعری دیگر:

اکنون که فرات را به دست آوردید یک جرعه آب، بهر اصغر بیرید
شاعری دیگر در ترسیم حماسه‌های رزم‌آوران فاتح خیبر، گفت:
چابک سواران تندرآسا ره سپردند بر قلب اردوی مخالف حمله بردند

هم از «فرات» و «دجله» بس آسان گذشتند با پای عزم و قوت ایمان گذشتند

دیگر فرات و دجله، آزاد است، آزاد دیگر کسی ره بر «ابوفاضل» نبنداد

دیگر ز بی‌آبی کسی عطشان نگردهد حلقوم اصغر، چاک از پیکان نگردهد

محتوا و مضمون اشعار با کربلا و علی‌اصغر و حسین بن علی و ابوالفضل پیوند خورده است و با کوچک‌ترین اشاره و بهانه و نشانه‌ای، فکر و ذکر و دل و دیده شیعیان حسین و پروردگان مکتب عاشورا، به قبله گاه کربلا متوجه و روانه می‌گردد و از آن منبع، تغذیه روحی و معنوی می‌شود.

رزمنده اسلام، بر پیشانی‌بند و بازوی لباس خود در جبهه می‌نویسد: «مسافر کربلا! این، الهام‌بخش و حرکت‌آفرین است. زیارت کربلا و امام حسین ۷ سراسر آکنده از اینگونه عناصر روحیه‌ساز و خط‌دهنده است.

حسین، ای درس‌آموز شجاعت بسیجی از تو آموزد شهامت

به روی سینه و پشتِ بسیجی نوشته: یا زیارت، یا شهادت

همه اینها - آنچنان که قبلاً نیز گذشت - در سایه «شهادت» است که قداست و - تأثیر و معنویت یافته است. آنچه که از شهید باقی می‌ماند، آنچه به شهید منسوب است، آنچه یادآور شهید است، همه اینگونه مقدس و مؤثر و مُلهم است. مگر رزمندگان ما، چفیه یک شهید و سلاح او را، الهام‌بخش و یادگار «شهادت» و ایثار نمی‌دانستند؟! مگر تسبیح و ساعت و دفترچه و خط‌نوشته و لباسی که از یک همسنگر شهید بر جای می‌ماند، دربردارنده عظمت روح شهید و منتقل‌کننده معنویات او به دیگران نبود؟

مگر فرزند شهید و خانواده شهید، ما را به یاد ایثارها و فداکاری‌های شهید نمی‌اندازد؟

تربت شهید و آب فرات و خاک نجف و ساحل دجله و... تداعی‌کننده حوادث و الهام‌دهنده حرکت و مقاومت و احساس عظمت و... است.

در تاریخ، نمونه‌های فراوانی است. به قسمت‌هایی که دربارهٔ سیدالشهدا^۷ است، در آینده اشاره خواهیم کرد. اما در اینجا فقط به نمونه‌ای که به «یحیی بن زید» مرتبط می‌شود، اشاره می‌کنیم:

«یحیی بن زید»، نوهٔ امام‌زین‌العابدین^۷ که از سلحشورانِ علوی و مبارزان با دستگاه بنی‌امیه بود، به دنبال قیام خویش، در زمان خلافت «ولید بن عبدالملک» توسط «نصر سیار» که استاندار خراسان از سوی خلیفهٔ اموی بود، دستگیر شد. خراسان، آن روز، تحت سلطهٔ خلافت شام بود و یحیی بن زید، که در آن خطه، نهضت کرده بود، دستگیر و زندانی شد. یحیی، بالأخره در سایهٔ مبارزاتش به شهادت رسید.

در ایامی که زندانی بود، در محبس، به زنجیر بسته شده بود، وقتی یحیی از آن زندان آزاد شد، آهنگری را دستور داده بودند که قید و بند از پای یحیی درآورد. شیعیان ثروتمند، نزد آهنگر رفته و خواستند آهنی را که قید و بند پای یحیی بود، به عنوان تبرک بخرند. هر کدام از آنها بر قیمت می‌افزود، تا آنکه به بیست هزار درهم رسید و همگی آن پول را داده و آهن را خریدند و قطعه‌قطعه کردند و نگین انگشتر نمودند.^[348]

حرمت‌گذاری و تجلیل شیعه از یک عنصر مبارز و شهید، تا آنجاست که قطعه‌های زنجیر یک زندانی شیعه را با قیمت گران می‌خرند و آنقدر برای آن قطعات، ارزش و قداست قائلند که آن را به عنوان «نگین انگشتر» قرار می‌دهند.

تربت الهام‌بخش سیدالشهدا^۷

الهام‌بخشی تربت شهدا، و حرکت آفرینی مزار حسین بن علی^۷، تنها در شرایط آباد بودن مرقد، و داشتنِ صحن و سرا و قبه و بارگاه نبود. از همان آغاز، آغاز شد. حتی از همان عصر عاشورا.

در همان روزهای نخست پس از شهادت، که نه قبری بود و نه ضریحی و نه نشانی، شهادتگاه سیدالشهدا قبلهٔ دل‌ها شد و کانون شورانگیزترین عشق‌های پاک... و عاشورا و کربلا، کلاس خود را دایر کرد. جاذبهٔ معنوی آن تربت خونین، از جای دیگر بود.

نشود زمزمهٔ خون شهیدان خاموش سوز عرفانی این نغمه زسازی دگر است^[349]

مگر کسی می‌تواند به حق و انسانیت و آزادی معتقد باشد و در ستایش شهدای کربلا زبان نگشاید؟ مگر می‌شود، انسانی ضدّ ظلم و طرفدار مظلوم باشد و بر مظلومیت کشتگان آن دشت خونین اشکی نریزد؟ آهی سر ندهد، ناله‌ای نکند، مرثیه‌ای نخواند، شعری نسراید؟!

به کار گرفتن «کلمات» در دفاع از آن اسوه‌های شرف، کمترین کاری است که یک شاعر شرافتمند و شجاع، باید انجام دهد. و شعر گفتن در افشای چهرهٔ جلادان، و مرثیه‌خواندن در سوگ شهیدان، حداقل رسالتی است که فرزندگان پاکدل و بلند اندیشه و حق شناس به دوش دارند. شاعران متعهد شیعی در ادای این تکلیف در طول تاریخ فروگذار نکردند.

با نمونه‌هایی از الهام‌گیری از تربت خونین سیدالشهدا، و حضور بر مزار آن آموزگار شهادت و درس‌آموزی برای حق‌باوری و انقلاب و مبارزه، آشنا شویم:

سلیمان بن قُتَّه تیمی (از تابعین و شاعران شیعه در قرن دوم) سه روز پس از شهادت حسین^۷ به کربلا گذر کرد و به شهادتگاه‌های آن شهیدان نگریست و چندان گریست که چیزی نمانده بود هلاک شود. آنگاه، در حالی که بر اسبش تکیه داده بود، اشعاری را به این مضمون خواند:

«بر خانه‌های «آل‌محمد» گذشتم، در حالی که آنها را مثل گذشته ندیدم.

آیا نمی‌بینی که خورشید بر کشته شدن «حسین» بیمارگونه و کم فروغ می‌تابد و شهرها، گرفته و خشکیده و لرزان است؟

آنان، امید بودند، اینک مصیبت زده شده‌اند و این مصیبت و داغ، بس عظیم است.

کشته طف و شهید کربلا، از دودمان هاشم، مسلمانان را به ذلت و خواری نشانده و آنان به خاطر یاری نکردن حسین، ذلیل شده‌اند.

قطره خون ما، نزد پروردگار غنی و بی‌نیاز است.

و ما روزی، هر جا که باشد، این خون‌ها را از دشمنان، مطالبه خواهیم کرد...»^[350]

این مرثیه‌سرایی و تجلیل از به خون خفتگان شهید از آل پیامبر، جزء اولین بارقه‌هایی است که در پیشانی زمان درخشیده و تاریخ، آن را ثبت کرده است.

رویدادهای شکوهمند و حوادث آموزنده‌ای در تاریخ است که الهام گرفتن از کربلا و پیمان بستن با راه و هدف شهدای عاشورا را نشان می‌دهد. و نیز، خوف و هراس دشمنان را از مرکزیت یافتن کربلا برای نهضت‌های علوی و قیام‌های شیعی در لابلای تاریخ می‌بینیم.

ندای «هل من ناصر» حسین^۷ در گوش تاریخ پیچید و حسین^۷ تاریخ را، امت‌ها و نسل‌ها را مخاطب خویش قرار داده بود.

«لیک» گویان ندای استغاثه سیدالشهدا، در تاریخ، فراوان بودند.

حسین^۷، فریاد زد، تا نشستگانی برخیزند، ندا در داد، تا جوانمردانی، به یاری حق بشتابند. پیام فرستاد، تا آزادگانی، لیک گویند. شهید شد، تا از خونس، الهام بگیرند و از کربلایش، درس بیاموزند. جان داد، تا جان‌هایی در کالبد‌های سرد و افسرده، گرم گردد و شورآفرین جوامع بشری شود.

نهضت‌های بسیاری، مدیون کربلا و قیام‌های فراوانی، الهام گرفته از عاشورا است. و انقلابیون بی‌شماری، شاگرد مکتب شهادت حسین^۷ اند.

کوفیانی که در حمایت از مسلم بن عقیل و حسین بن علی^۷ کوتاهی و سستی نشان داده بودند، پس از شهادت امام حسین^۷ در کربلا و وقوع آن قتل عام فجیع و کشته شدن امام معصوم به دست نیروهای ابن‌زیاد، خود را مقصّر و گناهکار می‌دانستند و توبه خویش را تنها با یک قیام مسلحانه و انتقام خون شهیدان از امویان قابل قبول می‌دانستند. اینان که توبه کنندگان بودند، حرکتشان به نام «قیام توأین» معروف است.

در نهضت توابین کربلا، پس از تشکیل هسته‌های اصلی قیام و آماده شدن شرایط برای شروع انقلاب، وقتی در سال ۶۵ هجری قیام خود را بر ضد حکومت اموی اعلان می‌کنند، تصمیم می‌گیرند به زیارت قبر حسین ۷ بروند تا توبه خود را به درگاه پروردگار، نزد مرقد او اعلان کنند.

به نقل تواریخ، دسته‌های توابین به طرف کربلا رهسپار شدند. وقتی به کربلا رسیدند، همه یکصد فریاد کشیدند: «یا حسین!...» و گریه و زاری کردند و به درگاه خداوند، توبه و تضرع نمودند تا خداوند، گناهانشان را ببخشد، آنان در برابر بارگاه امام حسین ۷ گفتند:

خدایا رحمت فرست بر حسین، شهید فرزند شهید، هدایت یافته پسر هدایت یافته، صدیق فرزند صدیق. خدایا!... تو را شاهد می‌گیریم که بر دین و راه آنان هستیم، دشمن قاتلانشان و هوادار و دوستدار دوستانشان هستیم.

خدایا!... ما فرزند دختر پیامبرت را خوار کردیم. گذشته ما را ببخش و توبه ما را بپذیر و حسین ۷ و اصحاب شهید و صدیق او را رحمت فرست. [351]

و چنان بر قبر شریف آن حضرت ازدحام نمودند که بیش از ازدحام حاجیان بر «حجرالاسود» بود. «سلیمان بن صرد»، رئیس توابین، در ربیع‌الثانی سال ۶۵ هجری، اصحاب خود را جمع کرد و به «نخيله» رفتند و در آنجا اردو زدند. پس از سه روز که آنجا بودند و به سازماندهی و تکمیل نیروهای خود مشغول بودند، به کرانه فرات رفتند. سپس بر تربت حسین شهید در کربلا حاضر شدند. وقتی به محل قبر رسیدند، یکصد صیحه‌ای زدند و به شدت گریستند. گریه‌ای که پیرامون قبر حسین بن علی نظیرش دیده نشده است.

آنگاه سخنرانی‌ها کردند و بر سر تربت حسین ۷ ازدحام نمودند، همچون حاجیان در کنار حجرالاسود، آنگاه با قبر، وداع کرده و رفتند. از آن پس بود که فریاد «یا لثارات الحسین» [352] توابین زمین را در زیر پای بنی‌امیه می‌لرزاند. کوفه شاهد رفت و آمد مسلحانه آنان به سوی قبر حسین ۷ بود. هنگامی که قبر آن حضرت را ترک می‌کردند، پشیمانی و حماسه‌شان افزایش می‌یافت، موجی بود سرازیر، بر ضد بنی‌امیه، و آرزویشان هم کشته شدن در راه خونخواهی حسین ۷ بود. [353]

از نهضت توابین که بگذریم، نمونه‌های دیگری هم وجود دارد. قیام مختار نیز بی‌الهام از زیارت او نبود. به نقل تواریخ: مختار، پس از بازگشت از سفر حج، به کربلا آمد و بر حسین ۷ سلام گفت و قبر او را بوسید و گریه کرد و گفت:

«ای سرور من! به جد و پدر، و به مادرت زهرا سوگند! و به شیعیان و خاندانت، به همه سوگند، غذای خوب نخواهم خورد تا اینکه از قاتلان تو انتقام بگیرم». [354]

و به دنبال همین زیارت، که تجدید عهد خونین و میثاق نهضت بود، در سال ۶۶ هجری، قیام خویش را شروع کرد و با دست گرفتن حکومت عراق، از قاتلان حسین ۷ و مسببین آن جنایات، به بهترین وجهی انتقام گرفت. نمونه دیگر، قیام «زید بن علی»، فرزند امام سجاد ۷ است.

به تعبیر استاد محقق، باقر شریف القرشی، در مجله «اجوبه المسائل الدینیة»:

زید بن علی، در خانه‌ای پرورش یافت که، از آن لحظه که چشم خود را گشود، بدن‌هایی را دید که از درد و اندوه، آب شده بود، آنچه شنید، صدای گریه و ندبه از عمه‌هایش بود که بر حسین⁷ می‌گریستند و مظلومیت او را بر می‌شمردند و حوادث جانگداز را بازگو می‌کردند، و پدرش امام سجاد⁷ را می‌دید که غم، دلش را می‌فشرد و همواره بر پدرش می‌گریست و محزون بود...»^[355]

شخصیتی بزرگ همچون زید بن علی، که در آن دوران خفقان باز می‌زیست و در اندیشه قیام بر ضد امویان بود، از کربلای حسینی الهام می‌گرفت و تربت شهید، سرمایه معنوی او و همراهانش در انقلاب بود.

الهام‌بخشی «کربلا» را برای مبارزان، از سختگیری‌های پس از قیام نسبت به زیارت می‌توان فهمید، که از سوی سلطه جابران اعمال می‌شد. پس از خروج و قیام زید بن علی بن الحسین در کوفه و شهادتش در سال ۱۲۱، منع و مراقبت و کنترل زیارت حسین^۷ در کربلا زیادتر شد و هشام بن عبدالملک، مأمورانی را برای کنترل گماشته بود.^[356] این کنترل زیارت قبر حسین، پس از یک حرکت و نهضت خونینی که انجام گرفته بود، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ جز الهام‌بخشی کربلا برای مبارزه ضد ستم؟!

نگهبانی از چنین مرقدی، حفاظت از سرچشمه الهام است. و نصب نشانه برای گم نشدن قبر، دلیل پای‌بندی به این کانون امیدبخش است. شیعیان، از همان آغاز، همتی بلند و تلاشی چشمگیر داشتند تا مرکزیت کربلا را حفظ کنند. ...آن‌آنکه حسین^۷ را به خاک سپردند، بر سر قبر او نشانه‌ها و علائمی بر پا داشتند تا آثار آن از بین نرود. در عهد بنی‌امیه، برای قبر حسین، نگهبانانی گماشته بودند تا از رسیدن زائران به قبر مطهر ممانعت به عمل آورند. قبر در محاصره پاسگاه‌هایی بود که مأموریت مهمشان، همان جلوگیری از زیارت بود. اولین کسی که تربت پاک آن حضرت را زیارت کرد «عبیدالله بن حرّ جعفی» بود که در نزدیکی آن محل می‌زیست. بر کنار تربت آن شهیدان حاضر شد و نگاهی به شهادتگاه‌های آنان کرد، درحالی که چشمانش اشک‌آلود و گریان بود، قصیده معروف خود را در مرثیه حسین^۷ و شهادی کربلا سرود:

يقول أمير غادر و ابن غادر...

که در این قصیده بلند و زیبا، ضمن بیان فاجعه بزرگ کشتن فرزند فاطمه، و حسرت بزرگ و پشیمانی فراينده بر یاری نکردن او، به یاری کنندگان آن امام در روز عاشورا دعا می‌کند و می‌گوید:

«خداوند، روح آنان را که در یاری او، پیرامون او جمع شدند و حمایت کردند، از باران رحمت دائمی خویش سیراب کند.

من بر قبرها و شهادتگاه‌های این شهیدان ایستادم.

قلبم نزدیک بود که منفجر شود و درونم از هم بپاشد و چشمم از اشک لبریز شد.

به جانم سوگند، اینان شجاعان میدان‌های نبرد بودند که به معركة جنگ شتافتند.

اینان در یاری کردن فرزند دختر پیامبرشان با شمشیرها، در شجاعت و دلیری به شیران شجاع، اقتدا کردند و در مقابله با مرگ و برخورد با شهادت، کسی شکیباتر از آنان ندیده است...»^[357].

کربلا، پایگاه انقلاب

حسین^۷ در کربلا شهید شد.

آری... لیکن، پروانه‌هایی که شیفته نورند، شمع محفل آرای خویش را یافتند و از شعله شمع، پیراهن عشق پوشیدند و با جان باختن و پُرسوختن، تعلق دل را فریاد زدند.

او که «مصباح هدایت» بود، شیفتگانی یافت که در پرتو چراغ هدایت و شهادتش، جانی گرم و دیده‌ای بصیر و دلی روشن بیابند.

و... «کربلا»، یک دانشگاه سازنده شد، و قتلگاه، یک مرکز الهام.

«عصر عاشورا، زینب کبری^۳ آن قهرمان بزرگ و زبان گویای نهضت حسینی، در سخنانی به امام سجاد^۷ گفت: در همین سرزمین کربلا، برای قبر پدرت سیدالشهدا، علامتی و نشانی نصب می‌کنند که اثرش هرگز کهنه و فرسوده نمی‌شود و با گذشت روز و شب، محو نمی‌گردد و مردم از هر سوی به زیارتش خواهند آمد و سران کفر و زمامداران ستم و پیروان گمراهی، هرچند در زدودن و محو کردن و از بین بردن و خاموش کردن آن بکوشند، آثارش آشکارتر و کارش بلندمرتبه‌تر خواهد شد...»^[358].

و چنین نیز شد. تاریخ، گویاترین شاهد، بر صدق سخن عقیده بنی‌هاشم، حضرت زینب است.

به نوشته تواریخ، «عمارت مرقد حسین^۷ از همان زمان شهادت سیدالشهدا و اصحابش در سال ۶۱ هجری شروع شد. چون «بنی‌اسد» شهدا را به خاک سپردند، بر قبر آنان نشانه‌هایی گذاشتند که محو نشود و «مختار بن عبید»، آن مشهد را استوار ساخت و روستای کوچکی در اطرافش بنا نهاد و آن مزار در عهد بنی‌امیه آباد بود و دو درب داشت، شرقی و غربی، که مسلمانان و مؤمنین به قصد زیارت، آهنگ آنجا را می‌کردند. در عهد هارون الرشید - خلیفه عباسی - آنجا را ویران کردند ولی در زمان مأمون، به دستور وی تجدید بنا شد، زیرا نسبت به علویون ابراز نزدیکی و دوستی می‌کرد. ولی در دوره متوکل، «دیزج یهودی» به دستور متوکل آن ساختمان را ویران کرد و از زیارت مردم جلوگیری نمود...»^[359].

ستمگران و حکام جور و پیروان باطل، وقتی با یک فکر و ایمان و گرایش معنوی نتوانند مبارزه و مقابله کنند، به مظاهر و نمودها و سمبل‌های آن تفکر و باور حمله می‌کنند. در ماجرای کربلای حسین^۷ و عشق به سیدالشهدا نیز چنین بود. شور شهادت‌طلبی را که در سایه محبت به اهل بیت و عشق به امام حسین^۷ پیدا می‌شد و در تجمع بر قبر آن حضرت و عزاداری بر سر خاک آن سالار شهیدان تجلی می‌کرد، می‌خواستند با محدود کردن مردم و فشارها و تضییقات و تخریب قبر مطهر و ممنوع ساختن زیارت، از بین ببرند و این شعله را خاموش سازند. غافل بودند که آن جلوگیری‌ها از

زیارت و آن تخریب‌ها و اهانت‌ها نسبت به مزار شریف امام، آن شوق را مشتعل‌تر می‌کند. ایجاد فراق و جدایی، محبت و اشتیاق را می‌افزاید.

چه اهانت‌ها و ممانعت‌ها نسبت به قبر سیدالشهدا انجام گرفت،^[360] ولی مگر مردم کربلایی و حسینی دست کشیدند؟ هرگز! کمی تاریخ بخوانیم (که تاریخ، سراسر درس و عبرت است).
شیخ طوسی در «امالی» نقل کرده است:

یحیی بن مغیره می‌گوید: نزد «جریر بن عبدالحمید» بودم. مردی از اهل عراق آمد. جریر از اوضاع مردم در عراق سؤال کرد. گفت: هارون الرشید را در حالی پشت سر گذاشتم که قبر حسین^۷ را خراب کرده و دستور داده بود که درخت سدري را که در آنجا بود - به عنوان نشانه قبر برای زوار، و سایه‌بانی برای آنان - قطع کنند.

جریر دست‌هایش را بلند کرد و گفت: الله اکبر! در این باره خبری از پیامبر به ما رسیده بود که آن حضرت، سه‌بار قطع کننده درخت سدر را لعنت کرده بود. ما تاکنون متوجه معنای این حدیث نبودیم. اینک علت نفرین و لعن کردن آن حضرت را می‌فهمیم! زیرا هدف از بریدن درخت سدر، دگرگون ساختن شهادتگاه و محل دفن حسین^۷ است، تا مردم جای قبر او را ندانند و پیرامون آن توقف نکنند.^[361]

اوج این سختگیری‌ها نسبت به زائران و تخریب و اهانت نسبت به قبر حسین^۷ در زمان خلیفه سفاک، متوکل عباسی بود. متوکل، پاسگاهی را برای سپاه خود در نزدیکی کربلا قرار داده و به افراد خود فرمان اکید داده بود که: هرکس را یافتید که قصد زیارت حسین را داشت، او را بکشید.^[362] این دستور قتل نسبت به زائران حسین^۷ اوج خباثت و کینه‌توزی متوکل را می‌رساند. به امر متوکل هفده مرتبه قبر حسین^۷ را خراب کردند.^[363] و بعد از متوکل هم خلفای دیگر عباسی مانند «مسترشد» و «راشد» نسبت به قبر و زیارت و زائرین، سختگیری‌هایی داشتند. این نمونه نیز شنیدنی است و خواندنی!

متوکل، «ابراهیم دیزج» را که یک یهودی است، به عنوان مأموریت تغییر و تبدیل قبر حسین^۷ به کربلا اعزام می‌کند. به همراه او نامه‌ای هم به قاضی «جعفر بن محمد بن عمار» می‌نویسد. در این پیام کتبی، به او خبر می‌دهد که: ابراهیم دیزج را برای نبش قبر حسین فرستاده‌ام. وقتی نامه مرا خواندی، مراقبت کن که آیا دیزج، دستور مرا اجرا کرد یا نه؟

دیزج می‌گوید: جعفر بن محمد عمار مرا از مضمون نامه مطلع ساخت و سپس، من طبق دستور او برای انجام مأموریت رفتم و چنان کردم. وقتی برگشتم، پرسید: چه کردی؟ گفتم: آنچه را دستور دادی انجام دادم ولی چیزی ندیدم و نیافتم. گفت: مگر عمیق نکردی؟ گفتم: چرا! ولی در عین حال، در قبر چیزی نیافتم. آن قاضی صورت جلسه را به متوکل گزارش می‌دهد و اضافه می‌کند که: به ابراهیم دیزج دستور دادم که آن محل را آب ببندد و با گاو، زمینش را شخم کند.

ابراهیم دیزج، بعداً قضیه را برای شخصی به نام «ابوعلی عماری» که از او واقعیت جریان را می‌پرسد، چنین تعریف می‌کند: من با غلامان مخصوص خودم به سراغ قبر رفتم. قبر را که کردم، به حصیری برخورددم که بدن حسین بن علی^۷ در آن بود و از آن بوی مُشک می‌آمد، آن بوری و حصیر و بدن حسین بن علی را به همان حال گذاشتم و به غلامان گفتم که خاک بر آن بریزند و آب بر آن ریختم و دستور دادم که با گاو، آن زمین را شخم بزنند ولی گاو، وقتی به آن محل می‌رسید، قدم پیش نمی‌گذاشت و از همانجا بر می‌گشت. من غلامانم را با سوگندهای سخت و به خدا قسمشان دادم که اگر این صحنه را به احدی نقل کنند آنها را خواهم کشت!^[364]

شیعیان، طبق توصیه امامان، زیارت حسین بن علی^۷ را مورد توجه خاص قرار می‌دادند و در این راه، از همه خوف‌ها و خطرهای استقبال می‌کردند و پیوند خویش را با سالار شهیدان قطع نمی‌کردند، هرچند به محرومیت‌ها گرفتار می‌شدند و یا حتی به شهادت می‌رسیدند.

«بهای وصل تو، گر جان بود، خریدارم».^[365]

در زمان هارون الرشید، زیارت حسین^۷ چنان رایج بود و چنان استقبالی از سوی شیعه و سنی، زن و مرد، دور و نزدیک، نسبت به زیارت حسین^۷ بود که حرم آن حضرت از جمعیت موج می‌زد و ازدحام عجیبی می‌شد. چندانکه این امر، باعث ترس «هارون الرشید» شد. ترس او از این جهت بود که مبادا مردم در اثر این اجتماع و ازدحام و زیارت، به اولاد امیرالمؤمنین رغبت و علاقه نشان دهند و دور آنها را بگیرند و بدین وسیله حکومت و خلافت، از عباسیان به علویان منتقل شود. از این جهت، هارون الرشید به والی کوفه - موسی بن عیسی - فرمانی فرستاد. والی کوفه طبق نامه هارون، قبر حسین^۷ را خراب کرد و اطراف آن را عمارت‌ها ساخت و زمین‌هایش را به زیر کشت و زراعت برد...^[366] ولی علاقه مردم هرگز بریده نشد. شیعه، آن خط و نشان را نه فراموش نمود و نه گم کرد و در راستای آن صراط مستقیم، با همه فراز و نشیب‌های روزگار خلفا و امرا، حرکت خویش را استمرار بخشید، بعد از هارون الرشید، خلفای بعدی در دوره‌ای خاص، چندان سختگیری نمی‌کردند و مزاحمتی نداشتند تا اینکه عصر متوکل فرا رسید. این دوره، اوج خصومت رژیم حاکم با علویان و نسبت به زائران قبر آن شهید مظلوم بود.

«...در طول سال‌های ۲۳۶ - ۲۴۷ هجری، قبر شریف آن حضرت، مورد تعرض و دشمنی متوکل عباسی قرار گرفت. او توسط گروهی از لشکریانش قبر را احاطه کرد تا زائران به آن دسترسی نداشته باشند و به تخریب قبر و کشت و کار در زمین آنجا دستور داد... و در مرزها کسانی را گماشت که در کمین زائران حسین^۷ و راهنمایان زوار به محل قبرش می‌نشستند...».^[367]

مرحوم شیخ عباس قمی در بیان حوادث آن سال‌ها، می‌نویسد:

«و هم از جمله کارهای متوکل در ایام خلافت خود، آن بود که مردم را منع کرد از زیارت قبر حسین^۷ و قبر امیرالمؤمنین^۷ و همت خود را بر آن گماشت که نور خدا را خاموش کند و آثار قبر مطهر امام حسین را بر طرف کند و زمین آن را شخم و شیار نماید و دیده‌بان‌ها در طُرق و راه‌های کربلا قرار داد که هرکه را یابند که به زیارت آن حضرت آمده است او را عقوبت کنند و به قتل برسانند...».^[368]

خلفای جور، نمی‌توانستند ببینند که در پیش چشمشان و در کنار قدرت و سلطه‌شان، شیعیان که خلافت آنان را به رسمیت نمی‌شناختند و چه بسا معارضه و مقابله با آن می‌کردند، کانون الهام‌بخشی برای مبارزات خویش پیدا کنند و از قبر حسین، به‌عنوان یک پایگاه و سنگر استفاده کنند.

به متوکل خبر دادند که مردم در سرزمین «نینوا» برای زیارت قبر حسین^۷ جمع می‌شوند و از این رهگذر، جمعیت انبوهی پدید می‌آید و کانون خطری تشکیل می‌شود.

متوکل به یکی از فرماندهان ارتش خود، در معیت تعدادی از لشکریان مأموریت داد تا مرقد مطهر را بشکافد و مردم را متفرق ساخته از تجمع بر سر قبر آن حضرت و زیارت قبر او ممانعت کند. او هم طبق دستور، مردم را از پیرامون قبر پراکنده ساخت. این کار در سال ۲۳۷ هجری اتفاق افتاد، ولی مردم، در موسم زیارت، باز هم تجمع نموده و علیه او شورش کردند و حتی از کشته شدن هم باکی نداشتند. در مقابل مأموران خلیفه، گفتند: اگر تا آخرین نفر کشته شویم دست از زیارت بر نمی‌داریم، باز هم بازماندگان ما و نسل بعد از ما به زیارت خواهند آمد. این ماجرا وقتی توسط آن مأمور به متوکل خبر داده شد، متوکل (برای پوشاندن افتضاح و ناتوانی حکومتش از مقابله با شور مذهبی مردم) به آن فرمانده نوشت که دست از مردم بردارد و به کوفه بازگردد و چنین وانمود کند که مسافرتش به کوفه، در رابطه با مصالح مردم کوفه و بازگشت مجدد به شهر بوده است. مقداری آسان گرفتند و کاری نداشتند، تا اینکه در سال ۲۴۷ نیز، تجمع مردم زیاد شد، به نحوی که در آن محل، بازاری درست شد. مجدداً بنای سختگیری و جلوگیری از زیارت گذاشتند.^[369] روز به روز بر تعداد زائران افزوده می‌گشت. متوکل سرداری فرستاد و میان مردم اعلام کردند که ذمه خلیفه بیزار است از کسی که به زیارت کربلا رود، و باز هم آن منطقه را ویران کردند و آب بستند و شخم کردند و قبر را شکافتند...^[370]

در سال ۲۳۶ متوکل دستور داد که قبر حسین بن علی و خانه‌های اطراف آن و ساختمان‌های مجاور را ویران کردند و امر کرد که جای قبر را شخم زدند و بذر افشاندند و آب بستند و از آمدن مردم به آنجا جلوگیری کردند. (در اجرای اوامر متوکل) مأموران پلیس او در آن منطقه ندا دادند که: بعد از سه روز، هر کس را در آنجا ببینیم، گرفته و به سیاهچال زندان می‌فرستیم. مردم از روی هراس، پراکنده شدند و آن سرزمین شخم زده شد و اطرافش زراعت شد.^[371]

در کتاب «مقاتل الطالبیین» هم از سختگیری‌ها و کشتن‌ها و عقوبتی که نسبت به زائران قبر حسین^۷ انجام می‌گرفت، مطالبی نقل شده است که می‌توانید مراجعه کنید.^[372]

راستی قدرتمندان غاصبی که با درخشش خیره‌کننده شخصیت و مزار سیدالشهدا، حنای خود را رنگ‌باخته می‌دیدند و هویت مسخ شده خویش را در معرض افشا می‌یافتند، چه می‌اندیشیدند؟! آیا می‌پنداشتند که با سختگیری بر عاشقان حسین^۷، می‌توانند محبت او را از دل‌ها بیرون کنند و با ویران کردن قبر ابا عبدالله الحسین^۷ راه او و خط سرخ او و مکتب سازنده و بیدارگر کربلایش را می‌توانند نابود سازند؟ آیا با تخریب قبر، می‌توان الهام معنوی و روحی را از

تربت سیدالشهدا گرفت؟ آیا با حمله و هجوم به مزارات معصومین، می توان عقیده و ایمان به آنان را از مردم سلب کرد؟ تجربه و تاریخ نشان داده است که حکام ستمگر در این مورد هرگز موفق نبوده اند.

کعبه یا کربلا؟

علی 7 به کربلا گذر کرد، فرمود: «خوابگاه سواران و قتلگاه عشاق است. کوی شهیدانی که گذشتگان از آنان پیشی نمی گیرند و آیندگان به آنان نمی رسند».

«مرّ علی 7 بکربلا، فقال: مناخُ رِکابِ مصارعُ عشاقِ شهداء لا یسبِقُهم من کان قبلَهُم ولا یلحقُهم من بعدهم» [373]

زیارت قتلگاه عشاق، کرامت است و بوییدن «عطر شهادت» از تربت کربلا، احیاگر جان و طراوت بخش روح است.

آن همه تأکید امامان هم بر زیارت قبر سیدالشهدا، گویای راز عظیمی است و آن همه پاداش فراوان و ثواب صدها حج و عمره برای زیارت مرقد حسین بن علی 7 نشانه غنای معنوی و ارج ملکوتی این مزار با صفاست. خصوصاً زیارت خائفانه در عصر خفقان ها و محدودیت ها، چون عملی انقلابی و موضع دار و تعهدگرا و نشانه وفای به عهد با اهل بیت، و میثاق با خون مطهر «اولاد فاطمه» است، پاداش بیشتری دارد. از همینجاست که: «کعبه اهل حقیقت، کربلاست»، و از همین روست که «کربلای حسین»، در موقعیت و حرمت و قداست و اجر، پهلوی پهلوی «کعبه خدا» می زند... البته این هم فضل و مکرمتی است خداداد، و کرم و فیضی است، نشأت گرفته از سرچشمه فیاض پروردگار.

به پاس این قداست و عظمت بود - و اینک نیز چنین است - که زائران حسینی، برای بوسه زدن بر آستان وی و استشمام شمیم نکوی تربت سیدالشهدا، تا آستانه مرگ هم کشیده می شدند و شهید می گشتند.

برای خلفا، شگفت آورترین و تحمل ناپذیرترین کارها این بود که می دیدند شیعیان، برای زیارت حسین بن علی 7 ارزشی چون زیارت خانه خدا را معتقدند و کربلا رفتن را همچون زیارت حج می دانند.

این فراز تاریخی، گویای این حقیقت است:

«...یکی از کسانی که ایام متوکل را درک کرده و این امر را مشاهده نموده است، نقل می کند که: سبب تصمیم متوکل بر محو آثار قبر شریف، آن بود که در دوران پیش از خلافتش، یکی از زنان آوازخوان، کنیزان مطرب را برای آواز و غنا، نزد متوکل می فرستاد تا هنگام مشروب خوردنش، برای او بخوانند، و این بود، تا گاهی که آن پلید به خلافت رسید، وقتی نزد آن مغنیّه فرستاد که جواری (کنیز) خویش را برای تغنی بفرستد، گفتند: سفر رفته است، - و این هنگام، ماه شعبان بود و در آن ایام به سفر کربلا رفته بود - چون مراجعت کرد، یکی از کنیزکان خود را برای تغنی نزد متوکل فرستاد. متوکل از آن جاریه پرسید که در این ایام کجا رفته بودید؟ گفت: با خانم خود به سفر حج رفته بودیم. متوکل گفت: در ماه شعبان به حج رفته بودید؟ جاریه گفت: به زیارت قبر حسین مظلوم 7. متوکل از شنیدن این کلام در غضب شد که کار حسین به جایی رسیده که زیارت او را «حج» گویند؟!... پس امر کرد تا خانم او را بگرفتند و حبس کردند و اموال او را بگرفت. پس یکی از اصحاب خود را که «دیزج» نام و مردی یهودی بود و به حسب ظاهر در نزد قبر شریف، اسلام آورده، برای شخم و شیار و محو آثار قبر امام حسین 7 و عقوبت کردن زوار آن حضرت

به کربلا روانه کرد... این واقعه در سال 236 بود. پس دیزج، با عملاً بسیار سر قبر شریف رفت و هیچکدام جرأت نکردند که اقدام کنند بر خراب کردن آن موضع شریف، پس دیزج بیلی بر دست گرفت و اعالی (قسمت‌های بالای قبر را خراب کرد، آنگاه سایر عمله و فعله بر هدم قبر، اقدام کردند و بنای قبر مطهر را منهدم کردند...^[374] زیارت رفتن چنین زن و کنیزی، نشان‌دهنده پیوند قلبی مردم با صاحب آن قبر و اهمیت دادن به زیارت آن است. در عین حال، چنان زیارتی موجب خشم حاکمان مستبد و خلفایی بوده است که با محور شدن شخصیت ائمه و مزار و فرهنگشان، برای جهت‌گیری و جهت‌یابی و شور و شعور و الهام مردم، مخالف بودند و خاطرشان از این بابت، آزرده و مشوش می‌شد و از این طریق، نسبت به حکومت خود دلهره و هراس داشتند. در شرایط خفقان اموی و عباسی، کربلا قبله می‌شد و خاک قبر حسین، تربت مقدس برای سجود عاشقان حق و عدل به درگاه خداوند...

«...اینجاست که زیارت حج و آهنگ خدا کردن، به کعبه رفتن نیست، به سوی حسین رفتن است. که خاک، معنای دیگری می‌یابد و شفاعت، اثر و معنای دیگری دارد.

زیارت حسین^۷ بزرگترین جهاد می‌شود، چون بزرگترین دشمن، بیشترین هراسش این است و گرنه چرا به آب می‌بندد و قبرها را ویران می‌کند و زائران حسین را قتل‌عام می‌کند؟ و وقتی نتوانست شرطه‌هایش را بفرستد، مأمورین مخفی‌اش را به اسم دزد و سارق مسلح و حرامی، به جان زوار می‌اندازد و نابودشان می‌کند؟ مگر نه این است که دستگاه می‌ترسد و می‌کوشد تا این فکر نابود شود و این قضیه آنقدر مطرح نشود که از یادها برود؟! زیارت این خاک است که توده مردم را یاری می‌دهد تا به انقلاب حسین⁷، و به جهاد و مبارزه او علیه ظلم بیندیشند و به رسوا کردن دستگاه حاکم بنشینند. چنین است که این خاک - خاک کربلا - سمبل و شعار می‌شود و طواف آرامگاه حسین، با صد طواف کعبه، مقابل می‌شود. و حتی بر آن ترجیح می‌یابد...^[375]».

زیر قبه مرقد ائمه، معنویت موج می‌زد. مطاف ضریح منورشان همواره دل‌های عاشق را به خود جذب می‌کرد. و تربت عطرآگین آن اولیاءالله، الهام‌بخش خیر و عدل و پاکی و آزادگی بود. بقاع متبرکه معصومین، همواره سنگری محسوب می‌شد که متدینین متعهد به حق و تقوا و عفاف، در سایه آن، با فرهنگ‌های پوچی و فساد و زورمداری ستیز می‌کردند. از این جهت، همیشه مورد خشم و غضب سلاطین جائر و قدرتمندان مردم‌فریب بوده است و ستمگران در راه سرکوبی مقاومت مردم، حتی در حال تحصن و پناهندگی‌شان به حرم‌های مطهر هم، حرمت آن حرم‌ها را نگاه نداشته و به حریم ملکوتی آنها تجاوز کرده‌اند.

وهابی‌ها، در تخریب قبور متبرکه و آزار زائران پاکدل و توهین به مقدسات و باورهای عمیق مردم مؤمن، دست کمی از حاکمان غاصب نداشته‌اند. هرچند اعمال زشت آنان، زیر لوای دین و با پوشش اسلام و مبارزه با شرک انجام گرفته باشد و برای به اصطلاح گسترش توحید ناب و خالص! ویران کردن قبه و ضریح پیامبر و امامان را واجب بدانند...^[376] همین فرقه منحرف وهابی، که در حجاز قیام کردند و شهرها و آبادی‌های بسیاری را غارت کرده و قبور

زیادی را ویران کردند و مسلمانان زیادی را از دم تیغ گذراندند، هجومشان از سال ۱۲۱۶ هجری به کربلا آغاز شد و این تهاجمات به مدت ۱۰ سال ادامه داشت.^[377]

کربلا را محاصره نمودند و به زور وارد شهر شدند و مردم را از دم تیغ گذراندند و فقط کسانی جان سالم به در بردند که از شهر گریختند یا در پناهگاه‌هایی مخفی شدند. مهاجمان، شهر را غارت و قبر حسین^۷ را خراب کردند و ضریح مقدس را کندند و تمام اشیای گران‌بهای حرم را به تاراج بردند و با این هتاک‌ها و بی‌احترامی به ذریهٔ پیامبر، خاطرهٔ کربلا و جنگ «حره» مدینه و کارهای بنی‌امیه و جنایت‌های متوکل عباسی را تجدید کردند و در صحن سیدالشهدا، اسبان خویش را بستند...^[378]

در تاریخ، از این نمونه برخوردهای خصمانه با مزارهای اولیای دین و کشتار بی‌رحمانهٔ زائران قبور معصومین فراوان است.

مگر در ایام نهضت مشروطیت در ایران و اوج فعالیت‌های مردم در نقاط مختلف ایران، روس‌ها در مشهد مقدس، آن جنایت هولناک را مرتکب نشدند و به حرم امام‌رضا^۷ با توپ و مسلسل، حمله نکردند؟! قشون روس، در آن دوران به بهانهٔ حفظ جان رعایا و اتباع روسیه، در سال ۱۳۳۰ قمری به شهر مشهد حمله کردند و پس از چند ماه اقامت و سیطره بر شهر، حرم مطهر حضرت‌رضا^۷ را به توپ بستند و ویرانی‌های بسیار به بار آوردند و هزاران نفر را کشتند.^[379]

مگر جنایت رژیم پهلوی نسبت به حرم حضرت‌رضا^۷ و زائران آن فراموش می‌شود؟! طاغوت خائن گرچه از روی ریا و فریب مردم، به زیارت مشهد هم می‌رفت، ولی هنگام احساس خطر، نیروهای او به روی مردم در همان مزار باصفای رضوی آتش می‌گشودند. در اوج تظاهرات شکوهمند مردم ایران در ایام انقلاب، نیروهای شاه برای سرکوبی مردمی که در صحن و حرم مطهر، به تظاهرات و شعار پرداخته بودند مسلحانه به مردم حمله کردند و با پرتاب گاز اشک‌آور و شلیک گلوله، مردم را در مشهد، به شهادت رساندند و شاهی بر جنایات خویش بر جای نهادند.

امام امت، در آن ایام که در فرانسه اقامت داشتند، طی پیامی در تاریخ (۵۷/۹/۲) این جنایت را محکوم و عاملان آن را رسوا کردند، در قسمتی از آن پیام، می‌خوانیم:

«...یکی از بزرگترین ضربه‌های این جنایتکار به اسلام، به مسلسل بستن بارگاه قدس حضرت علی بن موسی‌الرضا صلوات‌الله علیه است. این بارگاه مقدس، در زمان رضاخان به مسلسل بسته شد و قتل عام مسجد گوهرشاد به وجود آمد و در زمان محمدرضاخان، آن جنایت تجدید و دژخیمان شاه، در صحن و حریم آن ریخته و کشتار کردند...»^[380]

این، شیوهٔ همه جنایتکاران، همیشه و همه‌جاست. در دوران صدام نیز حرم ائمهٔ عراق، از هجوم و هتک و تعرض بعثیان مصون نماند (اشاره خواهد شد).

زیارت کربلا در تاریخ معاصر

خون حسین^۷ در رگ زمان جاری است. و حماسه «کربلا»، در نجف، حله، کوفه، کاظمین و... عشائر و قبایل عراق، ریشه دوانده است.

«زیارت حسین^۷»، همواره رمزی از عشق به حق و جهاد در راه آزادگی بوده و زائر حسین^۷ همیشه تحت تأثیر مکتب عاشورا قرار گرفته است.

تاریخ عراق، به خصوص تاریخ کربلا، آن هم در سال‌های اخیر، گویای داستان‌هایی شگفت است که تار و پود آنها را حماسه و آگاهی و عشق، تشکیل می‌دهد.

ماجرای کربلا که حماسه‌ای خونبار بود، موجی از تأثر و اندوه را در ضمیرهای پاک، برانگیخت. همچنین امواجی از آگاهی‌های سیاسی و موضع‌گیری‌های مبارزاتی به دنبال داشت، و نیز، بسیاری از حرکت‌های مکتبی و انقلاب‌های ضدّ ستم، تکیه‌گاهی چون کربلا، و منبع الهامی چون عاشورا، و اسوه‌ها و الگوهای چون حسین بن علی^۷ و شهیدان کربلا داشته است.

زائر حسین^۷، هم بر او می‌گریسته است،
هم از شهادتش، درس شهادت و شهادت می‌آموخته است،
هم در راه خونخواهی مظلومان کربلا، با ستمگران در می‌افتاده است،
هم در راه مبارزه با ظلم، از عاشقان حسین^۷، گروه‌های مبارزاتی فراهم می‌آورده است، هم، زمینه را برای منتقم داد گستر، حضرت مهدی^۷ فراهم می‌کرده است.

اینها، مراحل از رشد کیفی زیارت و زائر است، که ضروری می‌باشد. نتیجه این رشد، آگاهی اجتماعی و مقاومت انقلابی مردم در مقابل خشونت و سختگیری سلطه‌هایی بوده که از تجمع زائران و بسیج حماسی نیروهای کربلایی، وحشت و هراس داشته‌اند.

همچنان که در قسمت‌های گذشته دیدیم، این حرکت رشد، از گریه و اندوه، به آگاهی و شعور مکتبی، و از آگاهی به درگیری با سلطه‌های ستمگر در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس هم بوده است؛ شاهدش، سختگیری‌های هارون و حجاج و متوکل و... بود.

در تاریخ معاصر ما هم، کربلا، نقش الهام‌بخشی خود را به‌خوبی ایفا کرده و می‌کند. فعلاً از جایگاه «کربلا» در فکر و اندیشه و احساس مردم ایران، و نقش این شوق و عشق، در انقلاب اسلامی و پس از پیروزی و در رابطه با جنگ تحمیلی، بحث نمی‌کنیم که مقوله‌ای دیگر است و جداگانه نیاز به تحلیلی عمیق و گسترده دارد. در مورد عراق و خود کربلا سخن داریم.

دسته‌هایی که به عنوان عزاداری و زیارت، راه می‌افتد و به حرم حسینی ختم می‌شود، سابقه‌ای بس طولانی دارد. همین موکب‌ها و هیأت‌ها، یاد حسین و کربلا را در دل‌ها و ذهن‌ها و زندگی‌ها زنده نگه داشته‌اند.

مرحوم کاشف الغطا، می‌نویسد:

«...آغاز بیرون آمدن دسته‌های عزاداری برای سیدالشهداء پیش از هزار سال، در زمان «معزالدوله» و «رکنالدوله» بود، که دسته‌های عزاداران، در حالی که برای حسین 7 ندبه می‌کردند و شب، مشعل‌هایی به دست داشتند، بغداد و راه‌هایش، یکباره پر از شیون شد. و این، به نقل این‌اثیر در تاریخ خویش، اواخر قرن چهارم بود... و اگر بیرون آمدن این موکب‌ها در راه‌ها نبود، هدف و غرض از یادآوری حسین بن علی از بین می‌رفت و ثمره فاسد می‌شد و راز شهادت حسین بن علی 7 منتفی می‌گشت...»^[381]

وقتی هیأتی و موکبی راه می‌افتد، پیشاپیش آن، پرچمی در اهتزاز است. مگر نه اینکه پرچم‌ها، نشانه یک گروه منسجم و مجموعه‌ای از لشکر است؟! بر افراشتن پرچم در این هیأت‌های زائر و عزادار، نوعی سازماندهی نیروهای عاشورایی تحت پرچم حسینی است. این گروه‌ها، به ویژه در کربلا و راه‌هایی که به کربلا منتهی می‌شود، علاوه بر جنبه عزاداری از بُعد زیارتی هم برخوردارند. عزاداران زائر، یا زائران عزادار.

هجوم عاشقانه زائران حسین ۷ به کربلا، به خصوص در روزهایی همچون عاشورا، اربعین، ایام رجب، نیمه شعبان و... حال و هوای دیگری دارد. قبله کربلا، چنان جاذبه‌ای دارد که دل‌های توده‌های وسیعی از علاقمندان را به آن «کوی عشق» و «مکتب شهادت» می‌کشد. در تاریخ و فرهنگ عراق، مخصوصاً در میان عشایر حاشیه فرات و دجله، این تعلق خاطر و دلبستگی معنوی، افزون‌تر است. به راستی که کربلا، محشر است، رستاخیز عظیم حضور زائران پاک‌باخته و شیفته دل است.

به تعبیر شهید قاضی طباطبایی:

«...در روزهای زیارتی، در نجف و یا کربلا و سایر مشاهد مشرفه، اشخاصی که همیشه در بیابان و صحرا و در اطراف فرات و دجله به کشاورزی و گلهداری و دامپروری و زراعت، اشتغال دارند و کمتر به شهرها آمد و رفت می‌کنند و اغلب در ایام زیارتی رو به شهر می‌آورند، از هر طرف، به مشاهد مشرفه، خصوصاً «کربلا» هجوم آورده و در ایام سوگواری، با شعار عزا و در اعیاد، با شعار شادی که در میان زنان اعراب عراق مرسوم است، وارد شده و در صحن مقدس و رواق‌های حرم مطهر، مسکن کرده و شب و روز، زیر آسمان کبود عراق و در سرما و گرما، اطاق نشیمن آنها بوده و می‌نشینند و می‌خوانند و زندگی می‌نمایند، ولی دیده نمی‌شود با آن کثرت و ازدحام، آنها که برای رفتن به حرم مطهر، به جز یک راه باریک از میان مردم باز بوده، که یک یا دو نفر به زحمت می‌توانند از آنجا عبور کنند، در میانشان نزاعی درگیرد، و شب‌ها، سرهای خانواده‌ای که فضای صحن مطهر و در بعضی از خیابان‌ها مسکن کرده و در موقع خواب، با پاهای خانواده دیگر چسبیده است، و با آرامش روحی و جسمی که پیاده و اغلب، پابرهنه راه آمده‌اند و خسته و خوابیده‌اند، ابداً کسی با دیگری به مقام نزاع و گلایه نیامده و جنگ و جدالی به راه نمی‌اندازند، در صورتی که بر حسب عادت، در آن کثرت جمعیت و ازدحام و ضیق مکان برای سکونت خانواده‌ها، نزاع و اوقات تلخی بیشتری درگیرد و برای اشغال مکان با همدیگر به مقام جنگ و جدل برخیزند، ولی ابداً از ستیزگی و جدال، آثاری دیده نمی‌شود و اصلاً از آنها دزدی از اشیای دیگر دیده نشده...»^[382] (برای رعایت امانت، عین تعییرات نقل شد).

معنویت و صفا و یکدلی زائران حسین ۷ به راستی از کرامات آن «ثارالله» عزیز است و شکوه معنوی کربلا در اینگونه روزها، زنده بودن حسین ۷ را آشکارتر نشان می‌دهد.

«...در ایام اربعین، در عراق، بیشتر از یک میلیون نفوس، با مواکب حسینی، برای زیارت قبر مطهر، وارد کربلا می‌شوند و اجتماع عظیم محبت‌آمیز، مشتمل بر تعارفات مهرانگیز و اتحادآور و مودت‌خیز، فراهم می‌آید، و آن

شهرستان مقدس، یکپارچه عزا و ناله و ضجّه و نوحه و ندبه، بر سید مظلومان می‌گردد و مواکب، از حرم حضرت سیدالشهدا خارج شده به حرم حضرت ابوالفضل، قمر بنی هاشم هجوم آور می‌شوند و در آن روز، اثرات نهضت حسینی، در جلوی چشم انسان مجسم می‌شود...»^[383].

کاروان‌های پیاده عراق

در عراق، از سال‌ها پیش، چنین رسم است که هیأت‌ها و دسته‌ها و کاروان‌هایی، کوچک یا بزرگ، در ایام خاصی برای زیارت کربلا، حرکت می‌کنند. از بصره، بغداد و... به‌طور عمده از «نجف».

گاهی در نیمه شعبان، برای زیارت شعبانیه و گاهی اول رجب، و بیشتر در ایام محرم و عاشورا و به‌خصوص اربعین. زیارت حسین ۷ در اربعین، شلوغ‌تر، پرشکوه‌تر، فراگیرتر و حساس‌تر از ایام و مناسبت‌های دیگر است. این کاروان‌ها، که از نظر تعداد، متفاوت است، گاهی حتی به ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر هم در هر کاروان می‌رسد و طبقات مختلف و کاروان‌های فراوانی پیاده به راه می‌افتند تا پس از چند روز، به کربلا برسند. اگر هوا گرم باشد، شب‌ها راه می‌روند و روزها استراحت می‌کنند، و گر نه، روز، راه را می‌پیمایند.

برای رفتن از نجف به کربلا، دو راه وجود دارد، یکی راه آسفالت، که حدوداً ۱۳ فرسنگ است و دیگری راه کنار آب و در ساحل و امتداد شط فرات که ۱۸ فرسنگ است. رفتن از راه شط، عمده‌تر و معمول‌تر است.

این مسافت را معمولاً در سه چهار روز، طی می‌کنند، با استراحت‌های میان راه و پذیرایی‌های عشایر و مجالس وعظ و نوحه در مسیر حرکت. گاهی هم دو روز و به ندرت، در یک روز هم صبح تا غروب، علی‌الدوام راه می‌پیمایند تا به «کربلا» برسند.

اربعین، عرفه، نیمه شعبان، اول رجب، موسم‌های مخصوص زیارت پیاده است. علمای بزرگ گذشته نیز، در این کاروان‌ها شرکت کرده و پیاده به کربلا می‌رفتند.

مرحوم میرزای نایینی و شیخ محمدحسین اصفهانی (معروف به کمپانی) و مرحوم شاهرودی، از آن جمله‌اند. مرحوم آیه‌الله شاهرودی بیش از ۴۰ سفر، پیاده به کربلا رفته و همراه این کاروان‌ها بوده است. پیرمردانی در این کاروان‌ها هستند که در راه، پایشان آبله می‌زند و ۴-۵ ساعت پیاده می‌روند، ولی به عشق حسین ۷ تحمل می‌کنند و احساس درد نمی‌کنند.^[384]

آنچه در راه هدف خسته نگردد هرگز پای پرآبله و بادیه‌پیمای من است

مرحوم شهید آیه‌الله حاج آقا مصطفی خمینی هم در کاروانی ۴۰-۵۰ نفره در این راهپیمایی پیاده به‌سوی کربلا شرکت می‌کرد.

به نقل یکی از مدرسین عالی‌قدر حوزه: (درباره شهید حاج آقا مصطفی)

«هر زمانی که ایام به‌خصوص امام حسین ۷ پیش می‌آمد، ایشان وعده‌ای از دوستان همانطور که معمول بود، به صورت پیاده، از نجف اشرف به کربلا می‌آمد، با اینکه فاصله تقریباً ۱۴ یا ۱۵ فرسخ بود، لکن همه این ۱۴-۱۵ فرسخ

را در ظرف دو سه روز و پیاده می‌آمدند تا ثواب زیارتِ امام حسین را پیاده کسب کرده باشند و این معنی، در هر سال چند مرتبه تکرار می‌شد...»^[385].

روحانی این کاروان‌ها، معمولاً سادات هستند. مردم عراق و اهل کوفه و عسایر، احترام عجیبی برای سادات قائل‌اند. علما هم در مسیر نجف تا کربلا، با استفاده از فرصت‌ها و زمینه‌ها، از تبلیغ و ارشاد و اقامهٔ مجلس غفلت نمی‌کنند و در این سفر و حرکت صرفاً خدایی که جنبهٔ عرفانی نیرومندی دارد، به بهره‌رسانی به مردم علاقمند می‌پردازند. مرحوم سید محسن امین، در شرح حال خود می‌نویسد:

«...در طول 10 سال و نیم که در نجف بودم، زیارت‌های مخصوصهٔ عاشورا و عیدین (قربان و غدیر) و عرفه و اربعین، از من فوت نشد مگر اندکی. قبل از سفر پیش طلبکاران در بازار می‌رفتم و حلیت می‌طلبیدم. و علاقه داشتم به پیاده زیارت کردن. گرچه ابتدا دشوار می‌پنداشتم، ولی در اثر تجربه، دریافتم که آسان است. جماعتی هم از اهل «جبل عامل» و نجف و دیگران، به دنبال من می‌آمدند و پیروی می‌کردند. چندین بار پیاده به زیارت کربلا رفتم...»^[386].

شعارهای طول راه و هنگام حرکت، در رابطه با حسین^۷ است. در محل‌هایی که لحظاتی یا ساعاتی توقف و استراحت می‌کنند، مصیبت سیدالشهدا خوانده می‌شود. همراه با حرکت این کاروان‌ها، کاروانی از اشک هم در جریان و حرکت است. حضور روحانیون در کاروان‌ها، به آنها عظمت و معنویتی خاص می‌بخشد. گریه و پرچم‌های سیاه، عاشورا را زنده می‌کند، در راه، کاروانیان، ذکر و تسبیح می‌گویند، صلوات می‌فرستند، زیارت عاشورا می‌خوانند، صحبت‌های دیگر، کمتر می‌کنند. حرکتی مؤثر و تأثیرآور و منقلب‌کننده. زنانی با کودکان خردسال که در آغوش دارند، و نیز پیرزنان هم، همراه این قافله‌هایند.

با راهیان کربلا

از کاروان‌های پیاده‌روی زائران می‌گفتیم، که مسیر نجف تا کربلا را، در طی چند روز، طی می‌کنند. معنویت، احساس متعالی، شور زائدالوصف و عشق حسینی، در نهایت خود، بر این راه‌پیمایان حاکم است. حاکمیت عقیده و باور، به وضوح دیده می‌شود. حتی عشایری که به زراعت و دامداری مشغولند، همگام با کاروان‌های کربلا، راه می‌افتند و گاوها و شترهایشان را بدون کنترل، رها می‌کنند و وقتی هم به حرم «ابوالفضل^۷» می‌رسند، از روی همان صداقت و بی‌رنگی و صفای دل، به آن حضرت خطاب می‌کنند که: ما به زیارت تو آمده‌ایم، شترهایمان را هم به تو سپرده‌ایم... اتفاقاً در این روزها، کسی هم دست به اموال و حیواناتشان نمی‌زند.

سفر، مقدس است و زائران عزیزند.

گاهی عشایر منطقه، از خاک زیر پای زائران پیادهٔ کربلا بر می‌دارند و به سر خود می‌ریزند. این نهایت عشق آنان به برکت و قداست و حرمت این ترتب و خاک است و شاهد ایمان صادق آنان به سیدالشهداء^۷ می‌باشد. خاک راه کربلا، تبرک است. نه بر سر، که بر دیده باید نهاد و سرمهٔ چشم کرد.

حرکت عمومی، به سوی حرم امام است. وقتی در آخرین مقطع راه، چشم‌ها بر گنبد و حرم امام حسین^۷ و حضرت ابوالفضل^۷ می‌افتد، شوری دیگر پدیدار می‌شود.

انبوه فشرده مردم، رو به آن قبله‌اند. سینه می‌زنند، پرچم و شعار و پلاکارد حمل می‌کنند، اینان لبیک گویان «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ» حسین بن علی^۷، در غربت کربلا و عاشورايند.

پابرنه، گاهی کودکان در آغوش، خسته و از راه رسیده، گرد سفر بر سر و روی، پاهای پرآبله، شوق دیدار... ولی... بالأخره خواهند رسید. لذت دیدار، مرهمی بر زخم‌ها و تسکینی بر رنج‌های راه است.

در کوی عشق، درد و بلا، کم نمی‌شود از باغ خلد، برگ و نوا، کم نمی‌شود

تیغ شهادت است دل گرم را علاج این تشنگی به آب بقا، کم نمی‌شود

قاصد، تسلی دل عاشق نمی‌دهد شوق حرم، به قبله‌نما، کم نمی‌شود ^[387]

کاروان‌های پیاده زیارتی، از بهره‌های معنوی و تربیتی هم برخوردار است. هم برای خود زائران پیاده، هم برای مردم و عشایر طول راه.

سخنرانی‌هایی که می‌شود. مجالس وعظ و سوگواری که برپا می‌گردد، ارشاد و بیان احکامی که به عمل می‌آید. در چادرها، در حسینیه‌ها، در طول راه، در تماس‌های فردی و جلسات خصوصی با جوانان، آثار تربیتی فراوانی است. چه «توبه‌های نصوحی» که انجام می‌گیرد، چه تبیین مسائل فکری، که آثار تبلیغات سوء الحادی کفار بعثی را از ذهن‌ها می‌زداید.

مردم هم منتظر شنیدن این تبلیغات و ارشادها هستند، با علاقه‌ای که به «زوار پیاده» دارند، و با احترامی که برای علما و سادات کاروان‌ها قائلند، این استقبال‌ها و پذیرایی‌ها، از زائرین را برای خود، افتخار و برای زندگیشان، برکت می‌شمارند.

به علاوه، روستاییان و عشایر هم، که محرومان همیشگی و ستم‌دیده‌گان حاکمان بعث هستند و مهر علی^۷ و ولای اهل بیت را در دل دارند، با عالمان دین درد دل می‌کنند و مشکلاتشان را برای آنان بازگو می‌کنند. از سوی دیگر، زائران هم با رنج و محرومیت آنان آشنا می‌شوند و اظهار همدردی می‌کنند و گاهی هم اگر از دستشان کاری برآید، دریغ نمی‌کنند.

در این کاروان‌ها، از همه ملیت‌ها شرکت دارند. افغانی، هندی، ایرانی، عراقی، تبتی، پاکستانی، طلبه و غیرطلبه، همه با هم و همراه هم‌اند. انسجام و وحدتشان، نوعی «تبلیغ عملی» است.

ساکنان منطقه مسیر راهپیمایی، به استقبال می‌آیند، گروه‌ها را به مهمانی دعوت می‌کنند و از صمیم قلب و عاشقانه از این «راهیان کربلا» پذیرایی به عمل می‌آورند.

به خصوص راه کنار شط، که پر پیچ و خم است، از تسلط کامل نیروهای حکومتی بیرون است. راه، مشکل و ناهموار و خاکی است، منطقه، محروم و مستضعف است و به این مسیر، رسیدگی‌های عمرانی نمی‌شود. دسته‌ها و کاروان‌های شرکت کننده، از مناطق مختلف می‌آیند. بعضی از این «موکب»ها، سابقه‌ای طولانی و آداب و رسومی خاص و دیرینه دارند. شاید برخی از این دستجات، مانند هیأت «طویرج»، نزدیک به سیصد سال سابقه داشته باشد.^[388]

این مراسم و زیارت پیاده کربلا، چنان با دل و جان و فرهنگ و عقیده مردم عجین شده است که نمی‌توانند از آن دست بردارند. اگر نروند، احساس گناه می‌کنند. هرچند رژیم بعث عراق، برای این حرکت‌ها محدودیت‌هایی ایجاد می‌کند، ولی جلوی اصل قضیه را نمی‌تواند بگیرد و هرگاه فشار وارد می‌کند و سختگیری نشان می‌دهد، با عکس‌العمل مردم، در نجف و کربلا مواجه می‌شود.

در هر صورت، این برنامه‌ها، زمینه مساعدی برای حرکت بر ضد نظام بعثی حاکم بر عراق است. مردم، با الهامی که از سیدالشهداء می‌گیرند، موضع خود را علیه «یزید»ها و «هارون»ها و «حجاج»ها و «متوکل»های عصر، که بر ملت مظلوم عراق مسلط‌اند، بروز می‌دهند.

بعثی‌ها، هرچند با شیوه‌های گوناگون سیاسی و فرهنگی، سعی در انحراف افکار از اهداف عمیق سیدالشهداء دارند و می‌کوشند تا مراسم عزاداری و سنت‌های زیارت عتبات را - اگر نتوانند تعطیل و ممنوع کنند - مسخ و بی‌محتوا کنند، لیکن، مردم نیز آگاهند و همه تلاش‌های گسترده یازده ماهه رژیم بعث را، در طول ده‌روز ماه محرم، بی‌نتیجه می‌سازند و با استمداد از شعائر حسینی و زیارت قبور ائمه، روی در روی امواج تبلیغاتی بعثیان می‌ایستند.

رژیم بعث، و زائران کربلا

دشمنی حزب بعث عراق، با مذهب تشیع و شعائر اسلامی، نیازی به شاهد و دلیل ندارد. تاریخ معاصر عراق مظلوم، سراسر جنایت حکام عقلی و خصومت آنان با دین و حوزه‌ها، و شعائر حسینی و احکام قرآن است. آنان از هنگامی که بر گرده ملت مسلمان عراق، تسلط یافتند، در اجرای مأموریت‌های محوله به آنان، نسبت به زائران قبر حسین^۷، محدودیت‌ها، سختگیری‌ها و مراقبت و کنترل شدیدی را به کار بسته و با زوار و عزاداران، با غیرانسانی‌ترین شیوه‌ها برخورد و رفتار کردند.

دانشجویان، کارمندان و نظامیان را از رفتن به زیارت قبر سیدالشهداء^۷ منع کردند و از سوی دیگر، مأموران خود را بین مردم پخش کردند تا نسبت به آنان، کارهای تجسّسی و اطلاعاتی انجام دهند.

مردم، به هر قیمتی بود، در حفظ شعائر عاشورا، به ویژه مراسم زیارت پیاده امام حسین^۷ کوشیدند و بالأخره، کار به جایی رسید که به دنبال بخشنامه رسمی رژیم بعث، مبنی بر ممنوعیت زیارت پیاده کربلا در سال ۱۳۹۷ هجری قمری مردم با زمینه‌سازی برای مقابله با رژیم، حرکت عظیمی را پی‌ریزی کردند و نیروهای دولتی هم، با به کارگیری تانک‌ها،

زره پوش ها و هواپیماها، راه پیمایی زائران پیاده حسین^۷ را در مسیر (نجف - کربلا) در هم کوبیدند و هزاران نفر را بازداشت کردند.^[389]

این «حرکت عظیم» - که به تفصیل آن را خواهیم آورد - گرچه در سال ۱۳۹۷ هجری بود، لیکن ریشه ها و سوابقی در سال های گذشته داشت که خوب است کمی از جلوتر، پا به پای حوادث، پیش بیایم. چون شکل گیری این نوع جنبش ها، بیشتر از «نجف» شروع می شد، برخورد سرکوب گرانهٔ بعثی ها هم، بیشتر متوجه مرکز ثقل این حرکت و خاستگاه این نهضت بود.

از شب نهم محرم سال ۱۳۹۰ هجری قمری، رژیم عراق، با اعمال فشار، محدودیت هایی را در اجرای برنامه های سنتی شیعه و شعائر دینی به وجود آورد. از جمله، دسته های عزاداری ماه محرم را شدیداً تحت کنترل قرار داد، و به همین منظور، درهای صحن مطهر حرم امیرالمؤمنین^۷ را بست (درهای معروف به «در مسلم بن عقیل» و «در شیخ طوسی»). مردم، آن شب، تظاهرات کردند. در حالی که عکس العمل اعتراض آمیز خود را بر ضد این مقررات نشان می دادند. سپس با چوب و کفش و... به مأموران حمله کردند و به طرف یکی از غرفه های صحن که محلّ مأمورین بود و قائم مقام استاندار نجف و یکی از مسؤولین حزب بعث نجف هم در میانشان بود، هجوم آوردند.

معجزه بی سابقه ای که آن شب به وقوع پیوست، گشوده شدن درب صحن مطهر بود (درب شیخ طوسی) و این کرامت مولای^۷، شور و حماسهٔ مردم را افزون تر کرد و شعارهایی دربارهٔ این پیروزی تازه سر می دادند. پس از آن، به محلّ مخابرات پلیس حمله کرده، آنجا را ویران ساختند. نیروهای امدادی رژیم آمدند و به روی مردم، آتش گشودند. اما مردم به قرارگاه پلیس هجوم بردند. درگیری های پراکنده تا نیمه شب ادامه داشت و در این تظاهرات، یک نفر کشته و عده ای هم مجروح شدند. به دنبال حادثه فوق، نیروهای رژیم، برای کنترل اوضاع انفجار آمیز، دست به یک سری اقدامات پیشگیرانه زد.^[390]

آن سال گذشت، و چند سال دیگر نیز. لیکن عشق حسینی، در دل ها شعله می کشید و تلاش های عمال بعثی هم نمی توانست با زور و فشار و تهدید، آن را خاموش کند. باز هم شب عاشورایی دیگر:

در سال ۱۳۹۵ هجری، شب عاشورا، دیگر بار، نجف اشرف صحنهٔ تظاهرات زائران گشت. این بار، مردم همراه خود، سلاح سرد حمل می کردند. در بازار و خیابان های نجف، گردش کردند و به صحن امیرالمؤمنین^۷ وارد شدند. یکی از خطیبان، در سخنان حماسی و پرشوری که ایراد کرد، رژیم بعث را رسوا ساخت.^[391]

در ایام اربعین همان سال نیز، نیروهای فریبکار بعثی، که برای بهره برداری تبلیغی از مراسم زیارت دست به کار شده و تصاویری از حسن البکر (رئیس جمهور وقت) و صدام را به صحنه آورده بودند، با عکس العمل شدید مردم روبرو شدند. جمعیت زواری که از نجف، عازم زیارت کربلا بودند، آن تصاویر را پاره کردند و عزاداری به تظاهراتی تبدیل شد که شعارهایی بر ضدّ حزب بعث و حسن البکر و صدام می دادند و پیوند خود را با اولیای دین، و خصومت خویش را با رژیم حاکم اظهار می کردند.

نهضت پیاده‌روی اربعین

سال ۱۳۹۶ هم گذشت. با شور حسینی مردم نجف، در عاشورا و اربعین، برخورد خشونت بار مأموران بعثی با زائران حسین^۷، کینه آنان را نسبت به سلطه حاکم جور افزود و برای سال بعد، با آمادگی بیشتر و تمهیدات گسترده‌تری قدم به میدان نهادند و عشق سوزان خویش را نسبت به سیدالشهداء^۷ نمایاندند.

شب عاشورای سال ۱۳۹۷ هجری یک گروه پیشمرگ امام حسین^۷ که با هم پیمان شهادت بسته بودند، خروج کردند. آن گروه انقلابی، پرچمی خون‌آلود را، به نشانه فداکاری و سمبل قیام و شهادت، برافراشته بودند. افراد گروه، به سلاح سرد، مجهز و مسلح بودند و کارشان به درگیری با مأموران بعثی انجامید. تعدادی از مأموران، زخمی شدند و بقیه، هراسان و وحشت‌زده، از مقابل این گروه فدایی و فداکار گریختند. به دنبال این حرکت تند، عده‌ای از آن قهرمانان دستگیر شدند و زیر شکنجه‌های سخت جلادان قرار گرفتند.

مردم تصمیم داشتند که در روز وفات امام‌زین‌العابدین^۷ در همان سال، تظاهراتی برپا کرده و از رژیم حاکم، آزادی زندانیان را بخواهند. ولی بنا به عللی، این حرکت، به اربعین موکول شد تا در آن مراسم، اقدامی جدی‌تر به عمل آید و در همان مناسبت زیارتی بود که مردم خواستار نابودی رژیم بعث شدند و فریاد برآوردند و با مشت، به پیکار سرنیزه‌های حاکم بغداد برخاستند.

«نجف»، شهر امام علی^۷، شهر دلیرمردان شیعه امیرالمؤمنین، به پا خاست و در ایام اربعین سال ۱۳۹۷ هجری قمری، نهضتی عمیق و حرکتی موج‌خیز را پی ریخت. تظاهرات عظیم و گسترده‌ای که با شرکت اقشار وسیع مردم برپا شد، چهار روز طول کشید و زائران پیاده، مسیر طولانی «نجف - کربلا» را در مدت چهار روز طی کردند. چهار روزی که همراه با برخوردهای شدید و حماسه‌های ماندگار و شور علوی و حسینی بود، چهار روزی که عمق عشق به حسین بن علی^۷ و کینه از یزیدیان زمان و بعثیان حاکم بر عراق را نشان داد.

بیشتر حوادث این روزها، در بیابان‌های مسیر بین این دو شهر اتفاق افتاد و نظام غفلقی از آن وحدت و تجمع و خروش و نهضت انقلابیون، به شدت به هراس افتاد.

گرچه نفس آن پیاده‌روی و حرکت موکب‌های زیارتی در آن مسیر و با آن شرایط و خصوصیات، نوعی اعتراض و مبارزه با سلطه حکومت به حساب می‌آمد، لیکن شعارها و روحیات خروشان مردم بر ضد مأموران، حساسیت آن را افزایش داده بود و این بار، زیارت پیاده، حال و هوای دیگری داشت.

در این راهپیمایی، هرکس در حدّ توان خود و از ابعاد گوناگون، سهمی داشت. در زمینه‌سازی این حرکت عظیم و انقلابی، از نقش حساس خطبای دینی و وعاظ آگاه و شجاع، نباید غافل بود. آنان از مدت‌ها پیش، با استفاده از سنگر منبر و مجالس اباعبدالله الحسین^۷ مردم را به مبارزه با دشمنان خدا و درگیری و اعتراض به رژیم بعث، دعوت و تشویق می‌کردند و از این راه، روحیه شهادت‌طلبی و فداکاری را زنده می‌ساختند. موجی غیرقابل کنترل، در احساس‌های درونی مردم پدید آمد که به بیرون هم لبریز شد و همه تدابیر مأموران را به کام خود کشید. آشکارا، در پیش چشم و

گوش دوست و دشمن، اعلام شد که: لحظه شروع، ساعت ۱۱ صبح روز ۱۵ ماه صفر خواهد بود. اینگونه اعلام که دلگرمی حرکت کنندگان به نیروهای عظیم را می‌رساند، هم در روحیه مردم تأثیر حماسی شدیدی داشت و هم نیروهای امنیتی رژیم بعث را بیشتر به وحشت انداخت.

کار گروهی از جوانان نیز، تهیه پلاکاردهای فراوان و نصب آنها بر در و دیوار و معابر و مجامع عمومی بود که مردم به شرکت در راهپیمایی اربعین دعوت شده بودند. اینگونه تبلیغات، چند روزی بود که انجام می‌گرفت. روز ۱۷ صفر، در یکی از این تابلوها نوشته بود:

«اهالی محترم نجف!... برای زیارت پیاده قبر ابا عبدالله الحسین ۷ آماده شوید».

گروهی که مسئولیت نصب تابلوها و پلاکاردها را در نقاط مختلف شهر به عهده داشتند، برای استتار و مخفی کاری، و برای فریب مأمورین، لباس‌های نظامی پوشیدند تا کمتر مورد سوءظن قرار بگیرند. از این پلاکاردها، در بین دسته‌ها، حسینیه‌ها، هیأت‌های عزاداری، خانه‌ها و محله‌های نجف و کوفه پخش شد و به دیوار برخی از ادارات دولتی الصاق گردید. در بعضی از این اعلامیه‌ها هم از بعثی‌ها درخواست شده بود که از «حزب بعث کافر» بیرون آمده و پا به پای مردم، در راهپیمایی اربعین شرکت کنند و به حسین ۷ و یارانش اقتدا نمایند.

نجف، لحظات پیش از به راه افتادن سیل خروشان مردم را می‌گذراند و جاده «نجف - کربلا»، در انتظار قدم‌های برکت‌خیز و استوار و سنگین این کربلایان میثاق بسته با نجف بود.

آغاز حرکت

مردم به راه افتادند. هنگام حرکت زائران اربعین، پرچم‌های سبزرنگی به چشم می‌خورد که بر آنها، جمله (نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ) نقش بسته بود. این کلام، رنگ و مفهوم سیاسی داشت و رمز مبارزه توده مردم با رژیم حاکم بود. گروه تبلیغی، پرچم سبز بزرگ دیگری هم فراهم کرده بودند که بر روی آن، این جملات می‌درخشید: «بسم الله الرحمن الرحيم . يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ . صدق الله العلي العظيم . نجف اشرف».

یک بار مأموران، در منطقه «خان النص»^[392] حمله ناموفقی را به پرچم بزرگ ترتیب دادند. مردم هم با دیدن خصومت مأموران، بیشتر پیرامون علم بزرگ را گرم نگه می‌داشتند. پرچم سفید دیگری در مراسم به چشم می‌خورد که گیراتر بود و چشم‌ها و دل‌ها را به سوی خود جلب می‌کرد. با رنگ سرخ، بر آن نوشته بود: «شعار ما عشق حسین ۷ است . خون رگ‌های ما، فدای تو باد ای پدر شهیدان!» - «شعارنا حُبُّ الحسین . نَفْدِيكَ بِدِمَائِنَا يَا أبا الشهداء».

بالآخره... لحظه فراموش نشدنی و بزرگ و تاریخی فرا رسید.

۱۵ صفر سال ۱۳۹۷ هجری ساعت ۱۱ صبح (مطابق با سال ۱۳۵۶ شمسی)

سیل پرخروش مردم، به راه افتاد. گروه‌های فراوانی از طبقات گوناگون، همه میدان‌ها و خیابان‌ها را پر کردند و به راهپیمایان پیوستند. نیروهای امنیتی که شهر را در کنترل داشتند، تصمیم به مقابله گرفتند. درگیری‌هایی در چند نقطه شهر،

بین مردم و کماندوهای دولتی پدید آمد. تظاهرکنندگان، پرچم‌های سبزرنگ کوچک را که با جمله {نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ} مزین بود، برافراشتند. پیشاپیش پرچم‌ها و پرچمداران نیز، پرچم بزرگ سبزرنگ، با شعار {يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ} به چشم می‌خورد.

امواج گسترده مردم، در شهر گردشی کردند و از مقابل استانداری که می‌گذشتند، عده‌ای به ساختمان استانداری هجوم آوردند، در حالی که شعارشان چنین بود: «به خدا قسم، هرگز حسین^۷ را فراموش نخواهیم کرد» - «أَبَدٌ وَاللَّهِ مَا نُنْسِي حُسَيْنًا». این، گوشه و تعریضی به مزدوران بعثی بود که با ترفندهای گوناگون می‌خواستند مردم را از «کربلای حسین» ممانعت کنند و شور حسین‌طلبی را از دل‌ها بیرون کنند.

پیش به سوی حرم حسینی

جمعیت زائر، با شور بیشتری راه کربلا را در پیش گرفت. درحالی که رو به کربلا راه افتادند، چنین می‌خواندند: «ای حسین! اگر دست‌ها و پاها را هم قطع کنند، باز هم به سوی تو، شتابان و متشکل، خواهیم آمد».^[393] بیرون از شهر، تعدادی دیگر به آنان پیوستند. امواج خروشان مردم، با شعارهای اسلامی - حماسی، به «خان‌الربیع» که ده کیلومتر با نجف فاصله داشت رسیدند. زنان متعهد در این حرکت، نقش مهمی داشتند. گروه انبوهی از زنان، در مدخل شهر نجف، با سخنان و شعارهایی حماسی و انقلابی، از تظاهرکنندگان استقبال می‌کردند. شب شد. تصمیم بر آن گرفتند که آن شب را در آن محل بمانند، تا فردا، همزمان با طلوع مجدد خورشید، راه کربلا را پیش گیرند. از نخستین ساعاتی که به «خان‌الربیع» رسیدند، زائران، در یک برنامه کاملاً مردمی، تدابیری جهت حفظ امنیت مردم از هجوم نیروهای بعثی به کار گرفتند. عده‌ای هم، مقدار زیادی سنگ، جمع‌آوری کردند که اگر با هجوم نیروهای محاصره‌کننده بعثی روبرو شدند، بتوانند به مقابله برخیزند. از طرف گردانندگان راهپیمایی، برنامه‌ریزی دقیق، برای مقابله با هر حادثه‌ای شده بود. آنان، راه‌های ورودی به منطقه را در کنترل خود داشتند و مزدوران بعث، از هر جا که می‌خواستند داخل افراد، نفوذ کنند و عناصر فعال را شناسایی و دستگیر کنند، با سنگباران مجاهدان زائر که در کمین بودند، مواجه می‌شدند و ناچار، عقب‌نشینی می‌کردند.

آن شب، سحر شد. در فجر صادق، نماز صبح را برپا داشتند و آماده ادامه راه به سوی کربلا بودند. مردم خبر شدند که تعدادی از اتومبیل‌هایی که برای زائران، مواد غذایی می‌آورد، از سوی مأموران توقیف شده و از رسیدن آنها به کاروانیان کربلا جلوگیری کرده‌اند. مردم خشمگین، به طرف مأموران شتافتند و ماشین‌ها را از محاصره آنان آزاد ساخته و راهی به سوی کاروانسرا گشودند. در این برخورد که میان تظاهرکنندگان و مأموران پیش آمد، مأمورین از وخیم‌تر شدن اوضاع، ترسیده و گریختند.

بار دیگر، حرکت راهپیمایان شروع شد. راه اصلی «نجف - کربلا» در اختیار و سیطره مردم بود و تظاهرکنندگان اتومبیل‌های پلیس را کنترل و تعقیب و گاهی توقیف می‌کردند. مقامات امنیتی، برای اعزام افرادشان به منطقه، از

اتوبوس‌های مسافربری و وسایل نقلیه عمومی استفاده می‌کردند تا شناخته نشوند. ولی مردم، متوجه این توطئه شدند و ماشین‌های عمومی را هم تفتیش و بازرسی می‌کردند و اگر به مأمور بعثی بر می‌خوردند او را تنبیه می‌کردند. راهپیمایان زائر حسین^۷، در هر اتوبوسی که عکس‌های صدام و حسن البکر را مشاهده می‌کردند، تصاویر را پاره می‌کردند و با خشم و نفرت، شعارهایی بر ضد حکومت و علیه نیروهای ترسوی پلیس، تکرار می‌کردند و با بیان جرایم حکومت و افشای ستمگری‌های بعثی‌ها برای مسافران، روشنگری و تبلیغ مواضع و اهداف خویش می‌نمودند و شعار می‌دادند که:

«تاریخ نجف، نهضت حسینی را ثبت خواهد کرد.

پلیس نجف، ترسو است، هیچ توطئه‌ای بر ضد حسین^۷ موفق نمی‌شود.

ای صدام، دستت شکسته باد، نه ارتش و نه مردم، هیچ کس تو را نمی‌خواهد!

ای اباالفضل! به نفع ما برخیز، که «عقل»، بر ضد ما توطئه کرده است...»

و از اینگونه شعارهای ضددولتی بر زبانشان بود و فریاد می‌کشیدند که: ای بعثی‌های کینه‌توز! نام و یاد حسین، هرگز در نجف، محو نخواهد شد!

صبح ۱۷ صفر، یکی از مأموران با لباس‌های شخصی، تلاش می‌کرد که وارد کاروانسرا شود. نگهبانان انقلابی و هشیار، از او کارت شناسایی درخواست کردند. مأمور، وحشترده، به لکنت زبان افتاد و رنگ از چهره‌اش پرید. او را بازداشت کرده و تفتیش نمودند. همراه او لیستی یافتند که در آن، نام عده زیادی از شرکت کنندگان در راهپیمایی، و نیز، شماره اتومبیل‌های امدادگر نوشته شده بود. او را به «حسینیه» منتقل کردند. و... دیگر بار، حرکت را آغاز کرده، به طرف کربلا راه افتادند.

گزارش به مأموران دیگر رسیده بود. برای مقابله با شور حسینی زائران، مأموران خود را به آن محل رساندند. اما وقتی رسیدند که «کاروان کربلا» حرکت کرده بود. به ناچار، عده‌ای از افراد باقیمانده در کاروانسرا را بازداشت کردند. خبر دستگیری اینان به راهپیمایان رسید. با اینکه یکی دو کیلومتر از آنجا دور شده بودند، لیکن عده‌ای از آنان برگشتند و با مأموران به زد و خورد پرداختند. صدای «یا حسین» زائران، با صفیر گلوله مزدوران بعثی در هم آمیخت و در این برخورد، یک زن و یک نوجوان به شهادت رسید و عده‌ای هم مجروح شدند. ولی این عده توانستند برادران بازداشت شده خود را از اسارت بعثیان نجات دهند و با حمله به اداره بعثی‌ها در آن محل، اشیای موجود در آنجا را از بین بردند. و... راه کربلا را، دوباره در پیش گرفتند.

شهادت‌طلبان

حرکت پرشور زائران، فضایی از حماسه و ایثار و معنویت پدید آورده بود. روحیه شهادت‌طلبانه آنان بیشتر و بالاتر شده بود.

حتی جمعی از قبایل مسلمان میان راه، به دنبال شنیدن خبر خشونت‌های رژیم بعث با زائران، به راهپیمایان پیاده کربلا پیوستند و آمادگی خود را برای حمایت از آنان ابراز کردند، گرچه این موضعگیری و عمل انقلابی، به دستگیر شدن عده‌ای از جوانانشان انجامید.

نقش زن مسلمان و انقلابی عراقی در این تظاهرات، قابل توجه است. زنان در یک دست، مشعل دعوت و هدایت داشتند و در دست دیگر، پرچم جهاد بر ضد حکومت بعث. سلاح و لوازم ضروری را پنهان می‌کردند و مخفیانه به دست مجاهدان می‌رساندند و مردان را تشجیع و تحریک به مبارزه می‌کردند. در جریان این راهپیمایی عظیم هم، نقش آنان در حضور فعال در صحنه، چشمگیر بود. گاهی هم روی در روی مأموران رژیم علفی می‌ایستادند و شعار می‌دادند، گاهی سنگ پرتاب می‌کردند.

در میان دستگیر شدگان این ماجرا و تظاهرات نیز، گاهی زنان وجود داشتند و این نشان دهنده فعالیت سیاسی آنان در این پیاده‌روی انقلابی به سوی کربلا^۷ حسین بود.

با رسیدن اخبار حوادث روز ۱۷ صفر به شهرهای دیگر، مردم از هرسو جهت شرکت در تظاهرات، در راه‌هایی که به «کربلا» منتهی می‌شد تجمع کردند. به خصوص، راه «طویر یح - کربلا» شاهد ازدحام شدیدی بود.

مجدداً رژیم، اعلام کرد که حرکت پیاده به سوی کربلا، آزاد است و با این اعلام لغو ممنوعیت، می‌خواست خشم توده‌های انقلابی مردم را فرونشاند. ولی مردم، هشیارتر شدند و مراقبت‌های خود را برای مقابله با هر توطئه‌ای افزودند. و آن شب، کلمه رمز «اربعین» را به عنوان «اسم شب» میان خود توزیع کردند و شعارهای انقلابی بیشتر شد. تابلوی سیاه بزرگی را برافراشتند که با رنگ سفید، بر آن نوشته بود:

«اینجا قبر شهیدان است».

از طرفی هم، مزدوران رژیم، با استفاده از تاریکی شب، در گوشه و کنار، اقدام به ربودن و دستگیری بعضی افراد می‌کردند و بعضی از اتوبوس‌ها و اتومبیل‌های عادی را برای کنترل اوضاع و دستگیری عناصر فعال در راهپیمایی، مورد استفاده قرار می‌دادند.

رویارویی «تن» و «تانک»

خورشید روز هجدهم صفر طلوع کرد. زائران به راه افتادند، به سوی کعبه شوق و منای عشق، «کربلا». رژیم بعثی عراق، برای ارباب زائران پیاده قبر سیدالشهداء و مقابله با این سیل خروشان معنویت عظیم، سلاح‌ها و تجهیزات نظامی خود را به کار گرفت. دو فروند هواپیمای میگ، در سطح بسیار پایین، از بالای سر زائران پیاده عبور کرد. سرعت پرواز، چنان بود که دیوار صوتی شکست، ارتعاش شدید حاصل از صدای غرش میگ‌ها، سبب شکستن شیشه اتومبیل‌ها شد. پس از آن، تعداد زیادی تانک و نفربرهای زرهی و ادوات دیگر راه همراه با مأموران بسیاری با تجهیزات کامل، به منطقه فرستادند. نیروهای چشم و گوش بسته و مأمور، ابتدا به محاصره راهپیمایان پرداختند. مأموران نظامی که به عنوان مقابله با اخلا لگران شورشی فرستاده شده بودند، همین که هنگام عمل، خود را در مقابل راهپیمایی

عزاداران حسینی دیدند که علائم سوگواری و پرچم و علم در دستجات خود حمل می کردند، برخی شان حالت سرپیچی از فرمان مافوق پیدا کرده و به مردم پیوستند. چرا که وجدان بیدار و تحریف نشده آنان، به زشتی ایستادن در مقابل جمعیت زائران کربلا را شهادت می داد و آنان، هرچه بودند، بالأخره از سرزمین عراق و مابین النهرین بودند که فرهنگی غنی مردم آن را در طول سالیان دراز، سیراب و اشباع کرده بود.

نصرت خداوند، آن روز آشکار شد و امداد الهی، به یاری زائران آمد. دو فروند از هواپیماها آتش گرفت. یکی در دریاچه «رزازه»، نزدیکی کربلا سقوط کرد و دیگری در نزدیکی فرمانداری مسیب. و خلبان و سرنشینان آنها هلاک شدند. جالب اینجاست که وقتی کارشناسان فنی را برای بررسی علت سقوط هواپیما آوردند، آنان هیچ عامل مشخصی را برای آن نتوانستند بیابند. ناچار اعلام کردند که سقوط، به علت نقص فنی بوده است. اینجا بود که یکی از حاضرین، از روی استهزاء و طعنه، گفت: سقوط، به خاطر اختلال فنی نبوده، بلکه ناشی از «اختلال حسینی» بوده است.

پیوستن برخی از نظامیان به دسته های عزادار زائر، یکی دیگر از مظاهر لطف الهی و امدادهای معنوی او بود که روحیه انقلابیون را بالا می برد و ضربه روحی سنگینی به نیروهای دولتی وارد می ساخت.

تانک ها برای ترساندن مردم و ایجاد رعب و وحشت، به میان آمده بودند. در حالی که تانک ها حرکت می کردند، بعضی از تظاهرکنندگان، روی تانک رفته و به نفع اسلام و امام حسین^۷ و بر ضد حکومت بعث کافر شعار می دادند. یک تظاهرکننده دیگر، خود را جلوی یکی از تانک ها انداخت، تا تانک از روی جسدش بگذرد و شهید و قربانی راه عقیده اش گردد. یکی از خدمه تانک، بیرون آمد و او را از جلوی تانک کنار کشید، در حالی که می گفت: «ما هم مثل شما مظلوم هستیم».

رسیدن به کربلا

موجی که از نجف برخاست، به کربلا رسید.

مقاومت، رشادت، حماسه و هشیاری زائران اربعین، به ثمر رسید. مردم زائر، علی رغم همه فشارها، تهدیدها، ممانعت ها و سرکوبی ها، به «کربلا» رسیدند. دیدار مرقد حسین^۷، مرهمی بر زخم دل ها و تسکینی بر گام های آزرده و پای پرآبله و پیکر کتک خورده آنان بود.

رنج سفر، با زیارت کربلا، راحتی یافت. ابتدا، به حرم حضرت ابوالفضل^۷ رفتند تا مراتب وفاداری خویش به درس های عاشورا را، به آن آموزگار وفا و رادمردی ابراز کنند. از حرم عباس بن علی^۷، به حرم سیدالشهداء مشرف شدند. در این مسیر، لباس خونین یک شهید را نیز، همراه پلاکاردهایی که بر آنها، جمله «نجف، چهار شهید تقدیم کرد» به چشم می خورد، حمل می کردند. در مدخل صحن حرم ابوالفضل^۷ و امام حسین^۷ با مأموران برخورد و درگیری پیدا کردند.

زائران، وارد حرم حسینی شدند. پس از ورود، مأموران همه درها را بستند و فقط یک در باز بود که مأموران برای بستن آن هم تلاش می کردند تا زائران را در محاصره قرار داده و افراد مورد نظر را دستگیر کنند. زائرین علی رغم شدت

عمل مأموران، از آن یک در بیرون آمدند. صحنه برخورد، به مناطق اطراف حرم کشیده شد. درحالی که صدای «یا حسین، یا حسین» زائران، در خیابان‌ها و میدان‌ها طنین افکن بود، از سیدالشهدا یاری می‌طلبیدند تا از ظلم یزیدیان مهاجم خلاص شوند.

هزاران نفر دستگیر شدند. عناصر اصلی و محرکین عمده این تظاهرات حماسی را مورد شکنجه قرار دادند. هفت نفر از این چهره‌های مبارز، زیر شکنجه به شهادت رسیدند که این شهدا، به‌طور عمده از کسانی بودند که همواره در مراسم عزاداری سیدالشهدا و برپایی مجالس مذهبی و سوگواری برای خاندان عصمت و طهارت، فعالانه شرکت و حضور و نقش داشتند. ۱۶ نفر دیگر نیز به حبس ابد محکوم شدند.

ترسیمی از مسیر حرکت پیاده زائران اربعین، از نجف تا کربلا، سال ۱۳۹۷هـ

هر حرکتی، خواه‌ناخواه، دیر یا زود، تأثیر خود را بر افکار و اراده‌ها و آگاهی‌های مردم می‌گذارد. اخبار آن برخوردها وقتی به درون زندان‌های عراق رسید، زندانیان نیز، همصدا با انقلابیون بیرون، به شعارها و موضع‌گیری‌های ضد دولت پرداختند و حتی در مواردی، زندانیان با هرچه که در اختیار داشتند، به مأموران حمله کردند. گرچه مراسم زیارت پیاده کربلا، و حرکت پرشور و پرشکوه زائران، در آن سال از طرف حکومت بعث عراق، به شدت سرکوب شد، ولی تأثیرات خود را در بیداری مردم و بسیج و تشکل آنان بر ضد رژیم و افشای ماهیت خبیث حاکمان بغداد نشان داد و نقطه عطفی در مبارزات مردم مسلمان عراق گردید.^[394]

* * *

در سال‌های اخیر نیز، حکومت بعث عراق، در سال ۱۳۷۰ش برای درهم کوبیدن حرکت انقلابی شیعیان با انواع سلاح‌ها مردم را در نجف و کربلا به خاک و خون کشید و با توپخانه، گند و بارگاه حسینی را مورد هجوم قرار داد. این جنایت‌های بی‌نظیر، سبب شد که رهبر معظم انقلاب، حضرت آیه الله خامنه‌ای اعلام عزای عمومی کرد و اطلاعیه‌ای صادر نمود و حمله وحشیانه به عتبات را محکوم کرد و آن را بازآفرینی اندوه‌های عاشورا خواند. شرح آن درگیری‌ها و اهانت‌ها در اینجا نمی‌گنجد.^[395]

کاظمین، جلوه مظلومیت

امام رضا^۷ فرمود:

هرکس قبر پدرم را در بغداد زیارت کند، مثل کسی است که رسول خدا^۹ و قبر امیرمؤمنان^۷ را زیارت کرده است.^[396]

سرزمین عراق، غیر از سیدالشهدا^۷ و شهیدان کربلا، چهار گوهر جهانتاب دیگر را در دل خود دارد که آسمان آن دیار را روشن ساخته‌اند:

- عبد صالح خدا، زندانی بغداد، موسی بن جعفر^۸

- جوان‌ترین امام شهید، جوادالائمه، حضرت امام محمد تقی^۷

- امام مظلوم، حضرت هادی، علی‌النقی^۷

- پدر بزرگوار امام‌زمان، حضرت امام حسن عسکری^۷

دو گوهر نخست، در «کاظمین» به خاک آرمیده‌اند و دو خورشید دیگر در «سامرا».

آنکه به زیارت عتبات عالیات در عراق می‌رود، بی‌شک به آستان بوسی این چهار امام در کاظمین و سامرا مشرف می‌شود. از این‌رو در این بخش، نگاهی به این شهر مقدس داریم و عرض ادب به پیشگاه آنان که شرافت بخش این تربت پاک گشته‌اند.

آنانکه پاره‌های تن پیامبرند، و هر کدام، با ستم جائران در گوشه‌ای از خاک، پراکنده گشته‌اند. آنچه در کاظمین، کهربای جان‌زائر است، مرقد دو امام بزرگوار، امام موسی بن جعفر و امام جواد^۸ است.

نه آثار باستانی این شهر، نه سابقه دیرین این دیار که به پیش از میلاد مسیح می‌رسد، و نه به خاطر آنکه روزی به نام «مقابر قریش» شهرت داشته است، و نه به خاطر آنکه این گورستان قریش را پس از بنای بغداد در سال ۱۶۴ هجری به دست منصور دوانیقی در غرب این پایتخت عباسی بنا کردند و نام قدیمش «شونیزیه» بوده است.

هرچند امروز هم، هر کس در گوشه و کنار این دیار بچرخد، به بقایای بناهای باستانی بر می‌خورد که از روزگاران کهن مانده است و شکوهی تأمل برانگیز دارد؛ لیکن پرچاذبه‌ترین اثر ماندگار این دیار، مرقد منور فرزندان فاطمه، دو امام معصوم از نسل رسول خداست که چون نگینی مکرر، زینت بخش این شهر است.

از آن پس که امام کاظم^۷ در ۲۵ رجب ۱۸۳ هجری در ۵۵ سالگی در تربت پاکش آرمید، سپس امام جواد^۷ در آخر ذی‌قعدة ۲۲۰ هجری در این شهر مدفون گردید، این شهر به تدریج به «کاظمین» شهرت یافت. این دو نور، هر دو جلوه‌ای از یک حقیقت ناب بودند. بدین سبب این حرم شریف را، حرم کاظمین و حرم جوادین هم گفته‌اند، چه اینکه امام کاظم، همان امام جواد است و هر دو، هم کاظمند و هم جواد. هر دو «باب الحوائج» اند و برآورنده نیازهای سائلان و متوسلان.

زیارت مرقد امام کاظم^۷ در روایات، همپای زیارت پیامبر و امیرمؤمنان و سیدالشهدا^۷ به حساب آمده است. در دوران‌هایی هم همچون کربلا، مورد سختگیری سلطه‌های جور بوده و زیارت قبر این دو امام، آسان و بی‌خطر نبوده است.

از امام رضا^۷ می‌پرسند: پاداش کسی که قبر پدرت را زیارت کند چیست؟ پاسخ می‌دهد: بهشت! پس آن را زیارت کن. [397]

در روزگاری که دیواری بر مقابر قریش احاطه داشته و قبر امام به آسانی در دسترس نبوده و مخالفان اهل بیت هم سیطره داشته‌اند، امامان به لحاظ تقیه، دستور می‌دادند که از پشت دیوار، زیارت کنند. حسین بن یسار واسطی که فضیلت

زیارت امام کاظم را از امام رضا می‌شنود که همتای زیارت حضرت رسول است، می‌پرسد: «اگر بیم داشتم و نتوانستم وارد آنجا شوم؟»

حضرت فرمود: «از پشت دیوار سلام بده».^[398]

به مرور زمان، قبه و بارگاهی بر مزار این دو امام بنا شد. در سال ۳۳۶هـ به دستور معزالدوله، حرم کاظمین تجدید بنا گردید، با ساختمانی نو و ضریح و دو گنبد که بر روی قبر ساختند و دیواری پیرامون آن.

سابقه تاریخی کاظمین، نشان از خراب شدن‌های مکرر دارد. چه با سیل‌های متعدد و طغیان آب و چه با هجوم فتنه‌گران به این شهر و قتل و غارت و تخریب. اما هر بار، باز هم مرمت و آبادان می‌شد و این منطقه مسکون می‌گشت. در قرن پنجم، در اواخر حکومت آل‌بویه، حرم شکوه و موقعیت و آراستگی بیشتری یافت و مرقد کاظمین، جاذبه‌های معنوی فراوان برای زیارت و سکونت در اطراف این حریم نورانی پیدا کرد.

اینک، حرم کاظمین، با دو گنبد طلایی و چهار گلدسته زرین، ضریحی زیبا و مقدس را در بر گرفته است که درون آن، دو قبر مقدس از دو امام پاک و معصوم است، همچون صندوقی که دو گوهر نفیس را در خود نهان دارد. آمیختگی هنر و دین و تلاقی ذوق هنری و احساس معنوی و عشق به اهل بیت را که در هنر مسلمانان تجلی یافته است، در مجموعه حرم کاظمین می‌توان دید.

روزی که به دستور هارون الرشید، امام کاظم^۷ به دست سندی بن شاهک با خرمای زهرآلود، در زندان مسموم و شهید شد و آنگاه، پیکرش را روی «جسر بغداد» نهادند، سپس شکوهمندانه تشییع شد و در غرب بغداد، در مقابر قریش به خاک سپرده شد، تصور نمی‌رفت این مدفن پاک، روزی مزار عاشقان گردد.

کاظمین، از دیرباز مورد توجه خاص پیروان حق بوده است و شخصیت‌ها و عالمان فرزانه در آن زیسته و در گذشته و به خاک سپرده شده‌اند. فقها و علمای بزرگی هم در آنجا تلاش علمی داشته و حوزه علمیه برپا داشته‌اند و در مبارزات عظیم بر ضد دشمنان اسلام و مهاجمان به وطن اسلامی، قامت مردی افراشته‌اند.

از مدفونین در آستانه کاظمین می‌توان یاد کرد:

- «ابن قولویه قمی» (متوفای ۳۶۸هـ) که پیش پای امام کاظم^۷ مدفون است.

- «شیخ مفید» (متوفای ۴۱۳هـ)، استاد سیدرضی و سیدمرتضی.

- «خواجه نصیر طوسی» (متوفای ۶۷۲هـ)، در سردابی در حرم موسی بن جعفر^۷ به خاک سپرده شد.^[399] و این، بنا

به وصیت خودش بود که در حرم کاظمین دفن شود.^[400]

- «فرهاد میرزا» (متوفای ۱۳۰۵هـ) مؤلف قمقام زخار.

و... بسیاری دیگر از چهره‌های باایمان و نیکان و صالحان.

در این مختصر، نه مجالی برای پرداختن به شخصیت والای حضرت کاظم^۷ و امام جواد^۷ است، نه با حجم محدود و مختصر این نوشته تناسب دارد.

اما برای کسی که به دیدار این حرم می‌رود، دلی شکسته و جانی شیفته و قلبی عارف لازم است، تا زیارتش همراه با معرفت و بصیرت باشد. از این‌رو، مرثیه این خورشید خفته بر خاک و زندانی بغداد را می‌آوریم.

و چه می‌توان کرد؟ سرمایه ما همین دل‌های سوخته و اشک‌های ریزان است. اینک، سوگنامه «کاظم آل‌محمد»:

دیده‌ها، «عبد صالح» خدا را می‌جوید، دل‌ها، عشق پاکان را می‌پرورد و چشم و دل، سراغ تو را می‌گیرد، که تو، تجسم عبودیت و تبلور صلاح و طهارتی.

تو، قربانی استقامت و پیشوای راست قامتی.

تو، امام مظلوم و مسموم، زجر دیده زندانی جفایی،

ای امام!... ای ردپوش محنت در راه خدا، ای جرعه‌نوش جام بلا، ای به عشق مولا مبتلا، ای کاظمینِ تو، قبله اهل ولا!...

ای حجت حق، ای کعبه عشق، ای منزلگه شوق!

تا «حق» را از زندان اتهام بیرون آوری، زندانی طاغوتیان شدی،

تا ذهن تیره تاریخ را روشن کنی، به زندان‌های تاریک، تن دادی و آغوش گشودی،

تا عزت امامت را تثبیت کنی، ظلمت محبس ستم را تحمل کردی،

تا شرف دین و آبروی «علی» را حفظ کنی، همدم سلسله سنگین و حلقه‌های زنجیر شدی.

تا غرور فرعون «هارون» را در هم شکنی، موسی وار، از نیل بلا گذشتی،

ای زندانی بغداد!... ای شب‌زنده‌دار عابد، ای شیر بسته به زنجیر!

خلفای عباسی می‌پنداشتند که با بند زدن به پای حق‌پوی تو، می‌توانند راحت را ببندند و با افکندن گُند و زنجیر بر دست و گردنت، قامت افراشته‌ات را به ذلت کشند، و با محبوس ساختن، محبت تو را از دل حق‌پرستان بیرون کنند. اما غافل از آنکه نور را نمی‌توان پوشاند و عطر حقیقت را نمی‌توان پنهان کرد.

تو رفتی، اما راه تو، در گام‌های زندانیان مبارز، ادامه یافت، ناله‌های دردمندانه‌ات، در فریاد خشمگین امت‌های انقلابی انعکاس داشت،

عزت تو، الهام‌بخش ستم‌دیدگان شد، عشق تو، هر دل را خانه خود کرد، نام تو، تاریخ حماسه‌های مقاومت را زینت بخشید، شهادت مظلومانه‌ات، رسواگر سلطه شکنجه و شلاق گشت، و جای کبود تازیانه‌ها بر پیکر نحیف تو، خطوط روشنی از سیه‌روزی حکام جور را ترسیم کرد.

ای کاظم آل‌محمد! ای مهار حکمت و حلم، بر دهان کف آلود خشونت و خشم!

غضب، از حلم تو خشمگین می‌شد، و صبر از صبر تو بی‌طاقت می‌گشت. حکومت ستم، از نستوهی تو، به ستوه می‌آمد، و مقاومت جائران، از مقاومت تو درهم می‌شکست، و زندانبانان، اسیر صفا و عبودیت تو می‌شدند، و محبس به

محبس، شب‌زنده‌داری تو را جابه‌جا می‌کردند، زندان به زندان، ایمان و ذکر و تهجد تو را به بند می‌کشیدند، پای اراده‌ات را به حلقه‌های کین و حسد می‌آزردند،

تن رنجورت را در ژرفای تاریک مطامیر، محبوس و معذب می‌کردند، و جنازه مطهرت را مظلومانه و غریبانه، تشییع می‌نمودند...^[401]

شگفتا...! که دوش تشییع کنندگان، آن کوه سکینه و وقار را چگونه تاب آورد؟ و «جسر بغداد»، چگونه آن پیکر را که به عظمت عرش بود، تحمل کرد؟

سلام بر تو، که وارث نیکان و آبروبخش نیاکانی!

سلام بر تو، که نیازمندان را باب‌الحوائجی،

سلام بر نام معطر و زیبایت، که الهام‌بخش صبوری و شکیبایی است، سلام بر سجاده‌ای که از اشک هایت خیس می‌شد، و بر زمینی که پیشانی و صورت بر آن می‌نهادی، و بر آن دست‌ها، که به درگاه خدا می‌گشودی،

سلام بر گوهرهای غلطانی که از آسمان چشمانت بر گونه نورانی‌ات می‌چکید،

سلام بر کُند و زنجیری که از بوسه بر دست و پایت، قداست یافت، سلام بر مرقد نور افشانت، که آسمان تیره عراق را روشن ساخته است، سلام بر تو، و بر پدران، و فرزندان، و بر شیفتگان و پیروانت،

سلام بر تو که مایه افتخار اسلامی، و شیعه، به وجود تو می‌بالد، و ایران، همراه عشق تو، پیکر فرزندان بسیاری از نسل تو را در آغوش کشیده است.

خراسان، راضی است که «رضا»ی تو را دارد،

شیراز، حمد می‌کند که «احمد» تو در آنجاست،

قم، «عاصمه» تشیع و فقاقت، «معصومه» تو را دربر دارد،

و شهرها و روستاهای بسیار، نوادگان تو را، چونان گنجی در سینه‌های خود به امانت نگه می‌دارد، و هر کدام، منبع برکت‌های فراوان!

حتی «حوزه علمیه»، درخت پرثمری است که در بوستان حرم دخترت روییده و شکوفه‌ای است که بر شاخه «حرم اهل‌بیت»، شکفته است. و... انقلاب اسلامی ایران، عطیه‌ای الهی، به دست پیشوا و امامی «موسوی» نسب بود، که خون «اهل‌بیت» را در رگ‌ها و محبت «عترت» را در دل داشت.

سلام بر آن امام‌معصوم و مظلوم، درود بر این امام رهبر راحل.

اما نگاهی هم به سخاوت پرپر، حضرت‌جواد^۷ که در کنار جدش آرمیده است.

در اینجا نیز، هدف شناساندن چهره و شخصیت «جوادالائمه» نیست.

امام‌محمدتقی، حضرت‌جواد^۷، پیشوایی که بیست و پنج بهار را رویاند و شکوفاند و خود، فروزان‌تر از خورشید، تابید و درخشید و خورشید را به خجلت واداشت.

آنکه سخاوت باران را داشت، و کرامت دریا را و زلالی آب را. آنکه «جود»، قطره‌ای بود، در پیشانی بلندش، و «علم»، غنچه‌ای بود از گلستان وجودش، و «حلم»، گوهری بود، از گنجینه فضایلش.

«جواد» بود، «تقی» بود، «منتجب» و «مرتضی» بود، فرزند «رضا» بود، راضی به قضا بود. علمش گسترده چون دریا بود. مأمون عباسی با همه دشمنی‌اش با او، چاره‌ای جز اعتراف به فضیلت «ابن‌الرضا» نداشت، تا آنجا که دخترش را به همسری امام درآورد.

شخصیت حسد برانگیز امام جواد^۷ چنان بود که دستگاه خلافت، از حضور آن حضرت در مدینه، بیمناک بود و از به هم پیوستن قطرات ولایت‌هواداران می‌ترسید که رودی عظیم و دریایی موج‌خیز پدید آید. این بود که امام را از مدینه به بغداد احضار کرد. ام‌الفضل، دختر مأمون که همسر او بود، همراهش به بغداد آمد.

خورشید حیات امام در بغداد غروب کرد، در بیست و پنج سالگی، آن هم با دسیسه خلیفه و هم‌دستی ام‌الفضل.

آه... که این زهر، چه جگرهایی را از آل‌رسول دریده و سوخته است.

از امام مجتبی^۷ گرفته، تا حضرت کاظم و امام رضا و اینک حضرت جواد، جوان‌ترین امام شهید، که در اتاقی در بسته، چشم انتظار جرعه‌ای آب، با جگر سوخته و مسموم، به شهادت می‌رسد. و این، زمانی است که از احضار امام به بغداد، به فرمان «معتصم عباسی» هنوز یک سال نگذشته است، و چه بی‌وفاست این دنیا!

از روزی که در هفت‌سالگی داغ پدر دید و به سوگ «ثامن‌الائمه» نشست، تا روزی که غریبانه جان سپرد، حدود ۱۹ سال گذشت. سال‌هایی پر آشوب و خفقان بار.

ولی شخصیت پرفروغ امام از همان خردسالی که به امامت رسید، چنان جاذبه داشت که زبانزد خاص و عام شد. ره‌گشای معضلات فکری، فقهی و اعتقادی امت بود و دشوارترین سؤال‌ها را بی‌درنگ پاسخ می‌داد و چرا نه؟ که علمش الهی بود و وصل به دریا.

سرانجام، این حجت الهی در سال ۲۲۰ هجری به شهادت رسید و در همان مقابر قریش، پشت قبر مطهر جدش امام موسی کاظم^۷ به خاک آرامید.

اکنون، حرم کاظمین، با دو گنبد خورشیدگون، دو شاهد تابان بر دو آفتاب درخشانی است که در این گوشه از خاک عراق مدفونند.

و کدام دل است که به شوق زیارت این دو حرم نپرد؟ و کدام دیده است که بر مظلومیت این شهید جوان نگیرد؟ سلام بر او، که جواد امامان و امام جوادان است، و سخاوتی پرپر است در عنفوان جوانی!...

سامرا، حرم دو خورشید

شهری است، میان بغداد و تکریت در شرق دجله.

نام اصلی آن «سُرَّ مَنْ رَأَى» بوده است. بحث تاریخی و جغرافیایی نمی‌کنیم. اینجا هم مثل کاظمین، در پی سر نهادن بر آستان دو امام معصومی هستیم که با جور خلفا شهید و مظلومانه در خانه خویش به خاک سپرده شدند.

عصر زندگی امام‌های و امام‌عسکری 8، از دوران‌های سخت برای اهل‌بیت بود. خلفای عباسی برای نظارت و کنترل هرچه بیشتر نسبت به ارتباطات ائمه با هواداران‌شان، آنان را در شهر نظامی سامرا نگه داشته بودند. «عسکر» و «مُعسکر»، نام شاخص این منطقه نظامی بود و بدین جهت بود که امام یازدهم به حضرت عسکری لقب یافت. در روزگار توسعه دامنه نیروهای نظامی عباسیان، سامرا به عنوان لشکرگاه آنان انتخاب شد. شهری که سه سال طول کشید تا آماده گردد. آنگاه معتصم بغداد را رها کرد و ساکن سامرا شد و سپاه ۲۵۰ هزارنفری خویش را هم آنجا اسکان داد.

اینگونه بود که سامرا پایتخت هشت خلیفه عباسی گشت، از معتصم (سال ۲۱۸) تا معتمد (سال ۲۷۹) که آخرین خلیفه عباسی بود که سامرا را پایتخت قرار داد.

امام‌های ۷، بیست سال از عمر خویش را اجباراً در سامرا گذراند و سرانجام در ۴۱ سالگی، به دستور متوکل عباسی به شهادت رسید (سال ۲۵۴ هجری) و در همان منزل مسکونی خویش مدفون گشت. امام حسن عسکری نیز که همراه پدر در این شهر به سر می‌برد، در سن ۲۸ سالگی در سال ۲۶۰ هجری به دست معتمد عباسی به شهادت رسید. او نیز در همان خانه، کنار قبر پدرش به خاک سپرده شد. به این دو امام، «عسکرین» هم می‌گویند.

امام‌زمان ۷ نیز در همین شهر و در همین خانه به دنیا آمد و آغاز غیبت او هم از همین خانه بود. خانه وسیع این دو امام، دیواری داشت و پنجره‌ای به بیرون، و خادمی که به آنجا رسیدگی می‌کرد. زائران قبر مطهر این دو امام، اغلب از پشت پنجره آن دو مزار را زیارت می‌کردند و با مشقت‌ها و ناامنی‌هایی مواجه بودند. در سال‌ها و قرن‌های بعد، بارها مرقد این دو امام، تعمیر شد و عمارت‌هایی در آن منطقه ساختند تا به وضع امروزی رسید که حرمی باشکوه، گنبد طلایی بزرگ و صحن‌هایی باصفا نشان از عشق‌های پاک و معنوی شیفتگان هنرمند می‌دهد که در اینگونه بناهای مذهبی خود را به ظهور می‌رساند.

آستان مقدس عسکرین نیز همچون بسیاری از حرم‌های مطهر در طول تاریخ از آتش کینه‌ها و شعله فتنه‌ها مصون نبوده است، اما بارها با کمک و همت توانگرانی نیک‌دل و شیفتگانی مخلص، تعمیر و مرمت شده است.

اگر امروز، حرمی مصفاً، رواق‌هایی دلگشا و آینه کاری شده و گنبد بزرگ طلایی و صحن‌های وسیع و گلدسته‌هایی شکوهمند را شاهدیم، همه به سرانگشت معجزه آسای عشق‌های پاک علاقمندان فراهم آمده است. و این شعله مقدس و دیرپای، هرگز از کانون دل‌ها رو به خاموشی و سردی نگذاشته و نخواهد گذاشت.^[402]

روزگاری در سامرا، وضعیت نابسامانی حاکم بوده است، هم از جهت معیشت مردم و وضع اقتصادی، هم از لحاظ فرهنگی و رفتاری. اغلب مردمانش اهل سنت بوده‌اند. شیعیان اهل‌بیت عصمت و زوار گرانقدر این قبور مطهر، چندان امنیت نداشتند.

اما در قرن اخیر، با هجرت «میرزای شیرازی» از نجف به سامرا و تشکیل جلسات بحث و تدریس، این شهر طراوت و نشاط بیشتری یافت و «حوزه علمی سامرا» در شمار عظیم‌ترین مراکز علمی شیعه درآمد و مرکزی برای فقه و علمای دینی گشت.

میرزای شیرازی با فتوای تاریخی تحریم تنباکو، بار دیگر نفوذ معنوی علمای شیعه را از قلب سامرا به جهانیان اعلام کرد. بزرگانی همچون: سید حسن صدر، سید محسن امین، سید شرف‌الدین، کاشف الغطاء، محمدجواد بلاغی، شیخ آقابزرگ تهرانی، مرحوم مظفر، همه از تربیت یافتگان مکتب علمی حوزه سامرا بودند و توانستند شکوه و افتخارات شیعه را پاسدار باشند.

به‌وجود آمدن کتابخانه‌های متعدد و حوزه‌های درسی پربار و محافل علمی و ادبی و شعری در سامرا، همه مدیون مجاهدات میرزای بزرگ و علمای برجسته شیعه است.

اینک حرم امام‌هادی و امام‌عسکری در قلب سامرا، چون نگینی می‌درخشد و دل‌های عاشقان را جذب می‌کند. حرمی که پیکر پاک دو حجت خدا را در دل دارد، نیز قبر «حکیمه»، دختر امام‌جواد^۷ و عمه امام‌حسن‌عسکری را که هنگام ولادت امام‌زمان در آن خانه ماند و شاهد قدرت‌نمایی پروردگار شد. نیز قبر «نرجس»، مادر امام‌زمان، که پشت مرقد امام‌حسن‌عسکری^۷ قرار دارد. مزار «سمانه» مادر امام‌هادی و «سوسن» مادر امام‌حسن‌عسکری نیز در همین حرم شریف است. به‌علاوه بسیاری از بزرگان و فرزندان هم در آستانه این دو امام بزرگوار مدفونند.

در شهر سامرا، سرداب مقدسی است که زیارتگاه شیعیان است.

زائران سامرا، بوی یار را از این دیار استشمام می‌کنند و معتقدند که آخرین محلی که امام‌زمان^۷ از آنجا پنهان شده است، همان سردابی است که در خانه امام‌عسکری بوده است.

پیش از شروع «غیبت صغری» نیز، آخرین باری که جمعی از پیروان، آن حضرت را دیدند، در همان خانه و همان سرداب بود تا این ملاقات، از چشم نامحرم عباسیان دور و پنهان باشد.

امروز هم در سامرا دری وجود دارد به نام «باب الغیبه» یا «غیبه‌المهدی» که از دوران خلفای عباسی مانده است و نقش و نگاری برجسته و خطوطی زیبا بر آن نقش بسته است. پلکانی که راه ورود و خروج سرداب است، به یک غرفه شش ضلعی منتهی می‌شود و دارای بیست پله است. در انتهای غرفه مستطیل شکلی، در چوبی یادشده قرار دارد و در پشت این در، اتاق کوچکی است که طول آن یک متر و ۸۰ سانتی‌متر و عرض آن ۱/۵ متر است و به‌عنوان محل غیبت امام‌زمان مشهور است. در گوشه‌ای از همین اتاق نیز چاهی معروف به چاه غیبت قرار دارد.^[403]

این داستان و باور، ریشه در همان ماجرای تاریخی دارد که پس از شهادت امام‌حسن‌عسکری^۷ و نماز خواندن حضرت مهدی^۷ بر پیکر پدر بزرگوار، مأموران خلیفه، خانه را محاصره کردند و همه‌جا را گشتند و اتاق به اتاق را تفتیش کردند، تا از آن فرزند ماه‌رخسار و خورشیدصفت، اثری بیابند. هرچه بیشتر گشتند، کمتر اثر و نشانی یافتند.^[404]

و از همانجا بود که غیبت حضرت آغاز شد و آن خورشید ولایت در پس پرده غیبت قرار گرفت و چشم‌ها در انتظار رؤیتش ماند.

سرداب مطهر که در مجموعه نورانی حرم سامرا قرار دارد، جای متبرّکی است و مستحب است امام‌زمان را در آنجا زیارت کنند. زیارتنامه حضرت در آن محل، در کتب دعا آمده است. ^[405]

راستی... کجاست آن ذخیره الهی و امید انسان‌ها؟

سلام بر آن نور پنهان و خورشید فروزان.

سلام بر او، آنگاه که به نماز می‌ایستد، به رکوع می‌رود، سر به سجده می‌نهد، دست به قنوت بر می‌آورد.

آنگاه که می‌نشیند... و آنگاه که بر می‌خیزد!... سلام بر مهدی ۷.

تحليل محتوایی زیارتنامه‌ها

ادب کلام، در محضر امام

سخن گفتن «زائر» در حضور معصوم^۷، ویژگی ممتازی را می‌طلبد. زیرا، نه زائر به دیدار یک انسان عادی رفته است، و نه زیارت یک کار ساده و کم‌ارج و بی‌بهاست. دیدار یک زائر، از مزار حجت خدا و زبان گشودن به تمجید و ستایش و عرض حال و طرح سؤال، ادبی را می‌طلبد که این ادب، هم در رفتار و سلوک زائر، هم در کلام و متن گفتارش بروز و جلوه یابد. در مواجهه با امام معصوم و هنگام تشریف به زیارت مرقد پاک و نورانی ائمه اطهار و اولیای دین، چه باید گفت؟ چه باید خواست؟ چگونه باید شروع کرد؟ با چه تعبیراتی باید ستود؟ چگونه باید آنان را واسطه و شفیع قرار داد؟ با عنوان کردن چه مطلبی باید رابطه روحی برقرار کرد؟ با بیان چه فضیلتی باید عشق و ارادت را نشان داد؟ چه کلامی باید گفت که شایسته مقام آنان باشد؟

متنی که به عنوان «زیارتنامه» از سوی امامان صادر شده است، راهگشای کیفیت ارتباط و شیوه رعایت ادب کلام در برخورد با معصومین است. زیارت‌های «مأثور»، که به عنوان یک «اثر» از ائمه نقل شده، راهنمای ماست که امامان را چگونه مورد خطاب قرار دهیم و چه نکاتی را عنوان کنیم و چگونه زیارت کنیم و چه بخواهیم. گرچه ما می‌توانیم در زیارت‌ها، به زبان خویش آنچه را می‌توانیم در ثنا و ستایش حجج الهی بیان کنیم، اما هرگز به پای بیان معصومین نمی‌رسد، زیرا آنان، امام شناس تر و به مقامات خویش، واقف تر از ما و آنچه را که آنان به پیروان خویش تعلیم دهند که در مزارهای ائمه خوانده شود، عمیق تر، صحیح تر، غنی تر، زیباتر و متعالی تر است. همانگونه که در نیایش الهی در «نماز»، متنی که باید خواند، «سوره حمد» است که کلام خدا بخشی از «قرآن» است و خدا را با کلام خودش، بهتر می‌توان ستود و نیایش کرد، در گفتگو با ائمه نیز، کلامی را که خود آنان القاء کرده و تعلیم نموده‌اند شایسته تر است که در حضورشان گفته و خوانده شود. از این رو، بجاست که سیری در مضمون زیارتنامه‌ها داشته باشیم، تا بدانیم در این متون مقدس و شریف، چه مطالب و معارفی مطرح است و چه نکاتی مورد توجه و عنایت ائمه بوده که بنا به اهمیتش، در زیارتنامه‌های تعلیمی آنان انعکاس یافته است.

محتوای زیارتنامه‌ها

آنچه به عنوان متن «زیارت»، در دسترس ما و در کتب ادعیه و زیارت است، برخی کلام و انشا و آموزش ائمه است که سند آنها در کتب حدیث نقل شده و بعضی انشای علمای بزرگ است. در این بحث، عنایت روی زیارت‌های مأثوره و منقوله از معصومین است. چرا که کلامشان از فصاحت و بلاغت و جنبه ادبی بیشتری برخوردار است و مضامینش قابل مقایسه با کلام غیر معصومین نیست.

راویان و پیروان ائمه، همانگونه که به نقل سخنانشان در زمینه فقه و احکام و اخلاقیات و تفسیر و عقاید، اهتمام می‌ورزیدند، آنچه را هم که به عنوان زیارت از امامان می‌شنیدند، ثبت و نقل می‌کردند و به دست دیگران می‌رساندند. و این، شیوه‌ای در حفظ «میراث امامت» بود.

زیارتنامه‌ها، برخی لحن کلی و عام، نسبت به همه ائمه دارد و بعضی مخصوص امام خاص یا مناسبت ویژه یا مکان معینی است. از جمله زیارتنامه‌های معتبر و جامع، زیارت «امین‌الله» و زیارت «جامعه کبیره» است. علامه مجلسی & پس از نقل زیارت جامعه کبیره و توضیح برخی از فرازها و شرح لغاتش، می‌نویسد:

«من در شرح اندکی از این زیارت، کلام را گسترده ساختم - هرچند به‌خاطر پرهیز از طول دادن، حقش را ادا نکردم - برای آن جهت بود که متن این زیارت، از همه زیارتنامه‌های دیگر، از نظر سند صحیح‌تر و از نظر مورد و کاربرد، عام‌تر و از نظر لفظ، فصیح‌تر و از نظر معنی، بلیغ‌تر و رساتر و از نظر شأن و ارزش، والاتر است و عده زیادی از عالمان بزرگ دین، به شرح این زیارت پرداخته و کتاب‌ها تألیف نموده‌اند...»^[406]

برای درک مفاهیم متعالی و زیبایی که در زیارتنامه‌ها مطرح شده است، نیاز به کلید خاص آن، یعنی «آشنایی به زبان عربی» لازم است. ترجمه‌ها، هر قدر هم که زیبا باشد، نمی‌تواند بسیاری از آن معانی بلند را برساند، و چه بسا در شرح یک جمله، باید صفحاتی نوشت تا مفهوم جمله‌ای را به صورتی بلیغ، نشان داد. و از همینجاست که کتاب‌هایی در شرح بعضی از زیارتنامه‌ها، به‌خصوص «جامعه کبیره» نگاشته شده است.

آنچه در مضمون زیارتنامه‌ها آمده، بسیار گسترده است. اگر بخواهیم مجموعه آنها را به‌صورتی موضوعی و مدوّن - و البته جامع - استخراج کنیم، فهرست عظیمی از عنوان‌ها و مفاهیم در زمینه‌های گوناگون خواهد شد. محورهای کلی این مباحث را می‌توان در چند عنوان عام، تلخیص کرد. به قرار زیر:

- مسائل اعتقادی، توحید، نبوت، صفات خدا...

- شناخت ائمه، اوصاف و فضایلشان.

- تاریخ زندگی و عملکرد اولیای دین و مظلومیت‌های آنان.

- پیوندهای «ولایتی» بین زائر و پیشوا، و همسویی در فکر و موضع و عمل و اقدام.

- افشاگری بر ضدّ ستمگران حاکم و جنایت‌هایشان در حق طرفداران «حق» و طالبان «عدل».

- توبه و تبری، شفاعت، توسل، دعا و... معارفی از این دست.

- طرح آرمان‌های والا و خواسته‌های متعالی و نیازهای برتر.

- و... برخی موضوعات دیگر، که بهتر است آنها را با ارائه شواهد و نمونه‌هایی از متن زیارتنامه‌ها بررسی کنیم.

آنچه هنگام مطالعه این متون، به‌وضوح به چشم می‌خورد و به ذهن می‌آید، این است که امامان شیعه، با توجه و عنایت کامل، از این طریق در صدد بیان «معارف اسلام» بوده‌اند و در قالب یک متن زیارتی، بسیاری از آنچه را که جزء عقاید صحیح اسلامی است، یا ارزش‌های والای مکتبی یا فضایل برجسته ائمه دین به‌شمار می‌رود، یا حقایق مسلم

تاریخی درباره اهل بیت پیامبر و ماجرای زندگیشان در رابطه با حق است، و آنچه را که جزء تکالیف شیعه و وظایف قلبی و زبانی و عملی آنان نسبت به اولیای دین و حجت‌های خداست، بیان کرده‌اند.

به این صورت، «زیارت»، یک مکتب تعلیمی و تربیتی شیعه است که زیارتنامه‌ها، به عنوان متن آموزشی و کتاب درسی، در این «مکتب معنوی» می‌تواند مورد دقت قرار گیرد.

البته ابعاد سیاسی و اجتماعی هم در آنها وجود دارد که به آنها اشاره خواهد شد. این، با شناخت شرایط سیاسی و جو حاکم بر عصر ائمه، آسان‌تر فهمیده می‌شود.

1. زیارتنامه و اعلام مواضع

تلاش و تحرک انسان‌ها وقتی از عقیده و بینشی نشأت گیرد و تابع اصول و ملاک‌هایی باشد، این نشانه «موضع» داشتن انسان است.

آنکه در مسائل فکری و یا شیوه‌های برخورد عملی، به اصول و مبناهایی پایبند است و در راه حفظ آنها می‌کوشد و حرکات و سکنات خود را با آن مبنا و اصول، هماهنگ و منسجم می‌کند، او انسان «موضع‌دار» است.

بر خلاف آنان که در کارها و اندیشه‌هایشان، از معیارهای خاصی تبعیت نمی‌کنند و به چیزی پایبند نیستند و اصولی بر خط فکری یا جریان عملی آنان حاکم نیست، انسان‌های موضع‌دار، دقیقاً برعکس آنان، سعی در منطبق ساختن افکار و اعمالشان با آن مبانی و اصول دارند.

پیروی یک شخص از اصول پذیرفته شده‌اش را، داشتن موضع و حفظ موضع می‌گوییم، با این حساب، «موضع» را می‌توان در چند قسمت به خاطر سپرد:

۱- مواضع اعتقادی

۲- مواضع اخلاقی

۳- مواضع سیاسی

داشتن موضع، در همه برخوردها و رابطه‌ها و برداشتها تأثیر و انعکاس خود را نشان می‌دهد. رعایت آن موضع در عمل، «موضع‌گیری» به حساب می‌آید، گرچه موضع‌گیری، به‌طور عمده در مسائل سیاسی و اجتماعی مطرح است، اما همچنان که اشاره شد، در میدان‌های «اعتقاد» و «اخلاق» هم کاربرد مؤثری دارد و باید داشته باشد.

بر پایه آنچه گفته شد، وقتی بنا باشد که داشتن موضع در افکار و رفتار انسان تجلی بیابد، با دقت در اثر و عمل اشخاص می‌توان به «مواضع» آنان دست یافت.

طرفداری‌ها، شعارها، رابطه‌ها، دید و بازدیدها، مصاحبه‌ها، موافقت و مخالفت‌ها، استقبال و بدرقه‌ها، پیام‌ها و نامه‌ها و تلگراف‌ها، تبریک‌ها و تسلیت‌ها، تماس‌ها و حساسیت نشان دادن‌ها و... همه تا اندازه‌های کم و زیاد، می‌توانند بیانگر مواضع اشخاص باشند. از دقت در جهت و مضمون این‌ها، می‌توان خط فکری کسی را شناخت و جناح اجتماعی او را دریافت و به محتوای اندیشه‌اش پی برد. به‌ویژه، اگر این فرد یا این افراد، کسانی باشند که در سخن‌ها و نوشته‌ها و

برخوردهای خود، دقت داشته و روی حساب، حرف بزنند و عمل کنند، به نحوی که بتوان افکار و آثار و رفتارشان را «ملاک» و سند قرار داد.

در زیارتنامه‌ها، از آنجا که کلام معصومین: و آموزش امامان شیعه است، می‌توان ملاک‌یابی و «موضع‌شناسی» کرد و در مورد شیعه‌ای که این کلمات را در مزار، از روی عقیده بر زبان می‌راند چنین حسابی گشود.

«اعلام مواضع»، هم به صورت سخن و هم به صورت عملی، قابل اجراست. گاهی خود یک عمل، اعلام موضع است، گاهی نفس رفتن به جایی و شرکت در جمعی و حضور در جلسه‌ای، گویای مواضع انسان است، هرچند انسان، کلامی هم نگوید و اظهار نظری هم نکند. گاهی هم سخنان و آراء، گویای مواضع انسان است.

در «زیارت»، چه بسا رفتن به سر مزار شهیدان و زیارت قبور اولیای دین و امامان معصوم، خود، بیانگر مواضع است. خواندن زیارتنامه‌ها (با محتواها و شعارهایی که به آنها خواهیم پرداخت) نشانی دیگر بر آن است.

اعلام و بیان موضع، و نشان دادن آن در عمل، علاوه بر تأثیری که روی خود شخص دارد و او را نیرومندتر و دلیرتر می‌کند و به ایمانش به مواضع فکری و عملی خود می‌افزاید، به دیگران هم، خط و فکر و جهت می‌دهد. چراغ راهنمایی است که هنگام رسیدن به تقاطع راه‌ها و چهارسوی اندیشه‌ها و گذرگاه‌ها و معرض دیدها و قضاوت‌ها، «خط» انسان را نشان می‌دهد و دیگران را در مسیر و جریان «حرکت» و «جهت» خویش قرار می‌دهد.

زائر، پوینده‌ای است که در گذرگاه زمان و معبر تاریخ، با زیارتش، با حضورش و با زیارتنامه خواندنش نشان می‌دهد که در چه خطی است و به چه جریان‌حقی وابسته است، و با چه کسانی و بر چه کسانی است، طرفدار چیست و مخالف کیست؟

متن زیارتنامه‌ها، به صورت مؤکد و فراوان، شامل این «اعلام مواضع» و تصریح به راه و خط و رهبری و جناحی است که زائر امام، در آن قرار دارد و در رابطه با همان «موضع» هم، به «زیارت» آمده است.

تصریح به قبول یک رهبری، اعلام نفی رهبری‌های دیگر است. خود را در خط رهبری ائمه دانستن و معرفی کردن، پاسخ «لا» به همه داعیه‌داران و علم‌افرازان و طاغوت‌ها و قدرت‌های ضدخدایی و مخالف حق و قانون‌های متزلزل و سلطه‌های ضدبشری و قانونگذاران یکسونگر کافر است.

به زیارت حجت خدا و امام معصوم و رهبران الهی رفتن، دربر دارنده همه این اهداف و مواضع است. این همان مسئله «تولی» و «تبری» را می‌رساند که از شاخه‌های اساسی دین و از نشانه‌های بارز «دینداری» است و ضرورت پایبندی به آنها، نه به صورت ظاهری و تنها در شکل، و نه فقط در حد «حب» و «بغض» قلبی و درونی، بلکه در متن عمل و رفتار و سلوک اجتماعی و برخوردهای سیاسی، از مسلمات «خط مکتبی» یک مسلمان متعهد و «موضع‌دار» است.

پیگیری این موضع و موضوع را در متن زیارتنامه‌ها، با توجه به برخی تعبیرات و شعارها و شعائر می‌توان روشن‌تر انجام داد.

2. سلام‌ها و لعن‌ها

«سلام»، سکه رایج زیارت‌هاست.

معمول‌ترین و بیشترین تأکیدی که در زیارت‌نامه‌ها به چشم می‌خورد، «سلام» دادن به امام و پیامبر یا شخصیتی است که زیارت می‌شود.

سلام، شعار اسلام و نشان ویژه امت محمدی است و تحیت و درودی است که خاص آیین توحید می‌باشد: «السَّلام تَحِيَّةٌ لِّلْمَلَأَنَ...» [407]

مسلمان، هنگام ورود به یک خانه، شعارش سلام است. [408]

و اگر کسی در خانه نبود، باید بر خود سلام داد، که این سلام، درودی از سوی خداست «تَحِيَّةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ». [409] و چون خداوند و فرشتگانش بر پیامبر، درود می‌فرستند، مؤمنان هم موظف و مأمورند که بر آن حضرت صلوات و سلام بفرستند. [410]

آیات دیگر قرآن، سرشار از این تحیت و درود است. سلام بر مؤمنان [411]، سلام بر بهشتیان [412]، سلام بر مؤمنان پاکی که به بهشت می‌روند و اجر صبرشان سلام الهی است [413]، سلام بر بندگان برگزیده خدا [414] و نیز سلام بر نوح، سلام بر ابراهیم، سلام بر موسی و هارون، سلام بر الیاسین، سلام بر مرسلین و دیگر سلام‌ها در کتاب خداوند مطرح است، و سلام، نام خداوند است. [415]

سلام، ابراز دوستی و خیرخواهی و طلب سلامتی و رمز محبت و علاقه و پیوند و چراغ سبز آشنایی است و نشان دهنده پیوند بین زائر و مزور و ارتباط ایمانی و فکری میان آن دو است.

حضور بر مزار امام، و سلام دادن، نوعی شعار به نفع جبهه حق است که در وجود امام، تجلی یافته و نوعی تقویت جناح ایمان و همبستگی با خط پاکی و تقواست.

در زیارت‌نامه‌ها، سلام بر فرشتگان مقرب پروردگار، سلام بر انبیای بزرگ الهی، سلام بر ملائکه موکل از سوی خداوند بر مشاهد شریفه، سلام بر آدم و نوح و ابراهیم و.. رسولان دیگر داده می‌شود. این، علاوه بر اعتقاد به وجود پیوند و ربط، میان «خدا- انبیا و اوصیا - فرشتگان» اعلام ارتباط بین مسلمان زائر با این جهان ملکوت و بیان همبستگی عملی با این جریان حق تاریخی و اسوه‌یابی و الگوگیری از آنان است.

در زیارت‌ها، زائر، گاهی سلام خویش را نثار امام شهید و حجت پروردگار می‌کند، گاهی هم سلام خدا و رسول و اولیا و فرشتگان را به عنوان تحیت، تقدیم می‌دارد. جمله «السَّلام عَلَیْکَ»، در خطاب به شخصیت‌های مورد زیارت، فراوان به چشم می‌خورد و به دنبال این جمله، اوصاف و فضایل و مناقب و برجستگی‌های آن شخص مطرح می‌شود. سلام، بهانه‌ای است برای ستایش مقامات بلند امام و پیامبر، سلام، تیترو سرفصل اشاره به شایستگی‌های آن بزرگان است.

در پی این تکیه کلام، که «ترجیع‌بند» منشور عمیق زیارت‌نامه‌ها محسوب می‌شود، یک دنیا معارف دین و تاریخ زندگی و کمالات روحی و فضیلت‌های معروف و شناخته شده ائمه ذکر می‌شود.

سلام گفتن و درود و تحیت فرستادن بر چنین وجودهای ارزشمند و اسوه‌ای، زائر را هم در این خطّ و مدافع این ارزش‌ها قرار می‌دهد.

وقتی در زیارتنامه‌ها، از ائمه به عنوان: دوستان و یژة خدا و برگزیدگان بندگان او و یاران خالص پروردگار و کانون معرفت و محبت خدا و دعوت کنندگان به حق و اطاعت کنندگان مخلص امر و نهی الهی و... ستایش می‌شود، و به آنان به عنوان متقین بزرگ، سروران پاک، دریچه‌های ایمان، امانتداران خدا، و چراغ‌های فروزان در ظلمت‌ها و مشعل‌های هدایت و پرچم‌های راستی و پناه مردم و نمونه والا و حجج پروردگار و... سلام داده می‌شود،^[416] عشق به این اوصاف و کشش به سوی این فضایل، در دل و جان زائر هم پدید می‌آید و پیوند او با ائمه، در این رابطه‌ها مستحکم می‌شود.

اینگونه سلام‌ها، نشانه علقه درونی و گرایش باطنی و توجه به این ارزش‌هاست و نوعی اعلام هبستگی و پیوند و «ولایت».

در مقابل آن، «لعن» هم وجود دارد. در همین زیارتنامه‌ها که درود به پاکان و رسولان و امامان و اهل کمال و معنویت فرستاده می‌شود، ننگ و نفرت و نفرین و لعنت هم بر دشمنان آنان، که دشمنان حق و عدل و نیکی و پاکی هستند، فرستاده می‌شود.

در کنار هم بودن «سلام‌ها»، «لعن‌ها» می‌رساند که آن «ولایت» و این «برائت» در کنار هم‌اند و مکمل یکدیگر. مخاطبان لعنت در زیارتنامه‌ها کیستند و چه کسانی ملعونند؟ خدا و رسول، در قرآن و سنت، چه کسانی را لعنت کرده‌اند؟ و چه کسانی مستحق لعن‌اند؟... بحثی است مفصل که در اینجا مجال بیان نیست، کافی است به آیات قرآن و احادیث پیامبر و ائمه: مراجعه کنید.

ولی لعنتی که در زیارتنامه‌ها آمده است، نوعی نفرین و طرد است. معنی لعن، طرد کردن و راندن و دور کردن از رحمت است^[417] عرب‌ها، هنگام راندن کسی از جمع خویش، تعبیر لعن به کار می‌برده‌اند.^[418]

لعنت خدا نسبت به مردم، در آخرت به معنی عقوبت است و در دنیا به معنای بریدگی یک انسان از پذیرش رحمت و توفیق الهی. و لعنت انسان نسبت به دیگری، به مفهوم نفرین و دعا به زیان اوست.^[419]

این راندن به خشم و درخواست دورباش از رحمت خدا در دنیا و آخرت، این نفرت و نفرین مقدس که در زیارتنامه‌ها از زبان زائر بیان می‌شود، اعلام برائت و بیزاری و بیان موضع مخالف با ناپاکان و تبرّی نسبت به اهل ستم و فساد و طغیان است.

لعنت، نشان اوج انزجار و تنافر است، که در مرحله عملی‌اش به پیکار و مبارزه می‌انجامد. گرچه لعن، در زیارتنامه‌ها هرگز به اندازه «سلام» نمی‌رسد، لیکن در حدّ خودش فراوان به کار رفته است. از انبوه فقرات زیارتنامه‌ها، به چند نمونه که مخاطبان لعنت و متعلقان آن را بیان می‌کند، اشاره می‌کنیم.

در زیارتی که امام صادق^۷ به «یونس بن ظبیان» و... آموخته است، خطاب به سیدالشهداء^۷ می‌خوانیم:

«...لعنت باد بر امتی که شما را کشتند، و با شما به مخالفت برخاستند و ولایت شما را انکار کرده، بر شما تاختند، و

امتی که (در صحنه حق و یاری شما) شاهد بودند ولی به شهادت نرسیدند...»^[420]

در زیارت دیگری که امام صادق^۷ به «حسن بن عطیه» آموخته است، می‌خوانیم:

«...خدایا! لعنت کن کسانی را که فرستادگانت را تکذیب کردند، کعبه را ویران ساختند، کتابت را سوزاندند، خون‌های دودمان پیامبرت را ریختند، در سرزمین‌های فساد کردند و بندگان را به ذلت نشانده...»^[421]

نمونه‌ای دیگر، از زیارت امیرالمؤمنین^۷ که امام صادق به یونس بن ظبیان تعلیم کرد:

«...خدا لعنت کند آن کس را که تو را کشت، و آن که را در پی کشتن تو بود و آن که با تو مخالفت کرد، و آن که بر تو دروغ بست و بر تو ستم نمود. لعنت خدا بر آن که حق تو را غصب کرد و بر آن که این خبر به او رسید و به آن رضا داد... من از آنان به سوی خدا بی‌زاری می‌جویم. خدا لعنت کند امتی را که با تو مخالفت نمود و ولایت تو را انکار کرد و بر ضد تو بسیج شد و تو را کشت و خوار نمود و دشمنی کرد... خدایا! با همه لعنت‌های خویش، کشتگان پیامبرانت و اوصیای آنان را لعنت کن و سوزش آتش خود را به آنان بچشان، خدایا جیب‌ها (قدرت‌های ضد الهی)، طاغوت‌ها، فرعون‌ها، لات و عزی و هر قدرتی را که در مقابل تو به آن دعوت می‌شود، و هر نوآور بدعتگذار و مفتری را لعنت کن. خدایا، آنان و پیروان و هواداران و علاقمندان و هبستگان و یاران آنان را فراوان لعنت کن...»^[422]

در مورد «لعن»، به همین چند فراز بسنده می‌کنیم، که اندکی از بسیار بود و شما خود می‌توانید در زیارتنامه‌ها دقت کنید.

این برائت و بی‌زاری که در قالب «لعن» بروز می‌کند، با این زشتی‌ها، فسادها، تحریف‌ها، ستم‌ها، گردنکشی‌ها، صف‌آرایی در مقابل جناح حق، نپذیرفتن طاعت ائمه و مخالفت با این رهبران الهی آمیخته است. لعن آنان، طرد نمایندگان این خطّ در همیشه و همه‌جای تاریخ است.

آن که آنان را به این خاطر لعن می‌کند، طبعاً باید فکر و عمل خود، از اینگونه کجی‌ها و فسادها پاک باشد. نفی موضع‌امویان و عباسیان در دشمنی با ائمه و راه درست آنان، رفض موضع عملی و فکری پیروان آنان در طول تاریخ است.

می‌بینیم که حتی لعن بر دشمنان ائمه و مخالفان راه خدا و سنت رسول هم، برای پیروان راستین حق و طرفداران اهل بیت عصمت: سازنده و خط‌دهنده است.

3. ولایت و برائت

موضوع دیگری که در زیارتنامه‌ها، به‌طور گسترده و مکرر به چشم می‌خورد، «تولی» و «تبری» است. ولایت داشتن و برائت جستن. اعلام همبستگی نمودن و اظهار برائت و بی‌زاری کردن.

سخن ما، از گروه حق پرست و موحدی است که می‌خواهد معیارهای مکتب را بر همه اصول زندگی خویش حاکم سازد. از این رو، در ولایت و برائت نیز، باید نگاهش به کلام خدا و رهنمود پیامبر و ائمه، و رفتار عملی و سلوک اجتماعی آنان باشد.

ولایت و برائت، نوعی «جاذبه» و «دافعه» و پیوستن و گسستن را دربر دارد. ولایت، به طور کلی و عام، جهت خدایی داشتن همه کارها و برنامه‌ها، و نوعی تشکّل و تحزّب و هم جبهه‌گی در عقیده و عمل، با اولیای دین و پرچمداران توحید است. حفظ و پاسداری و پایبندی به جبهه حقّی است که انسان به آن پیوسته و وابسته است. بعد عملی و خارجی این «پیوستگی درونی»، چنان روشن است که نیازی به بحث و استدلال ندارد.

امام باقر^۷ در حدیث مفصّلی به جابر بن عبدالله، می‌فرماید:

«مَنْ كَانَ لِلَّهِ مَطِيعًا فَهُوَ لَنَا وَلِيٌّ وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ وَلَا تُنَالُ وَلَا يُنَالُ إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ».^[423]

آن که مطیع خداست «ولی» ماست و آن که نافرمانی خدا کند، «دشمن» ماست، به «ولایت» ما، جز با عمل و پرهیزکاری، نمی‌توان رسید.

مبنای مکتبی «برائت»

کفر به طاغوت، مقدمه ایمان به خداوند است، {فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ...}.^[424]

نفی آلهه، زمینه باور به «الله» است: «لا اله الا الله».

کفر و ایمان قرین یکدیگرند هر که را کفر نیست، ایمان نیست

ابراز برائت و یزاری از کافران و جائران و پیروان باطل و مخالفان حق، هم در «لفظ» و هم در عمل و موضعگیری اجتماعی، جزء وظایف دینی و تعهدات مکتبی است.

حضرت ابراهیم^۷ از مشرکان زمان خود، تبرّی می‌جوید.^[425]

پیامبر از سوی خداوند دستور می‌شنود که از مظاهر شرک، برائت جوید.^[426]

خداوند، از مشرکین تبرّی می‌جوید.^[427] رسول خدا از عمل کفار، ابراز تنفر می‌کند.^[428] نوح، از جرم‌های قوم خود اظهار برائت می‌کند.^[429] و... هود، از عمل مشرکانه قوم عاد، تبرّی می‌جوید.^[430]

علی^۷، به دستور پیامبر و امر خداوند، سوره برائت را در مراسم حج، برای همه می‌خواند تا برائت خدا و رسول از مشرکان، به گوش همه برسد.

تاریخ اسلام و مبارزات شیعه، سراسر آکنده است از برائت‌های لفظی و عملی از جنایتکاران و غاصبان حق و پیروان باطل. به عنوان مثال، در دوره امویان و اوج خفقان خلفا و امرای جائر بنی‌امیه و بنی مروان، تباهی و سیه‌دلی را به آنجا رساندند که علی بن ابی طالب^۷ را سبّ و لعن می‌کردند و دشنام به آن حضرت و سبّ وی، امری رایج شده بود. مردانی مبارز و آگاه، با فریاد علیه این بدعت و ستم، اعتراض و اعلام برائت می‌کردند. از جمله «یحیی بن ام‌طویل»، از اصحاب امام سجاد^۷ در گُناسه (موضعی خارج از شهر کوفه) می‌ایستاد، و با صدای رسا، همفکران و حق پرستان را مورد

خطاب قرار می داد که: «یا معشر اولیاء الله! انا بُرءاءُ لما تسمعون...» ما از آن چه می شنوید (یعنی سب و لعن علی ۷) بیزار و متنفریم، هر کس به علی ۷ دشنام دهد، لعنت خدا بر او باد، ما از آل مروان، و از آنچه که جز خدا می پرستند، بیزاریم...» [431]

مگر می توان پیوند با خدا و ضدّ خدا را در یک زمان برقرار کرد؟ هیچ کس جز یک دل در سینه ندارد. این دل، یا کانون عشق به حق و «الله» است، یا مرکز محبت دشمنان خدا. به تعبیر قرآن کریم:

{ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي حَوْفِهِ } [432]

ایمان به خدا، با گرایش به مخالفان اسلام و توطئه گران بر ضدّ مسلمین، سازگار نیست. این تصریح کلام خداوند است که:

«...ای پیامبر، هرگز نمی یابی کسانی را که ایمان به خدا و رستاخیز قیامت دارند، با مخالفان خدا مودّت و دوستی کنند. حتی اگر آنان، پدران و فرزندان و برادران و قبیله خودشان باشند...» [433]

باز، از کلام خداوند، شاهد آوردیم، که می گوید:

«ای کسانی که ایمان آوردید، اگر پدران و برادرانتان، کفر را بر ایمان برگزیدند، هرگز با آنان دوستی و ولایت نداشته باشید.» [434]

و نیز، آیه ای که از گرایش و تمایل به ستمگران نهی می کند. [435] و از ولایت و دوستی با دشمنان خود و خدا، و برخورد مودّت آمیز با آنان بر حذر می دارد و دستور می دهد با قومی که مورد خشم پروردگارند، دوستی نکنید. [436] وقتی امامان شیعه، مظهر حق باشند و اهل بیت، تبلور توحید و... وقتی با یک دل، نشود بیش از دو دلبر داشت، باید از یکی، دل برداشت تا به دیگری دل سپرد.

مگر پذیرفتنی است ادعای «ولایت امام»، از کسی که از دشمنان امام، «برائت» ندارد؟ این اعلام موضع نسبت به دوستی ائمه: و بیزاری از دشمنانشان، از شعائر مذهب است. عمل یک انسان باید شاهد آن ولایت، و دلیل این برائت باشد.

هم تبرّی در لفظ، هم در عمل. هم در «قلب»، هم در «زبان».

«اسماعیل جعفری»، از امام باقر ۷ می پرسد: مردی امیرالمؤمنین را دوست دارد، ولی از دشمنانش هم تبرّی و دوری نمی کند و می گوید که علی، نزد من گرامی تر از مخالفانش است. حضرت فرمود: «چنین کسی مخلوط است (آمیزه بیگانه در اوست) و دشمن است، پشت سر او نماز مخوان و برای او هیچ گونه کرامت و ارزشی نیست.» [437]

در مورد دیگر، کسی خدمت حضرت امیر ۷ رسید و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من شما و فلانی را دوست دارم. (و یکی از مخالفان و دشمنان آن حضرت را نام برد). حضرت در جواب فرمود:

«أَمَّا الْآنَ فَأَنْتَ أَعْوَرُ، فَإِمَّا أَنْ تَعْمَى وَإِمَّا أَنْ تُبْصِرَ.» [438]

الآن تو، لوچ هستی، یا کور باش یا بینا...

یا بیا پروانه این نور باش یا برو خفاش باش و کور باش

عقیده به راه ائمه، شریک بردار نیست، اگر هست، با غیر آن قابل جمع نیست. به همین جهت است که در فقره‌های متعددی از زیارتنامه‌ها، خطاب به ائمه گفته می‌شود:

«فَمَعَكُمْ، مَعَكُمْ، لَامَعَ غَيْرُكُمْ» یا ... «لَامَعَ عَدُوَّكُمْ».^[439]

با شما، با شما، نه با غیر شما... نه با دشمنان شما.

تعهد مکتبی و پیوستگی خطی و مرامی با اهل بیت عصمت، ایجاب می‌کند که با دوستانشان، دوستی کنیم و با دشمنانشان، دشمن باشیم و دشمنی داشته باشیم. تشابه در عمل و شعار، ضرورت ولایت است. وگرنه آنکس که در موضعگیری‌ها و برخوردها، همسو و هم‌جهت با یزیدیان است، یزیدی است، هرچند در حرم «حسین» معتکف باشد و در «عاشورا»، خود را عزادار «شهادت» بداند و یا در روزهای عزاء، در سوگ ائمه بگرید... مهم، باطن است نه ظاهر، «عمل» است نه «ادعا».

امام صادق^۷، حبّ دوستان خدا را واجب می‌داند و «ولایت» نسبت به آنان و «برائت» از دشمنانشان را هم تکلیف واجب می‌شمرد و می‌فرماید: ولایت مؤمنانی که پس از پیامبر، در دین او تغییری پدید نیاوردند واجب است، کسانی همچون: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد، عمار یاسر، جابر بن عبدالله انصاری، حذیفه بن یمان، ابوهیثم، سهل بن حنیف، ابویوب انصاری، ابوسعید خدری و... کسانی که همانند اینها بودند و در مسیر اینان حرکت کردند و چون اینان عمل نمودند، و نیز ولایت پیروان آنان و اقتدا کنندگان به راه و عمل و هدایت آنان نیز واجب است...^[440]

این خطی است که در امتداد نسل‌ها و زمان‌ها، پیروان راستین ائمه و حق را از مدعیان جدا می‌کند و ولایت و موالات را به صورت تکلیفی واجب در می‌آورد.

داشتن محبت و دوستی و ولایت، با انگیزه‌ای الهی، شرط ایمان است. در حدیث دیگری، امام صادق^۷، در گفتگویی با اصحاب خویش، از آنان می‌پرسد کدامیک از دستگیره‌های ایمان، استوارتر است؟ هرکس جوابی می‌دهد، روزه، حج، عمره، جهاد، نماز، زکات... مطرح می‌شود. امام، با اینکه فضیلت هریک را می‌پذیرد، اما از قول رسول اکرم^۹ چنین روایت می‌کند که فرمود:

«إِنَّ أَوْثَقَ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ، وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ، وَتَوَالِي وَلِيِّ اللَّهِ وَتَعَادِي عَدُوِّ اللَّهِ».^[441]

استوارترین دستگیره‌های ایمان، عبارتست از:

- دوستی به‌خاطر خدا و در راه خدا،
- دشمنی و کینه، برای خدا،
- دوستی کردن و ولایت با دوست خدا،
- عداوت داشتن با دشمن خدا.

خداوند به بعضی از عابدان بنی اسرائیل، که ذره‌ای غرور و خودپسندی از عبادت‌هایشان، به دل راه داده بود وحی نمود که عبادت و زهدت، چندان کارساز نیست که برای خود و راحتی و مقام خویش چنان کرده‌ای. آیا با دوستِ من دوستی کرده‌ای؟ با دشمنی از دشمنانم دشمنی کرده‌ای؟...^[442]

جز با داشتن قلبی سرشار از عشق به نیکان و کینه از ظالمان، ایمان انسان کامل نیست. این خصلت مردان خدا و «اولیاءالله» بوده که محبت خدایان را به دل داشته و از ابلیسیان نفرت قلبی داشته‌اند و آن را ابراز هم می‌کرده‌اند. بدون این حالت، نه ایمان کامل است، نه معرفت به خدا و راه او، شناختی صحیح و مطلوب!

باز هم از کلام معصومین: شاهد بیاوریم:

امام باقر^۷ به «ابوحمزۀ ثمالی» فرمود: کسی خدا را می‌پرستد که او را بشناسد. و آنکه بدون خداشناسی، عبادت کند، گویا گمراهانه غیرخدا را می‌پرستد. پرسیدم: «معرفتِ خدا» چیست؟ فرمود: تصدیق به خدا، و تصدیق به رسالت محمد^۹، در مورد موالات علی^۷ و او را امام دانستن و امامت ائمه پس از او را پذیرفتن و به درگاه خدا از دشمنانشان براءت جستن. ابوحمزۀ از امام می‌پرسد: چه کاری است که اگر انجام دهم، ایمانم به کمال حقیقی می‌رسد؟ فرمود: با دوستان خدا دوستی کن و با دشمنانش دشمنی کن و همانگونه که فرمان خداست، با «راستان» باشی...^[443]

پس، ایمان کامل، در سایه «ولایت» با صالحان است که نمونه اعلا و برجسته آنان هم، ائمه می‌باشند. نکته دیگری که از زبان رسول خدا نقل شده این است که همین ولایت، جز با «براءت» پذیرفته نیست. هر کس بیزاری از دشمنان عترت پیامبر ندارد، در ولایت و دوستی‌اش باید شک کرد.

سخن پیامبر^۹ - در ضمن حدیثی مفصل - این است که:

«...یا علی! سوگند به آنکه مرا برگزید و به پیامبری برانگیخت، اگر کسی هزار سال هم پرستش خدا کند ولی به ولایت و رهبری تو و امامان دیگر از نسل تو گردن نهد، پذیرفته نیست. به تحقیق، ولایت تو هم پذیرفته نمی‌شود، مگر با «براءت» از دشمنان تو و دشمنان ائمه دیگر از اولاد تو...»^[444].

و امام رضا^۷ فرموده است:

«کَمَالُ الدِّينِ وَلَايَتُنَا وَالْبِرَاءَةُ مِنْ عَدُوِّنَا»^[445].

تمامیت دین، به «ولایت» ما و «براءت» از دشمنان ما بسته است.

به امام صادق^۷ گفته شد: فلانی، دوستدار شماست، اما در بیزاری و براءت از دشمنان شما ضعیف و ناتوان است (یا ضعیف نشان می‌دهد). امام فرمود:

«هیئات! دروغ می‌گوید. کسی که مدّعی «محبت» ماست، ولی از دشمن ما «براءت» ندارد»^[446].

4. پیوند مکتبی

نشان انسان مؤمن، داشتن «موضع» در مسائل اجتماعی و سیاسی است. آنجا که «حق» و «باطل» مطرح است و پای «ایمان» و «کفر» در میان است.

موضع، به صورت «ولایت» و «برائت» چهره نشان می‌دهد. سراغ متون زیارتی می‌رویم، تا از زبان اولیای دین، این حقیقت را دریابیم.

وقتی پیوند «دل» و «دین» بریده شود و رابطه «عقیده» و «ایمان» قطع شود. پیوندهای دیگر، سازگار و کارساز و مفید نیست.

ملاک و میزان، «حق» است و اهل بیت حق. وقتی با این خطّ خدایی، «هم‌خانواده مکتبی» نباشی، هم‌خانوادگی نسبی و خویشاوندی چه سودی دارد؟ و تا چه اندازه استوار و پابرجاست؟

مگر نه اینکه پیوندهای قلبی و دینی، استوارترین پیوندهاست؟.. اگر این نباشد، ریسمان‌ها گسیخته و دستگیره‌ها شکسته است و انسان، تخته پاره‌ای سرگردان بر امواج متلاطم اقیانوس‌های کران ناپیدای حیرت‌ها و سرگشتگی‌ها خواهد بود... و راه به جایی نخواهد برد و روی ساحل نجات نخواهد دید.

رابطه‌ها و پیوندهایی «حبل المتین» نجات است که خالص باشد، و به رنگ اعتقاد و مکتب آذین یافته باشد، نه بر اساس خویشاوندی، یا منفعت‌ها، یا لذت‌ها.

زیارت‌نامه‌ها، تحکیم‌بخش این پیوند مکتبی است و فقرات این متون ارزشمند، یادآور این پیوستگی به جبهه نور و گسستن از وادی ظلمت است.

و جالب آن است که هر دو را با هم می‌آورد، هم توگی و هم برائت را. هم محبت و عشق را، هم نفرت و غیظ را. هم دوستی کردن با اهل بیت را، هم دشمنی داشتن با مخالفان را. به خصوص، «زیارت عاشورا»، سمبل این ولایت و برائت، و تبلور این «حبّ فی الله» و «بغض فی الله» است.

این اعلام برائت از دشمنان و ابراز دوستی با اهل حق، هم دل دوستان را استوار می‌سازد، هم دل دشمنان را می‌لرزاند. هم روحیه گرفتن خود «زائر» است، هم در هم شکستن روحیه دشمن.

در زیارت «جامعه کبیره» خطاب به امامان خویش می‌گوییم:

«...خداوند را و شما را شاهد می‌گیرم، که من به شما و به آنچه شما به آن مؤمن هستید، «ایمان» دارم، به دشمنانتان و به آنچه شما به آن کفر ورزیدید، کافر. نسبت به موقعیت و شأن شما بینایم، به گمراهی مخالفانتان آگاهم، با شما و دوستان شما دوستم، عداوت و کینه دشمنان شما را در دل دارم، با هرکه با شما در صلح باشد در سازشم، و با هرکه با شما بستیزد، می‌جنگم...»^[447].

تا دل، نخواهد، تن به بلای دوست نمی‌افتد،

تا عشق درونی نباشد، «جهاد بیرونی» هم نیست،

تا نفرت قلبی نباشد، برائت عملی میسر نیست،

تا «دل» تسلیم محبت و امر ائمه نباشد، «دست»، به یاری آنان نمی‌چرخد.

از این رو، در فقره‌هایی از زیارت‌نامه‌ها، روی «تسلیم قلب» تأکید شده است. یعنی ابراز این نکته، که دل، قلمرو

فرمان آنان است و می‌خواهد، آنچه را که آنان می‌خواهند... به قول باباطاهر:

من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد

در زیارت «وارث» می‌خوانیم:

«...خدا و فرشتگانش و رسولانش را شاهد می‌گیرم که قلب من، پیرو و تسلیم قلب شماست، و امر من، تابع امر شما».

«قَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلَمٌ وَأَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ» [448]

و در زیارت حضرت ابا الفضل^۷ می‌گویی:

«...ای پسر امیرمؤمنان، به‌سوی تو آمدم، در حالی که هم دل من تابع و تسلیم شماست، و هم خودم تابع شما، نصرت و یاریم آماده برای شماست تا آنکه خدا داوری کند، با شما، با شما، نه با دشمنانتان...».

«قَلْبِي مُسَلِّمٌ لَكُمْ وَتَابِعٌ وَأَنَا لَكُمْ تَابِعٌ وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ...» [449]

نظیر همین جملات، در زیارتی که از امام صادق^۷ روایت شده، خطاب به پیامبر و دودمان پاکش بر زبان

می‌آوریم. [450]

این تذکرها و یادآوری‌ها و اظهار و ابراز «موضع»‌ها، برای آنکه در راه است، تقویت اراده و قوت قلب می‌آورد، زیرا عوامل تضعیف‌کننده و فلج‌کننده و بازدارنده و وسوسه‌های دنیا خواهانه بسیاری هست و هر دم احتیاج به تقویت و الهام است، و رسیدن موجی از پس موج دیگر... و برای آن کس هم که چندان قاطع و استوار در راه نیست. او را به راه می‌کشد و این سویی می‌سازد.

در زیارت حضرت صدیقه طاهره^۳ می‌خوانیم:

«خدا و رسولان و فرشتگانش را شاهد می‌گیرم که من راضی‌ام از آنکه تو از او راضی بودی، خشمگینم، از کسی که تو بر او خشم گرفتی، بیزارم از آنکه تو از او براءت نمودی، دوستدار آنم که تو دوستدارش بودی، دشمن آنم که تو دشمنش بودی، بغض و محبت کسانی را دارم که تو نسبت به آنان، «بغض» یا «محبت» داشتی» [451]

در اینجا نیز تعبیرهای «رضایت»، «ولایت»، «محبت»، از یکسو، و «سَخَط»، «براءت»، «عداوت» و «بغض» از سوی دیگر و در مورد کسان دیگر به چشم می‌خورد که اینها همه، خمیرمایه پیوستن یا گسستن در روابط اجتماعی و صحنه‌های عملی زندگی یک مسلمان متعهد است.

استمرار «توَلّی» و «تَبَرّی»

زمان می‌گذرد، اما حق و باطل باقی است.

دوره عوض می‌شود، اما چهره‌های حق پرست و باطل جو همواره وجود دارد. به همین دلیل، خط ولایت و براءت نیز، در امتداد زمان‌ها و نسل‌ها استمرار می‌یابد. حتی نه تنها در تاریخ دنیا، بلکه در امتداد زمانی تا به قیام قیامت. همانگونه که در زیارت امیرالمؤمنین^۷ هنگام وداع می‌گویی:

«گواهی می‌دهم که آنانکه با امامان ماجن‌گیند، دشمنان ما هستند، مانیز از آنان بیزاریم، آنان حزب شیطانند و لعنت خدا و فرشتگان و تمامی مردم بر آنان است» [452]

در اذن دخول حرم سیدالشهداء هم می‌گویی:

«الْمَوَالِي لَوْلَايَكُمْ وَالْمُعَادِي لِعَدْوِكُمْ».^[453]

و در زیارت ائمه سرمن رأی هم (امام هادی و امام عسکری در سامراء) می گوئی:

«إِنِّي وَلِيٌّ لِّمَنْ وَالَاكُمْ وَعَدُوٌّ لِّمَنْ عَادَاكُمْ».^[454]

یعنی هم در وداع با علی^۷، هم هنگام اجازه طلبیدن برای ورود به حرم امام حسین^۷، هم برای نخستین امام، و هم برای امام دهم و یازدهم، در همه، این خط جاری و ساری است، و این فرهنگ، مستمر و پیوسته است. همین پیوستگی در رمز ولایت و انگیزه براءت هم، در متون زیارتی مطرح است. زیرا ائمه، تبلور یک خطّاند و جلوه‌هایی از یک نورند و چهره‌هایی مختلف از حقیقت واحدند.

در زیارت «جامعه کبیره» می خوانی:

«با شمایم، با شمایم، نه با جز شما،

آخرین شما را به همان نحو که با او کینتان دوستی کردم، دوست می دارم.

به سوی خداوند، براءت می جویم از دشمنانتان و از طاغوت و قدرت‌های باطل و شیاطین و حزب ستمگر آنان، براءت می جویم از آنان که به شما ستم کردند. حق شما را انکار کردند، از رهبری شما سر بر تافتند، میراث شما را غصب کردند، در شما شک داشتند. از شما منحرف و رویگردان شدند، و بیزارم از هر وسیله و پیشوای مُطاعی جز شما و از رهبرانی که به آتش دوزخ دعوت می کنند، تا زنده‌ام، خداوند مرا در محبت و ولایت و آیین شما استوار بدارد...».^[455]

در زیارت امام سجاد، امام باقر و امام صادق: در روز سه شنبه هم چنین مضمونی به چشم می خورد، آنجا که می گوئی:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَلَّى آخِرَهُمْ كَمَا تَوَلَّيْتُ أَوَّلَهُمْ».^[456]

این تولّی و تبرّی، نه تنها در عرصه دنیا، بلکه تا دامنه قیامت هم ادامه دارد.

در زیارت، خطاب به ائمه: می گوئی:

«در سازشم با آنانکه با شما در سازش باشند، در جنگم، با آنانکه با شما بجنگند، با دشمنانتان دشمن و با دوستانتان دوستم... تا قیامت».^[457]

و این را، نه تنها ما نسبت به اهل بیت می گوئیم، بلکه خود پیامبر اسلام، معلم این درس و الهام بخش این خطّ و راه است.

در روایت است که رسول گرامی اسلام، به علی و فاطمه و حسن و حسین: فرمود:

«أَنَا حَرْبٌ لِّمَنْ حَارَبَكُمْ وَسَلِّمٌ لِّمَنْ سَالَمَكُمْ».^[458]

و اگر چنین سخنی را ما بگوئیم، کلام حضرت رسول را گفته ایم، و اگر دل به تولّی اهل بیت سپرده ایم، دل به محمد داده ایم و اگر دوستی آل پیامبر را داریم، دوستی حضرت رسالت را داریم. مگر نه اینکه مودت اهل بیت، اجر و

مزد رسالت آن رسول عزیز است؟! پس آنکه با خاندانش بستیزد، با او به ستیز برخاسته است، و آنکه با عترت او پیوند ولایت داشته باشد، با آن حضرت، پیوسته است. این خط نورانی ماست، که از خود ائمه الهام گرفته ایم.

امام صادق^۷ در متنی که برای زیارت امام حسین^۷ به ما آموخته است، فرموده که پس از سلام و درود بر حسین، و لعنت کردن بر قاتلان او و کسانی که در خونش شریک بودند، و آنانکه آن خبر را شنیدند و راضی شدند، بگویید: «اَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ بَرِيٌّ».^[459]

در زیارتی دیگر، از قاتلان آن حضرت، برائت می جویی، و دستور است که سه مرتبه بگویی:

«اَنَا إِلَى اللَّهِ مِمَّنْ خَالَفَكَ بَرِيٌّ».^[460]

و در زیارت آن حضرت در روز دوشنبه می گویی:

«ای مولای من، من هوادار تو و دودمان توام، با هرکه با شما صلح باشد، صلحم. با هرکه با شما بجنگد در ستیزم، به پنهان و آشکار شما و به ظاهر و باطن شما ایمان دارم. خداوند دشمنان شما را از نخستین آنان تا به پایان لعنت کند، من به خدای متعال، از همه آنان برائت می جویم».^[461]

و چنین برائتی، در زیارت امام موسی بن جعفر، امام رضا، امام محمد تقی و امام هادی: در روز چهارشنبه هم ذکر شده است.^[462] این، نه تنها شیوه و مرام ما، بلکه سیره عملی خود امامان نیز بوده است که همه از رفتار پیامبر الهام گرفته اند و رفتار پیامبر، تجسم اسلام و تبلور آیات قرآنی است که به او و مؤمنان دستور می دهد با دشمنان قاطع و سخت گیر باشند و با مؤمنان، مهربان و نرم خوی.

در متن زیارتی که امام جواد^۷ به «صغر بن ابی دلف» آموزش می دهد، خطاب به رسول الله، می گویی:

«...شهادت می دهم که تو با مؤمنان، به رأفت و مهربانی رفتار کردی، و با کافران با غلظت و شدت».^[463]

در زیارتی هم که امام صادق^۷ به محمد بن مسلم تعلیم می دهد، خطاب به امیر المؤمنین^۷ است که:

«خدا و فرشتگان و انبیاء و فرستادگانش را به گواهی می طلبم، که من با آنکه ولایت تو را داشته باشد دوست و همراهم، و با کسی که با تو دشمنی کند، دشمنم».^[464]

ولایت «خون» و برائت «شمشیر»

از یک واژه حماسی و از یک تعبیر ژرف، که در متون زیارتی است، نباید به سادگی و سطحی گذشت. یعنی همان جمله: «سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ».

یک شیعه مرتبط با ائمه، باید بر اساس دوستی ها و دشمنی هایی که با امام، شده و می شود، اهل صلح و جنگ، و در خط «ستیز» یا «سازش» باشد. بی تفاوتی در این زمینه، به معنای خروج از خط و برکناری از صحنه و انحراف از «صراط مستقیم» است. پیرو راه حسین^۷، در مسأله دوستی و دشمنی و «حرب» و «سِلْم»، باید موضعدار باشد، نه بی خط و بی طرف و بی نظر!...

این، خود، دین و آئین است و مقتضای زندگی مکتبی است.

بنگریم چگونه این مفهوم، در زیارت سیدالشهدا ترسیم شده است:

«با برائت و بی‌زاری از کسانی که تو را کشتند، یا به جنگ تو آمدند، یا با دشمنان بر ضد تو هماهنگ شدند، و کسانی که نیرو بر ضد تو فراهم کردند و آنان که صدای استغاثه تو را شنیدند و به یاریات نشناختند، با بی‌زاری از اینان، به دین خدا هستم. ای کاش با تو بودم و در رکابت به فیض بزرگ شهادت می‌رسیدم».^[465]

آری... این برائت، خودش دینداری و خدا باوری و اسلام‌پذیری است.

میزان این جنگ و صلح ائمه اند. فلش تعیین‌کننده جهت سازش و ستیز، «آنان» اند. دوستی و دشمنی با دوستان و دشمنانشان، تنها به کسانی که در زمان ائمه و معاصر آنان و در کربلا حضور داشتند منحصر نمی‌شود.

ما فقط دوست «علی اکبر» و «مسلم» و «حبيب بن مظاهر» و دشمن «شمر» و «عمر سعد» و «یزید» و «خولی» و «سنان» نیستیم. بلکه با هر کس که در خط ائمه باشد و فکر و ایده و آرمان آنان را بپذیرد و با مرامشان هماهنگ باشد، با آنان همسو و هماهنگیم و هر که با «خط اهل بیت» در ستیز باشد، در ستیزیم، هر جا که باشد، هر که باشد، هر زمان که باشد. مسأله از انحصار در عصر و زمان ائمه باید بیرون کشیده شود. همه جا و همیشه... «الی یوم القیامه».

اینک، نه اصحاب حسین^۷ هستند که با آنان دوستی کنیم، نه لشکریان یزید زنده‌اند که با آنان نبرد کنیم. ولی حسینیان تاریخ، حضور دارند و یزیدیان، به کفر و شیطیت، در سطح جهانی مشغولند.

هنوز هم عصر حضور ائمه است، گرچه امام دوازدهم از چشم ما پنهان است.

هنوز هم دوره ستمگری پیروان خط اموی و عباسی است، منتهی در شکل دیگر، با چهره‌های جدیدی از حجاج و یزید و متوکل!

به علاوه، دوستی و دشمنی، تنها در محدوده «دل» و مودت و برائت قلبی خلاصه نمی‌شود. سخن از قتال و حرب است، نه تنها احساس باطنی. وقتی تعبیر «جنگیدن» با کسانی که با ائمه می‌جنگند مطرح می‌شود چه چیزی به ذهن می‌آید؟ آیا جز شمشیر و سلاح و میدان و خون و شهادت؟ در زاویه خانه و کنج مسجد و عزلت و تنهایی و انزوای فردی که صحنه «حرب» وجود ندارد!...

این فراز از زیارت، «پیمان جهاد و شهادت» است، و کلام امام، بیان‌کننده «ولایت خون و شهادت» و «برائت جنگ و شمشیر» است.

در بسیاری از این تعبیرها، ائمه نفرموده‌اند که بگویید با دشمنانتان «می‌جنگیم»، - به صورت فعل مضارع - بلکه با تعبیر مصدری بیان شده است. یعنی نفرموده‌اند «نحارب»، یا «محارب» بلکه فرموده‌اند: «حَرْب» و «سِلْم» یکپارچه جنگ، یا صلح، ما با دشمنانتان، «جنگیم» و با دوستانتان «صلح»!

شیعیان ائمه را در عمل، و در صحنه «تولی» و «تبری» هایشان با هم خطان آن پیشوایان و با ستیزکنندگان با راه و منطق آنان باید شناخت... امروز هم صحنه درگیری پیامبر و ابوسفیان است و میدان کربلا... یاران حسین^۷ را از چه راهی می‌توان شناخت؟!

5. خطّ جهاد و شهادت

تأکید بر خط جهاد و شهادت، از مفاهیم دیگر متون زیارتی است.

زائر، وقتی شعار صلح و ستیزش را بیان می‌کند، جهت دوستی‌ها و دشمنی‌ها هم بر محور ولایت ائمه است؛ و زیارت، بیانگر آن خطّ حماسی و خونین، که مبتنی بر مبانی مکتبی و عقیدتی است. و زائر با زیارتش جبهه فکری و همبستگی خود را ابراز می‌کند.

از عناصر بارز و مهمّی که در زیارتنامه‌ها به چشم می‌خورد، عنصر «جهاد و شهادت» به عنوان دو نمونه از ارزش‌های قرآنی است. و این دو نیز، جز در سایه «بیعت»، فراهم نمی‌آید. بیعت هم پذیرش عملی ولایت و رهبری آنان است.

محورهای این مسأله متعدد است و در زیارت‌ها، روی همه آنها تکیه و تأکید به چشم می‌خورد؛ هم طرح اصل مسأله جهاد و شهادت در راه خدا، هم اینکه ائمه و اولیای دین، از صفات برجسته و فضایل درخشان و والایشان، جهاد در راه خدا و کشته شدن در این مسیر مقدس است و این افتخاری برای این دودمان است.

و نیز، این نکته که یک زائر، زیارتش را به عنوان یک میثاق و عهد و وفای به پیمان بشناسد و مطرح کند. پیمان و میثاق زائر با امام، و اینکه زیارت، وفای به آن عهد و میثاق است، نکته ارزنده، سازنده و حساسی است. زائر تنها به ابراز علاقه و محبت و اظهار ولایت نسبت به ائمه و برائت از دشمنان بسنده نمی‌کند، بلکه در میدان عمل هم، پایدار و استوار و اهل جهاد است و آرزوی جهاد و شهادت در راهشان و پیش رویشان، از خواسته‌های بلند یک شیعه زائر و مؤمن است. طرح این شعار و آرزو و امید، انسان را در همین خط قرار می‌دهد و این فرهنگ را در دل و جان زائر رسوخ می‌دهد.

دری را که خداوند به روی اولیای ویژه خویش گشوده است، «باب فتحه الله الخاصة اولیائه»^[466]، به روی ائمه، بیش از دیگران باز کرده است، و آنان خدود، گشاینده این راه به روی مسلمانانند، در هر فضیلتی پیشتاز و اسوه‌اند، از جمله جهاد. و «جهاد»، تنها به امر آنان و در خطّ رهبری آنان، قداست و مشروعیت و ارزش می‌یابد. از این رو، پیامبر و ائمه، پیشتازان این راهند و اسوه مسلمانان در این فریضه عزت‌بخش و عظمت‌آفرین.

شما راه خدا را باز کردید شهادت را شما آغاز کردید

به خون خفتید تا آیین بماند فدا کردید جان، تا دین بماند

در زیارتنامه‌ها، هم درباره رسول خدا^۹ و هم ائمه؛ موضوع «جهاد فی سبیل الله» یکی از کارهای برجسته و فضایل درخشان آنان به حساب آمده است، آن هم به صورت یک شهادت و گواهی. زائر، باور و اعتقاد و شناخت خویش را اینگونه بیان می‌کند که: گواهی می‌دهم که تو، یا شما ائمه، در راه خدا و با انگیزه الهی جهاد کردید، از اسلام و حق

دفاع نمودید، پاسدار دین خدا بودید، با برخورداری از ایمان و یقین، در راه خدا کشته شدید، و ... از اینگونه تعبیرات که همه در متن زیارت آمده است.

در مورد حضرت رسول، و امام علی^۷ و حمزه سیدالشهدا، و امام حسن و امام حسین^۸ و شهدای احد، و شهدای کربلا و ... تعبیر جهاد به کار رفته است.

خطاب‌هایی همچون: **جَاهِدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، جَاهِدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ، جَاهِدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ. جَاهِدْتَ الْمُلُحِدِينَ** (درباره سیدالشهدا).

درباره شهدای احد، در زیارتشان می‌خوانیم:

«**جَاهِدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَذَبَّيْتُمْ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَعَنْ نَبِيِّهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ قُتِلْتُمْ عَلَى مِنْهَاجِ رَسُولِ اللَّهِ...**» [467]

شما در راه خدا، جهادی شایسته و بایسته کردید و از دین خدا و پیامبرش دفاع کردید و شهادت می‌دهم که شما بر راه و سنت پیامبر کشته شدید.

درباره عباس بن علی^۷ می‌گوییم:

گواهی می‌دهم که تو بر آن راهی رفتی که مجاهدان راه خدا در «بدر» رفتند و با دشمنان خدا جنگیدند و از دوستان خدا حمایت و یاری و دفاع کردند... [468]

پیوستگی جهاد «عاشوراییان» با «بدریون» به خوبی نشان داده شده است. و این خط، امتداد و استمرار دارد، تا قیام حضرت مهدی^۷ و جهاد در رکاب او و به امر او.

همانگونه که «جهاد»، ارزشی اسلامی است و اولیای دین، پیشگامان این راه، «شهادت» هم لباس کرامتی جاودان و رتبه‌ای والا در مکتب ماست، و ائمه و اصحابشان، پیشاهنگان این خطّ خون، از این رو، عنصر شهادت هم در زیارتنامه‌ها فراوان به چشم می‌خورد. چه با تعبیر «قتل» و کشته شدن در راه خدا، و چه با صفت شهید و شهدا. درباره شهدای احد، می‌خوانیم:

«**السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الشُّهَدَاءُ الْمُؤْمِنُونَ**» [469]

درباره امیرالمؤمنین^۷ در زیارتی منقول از امام‌هادی^۷ می‌گوییم:

«**لَقَبْتَ اللَّهَ وَأَنْتَ شَهِيدٌ**» [470]

تو درحالی خدا را ملاقات کردی که شهید گشتی.

درباره شهدای کربلا تعبیراتی از این قبیل وجود دارد:

یا أَنْصَارَ دِينِ اللَّهِ، یا أَنْصَارَ رَسُولِ اللَّهِ، یا أَنْصَارَ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الشُّهَدَاءُ السُّعْدَاءُ، درباره امام حسن مجتبی^۷: أَيُّهَا الشَّهِيد.

درباره امام حسین^۷: أَيُّهَا الشَّهِيد و ابْنُ الشَّهِيد.

گرچه گفتن این تعبیر، امروز برای ما عادی است، اما آن زمان، نوعی مقابله با تبلیغات مسموم دشمن و نوعی مبارزه به حساب می‌آمد. در مورد امام حسین^۷ که حماسه کربلایش و خروش خدایی عاشورایش را به «خروج از بیعت خلیفه» و شورش کور و اخلاص گری منتسب کردند و در نتیجه، کشته شدنش را هم، تاوان آن روبرتافتن از خلیفه، با چنین جوئی تأکید روی «شهید» شدن آنان، خنثی کردن آن القاءات مسموم است.

در زیارتی که امام هادی^۷ آموزش داده است، این تعبیر وجود دارد:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ وَمَنْ قُتِلَ مَعَكَ شُهَدَاءُ أَحْيَاءُ».^[471]

- گواهی می‌دهم که تو و کسانی که با تو کشته شدند، شهیدان زنده‌اید.

وقتی «جهاد» و «شهادت» در زیارتنامه‌ها، از فضایی ارزشمند محسوب می‌شود که زائر، امام را به آن صفات یاد می‌کند و بر تجلی این ارزش‌ها در حیات و حرکت ائمه پای می‌فشارد، روشن است که راه جهاد و شهادت را به زائر می‌آموزد و «خط جهاد» را ترسیم می‌کند و «مکتب خون و شهادت» را و رنگ خدایی و صبغه الهی دادن به قیام و شهادت را.

این نیازمند دو عنصر دیگر هم می‌باشد: یکی بیعت با امام در این راستا، دیگری اعلام آمادگی برای فداکاری و آرزوی توفیق برای جانبازی و جهاد و شهادت در راه و رکاب آنان، که به این دو هم اشاره می‌کنیم:

6. زیارت و بیعت

زیارت، بیعت زائر با امام است، در مسیر «تولی» و «تبری». در متون زیارتی، به این نکته تصریح شده و زائر، خدا و امام را به گواهی می‌گیرد که به این میثاق و عهد، وفا کرده است.

در زیارتی که مرحوم کلینی، از امام هادی^۷ نقل کرده است، در زیارت سیدالشهداء^۷، پس از سلام و درود بر آن حضرت، دستور می‌دهد که نام یکایک ائمه را یاد کن، و بگو:

«أَشْهَدُ أَنَّكُمْ حُجَجُ اللَّهِ... اَكْتُبْ لِي عِنْدَكَ مِيثَاقًا وَعَهْدًا إِنِّي أَتَيْتُكَ مُجَدِّدًا الْمِيثَاقَ، فَأَشْهَدُ لِي عِنْدَ رَبِّكَ...».^[472]

پس از شهادت به اینکه ائمه، حجت‌های پروردگارند، خطاب به حسین^۷ می‌گوییم: این را برای من، پیش خودت به عنوان «میثاق و عهد» بنویس، بنویس این که من به زیارت تو آمدم، در حال تجدید میثاق، نزد پروردگارت گواه من باش!

در زیارت دیگری برای امام حسین^۷، زیارت را یک گواهی به حساب آورده و می‌گوید:

«هَذِهِ شَهَادَةٌ لِي عِنْدَكَ إِلَى يَوْمِ قَبْضِ رُوحِي بِحَضْرَتِكَ»^[473] و خواستار این می‌شود که این گواهی، تا روز مرگ و

جان دادن، نزد آن حضرت به ودیعت نهاده شود. جلوه روشن تر و عینی تر این تجدید میثاق از طریق زیارت، در زیارت

هر روزه حضرت مهدی⁷ و دعای عهد آن حضرت دیده می شود. امام دوازدهم، پیشوای زنده، اما غایب ماست. در کتب زیارت، برای گفتگوی هر روزه با آن حضرت زیارتی نقل شده است که در قسمتی از آن است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَفِي كُلِّ يَوْمٍ عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً فِي رَقَبَتِي».

خدایا من امروز، و همه روزه، با آن حضرت، عهد و پیمان و بیعتی را که بر گردنم است، تجدید می کنم. در آخر همین زیارت، پس از اعلام آمادگی برای جهاد و شهادت در راه و رکاب مهدی^۷ می خوانیم:

«اللَّهُمَّ هَذِهِ بَيْعَةٌ لَهُ فِي عُنُقِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».^[474]

خدایا این زیارت، بیعت آن امام بر گردن من است، تا دامنۀ رستاخیز.

پایداری بر سر پیمان و استواری در راه بیعت، ایمانی نیرومند می خواهد، که جز در سایۀ پیوند قلبی و رابطۀ اعتقادی با رهبر، به دست نمی آید. زیارت، یادآوری این پیوند درونی و ایمانی است.

امام صادق^۷ در «دعای عهد» که به حضرت ولی امر[#] مربوط می شود و خوب است چهل صبح، پی در پی خوانده شود، به ما آموخته است در این دعا، که پیمان و بیعت با امام غایب است بگوییم: خدایا! من در صبح امروز و تا زنده ام، در طول عمرم با او عهد و پیمان و بیعت استوار خویش را تجدید می کنم و از این میثاق، هرگز روی بر نمی تابم و دست بر نمی دارم.^[475]

سنان بیارد اگر بر عمود قامت ما گمان مبر، به یمین و یسار برگردد

عالم بزرگ شیعه، سید رضی، در دستورالعملی که درباره زیارت پیامبر اسلام⁹ دارد، با استفاده از همین نکته می گوید: پس از زیارت آن حضرت می گویی:

«خدایا! این زیارت را، نزد خودت بیعتی پسندیده و پیمانی استوار قرار بده، پیمانی که حیات و مماتم، زندگی و مرگم بر این پیمان و در وفاداری به آن باشد و بر همین میثاق هم مرا در قیامت برانگیزی».^[476]

این فرازاها در زیارتنامه ها، مسلمان را در پیوندی معنوی و ارتباطی عمیق با اولیای دین قرار می دهد و یک زائر، احساس می کند که در مسیر حرکت جهادی ائمه و خطّ سرخ حسین^۷ و کربلا است.

«بیعت مرضیه» و «عهد مؤکّد»، که در متن زیارت است، گویای چه رازی است؟ زندگی و مرگ، بر مبنای وفا به این عهد، یعنی چه؟ محشور شدن در رستاخیز بر اساس شناخت و پایبندی و زیستن با این بیعت و میثاق، چه معنایی دارد؟ و... بالأخره، این «بیعت»، چه تعهدات، تکالیف و مسؤولیتهایی را به دوش زائر بیعتگر می گذارد؟

آنچه بر می آید، وفادار بودن و استوار ماندن بر این میثاق های مؤکّد، نیاز به توفیق و امدادی از سوی خداوند دارد و از این رو - طبق زیارتنامه فوق - از خداوند خواسته شده است که حیات ما را بر محور این بیعت و عهد، و بر اساس وفای به «شرایط» و «حدود» و «حقوق» و «احکام» آن قرار دهد.

این بیعت، تنها یک تشریفات یا احترام گزاری ظاهری نیست، بلکه رسالت سنگینی را به گردن می نهد، که حدّ و مرز و قلمرو آن، تا دامنۀ قیامت هم کشیده می شود.

وقتی ائمه دین، امام جهاد و اسوه شهادتند، زیارتی هم که پیمان با این پیشوایان مجاهد و شهید باشد، حضور در میدان مبارزه و درگیری و فداکاری را می‌طلبد. و این، جز در سایه اعلام آمادگی از سوی زائر، برای جانبازی در این راه، میسر نیست. به همین جهت، عنصر «شهادت طلبی» را که در پی همین نکات مطرح است، نباید از نظر دور داشت.

7. زیارت و شهادت طلبی

پیروی امامان، «عمل» می‌طلبد. «ادعا» و «شعار»، بدون پشتوانه‌ای از تلاش و آمادگی و اقدام، خریدار ندارد. «زیارت»، مظهر عشق و علاقه است، و نشان پیوند و رابطه، و سبب «بیعت» و رمز «میثاق» و عنوان «عهد». همچنان که گذشت، امامان، در ایمان، جهاد و شهادت، ایثار و فداکاری الگوی مایند. زائر وقتی در دیدار مرقدشان، اظهار محبت و اعلام مودت و بیعت و وفاداری و تبعیت و پیروی و هم‌خطی و هم‌رأیی می‌کند، یعنی حتی تا مرز شهادت هم با آنان است، ثابت و استوار، مؤمن و معتقد، صبور و شکیبا. «زائر» چه کند؟ چگونه در مسیر آنان قرار گیرد، هم در مکتب و جهاد، هم در مبارزه و شهادت طلبی؟... اگر امروز، حسین^۷ نیست، «راه» او هست.

اگر زائر، در کربلای سال ۶۱ هجری نبوده است تا در دفاع از امامش جان ببازد، جبهه‌های امروز نبرد و تقابل حق و باطل، کربلای ماست. هر روز عاشورا و هر جا کربلایی است. شهادت طلبی زائر و حرکت در «راه ائمه»، در حسرت نسبت به نبودن در کربلا اگر تجلی می‌یابد، جبرانش با حضور در صحنه‌های مقاومت و دفاع امروز از اسلام، میسر است. در زیارتنامه‌ها، زائر، حسرت می‌خورد که چرا در عاشورا نبود تا حسین را یاری کند و نسبت به یاران بزرگ و شهید اباعبدالله الحسین، با هزار آرزو می‌گوید:

«يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ مَعَكُمْ».^[477]

ای کاش با شما بودم و همراه شما به فوز و کامیابی می‌رسیدم.

زائر، خطاب به سیدالشهداء^۷ می‌گوید:

«إِنْ كَانَ لَمْ يُجِبْكَ بَدَنِي عِنْدَ اسْتِغَاثَتِكَ فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي وَسَمْعِي وَبَصَرِي وَرَأْيِي وَهَوَايَ عَلَى التَّسْلِيمِ لِخَلْفِ

النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ...».^[478]

اگر آن هنگام که استغاثه می‌کردی - و هل من ناصر می‌گفتی - بدن من نبود تا پاسخت دهد، اما دل و گوش و چشمم، فکر و خواسته و آرمانم، پاسخگوست، و تسلیم و پیرو فرزند پیامبر!...

و نیز:

«قَلْبِي لَكُمْ مُسَلِّمٌ، وَرَأْيِي لَكُمْ مُتَّبِعٌ، وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ... فَمَعَكُمْ، مَعَكُمْ، لَامَعَ عَدُوُّكُمْ».^[479]

دلم تسلیم شماست، رأی و فکرم پیرو شماست. نصرت و یاری‌ام، آماده برای شما، با شمایم، با شمایم، نه با دشمنانتان.

اکنون که ائمه حضور و حیات ندارند، تبعیت از آنان و یاری کردنشان، تلاش در مسیر اهداف و تعالیم و راه آنان است.

فعالیت خالصانه در جهت اهداف و آرمان‌های آنان، وفا به پیمان با راه آنان است و حضور در کربلای حسین^۷ است و جهاد در رکاب ائمه است و نشان دادن صداقت در «بیعت» با امامان معصوم. آنکه از مرگ می‌هراسد، از شهادت ترسان است، آنکه عافیت طلب و رفاه‌دوست است، آنکه به مکتب «خون و شهادت» سیدالشهداء ایمان نمی‌آورد، آنکه ندای حسین زمان را در رابطه با دفاع از اسلام و شرکت در حماسه‌های دفاع پاسخ نمی‌دهد، آنکه پا روی خون شهیدان می‌گذارد و از کنار این همه حماسه و ایثار و جانبازی، بی‌تفاوت و سرد و بدبینانه می‌گذرد،

آنکه حاضر نیست در راه اسلام، خراشی بر اندامش بیفتد و ریالی از اموالش کاسته گردد و اندکی از آسایشش کم شود، چگونه می‌تواند «شیعه حسین» باشد؟

مگر حسین بن علی^۷ هنگام بیرون آمدن از مکه و هنگام عزیمت به مسلخ عشق - کربلا -، در انبوه حجاج و زائران خانه خدا، آن خطبه پرشور را نخواند، که «شهادت» را مدال زیبای فرزندان آدم دانست و پیوستن به راه پاک گذشتگان صالح را به یادها آورد و فرمود:

«أَلَا... وَمَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا، فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ» [480]

هرکه خون قلبش را در راه ما می‌بخشد و خود را آماده دیدار خدا کرده است، پس با ما و همراه ما بکوچد، من سپیده‌دم فردا می‌روم...

هرکه دار هوس کرب و بلا، بسم الله هرکه دارد سر همراهی ما، بسم الله

آیا این، چیزی جز خط و فرهنگ «شهادت‌طلبی» است که آموزگار عشق، حسین ابن علی^۷ به ما می‌آموزد؟ آنکه امروز، دل و جرأت، و ایثار و فداکاری و مردانگی جهاد را ندارد و «جان» خویش را بر هر چیز مقدم می‌دارد و سلامتی خود را از اسلام هم بیشتر دوست دارد، از کجا که اگر در صحرای کربلا و در عرصه رزم عاشورا بود، به کناری نمی‌خزید و کنج عافیت را بر میدان جهاد و شهادت نمی‌گزید؟! با این حساب، «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ» گفتن چنین کسان نسبت به عاشوراییان، تا چه حد می‌تواند راست باشد؟ مگر نه اینکه هر مدّعی، شاهد صدقی می‌خواهد؟

جبهه‌های نبرد اسلام و کفر در سطح جهان و در عصر حاضر، مکرّر همان عاشورا و کربلاست. آرزوی معیت و همراهی، آرزوی لوازم آن هم هست. شهدای کربلا در مقابل امام که فرمود هر که می‌خواهد برود، گفتند:

«بَلْ نَحْيِي بِحَيَاتِكَ وَنَمُوتُ مَعَكَ».

با تو زنده‌ایم و با تو می‌میریم!

8. خونخواهی شهدای کربلا

از مفاهیم دیگر زیارتنامه‌ها «طلبِ ثار» و «خونخواهی» است.

نبرد حق و باطل را پایانی نیست، تا حق، حاکمیت مطلقه یابد.

«کربلا»، حلقه‌ای از حلقات زنجیره مبارزه حق و باطل بود. و خون شهیدان کربلا، هنوز بدون انتقام مانده است، تا آنکه مهدی^۷ قیام کند، و در رکابش یارانی جان بر کف و شهادت طلب و قوی دل و آهنین اراده و مؤمن و صبور و بصیر، به خونخواهی آن مظلومان برخیزند. چه توفیقی است جهاد در این راه، و در رکاب امام منتظر. تعالیم زیارتنامه‌ها، تداوم این راه را می‌آموزد، و اوج پرشکوه این خط را در عصر آن موعود نشان می‌دهد. زائر هم آرزومند است و هم خواستار، که آن روزگار درخشان را دریابد و خونخواه شهیدان کربلا باشد. در «زیارت عاشورا» زائر چنین می‌گوید: (خطاب به حسین و یاران شهیدش)

«وَأَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكُمْ مَعَ إِمَامٍ هُدًى ظَاهِرٍ نَاطِقٍ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ».^[481]

از خدا می‌خواهم که خونخواهی شما را، در رکاب امام هدایت‌گر و آشکار و حقگویی از شما خاندان، روزی ام کند.

و در جای دیگر می‌طلبد:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الطَّالِبِينَ بِنَارِهِ مَعَ إِمَامٍ عَدْلٍ تُعِزُّ بِهِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ».^[482]

خدایا ما را از خونخواهان حسین⁷ قرار بده، در رکاب پیشوای دادگری که عزت‌بخش اسلام و مسلمین باشد.

و در «زیارت عاشورا»ی غیرمعروفه، از آن پیشوا، که پرچمدار این خونخواهی مقدس است، با اسم و رسم، نام برده می‌شود:

«وَأَنْ يُؤَقِّقَنِي لِلطَّلَبِ بِنَارِكُمْ مَعَ الْإِمَامِ الْمُنتَظَرِ الْهَادِي مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ».^[483]

درخواست توفیق خونخواهی شهدای کربلا، در رکاب امام منتظر از آل محمد.

این خونخواهی از کارهای مهم آن حضرت است. در «دعای ندبه» که نوعی نیایش عاشقانه و پرسوز و گداز و

گفتگوی پراشتیاق با مهدی^۷ است، خطاب به آن امام می‌خوانیم:

«أَيُّنَ الطَّالِبُ بِذُحُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَأَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ، أَيْنَ الطَّالِبُ بِدَمِ الْمُقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ...».^[484]

کجاست، خونخواه پیامبران و پیامبرزادگان؟ کجاست خونخواه کشته دشت کربلا؟

اونه تنها خونخواه شهدای کربلا، بلکه همه خون‌های به ناحق ریخته حقپویان و حقجویان تاریخ است و پیروانش

نیز راهی این راهند و سربازان امام‌زمان[#] به فرموده حضرت صادق^۷، خدا ترس و شهادت طلبند و شعارشان: «یا لشارات

الحسین» است (بیایید به طلب خون حسین).^[485]

«این شعار شورآور، از ظهر عاشورا، از درون خاک خونین کربلا برخاست و در جام خورشید ریخت و به همه چیز

رنگ خون زد، شفق خونبار را بیاراست و فجر بیدار را بیاکند و در کوه‌ها و هامون‌ها و دشت‌ها و جنگل‌ها و نهرها و

دریاها و در آبادی‌ها و شهرها و روستاها و ده‌ها، در همه‌جا و همه‌چیز بگسترد و همه‌جا و همه‌وقت، خون‌ها را به جوش آورد و نهضت‌ها را شکل داد. این اشعار است که همه‌جا را کربلا کرده است و همه‌ماه را محرم و همه‌روز را عاشورا و همین شعار است که بر پرچم شورشیان دوران شورش بزرگ، شورش مهدی^۷ نیز نقش خواهد بست».^[486]

پس دوستانان او هم که در مقام زیارت می‌ایستند و او را به این صفت می‌ستایند و آرزومند جهاد در رکاب او برای خونخواهی سیدالشهدا و همه شهیدان مظلومند، باید در موضع و تعهد اجتماعی چنین باشند، یعنی خون‌آشنا و دشمن‌ستیز و حق‌طلب و پا در رکاب و سلاح بر کف!...

9. در رکاب امام مهدی^۷

حکومت عدل‌گستر حضرت مهدی^۷ زیباست، درک آن دوران گرانقدر، سعادت است و آرزوی دیدار آن ایام، ارزشی والا است. آرزوی حضور در عصر ظهور و رجعت یکی از خواست‌ها و آرمان‌های زائر است که در زیارت‌نامه‌ها آمده است، از جمله در زیارت‌های خاص آن امام. انتظار برای آن دوره، عبادت است، البته انتظاری تعهدآفرین و عمل‌زا و زمینه‌ساز. در «زیارت جامعه» می‌خوانیم:

«مُعْتَرِفٌ بِكُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ، مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ...».^[487]

من شما را به امامت می‌شناسم، به بازگشت شما باور دارم، منتظر حکومت شما و چشم به راه دولت شمایم. چشم‌انتظار تشکیل دولت مهدی^۷ بودن، از تلاش و جهاد برای زمینه‌سازی آن حکومت، جدا نیست. هم باید زمینه‌چینی و تمهید مقدمات برای آن روزگار کرد، هم در عصر امام، باید در دولت او خدمت و فعالیت داشت، و هم در رکابش، حتی برای بذل جان آماده بود.

انتظار ظهور آن حضرت، باید همراه با فراهم کردن اسباب و مُعَدَّات و زمینه‌های لازم و یاری‌ها و امکانات شایسته و بایسته باشد. زائر خطاب به امام‌زمان^۷ می‌گوید:

«نُصَرِّقُ مُعَدَّةَ لَكُمْ وَمَوَدَّتِي خَالِصَةً لَكُمْ».^[488]

یاری‌ام، آماده برای شما و دوستی‌ام، خالص برای شماست.

و نیز:

«وَاجْعَلْنِي اللَّهُمَّ مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَتْبَاعِهِ وَشِيعَتِهِ».^[489]

خدایا مرا از یاران و پیروان گوش به فرمان آن حضرت قرار بده.

در زیارت دیگری از آموزش‌های حضرت رضا^۷ در باب زیارت امام‌غایب می‌گوییم:

«خدایا! ما را در حزب آن حضرت قرار بده، از آنان که فرمان او را اجرا می‌کنند، همراه او مقاومت دارند، با خیرخواهی برای وی، رضایت تو را می‌جویند، تا آنکه در قیامت، ما را در زمره یاران و پیروان و تقویت‌کنندگان حکومتش برانگیزی...».^[490]

باز، در زیارتی دیگر، خطاب به آن امید دل‌ها و منجی انسان‌ها می‌گوییم:

«ای مولای من! اگر پیش از ظهورت مرگم فرا رسد، تو و پدران پاک و بزرگوارت را در پیشگاه خداوند وسیله و واسطه قرار می‌دهم تا هنگام ظهورت و تشکیل دولت، مرا بار دیگر به دنیا برگرداند، تا به خواسته و آرمان خودم از راه اطاعت تو برسم».^[491]

آرزوی بازگشت به دنیا در روزگار ظهور او، باید همراه با آماده‌سازی روح و اراده برای آن دوران باشد و زمینه‌سازی اجتماعی برای آمدن آن عدل‌گستر و حجت غایب پروردگار. اینگونه است که می‌بینیم انتظار، با تنبلی و بی‌حوصلگی و بی‌تفاوتی و بی‌عاری سازگار نیست.

«...انتظار، یک بسیج عمومی است،

...همیشه آماده، از نظر قدرت‌های ایمانی و روحی، نیروهای بدنی و سلاحی، تمرین‌های عملی و نظامی، پرورش‌های اخلاقی و اجتماعی، سازماندهی‌های سیاسی و مرامی.

...و همواره در سنگر، سنگر مبارزه با تمایلات نفسانی، با سستی‌های تکلیفی، با فتورهای موضعی، سنگر مبارزه با ذلت‌پذیری و استعمارزدگی، مبارزه با تطاول و ستم و انحراف، مبارزه با زیر بار کفر رفتن و برده‌دیگران شدن و سلطهٔ یهود و نصاری و ملحدان را پذیرفتن و قدرت‌های ناحق را تحمل کردن. این آمادگی عمومی و همیشگی، جوهر اصلی انتظار است...».^[492]

زائری که مشتاق حضور و جهاد در رکاب مهدی^۷ است، باید لیاقت‌های موردنیاز را از هم‌اکنون در خود فراهم آورد، وگرنه این شوق، به تنهایی او را به جایی نمی‌رساند.

شهادت، حدّ اعلای کمال انسان است. و چه زیبا که در رکاب «مهدی موعود» باشد، و در راه احقاق حق و گسترش عدل بر گسترهٔ زمین!

در زیارت‌ها، روی عنصر «شهادت‌طلبی» و آرزوی جهاد و شهادت، پیش روی امام‌زمان و در رکاب آن عزیز، تأکید فراوان شده است. و این در پی آن خواستهٔ ارزشمند زنده شدن و رجعت در روزگار امام عصر است. در این مورد هم به فقراتی از متون زیارتی اشاره می‌کنیم.

در زیارتی خطاب به امام‌زمان آمده است:

«با گذشت زمان‌ها و عمرها، یقین من دربارهٔ تو بیشتر و عشقم افزون‌تر می‌شود و منتظر و چشم به‌راهم تا در پیش رویت جهاد کنم و جان و مال و فرزندان و خانواده و هرچه را دارم، در اطاعتِ فرمانت فدا کنم:

«مُتَوَقِّعاً وَمُنْتَظِراً، وَلِجِهَادِي بَيْنَ يَدَيْكَ مُتَرَقِّباً، فَأَبْذُلُ نَفْسِي وَمَالِي وَوَلَدِي وَأَهْلِي وَجَمِيعَ مَا خَوَّلَنِي رَبِّي بَيْنَ يَدَيْكَ».^[493]

و در ادامه، آرزوی شهادت در رکابش به این صورت بیان شده است:

«اگر دوران درخشان حکومت و فرمانروایی تو را درک کردم، در آن هنگام، من بندهٔ گوش به فرمان تو، به امر و نهی تو فعالیت می‌کنم و امید شهادت در رکاب تو و کامیابی نزد تو را دارم».^[494]

در زیارت هر روزهٔ آن حضرت آمده است:

«خدیا! مرا از یاران و پیروان و مدافعان او قرار بده،

خدایا توفیق شهادت مشتاقانه در پیش روی او را به من ارزانی دار،

در صف و جمعی که در قرآنت آنان را ستوده و گفته‌ای: صفی همچون بنیانی استوار...»^[495]

در زیارت آن حضرت در روز جمعه آمده است:

«می‌خواهم که خداوند مرا از یاری‌کنندگان تو بر ضد دشمنانت قرار دهد، و در زمره هوادارانت، مرا از شهیدان در برابرت قرار دهد».^[496]

در دعای عهد، می‌خوانیم:

«خدایا، به هنگام ظهورش، مرا از قبر، برون آر، در حالی که کفن پوشیده و شمشیر آخته و نیزه برگرفته باشم و ندای آن دعوت‌گر در شهر و بیابان را «لیک» گفته باشم».^[497]

در فرازی دیگر، عاشقانه و شهادت‌طلبانه، در زیارت آن موعود امت‌ها و ذخیره الهی برای نجات بشریت، می‌گوییم:

«اللَّهُمَّ كَمَا جَعَلْتَ قَلْبِي بِذِكْرِهِ مَعْمُورًا فَاجْعَلْ سِلَاحِي بُنْصَرَتِهِ مَشْهُورًا، وَإِنْ حَالِي بَيْنِي وَبَيْنَ لِقَائِهِ الْمَوْتُ — الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَتْمًا وَأَقْدَرْتَ بِهِ عَلَى خَلْقَتِكَ رَغْمًا — فَابْعَثْنِي عِنْدَ خُرُوجِهِ ظَاهِرًا مِنْ حُفْرَتِي مُؤْتَرًّا كَفَنِي حَتَّى أُجَاهِدَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي الصِّفِّ الَّذِي أَنْثَيْتَ عَلَى أَهْلِهِ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتُ: (كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ)».^[498]

خدایا... همچنانکه دلم را به یاد مهدی آباد کردی و مرا زنده‌دل ساختی،

سلاح مرا نیز در راه یاری او آخته ساز.

اگر مرگ، - که برای همه است و نشانه قدرت توست -

میان من و دیدارش جدایی انداخت،

خدایا، هنگام ظهورش مرا زنده کن، تا سر از گور بردارم،

و کفن خود را بر کمر بندم و در رکاب او پیکار کنم،

در همان صفی که در قرآن آنان را ستوده‌ای:

«صفی که اهل آن، همچون بنیانی پولادین‌اند».

10. نگاه مجموعه‌ای به امامان

یکی از نکات محتوایی مهم که در زیارتنامه‌هاست، «نگاه مجموعه‌ای» به شخصیت معصومین است، نه نگاهی به

فرد و جدا از یک منظومه و مجموعی از بندگان شایسته خداوند. به همین جهت، در کنار یاد و درود و سلام به هر

معصومی در زیارت، به شجره‌نامه معنوی، عرفانی و ملکوتی و به تبار عرشی این خاندان اشاره می‌شود.

این نگاه، گاهی به صورت پرداختن به انبیای الهی در کنار سلام و درود بر یک امام معصوم است، یا به شکل بیان

وراثت امام نسبت به پیامبران. مثلاً در زیارت امام حسین ۷، به او سلام می‌دهیم، به عنوان کسی که وارث آدم صفوۀ الله،

نوح نبی الله، ابراهیم خلیل الله، موسی کلیم الله، عیسی روح الله، و محمد حبیب الله است. یا در آغاز زیارت

حضرت معصومه ۳، بر آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی هم سلام می‌دهیم. در زیارتنامه‌های متعددی این ویژگی

دیده می‌شود.

این گونه ایجاد پیوند برای آن است که نشان دهد شجره‌نامه معنوی و هدایتی و ربانی این اولیای الهی به آن بندگان زبده خدا می‌رسد و بیانگر پیوند و ارتباط خط آنان با یکدیگر است. اشاره به این است که فضایی را که خداوند به آن انسان‌های معصوم و مبشران مندر و سفیران آسمانی داده است، به اینان هم عطا کرده است.

در احادیث مربوط به حضرت امیر^۷ آمده است که: هر کس بخواهد به آدم در علمش، به نوح در فهمش، به ابراهیم در خلُقش، به موسی در مناجاتش، به عیسی در سنتش و به محمد^۹ در تمامیت و کمالش نگاه کند، پس به علی^۷ نگاه کند:

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ...» [499]

علی احمد، علی موسی و عیسی که در اطوار خلقت جز علی نیست

علی آدم، علی شیث و علی نوح که در دور نبوت جز علی نیست

نه تنها امام علی^۷، بلکه چهارده معصوم و انوار پاک عترت رسول چنین‌اند. یکی از معانی اینکه این امامان، وارث آدم و نوح و موسی و عیسی و ابراهیم و...‌اند، وراثت در علم و کمال و فضایل و هدایتگری و خوبی است. همه آنان ستاره‌های درخشان یک منظومه‌اند و با هم ارتباط معنوی دارند.

بعد دیگر این نگاه مجموعه‌ای، جریانی و منظومه‌ای، به این صورت است که در زیارت هر یک از معصومین، از رسول خدا و ائمه دیگر یاد می‌شود. در زیارت حضرت رضا^۷، سلام و درود و تحیت به رسول خدا^۹ و امیرالمؤمنین، حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین و ائمه دیگر: دیده می‌شود، تا نشان دهد که اینها همه نور واحدند و شاخ و برگ یک درخت و حلقه‌های یک سلسله نورانی متصل به عالم ملکوت.

به عنوان مثال، در زیارت حضرت سیدالشهدا در روز عرفه، سلام بر رسول خداست و بر امیرمؤمنان و فاطمه زهرا سرور زنان جهان و حسین و امامان دیگر تا برسد به حضرت حجت: السَّلَامُ عَلَى الْخَلَفِ الصَّالِحِ الْمُنْتَظَرِ. تا نشان دهد که معتقدان به این خاندان و متمسکین به ریسمان ولایت اهل‌بیت، دستشان در دست رسول خدا و امیرمؤمنان و حضرت زهراست. اینان هر کدام چراغی برافروخته از آن مشکات هدایت‌اند.

این نگاه جامع و فراگیر، خنثی کننده تبلیغات جبهه معارض و مخالف و تصحیح کننده دیدگاه جاهلان نسبت به این خاندان نیز هست. حسین بن علی^۷ در روز عاشورا، خود را معرفی می‌کند و بیش از آنکه در این معرفی بر امامت و وصایت خود تکیه کند، خود را پسر پیامبر، پسر فاطمه، پسر علی: معرفی می‌کند و اینکه حمزه سیدالشهداء عموی جدم و جعفر طیار عموی من است. امام سجاد^۷ هم در خطبه خویش پس از عاشورا و در جمع یزیدیان، خود را فرزند پیامبر خدا و پسر فاطمه و علی: معرفی می‌کند.

در زیارت حضرت رضا^۷ پس از گواهی به یگانگی خدا و رسالت پیامبر، صلوات بر معصومین است.

صلوات بر پیامبر، بنده و فرستاده و برگزیده خدا و سرور همه آفریده‌ها.

صلوات بر امیرمؤمنان، بنده خدا و برادر رسول خدا.

صلوات بر فاطمه، دختر پیامبر و مادر امام حسن و امام حسین.
در ادامه این صلوات‌ها، سلام و درود بر حضرت مهدی است. پس از این صلوات‌ها، سلام بر خود حضرت رضاست، اما با پسوند دادن او به پیامبر و خاندان وحی:
«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ حَاتِمِ النَّبِيِّينَ وَابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَابْنَ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَابْنَ قَائِدِ الْغُرِّ الْمَحَجَّلِينَ...».
از این نگاه، زیارت هر امام، زمینه و بهانه‌ای برای طرح فضایل و مناقب عترت نورانی پیامبر خدا و خاندان رسالت و نگاه مجموعه‌ای به اینان است.

11. مفهوم «فدا»

از نکات دیگری که در زیارتنامه‌ها زیاد دیده می‌شود، موضوع اظهار فدا شدن زائر در راه و در مسیر محبت اهل بیت عصمت است. اینکه زائر، ابراز فداکاری و آمادگی برای فدا شدن در راه اولیای خدا داشته باشد، یا از خدا بخواهد که او را فدای ائمه و اهل بیت و راه آنان کند، نوعی فرهنگ شهادت‌طلبی در آن نهفته است. در فرهنگ شهادت‌طلبی هم، گذشتن از جان مطرح است، هم جان خود، هم عزیزان، عزیزترین افراد.
همان گونه که حسین بن علی^۷ در کربلا ایثار و فدا را به اوج رساند و هرچه داشت به صحنه آورد و به نمایش گذاشت و فدا کرد (بَدَلَ مُهْجَتِهِ فَيْك) هم خود شهید شد، هم فرزندان و برادران و عموزادگان و بستگان و دوستانش و هم خانواده‌اش به اسارت رفتند و امام برای همه اینها آمادگی داشت، زائر هم همین آمادگی‌ها را در متن زیارتنامه ابراز می‌دارد.

در زیارت حضرت صاحب‌الامر^۷، پس از بیان شوق زائر به اینکه هرچه عمرها بگذرد و زمان طول بکشد، یقینش به آن حضرت و محبتش نسبت به او و تکیه و اعتمادش افزون‌تر می‌شود و چشم به راهی نسبت به ظهورش بیشتر می‌شود (وَلِظُهُورِكَ إِلَّا مُتَوَقِّعًا وَمُنْتَظَرًا، وَلِجِهَادِي بَيْنَ يَدَيْكَ مُتَرَقِّبًا)، نتیجه آن آمادگی را چنین بیان می‌کند که:

«فَأَبْذُلُ نَفْسِي وَمَالِي وَوَلَدِي وَأَهْلِي وَحَمِيْعَ مَا حَوْلَنِي رَبِّي بَيْنَ يَدَيْكَ وَالتَّصَرُّفَ بَيْنَ أَمْرِكَ وَنَهْيِكَ».

بگذر از فرزند و مال و جان خویش تا خلیل الله دورانت کنند

سر بنه در کف برو در کوی دوست تا چو اسماعیل، قربانت کنند

آنچه در دعای ندبه مکرر با تعبیر «بِنَفْسِي أَنْتَ» آمده، یعنی جانم فدایت ای امام غایب و پنهان از نظر، ای از تبار پاکی و عصمت و نجابت، به نوعی دیگر در زیارتنامه‌ها آمده است. در زیارت سیدالشهداء در روز عرفه این تعبیر وجود دارد که: «بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ».

اینگونه فقرات در زیارتنامه‌ها می‌آموزد که زائر امام، انسان از جان گذشته‌ای است که آمادگی هرگونه فداکاری و بذل و نثار و ایثار را در راه مکتب و رهبرش دارد و خود را در امتداد راه نورانی آنان می‌بیند. رسول خدا^۹ فرمود:

«لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَأَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَعِثْرَتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عِثْرَتِهِ وَذُرِّيَّتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ».^[500]

هیچیک از شما ایمان واقعی ندارید مگر آنکه من در نظر او محبوب‌تر از خودش باشم و خانواده و اهل‌بیت و عترت مرا بیش از خانواده و عترت خویش دوست بدارد و ذریه من را بیش از ذریه خود دوست بدارد. عزیز بودن پدر و مادر و فرزند و بستگان نزد هرکس، فطری است و عشقی است که خداوند قرار داده است. اما باید عشق برتری باشد که انسان حاضر شود فرزند و پدر و مادر خود را فدای آن عشق و معشوق کند. تعبیر «بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي» در زیارتنامه‌ها همین را می‌رساند، پدر و مادرم فدای تو، این مضمون در اغلب زیارتنامه‌ها دیده می‌شود. در زیارت موسی بن جعفر^۷ چنین است: «بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَوَلَدِي». در زیارت جامعه که از معتبرترین زیارت‌هاست و از امام‌های^۷ نقل شده است، می‌گوییم: «بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَأُسْرَتِي». و پس از آن چندین نوبت هم همین مضمون با اندک تفاوتی تکرار شده است و معنایش این است که ای امام کاظم، ای ائمه معصومین، شما در نظر من از همه اینها عزیزتری. این یک ارزش است و ابراز این همه قبول داشتن و دلدادگی و شیفتگی نسبت به پاکان و اولیای خدا، زائر را در همین مسیر قرار می‌دهد.

این اظهار فدا، نسبت به شهدای کربلا هم هست، با آنکه امام و معصوم نبودند، در زیارت سیدالشهداء پس از پایان متن زیارت آن حضرت، خطاب به اصحاب عاشورا و ستودن ایشان به عنوان یاوران دین خدا، یاوران پیامبر، یاوران امیرالمؤمنین، یاوران حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین، گفته می‌شود: «بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي، طِبْتُمْ وَطَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ». پاک شدید، هم شما و هم سرزمینی که در آن دفن شده‌اید و آرزوی اینکه کاش من هم با شما بودم و به فوز و رستگاری می‌رسیدم.

این نقطه اوج روحی انسان در ارتباط با اهل‌بیت، شهدا و انسان‌های وارسته و ارج نهادن به مقام و فضیلت آنان است.

12. گواهی دادن به ایمان و فضیلت

از جمله نکات محوری در محتوای زیارتنامه‌ها، شهادت دادن زائر به ایمان و عمل صالح و جهاد و صبر و تسلیم و ادای وظیفه و ثبات در راه حق و یاری دین و... است. طرح اینگونه ارزش‌ها اولاً می‌رساند که زائر اینها را به عنوان ارزش‌های مکتبی قبول دارد و به آنها ارج می‌نهد و به خاطر همین ارزش دانستن است که به عنوان فضیلت، برای آنان بر می‌شمارد. ثانیاً می‌رساند که خود زائر هم می‌کوشد در همین مسیر گام بر دارد و این خوبی‌ها را در وجود و عمل و

زندگی خود محقق سازد. از نظر روانی هم تأکید بر یک چیز در گفتارها و شعارها، خود شخص را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد و به سنجیت با آن مضامین می‌کشانند.

به‌عنوان نمونه در زیارت قمر بنی‌هاشم که از امام صادق^۷ نقل شده، می‌خوانیم:

«أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَالتَّصَدِيقِ وَالْوَفَاءِ وَالتَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ...».

وقتی برای حضرت ابا الفضل اینگونه گواهی می‌دهیم که او در برابر ولی خدا تسلیم بود و او را قبول داشت و اهل وفا و خیرخواهی برای وصی و جانشین پیامبر بود، یعنی این ارزش‌ها را ارج می‌نهیم و برای خودمان هم مایه فخر و ارزش می‌دانیم. در ادامه همین جملات، از خداوند برای او پاداش می‌طلبیم، به خاطر «صبر» و «اخلاص» و «یاری» (بِمَا صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ وَاعْتَنَيْتَ) و این سه عنصر اخلاقی مهم را یاد می‌کنیم. در همین زیارت، او را به‌عنوان عبدالصالح، مطیع خدا و رسول، مطیع امیرمؤمنان و امام حسن و امام حسین معرفی می‌کنیم که اینها هم معیارهای ارزشی‌اند و در زیارت او باز این تعبیرات وجود دارد:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَالَعْتَ فِي التَّصِيحَةِ وَأَعْطَيْتَ غَايَةَ الْمَجْهُودِ... أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَهِنْ وَلَمْ تَنْكُلْ، وَأَنَّكَ قَدْ مَضَيْتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِيًا بِالصَّالِحِينَ وَمُتَّبِعًا لِلنَّبِيِّينَ».

گواهی می‌دهم که تو در خیرخواهی (نسبت به امام خود) به نهایت رسیدی و همه تلاش خود را در این راه کردی. شهادت می‌دهم که تو سست نشدی و عقب ننشینی و پیمان نشکنی، گواهی می‌دهم که در راه خود با بصیرت پیش رفتی و با صالحان و پیامبران اقتدا کردی.

اینها حرمت‌گذاری به شایستگی‌ها و صفات و اعمال خوبی است که در سلام‌های زیارت بیان می‌شود و بر خود زائر هم اثر می‌گذارد.

در زیارت حسین بن علی^۷، آن همه تأکید بر اینکه: تو نماز را برپا داشتی، زکات را ادا کردی، امر به معروف و نهی از منکر کردی، در راه خدا جهاد کردی تا به شهادت رسیدی، از خدا و رسول اطاعت کردی و... همه اینها هم یادآور تکلیف دینی و تعهد ایمانی یک مسلمان است، هم آموزش اطاعت به پیروان و پایبندی به تعهدات دینی است.

13. شاهد گرفتن بر ایمان و ولایت

نکته دیگر که در مضمون زیارتنامه‌ها دیده می‌شود، شاهد گرفتن پیامبر و ائمه بر این است که زائر، از نظر اعتقادات و توحید و نبوت و پذیرش امامت و ولایت و عقیده به رجعت و معاد و... در خط ائمه است و با آن دوست و با دشمنانشان دشمن است و آرزوی اینکه بر این باور و عقیده تا آخر بماند. این فراتر از بحث تولی و تبری نسبت به آنان است، گواه گرفتن آنان بر این حقیقت و درخواست اینکه در روز نیاز هم شاهد باشند و گواهی دهند.

این استشهاد و گواه‌گیری، به پیامبر و اهل بیت هم خلاصه نمی‌شود. شاهد گرفتن خدا، فرشتگان، پیامبران و عرشیان، سپس به ودیعت سپردن این باورها تا ذخیره آخرت باشد. در زیارت هفتم امام حسین^۷ آمده است:

«وَأَشْهَدُ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ وَآنبيَاءَهُ وَرُسُلَهُ أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَبِإِيَابِكُمْ، مُوقِنٌ».

خدا و فرشتگان و پیامبرانش را گواه می‌گیرم که من به شما ایمان دارم و به بازگشت و رجعت شما یقین دارم. در زیارت اربعین سیدالشهدا^۷ هم شهادت دادن به اینکه آن حضرت، ولی خدا، فرزند ولی خدا و پسر برگزیده خداست که به کرامت الهی نائل شده و به عهد الهی وفا کرده و در راه خدا به جهاد پرداخته است دیده می‌شود، هم شاهد گرفتن خداوند نسبت به اینکه زائر، با او دوست و با دشمنش دشمن است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنِّي وَلِيُّ لِمَنِ وَالَاهُ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُ».

شاهد گرفتن آنان بر اینکه زائر به زیارت آمده، عرض ارادت و ابراز ولایت کرده و سلام داده و دوستدار این خاندان است، در این متون زیارتی دیده می‌شود. این نوعی ادای حق و انجام وظیفه است. در زیارت امام حسین^۷ است:

«أَكْتُبُ لِي عِنْدَكَ مِيثَاقًا وَعَهْدًا إِنِّي أَتَيْتُكَ مُجَدِّدًا الْمِيثَاقَ فَاشْهَدْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ إِنَّكَ أَنْتَ الشَّاهِدُ».

نزد خودت برایم میثاق و عهدی بنویس و ثبت کن که من به زیارتت آمده‌ام و تجدید پیمان می‌کنم، نزد پروردگارت برای من گواهی بده، همانا تو گواهی.

پیشتر گفته‌ایم که زیارت، وفای به عهد پیرو با پیشواست، با این شهادت دادن‌ها، خط حرکت سیاسی و زندگی اجتماعی زائر در مسیر ولایت ائمه تثبیت می‌شود، گواه گرفتن آنان بر این باور و عقیده، موجب رسوخ این صفات و حالات در روح زائر می‌شود و تأثیر تلقینی دارد.

* * *

دقت در متن زیارتنامه‌ها و محوربندی مطالبی که بر آنها تأکید شده، نکات بسیاری را روشن می‌سازد. نمونه‌هایی که یاد شد، می‌تواند روشنگر راه و خط پژوهشی در این مورد باشد و مطالعه این متون با این نگاه و از این زاویه دید، بسیاری از معارف را روشن و تبیین می‌کند.

ادب و آداب زیارت

ادب ظاهری و باطنی

رعایت ادب و آداب در هر امری، سبب دست یافتن بهتر به اهداف آن کار است. هرچیزی هم برای خود آدابی دارد، مثل آداب تجارت، آداب معاشرت، آداب کسب علم، آداب جنگ و مبارزه، آداب نماز و قرائت و... که شناخت و مراعات آنها، آن عمل را موفقیت آمیزتر می‌سازد و عامل را به هدف نزدیک‌تر می‌سازد. از جمله برای زیارت هم آدابی ذکر شده است. مراعات آنها هم ثواب بیشتر دارد، هم زائر را در دستاوردهای معنوی زیارت کامیاب‌تر می‌سازد و تربیت کننده است و مایه ارتباط روحی بهتر.

این آداب، برخی ظاهری است و برخی باطنی. در کتب حدیث هم عنوان «ادب ظاهری» و «ادب باطنی» برای برخی از اعمال و سنن مطرح شده است. بی‌شک همان آداب ظاهری هم به حصول توجه قلبی و ادب باطنی کمک می‌کند.

کیفیت زیارت کردن و جزئیات زیارت خواندن و کم و کیف این تشرف و دیدار معنوی را نیز باید از اولیای دین آموخت. امام صادق^۷ به محمد بن مسلم - که از اصحاب بزرگ اوست - چنین دستورالعمل می‌دهد:

«هرگاه به زیارت مرقد امیرالمؤمنین^۷ رفتی، غسل زیارت کن، پاکیزه‌ترین جامه‌هایت را بپوش، بوی خوش و عطریات استعمال کن، با آرامش و وقار و آرام آرام حرکت کن، وقتی به «باب السلام» رسیدی رو به قبله بایست و سه بار تکبیر بگو، آنگاه زیارت را بخوان...»^[501]

این نکات، از جمله آداب ظاهری زیارت است و آنگاه متن زیارت، در کتب روایی نقل شده که فعلاً مورد بحث ما نیست.

در مورد «آداب باطنی» و توجه پیدا کردن در زیارت، مرحوم نراقی توصیه می‌کند که:

«...در نجف، به‌خاطر آور که اینجا «وادی السلام» و مجمع ارواح مؤمنان است و خداوند اینجا را جزء شریف‌ترین مکان‌ها قرار داده است و مدفن وصی پیامبر در اینجا است. همچنین مدفن آدم و نوح، در همین محل است...»^[502]

خلاصه اینکه هنگام زیارت نجف، باید توجه داشت که اینجا تربت ابوتراب است و علی^۷، آن جاودانه مرد در اینجا آرمیده است. در این صورت، دلی از سنگ می‌باید که نلزد و خاشع نشود و دیده‌ای بی‌فیض باید باشد تا اشکی از شوق نریزد، یا آهی از درد نکشد و داغ مظلومیت علی، او را غمگین نسازد.

آن کس که به زیارت علی^۷ می‌آید، باید پای پر آبله‌اش، هرگز خسته نگردد و در راه طلب، شب از روز باز شناسد و رنج را بر راحت برگزیند و به این دیار، با پای سر بدود و با رهتوشه عشق سفر کند و در جوار این تجلیگاه فروغ ایزدی، رحل اقامت افکند. در سایر زیارتگاه‌ها و تشرف به حرم‌های اولیا نیز چنین است.

مرحوم شیخ بهایی نیز بیان جالب و دستورالعمل خوبی دارد. وی، در یکی از سروده‌های مفصل خویش که به عربی است، در مورد زائر امام علی^۷ و حضور قلبش و آگاهی به موقعیت زیارت، می‌گوید:

«...خوشا آنکس که او را یک بار زیارت کند.

ای سواره‌ای که راه‌های پر سنگلاخ و سوزان را می‌پیمایی و دشت‌ها و بیابان‌ها را طی می‌کنی، اگر خواستی که خدای آسمان را خشنود کرده و پس از کوردلی، به رشد بررسی و در روز تشنگی قیامت، از کوثر سیراب شوی، هرگاه در سیر و سفر طولانی و دور و دراز خود، به آن دیار رسیدی و بر تربت علی⁷ ایستادی و اظهار محبت نسبت به او کردی و ریسمان استوار الهی را دیدی و پس از سیر شبانه‌ات، رویاروی نجف قرار گرفتی، پس خواب، مگر اندکی.

ره‌توشه و بارت را همانجا بر زمین بگذار و از آن خاک مگذر.

بر آستان او بمان و همچون گرفتاری دردمند و فروتن بایست و با انبوه مردم سیر کن و غبار آن دیار را ببوی. اگر مطیع فرمان خدایی او را خشنود کن که محبت ائمه، فرضی است خدایی. از این فریضه، پاداش خود را مضاعف گردان، در این سرزمین چهره بر خاک بگذار...

وقتی به آن تربت رسیدی سلام کن و شیفته و شیدای آن آستان باش.

قبر کسی را آنجا زیارت کن که با والایی‌ها نمایان است. در آنجا نور را می‌بینی که فضا را آکنده است و شعاعش همه‌جا را فرا گرفته است.

اگر در زمانش حضور نداشتی، با گریه‌ات یاریش کن.

در حضور او بایست، فرمانش را اطاعت کن و از صاحب قبر بپرس که: چگونه زمان را درنوردیدی و افتخار را به‌دست آوردی!

عاشقانه بایست و از دشمنانش بیزاری بجوی و محبت خویش را به سویش بپراکن و آشکار کن و از درگاهش مرو و به او سلام مرا برسان، سلام شیفته‌ای از دیاری دور!

او را زیارت کن و در قرب او بهره‌ور باش تا پاداش به‌دست آوری و نجات یابی.

برخیز... و خاکِ آن آستان را ببوس و توجّهت را به درگاه او ابراز کن و از روی کوچکی، چهره بر خاک بگذار...

در آن مکان، بسیار گریه کن و بگو: ای قسیم بهشت و دوزخ! غلامت از تو امید امان دارد، بلا او را به اینجا کشانده است و زمانه جفايش کرده و از حوادث به تو پناه آورده است. ای کشتی نجات، به تو روی آورده و در زندگی سرمایه‌ای جز محبت شما را ندارد.

پس در سختی قبر، هنگام مرگ، او را نگهدار، که تو پناه خستگانِ روزگارانی...^[503]

غرض، بیان فضائل علی^۷ نیست، که آن مقوله‌ای جدا، که نه در این مقاله می‌گنجد و نه این بحث، درصدد پرداختن به ارزش‌های والای امیرالمؤمنین^۷ است. صرفاً اشاره‌ای است به برخی احساس‌ها و حالت‌ها که بزرگان و حق‌شناسان و عارفان به مقام علی^۷ در سخن و سروده خویش بیان کرده‌اند و زیارت را با کیمیای «معرفت» گوهری گران‌بها کرده‌اند.

و گرنه...:

اوصاف علی به گفتگو ممکن نیست جادادن بحر، در سبو ممکن نیست

مدّاح علی، خدا بود در قرآن مدحش به زبانِ خلق او ممکن نیست

در آغاز، از آداب ظاهری و باطنی زیارت پیامبر و ائمه، فقط به نقل سخن شهید اول در «دروس» اکتفا می‌کنیم که مرحوم علامه مجلسی نقل کرده است که خلاصه آن چنین است:

- قبل از ورود به زیارتگاه، غسل کردن و با طهارت بودن
- با لباس‌های پاکیزه و بوی خوش زیارت کردن،
- آرام قدم برداشتن و با خضوع و خشوع آمدن،
- بر درگاه حرم ایستادن و دعا خواندن و اجازه ورود خواستن و اگر رقت قلب حاصل شد آنگاه وارد شدن،
- در برابر ضریح ایستادن و زیارتنامه خواندن،
- گونه راست و چپ صورت را بر ضریح نهادن و با تضرع، از خدا حاجت خواستن،
- صاحب قبر را برای برآمدن حاجت و رفع نیاز، شفیع قرار دادن،
- دو رکعت نماز زیارت خواندن و دعا‌های منقول را خواندن و تلاوت قرآن،
- حضور قلب داشتن در تمام مراحل زیارت، و نیز توبه و استغفار و صدقه دادن به نیازمندان و تکریم خادمین مزار... [504]

آنچه از مرحوم شهید اول نقل شده است، «۱۳» آداب است که خلاصه‌اش گذشت. آنچه مرحوم شیخ عباس قمی در مفاتیح‌الجنان آورده، تا «۲۸» آداب می‌رسد. [505] این دو بزرگوار، آنچه را گفته‌اند، فهرست‌وار، فشرده و گذراست. گزیده‌ای از آن آداب را با شرح و تبیین بیشتری در اینجا می‌آوریم:

۱. غسل زیارت

برای حضور در حرم‌ها، زائر باید پاک باشد، هم پاکی ظاهری، هم درونی. «غسل زیارت» از آنجا که به عنوان یک عمل عبادی انجام می‌گیرد، علاوه بر تمیزی جسم و لباس، طهارت روح و روان را هم در پی دارد. هم قبل از آغاز سفر زیارتی و هنگام بیرون رفتن از خانه و شهر و پیش از شروع مسافرت مستحب است، هم قبل از تشرّف به حرم‌های مطهر معصومین:.

غسل، یک طهارت جسمی است، ولی صفای روحی و معنوی هم دارد، چون همراه با نیت، ذکر خدا و دعاست و تنها دوش گرفتن و شستن بدن نیست، مثل وضو که صرف شستن صورت و دست‌ها نیست. نورانیت و آثار معنوی و روحی آن در سایه توجه و قصد قربت و عبادت فراهم می‌شود. وضو به عنوان مقدمه نماز، غسل به عنوان مقدمه زیارت. در زیارت هفتم امام حسین^۷ که از حضرت صادق^۷ به صفوان جمّال آموخته شده، حضرت می‌فرماید: وقتی خواستی به زیارت بروی، از آب فرات غسل کن و هنگام غسل بگو:

«بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ نُورًا وَطَهْرًا وَحِرْزًا وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسَقَمٍ وَآفَةٍ وَعَاهَةٍ، اللَّهُمَّ طَهِّرْ بِهِ قَلْبِي وَاشْرَحْ بِهِ صَدْرِي وَسَهِّلْ لِي بِهِ أَمْرِي».

با این دعا و امثال آن، هم کار با نام و یاد خدا آغاز می‌شود، هم طلب نورانیت و پاکی و شفا و ایمنی است، و هم دعا برای طهارت قلب و شرح صدر و آسانی کار.

غسل زیارت، یک معنای نمادین هم دارد، یعنی شستشوی جسم و تمیزی بدن، نمادی از طهارت روح است «شستشویی کن و آنچه به خرابات خرام». کسی که برای تشرف به حرم آلائش جسمی را می‌زداید، آلائش روح را هم باید بشوید، هم با جسم پاک، هم با روح پاک، هم با لباس نو، هم با روحیه نو، چرا که توبه و خشوع، لباس روح است. در احادیث توصیه شده وقتی زائر از غسل فارغ شد، جامه پاک و تمیز بپوشد و دو رکعت نماز بخواند، و با ذکر خدا و «الله اکبر» و «لا اله الا الله» و با قدم‌های کوچک به طرف مزار برود، همه این‌ها در تأمین حال معنوی مؤثر است. برای غسل زیارت، دعا‌های دیگری نیز جز آنچه ذکر شد، وارد شده است.

طهارت روحی شرط ارتباط با پاک‌دلان و پاک‌جانان و حضور در اماکن مقدس است. رعایت این ادب در حال حیات امامان هم مورد تأکید است. چند نفر در مدینه قصد تشرف به حضور امام صادق^۷ داشتند. در راه یکی از اصحاب از کوچه‌ای بیرون آمد و به این جمع پیوست، در حالی که جنب بود و اینان نمی‌دانستند. وقتی خدمت امام رسیدند و سلام دادند، حضرت خطاب به آن شخص فرمود: آیا نمی‌دانی که سزاوار نیست شخص جنب به خانه انبیا وارد شود؟ او برگشت و بقیه به خدمت امام شرفیاب شدند. [506]

امام صادق^۷ توصیه فرموده است: هرگاه به قصد زیارت قبر امیرمؤمنان^۷ رفتی، وضو بگیر، غسل کن و با آرامش راه برو. امام‌هادی^۷ نیز به موسی بن عبدالله نخعی که از آن حضرت، زیارتی کامل و جامع برای هریک از ائمه درخواست کرد و حضرت هم «زیارت جامعه» را به او آموخت، قبل از بیان متن زیارت، فرمود: هرگاه به آستانه مرقد آن حضرت رسیدی، بایست و در حالی که با غسل هستی شهادتین را بگو و اذن دخول بخوان و آداب دیگر. در حدیثی هم که صفوان جمال از حضرت صادق^۷ می‌پرسد: امیرالمؤمنین را چگونه زیارت کنم؟ می‌فرماید: هرگاه اراده زیارت کردی، غسل کن، دو جامه تمیز و شسته شده‌ات را بپوش، عطر بزن و با بوی خوش به زیارت برو. [507] خوشبویی و تمیزی از اخلاق انبیاست و برای زیارت اولیای الهی تأکید بیشتری بر آن شده است.

جنبه دیگر «غسل زیارت» به بعد اجتماعی آن مربوط می‌شود. معمولاً در تجمع‌ها و مسافرت‌ها، ممکن است بدن عرق کند، فضا از نظر بوی بدن و عرق پاها و غبار آلودگی زائران و... ناهنجاری‌هایی داشته باشد که تحمل آن برای دیگران خوب و خوشایند نباشد. غسل زیارت، گامی برای ایجاد فضای مطلوب‌تر در اماکن زیارتی و در مجموعه‌های زائران است. ادب تشرف به محضر یک شخصیت والا ایجاب می‌کند که دیدار کننده با بهترین لباس و نیکوترین وضع و هیأت و با آراستگی کامل برود، تا ادای احترام کرده باشد. غسل پیش از زیارت، تا حدی تأمین کننده این هدف است و بدون آن نوعی بی‌احترامی می‌شود.

از امام صادق^۷ درباره آیه {خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ} [508] پرسیدند، فرمود: «الْغُسْلُ عِنْدَ لِقَاءِ كُلِّ إِمَامٍ». [509] غسل هنگام دیدار هر امام را مصداقی از آراستگی هنگام عبادت یا حضور در عبادتگاه به شمار آورده است و این برای زائران درس تمیزی و خوشبویی و ادب ظاهری می‌دهد.

2. لباس تمیز و آراستگی و خوشبویی

پوشیدن جامه نو و لباس تمیز و استفاده از عطر، از آداب دیگر تشرّف به حرم‌های مطهر است. در روایات، هم بر «ثوب جدید» تأکید شده، هم بر «ثوب نظیف» که می‌رساند تمیزی و تازگی هردو مورد عنایت است. مرحوم فیض کاشانی به نقل از شیخ صدوق، یکی از آداب زیارت قبور ائمه در عراق و خراسان را همین نکته می‌داند. مثلاً در زیارت سیدالشهداء^۷ می‌گوید: هرگاه به زیارت آن حضرت رفتی، از کنار فرات غسل کن، لباس‌های پاکیزه بپوش و پابرنه به سوی حرم عزیمت کن. در مورد زیارت حضرت کاظم در بغداد و زیارت امام رضا^۸ در طوس هم غسل و تمیزی و پوشیدن لباس نو را بیان می‌کند و نیز در زیارت قبر عسکریین^۸ در سامرا هم همین توصیه را دارد: «... فَاغْتَسِلْ وَتَنَظَّفْ وَأَلْبَسْ ثَوْبِيكَ الطَّاهِرِينَ».^[510]

از آنجا که حالت روحی و جسمی و ظاهر و باطن در یکدیگر تأثیر متقابل دارند، نوع لباس و وضع ظاهر زائر در پدید آمدن حال مناسب روحی و ایجاد نشاط معنوی مؤثر است. لباس تمیز و نو هم همین اثر روحی را دارد. به علاوه، حرمت گذاری به شخصیتی که به دیدارش می‌رویم، بخشی هم در آراستگی ظاهر و مرتب و معطر بودن لباس و سر و وضع جلوه می‌کند.

3. وقار و طمأنینه

آرامش و وقار ظاهری، نشانه طمأنینه درونی است. رفتار شتابزده هم گویای باطن آشفته و نابسامان است. در توصیه‌های مربوط به زیارت آمده است که: با وقار و آرامش راه بروید، قدم‌ها را کوچک بردارید، حالت طمأنینه داشته باشید، با حالت ذکر و تسبیح و تکبیر، وارد حرم و مزار شوید. این‌ها جهات شکلی و آداب ظاهری است که در باطن و درون زائر هم اثر می‌گذارد.

پیاده رفتن بعضی از ائمه به سفر حج را شنیده‌اید (مثل امام مجتبی و امام کاظم^۸). پیاده روی هم اثرگذار بر روح و روان است. صفوان جمال نقل می‌کند که با حضرت صادق^۷ همسفر بود، به کوفه که رسیدند، امام دستور داد تا مرکب را بخواباند و فرمود: اینجا قبر جدم امیرمؤمنان^۷ است. سپس حضرت غسل کرد، لباس دیگری پوشید، به طرف تپه‌ای که قبر علی^۷ آنجا بود راه افتاد و به صفوان فرمود: تو هم مثل من کن، گام‌هایت را کوچک بردار، نگاهت را به طرف پایین بگیر، متواضعانه راه برو... سپس خودش با صفوان به طرف قبر حرکت کردند، درحالی که سکینه و وقار بر آن دو حاکم بود و تسبیح و تقدیس و تهلیل می‌گفتند تا به قبر شریف رسیدند.^[511]

در حدیث دیگری است که امام هادی^۷ که زیارت جامعه کبیره را به موسی بن عبد الله نخعی آموخته، پیش از بیان متن زیارتنامه به وی فرمود: هرگاه وارد حرم شدی و قبر را دیدی، بایست و ۳۰ بار، الله اکبر بگو، سپس کمی جلو برو، در حالی که همراه با آرامش و وقار باشی، فاصله گام‌هایت را کوتاه کن، بایست، باز هم ۳۰ بار تکبیر بگو، سپس نزدیک قبر برو، باز هم ۴۰ بار تکبیر بگو، سپس بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ...».^[512]

4. خضوع و خشوع

از جمله آداب زیارت، داشتن خضوع و خشوع هنگام زیارت است. «خشوع»، حالتی قلبی و روانی است که از معرفت و محبت نسبت به یک مقام و شخصیت در دل ایجاد می‌شود. تأثیر عظمت او در قلب، حالتی را پدید می‌آورد که رعایت احترام در ظاهر را در پی دارد. حتی نوع ایستادن، نشستن، نگاه کردن، سخن گفتن، وارد و خارج شدن، همه تحت تأثیر آن حالت درونی است. پس خشوع قلبی خضوع اعضا و جوارح را پدید می‌آورد. این هم از نمونه‌های دیگر «تأثیر درون در برون» است که اشاره شد.

هرچه معرفت نسبت به مقام پیشوا زیاده‌تر باشد، خشوع دل هم عمیق‌تر و بیشتر است و رعایت ادب و خضوع ظاهری هم افزون‌تر خواهد شد. اینکه بعضی هنگام خروج از حرم، عقب‌عقب می‌روند و حاضر نیستند پشت به ضریح کنند و بیرون روند، جلوه‌ای از همین خضوع و ادب ظاهری است که ریشه در درون دارد. همچنان که در نماز، اگر حضور قلب باشد، رعایت و وقار ظاهری را در پی خواهد داشت، در زیارت هم چنین است. در زیارتگاه‌ها تنها با جسم و بدن به یک امام معصوم نزدیک نمی‌شویم، بلکه قرب روحی هم باید پیدا کنیم. زائر باید خود را در محضر امام حس کند و امام را ناظر و مراقب رفتارش ببیند و چنین تصور کند که از راه دور آمده و اجازه یافته به حضور معصوم برسد. چه حالتی خواهد داشت؟

به علاوه، وقتی تربت پاک و مطهر ولیّ خدا مقدس است، به تناسب قداست مکان و جایگاه، زائر باید شئون آنجا را رعایت کند. خداوند به حضرت موسی فرمان می‌دهد که: ای موسی! تو در وادی مقدس طوری، کفش‌هایت را درآور. [513] همین نکته سبب شده که بزرگان در توصیه‌های خود به بیرون آوردن کفش در حریم قدس زیارتگاه‌ها تأکید کنند. هم خودشان در عمل، پابرنه به حرم‌ها مشرف شوند. شیخ بهایی در شعری که به مناسبت تشرف به حرم علوی دارد، می‌گوید: این افق روشن که بر تو آشکار گشته، در حریمش خضوع کن و این طور سیناست، کفش از پای درآور: «... هَذَا حَرَمُ الْعِزَّةِ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» [514]

5. ذکر و تکبیر و تسبیح

از آدابی که برای زیارت مرقد‌های مطهر بیان شده، گفتن تکبیر و تهلیل هنگام تشرف است. یاد خدا و حمد و ستایش او و ذکر توحید و تسبیح و تنزیه، هم توجه دادن به عظمت خداوند است که چنین شخصیت‌های عظیمی آفریده که عظمتشان در عبودیت و تواضع در پیشگاه خداست، هم نوعی تعدیل نگاه و توجه انسان زائر است، تا درباره این پیشوایان الهی، دچار غلو نشود و نسبت‌های غلوآمیز ندهد و محوریت توحید در همه مسائل حفظ شود. مثلاً در زیارت امام حسین^۷ روایت شده که قبل از زیارت و در بدو ورود، حتی وقتی به فرات می‌رسد تا غسل زیارت کند، صد مرتبه الله اکبر، صد مرتبه لا إله إلا الله و صد مرتبه صلوات بگوید. نیز در روایت است: هنگام زیارت، وقتی مقابل قبر امام معصوم قرار گرفت، اگر بگوید: «لا إله إلا الله وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» ثواب بسیاری برای او نوشته می‌شود. [515]

ذکر گفتن و خدا را به یکتایی ستودن و او را بزرگ شمردن، در همه حال خوب است و در حرم‌های مطهر اولیایی که مظهر اخلاص و توحید و ذکر و تسبیح‌اند، خوب‌تر.

6. اذن دخول

خواندن «اذن دخول» هنگام زیارت، یکی دیگر از آداب است. این اقتضای ادب است که بی‌اجازه وارد حریم حرم نشویم و با خواندن اذن ورود، هم ادای احترام کنیم، هم دل را آماده‌تر سازیم. اینکه در آغاز این بخش، از قول شهید اول نقل شد که زائر، بر درگاه حرم بایستد، دعا کند و اذن بطلبد و اگر در دل خود خشوعی احساس کرد و رقت قلب حاصل شد، وارد شود و گرنه، بهتر است که برای ورود، زمان دیگری را انتخاب کند که رقت قلب و خشوع حاصل شود،^[516] برای این است که غرض مهم‌تر از ورود به حرم، حضور قلب است، تا انسان از رحمت نازله از سوی خدا برخوردار شود.

دقت در متن «اذن دخول»‌های روایت شده، آموزنده نکاتی است که در افزایش ایمان و معرفت و توجه زائر نسبت به موقعیتی که در آن قرار دارد و کسی که به زیارتش آمده، مؤثر است. حضور در اعتاب مقدسه با توجه به این حقایق و معارف و فضایل، زمینه‌ساز فیض بیشتر در زیارت است.

در روایت است، هنگام زیارت حضرت رسول^۹ و هریک از معصومین: اینگونه اذن دخول بخوان:

«اللَّهُمَّ إِنِّي وَقَفْتُ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ بُيُوتِ نَبِيِّكَ وَآلِ نَبِيِّكَ...».

خداوند! بر درگاه یکی از خانه‌های پیامبر و دودمان پیامبر ایستاده‌ام، خدایا، مردم را از اینکه بی‌اجازه وارد خانه پیامبر شوند منع کرده‌ای. من به حرمت پیامبر در حال غیبتش مثل حال حضور و حیاتش عقیده‌مندم و می‌دانم که فرستادگان تو زنده‌اند و نزد تو روزی می‌برند، جایگاه مرا در اینجا و این لحظه می‌بینند و سخنم را می‌شنوند. پروردگارا، ابتدا از تو اذن می‌طلبم، سپس از پیامبر، و از جانشین تو که اطاعتش بر من واجب است، اجازه می‌خواهم که در این لحظه وارد خانه‌اش شوم، از فرشتگان گماشته به این بارگاه مقدس هم اذن می‌طلبم، به اذن خدا و رسول و خلفای او و اذن همه شما وارد این خانه می‌شوم و جویای تقرب در پیشگاه خدایم...^[517]

در زیارت حضرت علی^۷ هم، دعاها و اذن ورودهایی نقل شده، چه در هنگام ورود به نجف، چه وقت ورود به حرم، چه هنگام ایستادن به صحن و آستانه، چه وقت ورود به رواق، که مضمون این دعاها و اجازه‌خواهی‌ها، اظهار ادب و درخواست اذن برای ورود به این مکان مقدس و حریم نورانی است و از آن امام به عنوان مولا، امیرمؤمنان، حجت خدا، امین پروردگار و... یاد شده است، تا زائر، قبل از زیارت بداند که در کجاست و به دیدار چه انسان کامل و حجت عظیمی آمده است. اغلب، مستند این اذن طلبی برای ورود به حرم را آیه {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ}^[518] دانسته‌اند، که نهی از ورود بی‌اذن به خانه پیامبر است و در متن «اذن دخول» هم به این آیه اشاره شده است.

7. عتبه بوسی

احترام و ارج نهادن به جایگاه والای حرم‌های مطهر، گاهی هم به بوسیدن در و درگاه در هنگام ورود است. در برخی سروده‌های عالمان عارف دربارهٔ زیارت نیز به این عتبه بوسی و ابراز تواضع و ادب و محبت اشاره شده است. علامهٔ مجلسی سخن شهید اول را در این مورد به عنوان یکی از آداب زیارت نقل می‌کند، سپس می‌افزاید که دلیل مستندی برای استحباب بوسیدن آستان و درگاه نداریم، ولی سجود برای خدا به عنوان شکر الهی بر این توفیق، مانعی ندارد.^[519]

البته باید توجه داشت که بوسیدن زمین و درگاه به عنوان احترام و شکر، نباید به عنوان سجده بر امام تلقی شود و بهانه‌ای به دست مخالفان افتد تا چنین وانمود کنند که شیعیان در پیشگاه امامان خود سجده می‌کنند، درحالی که سجده بر غیر خدا جایز نیست!! بوسیدن زمین به شکرانهٔ توفیق الهی و بر نعمت زیارت، غیر از سجده به یک انسان است. صورت بر زمین نهادن یا بوسه بر آستان زدن، نهایت ادب و ارادت و محبت نسبت به یکی از اولیای مقرب درگاه خداست و هیچ ربطی به شرک و پرستش غیر خدا ندارد.

8. حضور در کنار قبر و بوسیدن ضریح

ادب دیگر در زیارت، که نشانهٔ محبت و ارادت بیشتر است، نزدیک شدن به قبر، دست نهادن به آن، بوسیدن و ابراز اشتیاق است. داستان زیارت اربعین جابر بن عبدالله انصاری و عطیهٔ عوفی گواه این زیارت عاشقانه است که دست روی قبر سیدالشهدا نهاد و بر او درود و سلام داد. در حدیث امام صادق^ع آمده است:

«صَلُّوا إِلَى جَانِبِ قَبْرِ النَّبِيِّ، وَإِنْ كَانَتْ صَلَاةُ الْمُؤْمِنِينَ تَبْلُغُهُ أَيْنَمَا كَانُوا».^[520]

کنار قبر پیامبر بر او صلوات و درود بفرستید، هرچند درود مؤمنان هر جا که باشند به او می‌رسد. مرحوم شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان، ضمن بحث از آداب زیارت به این نکته اشاره می‌کند که برخی می‌پندارند رعایت ادب نسبت به حریم امامت به آن است که زائر هرچه دورتر بایستد و به قبر و ضریح نزدیک نشود، آنگاه این را وهم و اشتباه می‌داند و تأکید می‌کند که نزدیک شدن به قبر و ضریح و بوسیدن آن یکی از آداب است. البته رعایت این ادب و استحباب، وقتی است که ازدحام جمعیت نباشد و عمل به آن مزاحمتی بر دیگران نداشته باشد و فشار نیافورد، یا حال معنوی زائر را به هم نزنند. چه بسا یک کار مستحب، در شرایطی تبدیل به امر غیر مطلوب می‌گردد. مثل بوسیدن حجرالأسود که در شرایط خلوت و عادی بسیار پسندیده است، ولی در ازدحام جمعیت بوسیدن یا لمس آن، به قیمت له کردن دیگران یا اذیت و آزار، روا نیست. در شرایط ازدحام در حرم‌ها بهتر آن است که انسان کناری بایستد و با فاصله و حالت آرامش خود و راحتی دیگران زیارتنامه بخواند و این تصور عوامانه را که اگر دست به ضریح نرسد زیارت قبول نیست، از ذهن خود بیرون کند.

کسی هم که کنار ضریح می‌رود و لمس می‌کند یا بوسه بر آن می‌زند، خوب است که توقف نکند و فرصت و امکانی برای دیگران هم بدهد که به این فیض برسند و استفاده از ضریح را حق اختصاصی خویش نشمارد.

بوسیدن ضریح، نوعی ابراز عشق و علاقه به صاحب قبر است. بوسه بر درگاه و درها و دیوارها و ضریح و سنگ قبر، به خاطر انتساب این‌ها به آن چهره‌های محبوب است، و گرنه سنگ و چوب و آهن خود به خود قداستی ندارند.

ببوس ای خواهرم قبر برادر شهادت، سنگ را بوسیدنی کرد

آنان که به رمز و راز این قضیه توجه ندارند، شیعه را بر این ابراز ارادت مورد انتقاد قرار می‌دهند، درحالی که شوق به محبوب است که هرچه را به آنها منسوب است، در نظر مُحِبّ، عزیز و دوست‌داشتنی می‌سازد.

9. ادب نسبت به قبر مطهر

زائری که توفیق تشرف به حرم‌ها می‌یابد، باید خود را در حریم خانه امام یا امامزاده احساس کند و هر نوع ادب لازم را رعایت کند.

سید بن طاووس توصیه می‌کند زائر، مثلاً در حرم حضرت رسول^۹، در بدو ورود، دو رکعت نماز تحیت مسجد بخواند، سپس رو به طرف روضه نبوی و حجره شریف پیامبر کند، سلام دهد، دست به آن بکشد و استلام کند، ببوسد...^[521] سپس می‌افزاید: دست‌ها را بر دیوار حجره مطهر حضرت بگذارد و بگوید: «أَتَيْتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُهَاجِرًا إِلَيْكَ...» و خود را مهاجری معرفی کند که به حضور پیامبر خدا ره سپرده و برای ادای این وظیفه به زیارت آمده و اگر در حال حیات توفیق دیدار نداشته، پس از وفات آمده و می‌داند که احترام آن حضرت در حال ممات، مثل حرمت او در حال حیات است و از آن حضرت بخواهد که نزد خدا شاهد این زیارت باشد، دست‌ها را به صورت خود بکشد و این زیارت را نوعی بیعت به حساب آورد و دعا کند که تا آخر عمر بر همین عهد و پیمان استوار بماند.^[522]

سپس رو به قبر پیامبر زیارت بخواند (متن زیارت را نقل کرده‌اند: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَرَسُولَهُ...). بعد از آن، رو به قبله دعاهایی بخواند که نقل شده، سپس سراغ منبر پیامبر برود، آن را لمس کند، تبرک بجوید و دست‌هایش را به صورت و چشمانش بکشد. این آداب، نشان دلدادگی و محبت است، زیارت هم قلمرو عشق و وادی دل است و زائر، اینگونه جذبه درونی خود را ابراز می‌کند.

شهید ثانی می‌گوید: زائر در حال زیارت، رو به مَزُور بایستد، با حالت دعا تضرّع کند، سمت راست و سپس سمت چپ صورت را بر قبر بگذارد، دعا کند و از خدا حاجت بطلبد و به صاحب قبر توسل جوید تا خدا حاجتش را برآورد و او را مشمول شفاعت گرداند و در دعا اصرار و مبالغه کند، آنگاه به طرف بالای سر برود و رو به قبله دعا بخواند.^[523] کیفیت ایستادن کنار قبر و نحوه زیارت، باید گویای ادب زائر باشد. در حالات حضرت رضا^۷ آمده است که وقتی می‌خواست از قبر حضرت رسول وداع کند، و برای اعمال عمره به مکه رود، کنار قبر پیامبر آمد، در طرف بالای سر ایستاد، مشغول نماز شد، سپس شانه چپ را به قبر چسباند و نزدیک یکی از ستون‌ها چند رکعت نماز خواند.^[524] شبیه این رفتار، در حدیثی از امام صادق^۷ نقل شده که چنین توصیه فرمود.^[525] علامه مجلسی در مورد برخی از این نقل‌ها می‌افزاید: گرچه پشت به پیامبر کردن هنگام دعا، به ظاهر نوعی خلاف ادب به شمار می‌رود، ولی وقتی توجه به خدا

باشد و قصد زائر، پشت گرمی به حضرت رسول^۹ باشد، اشکالی ندارد. کنار قبر ایستادن و تکیه بر قبر کردن و دعای رو به قبله، از امام سجاده^۷ و سیره او هم نقل شده است.^[526]

10. پرهیز از حرف‌های بیهوده و کارهای لغو

ادب دیگر در تشرف به حرم‌های مطهر، پرهیز از هر کاری است که مغایر با «ادب حضور» است، از جمله کلمات لغو و حرف‌های بیهوده و حرکات سبک و ناپسند و دور از شأن زیارتگاه. محدث قمی در مفاتیح‌الجنان (ادب بیست و یکم) می‌گوید:

«ترک نمودن سخنان ناشایسته و کلمات لغو و اشتغال به صحبت‌های دنیوی که همیشه در هر جا مذموم است و قبیح و مانع رزق و جالب قساوت قلب است، خصوصاً در این بقاع مطهره...».

هدف از زیارت، بهره‌وری از فیض‌های معنوی است، پرداختن به سخنان و کارهای لغو، مانع آن فیض‌ها می‌شود و چه بسا اوقات کسی در داخل حرم‌ها به چنین حرف‌ها و کارهایی سپری شود و از مائده معنوی گشوده در آن ضیافت خانه‌های آسمانی بی‌بهره بماند. به علاوه اینگونه حرف‌ها و حرکات و رفتارها، توجه و حضور قلب زائران دیگر را هم بر هم می‌زند و بیهوده‌گوی غافل، هم خودش محروم می‌ماند، هم مانع بهره‌وری روحی دیگران می‌شود.

صحبت‌های بلندبلند هم، علاوه بر اینکه خلاف ادب در محضر ولی خداست، برای دیگران هم مزاحمت و حواس‌پرتی می‌آورد. مستند این نکته، به گفته بعضی از علما آیه شریفه {لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ}^[527] است، یعنی صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر نکنید. رعایت این نکته یک ادب اجتماعی و معاشرتی است، حتی نه حرف‌های عادی، بلکه زیارتنامه را هم بلندبلند خواندن، به نحوی که تمرکز روحی و حضور قلبی دیگران را به هم بزند، مناسب نیست.

آنچه در این اماکن مطلوب است، آرامش و فضای آرام است تا برای پیدایش حضور قلب و روح عبادت و زیارت مؤثر باشد. سر و صداهای بسیار یا صلوات و زیارت بلندبلند، محل این حالت است و رشته پیوند و اتصال زائران دیگر را از هم می‌گسلد.

11. خواندن زیارت مأثور

تأکید بر آن است که در زیارت‌ها، بیشتر از متون زیارتی نقل شده از ائمه معصومین: استفاده شود که به آنگونه دعاها و زیارت‌های مستند «مأثوره» گفته می‌شود. زیارت عاشورا، زیارت اربعین، زیارت جامعه کبیره، زیارت امین‌الله، زیارت حضرت معصومه^۳ و بسیاری از زیارتنامه‌ها از ائمه اطهار نقل شده است و کلام امام است. خواندن اینها بهتر از متون زیارتی دیگر است، مضامینی هم که در اینگونه زیارتنامه‌هاست، متعالی‌تر است و از زبان اولیای الهی تراویده است. امامان ما، همچنان که کیفیت انجام زیارت را با همه جزئیات و آدابش بیان فرموده‌اند، متن‌های منقول از آنان هم فراوان است و محتوای آنها در خور توجه.^[528] گاهی این آموزه‌ها بسیار کوتاه است، ولی رجحان آن به این است که از

امام نقل شده است. مثلاً یونس بن ظبیان از حضرت صادق^۷ می پرسد: یابن رسول الله، من بسیار به یاد حسین بن علی^۷ می افتم. در آن لحظه چه بگویم؟ فرمود: هنگام یاد از او سه بار بگو: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» [529] که سلام تو از دور یا نزدیک به او می رسد.

در نقل دیگری امام صادق^۷ به سدید می آموزد که هرگاه خواستی سیدالشهدا را زیارت کنی، بالای بام خانه ات برو و نگاهی به چپ و راست کن، آنگاه رو به قبر آن حضرت بکن و بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» تا خداوند ثواب یک زیارت شایسته به تو عطا کند. [530]

اینگونه توصیه ها و متن آموزی ها نسبت به زیارت حضرت رسول و ائمه دیگر هم نقل شده است.

12. دعا و تلاوت و عبادت، کنار قبر

نماز در برخی مکان ها فضیلت و ثواب بیشتری دارد، یکی هم در حرم های مطهر معصومین: غیر از اصل نماز خواندن که مطلوب است، خواندن نماز و اهدای آن به روح امام یا شخصیتی که مورد زیارت است، فضیلت دارد و به آن «نماز زیارت» گفته می شود، که دو رکعت، گاهی هم چهار رکعت یا شش رکعت (دو رکعت، دو رکعت) است، که اغلب توصیه شده پس از زیارت خوانده شود و بعد از آن نماز، حاجت ها از خدا طلبیده شود.

نماز زیارت، پس از زیارت عاشورا، و پس از زیارت شهدای کربلا، پس از زیارت عاشورای غیر معروفه و موارد دیگر نقل شده است. محدث قمی نقل می کند امام صادق^۷ به زیارت قبر جدش امیرالمؤمنین^۷ رفت، پس از فراغت از زیارت، در بالای سر آن حضرت خطاب به امام حسین^۷ سلام داد و زیارت خواند، آنگاه دو رکعت نماز خواند و پس از فراغت از آن دعایی خواند، با این آغاز (یا الله یا الله یا الله، یا مجیب دعوة المضطربین...).

به هر حال، خواندن نماز و دعا در حرم های مطهر و پس از زیارت نامه مطلوب است. در روایات متعددی آمده است که پس از زیارت و نماز، دست به دعا بردار و هر چه می خواهی از خداوند بطلب. امام هادی^۷ فرمود:

«مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ فَلْيُزِرْ قَبْرَ جَدِّي الرِّضَا بِطُوسٍ وَهُوَ عَلَى غُسْلٍ وَلْيُصَلِّ عِنْدَ رَأْسِهِ رُكْعَتَيْنِ وَلْيَسْأَلِ اللَّهَ حَاجَتَهُ فِي قُنُوتِهِ، فَإِنَّهُ يَسْتَجِيبُ مَا لَمْ يَسْأَلْ مَأْتِماً أَوْ قِطْعَةً رَحِمٍ...» [531]

هر کس به درگاه خدا حاجتی دارد، قبر جدم حضرت رضا^۷ را در طوس زیارت کند، در حالی که غسل کرده باشد، بالای سر آن حضرت دو رکعت نماز بخواند و در قنوت نمازش حاجتش را از خدا بخواهد، خداوند اجابت می کند، تا وقتی که خواسته اش گناه یا قطع رحم (نفرین به خویشاوندان) نباشد.

امام باقر^۷ هم درباره زیارت اباعبدالله الحسین و دعا در حرم او می فرماید:

«مَا مِنْ آتٍ أَتَاهُ يُصَلِّي عِنْدَهُ رُكْعَتَيْنِ أَوْ أَرْبَعاً ثُمَّ سَأَلَ اللَّهَ حَاجَتَهُ إِلَّا قَضَاهَا» [532]

هیچ کس نیست که کنار قبر آن حضرت برود و دو رکعت یا چهار رکعت نماز بخواند و از خداوند حاجتش را بطلبد، مگر آنکه خداوند آن را برآورد.

دعا کنار قبور مطهر ائمه اطهار، مقبولیت و ثواب بیشتری دارد. نماز فریضه و مستحب هم در حرم‌ها فضیلت بسیار دارد. امام باقر^۷ به شخصی فرمود: چه مانع دارد که هر وقت حاجتی داشتی نزد قبر حسین بن علی^۷ بروی و چهار رکعت نماز بخوانی و حاجت خود را از خدا بخواهی؟ سپس اضافه فرمود: نماز فریضه در کنار قبر او معادل است با حج، و نماز نافله معادل با عمره است. و ثواب‌های دیگر. سید بن طاووس هم توصیه می‌کند اگر به زیارت امام حسین^۷ مشرف شدی، جدّ و جهد کن که از تو فوت نشود فریضه و نافله در حائر شریف حسینی که ثواب بسیار دارد.^[533]

بسیاری از اهل دل و مجاوران اعتاب مقدسه، مقید بوده‌اند که هر سه وعده نماز خویش را در حرم‌های مطهر بخوانند. به خصوص در حرم سیدالشهدا، که هم نماز ثواب بیشتری دارد و هم دعا در زیر قبه حرم آن شهید، مستجاب است. محدث قمی می‌نویسد:

«بدان که عمده اعمال در روضه مطهره امام حسین⁷ دعاست، زیرا اجابت دعا تحت آن قبه سامیه، یکی از چیزهایی است که در عوض شهادت، حق تعالی به آن حضرت لطف فرموده و زائر باید آن را غنیمت دانسته، در تضرّع و انابه و توبه و عرض حاجات کوتاهی نکند و در طی زیارات آن حضرت، ادعیه بسیاری با مضامین عالیّه وارد شده است. بهتر آن است که از دعاهای صحیفه کامله آنچه تواند بخواند، که بهترین دعاهاست».^[534]

متن دعاهایی که از ائمه پس از زیارت نقل شده بسیار است. کافی است کتاب‌های دعا و زیارت را مطالعه کند، با این دعاهای گوناگون و ژرف و زیبا که توصیه شده پس از زیارت پیامبر، ائمه بقیع، امام حسین، روز غدیر، زیارت امام رضا و... خوانده شود آشنا گردد.

تلاوت قرآن در حرم‌های مطهر نیز از جمله کارهای بافضیلت است. در زیارت حج نیز از بهترین اعمال در مسجدالحرام، تلاوت قرآن است. خواندن قرآن، هم برای بهره‌بردن خود انسان می‌تواند باشد، هم برای اهدای ثواب آن به روح پیامبر یا امام مورد زیارت، یا هدیه به ارواح مؤمنان و در گذشتگان. و چه خوب که تلاوت قرآن هم همراه با تدبّر و تأمل باشد که انس با کلام الهی در اماکن مقدس، تأثیر معنوی بیشتری داشته باشد.

رعایت این آداب و مستحبات، برای زائر حالت تنبّه و بیداردلی پدید می‌آورد و اگر هم آلوده به برخی لغزش‌هاست، زمینه اصلاح و جبران و توبه و استغفار پدید می‌آورد. و چه عملی شایسته‌تر از توبه در کنار حرم‌های امامان و تعهد بر پاک زیستن و رهایی از سلطه شیطان و نفس اماره؟

13. تکریم خادمان و کمک به فقیران

خادمان حرم‌ها، با سرمایه عشق و محبت در آستان اهل بیت خدمت می‌کنند و انتظار می‌رود که برخوردشان با زوار، براساس محبت و دلسوزی و راهنمایی باشد. زائران نیز باید جایگاه آنان را بشناسند و قدر بدانند و مورد تکریم قرار دهند.

شهید اول می‌نویسد: سزاوار است خدام حرم‌ها از اهل خیر و صلاح و متدین و صاحب مروّت و تحمّل و صبوری باشند، عصبانی نشوند، برخورد خشن نداشته باشند، حالت کمک‌رسانی، خدمتگزاری، تکریم زوار، ارشاد گمشده‌ها،

کمک به ضعیفان و برخورد محبت آمیز با واردین داشته باشند، اگر از کسی حرکت نامناسب و قصور و سهل انگاری دیدند، هشدار و تذکر دهند و موعظه کنند و اگر کار خلاف و گناه دیدند نهی از منکر کنند.^[535]

در مقابل این خدمات و حسن خلق، زائران نیز برخورد کرامت آمیز و همراه با احترام و ادب و همکاری با خدمتگزاران آستان اولیای خدا داشته باشند و با مسئولان، مأموران نظافت و شستشو و انتظامات، پذیرایی کنندگان، نگهبانان کفشداری‌ها، امانت داران، راهنمایی کنندگان و خدام رسمی و افتخاری و هر کس که به نوعی افتخار خدمت دارد مورد تکریم قرار دهند و از احسان و نیکی متناسب با شأن آنان دریغ نورزند.

از سوی دیگر، در اماکن زیارتی و شهرهای زیارتگاهی، نیازمندان آبرومندی هستند که چشم امیدشان به مساعدت زائران و خیری است که از سوی آنان به ایشان برسد. زائران، مستمندان را شناسایی و کمک رسانی کنند، با حفظ آبرو و حیثیت آنان، بدون آنکه تحقیری نسبت به ایشان صورت بگیرد و به سادات فقیر و بینوایان غریب رسیدگی کنند.

چنین خرج‌ها و کمک‌هایی گاهی از روی عشق به صاحب مرقد و مزار انجام می‌گیرد و همانجا شوق یاری رسانی شکوفا می‌شود، گاهی هم بر اساس نذر قبلی، کمک‌های مالی می‌کنند. طبعاً اینگونه نذرها و کمک‌ها، صرف تعمیر و بازسازی حرم‌ها و تأمین نیازها و برگزاری مراسم و اطعام‌ها و احسان‌هایی می‌شود که از سوی یک حرم برپا می‌شود. زائر، خوب است که در اینگونه سفرهای زیارتی و کلاً هر مسافرتی دست و دل باز باشد و خیرش به دیگران برسد.

14. زیارت وداع و خداحافظی

از آداب زیارت، وداع در آخرین روز یا آخرین لحظات است. برای زائری که ایامی در جوار یک مرقد مقدس به سر برده و بارها به زیارت مشرف شده است، دل کندن از شهر محبوب دشوار است.

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد، وقت وداع یاران

حسن و حال زائر هنگام وداع، باید به گونه‌ای باشد که دستاوردهای نفیسی از این زیارت برداشته باشد و حال او بهتر از گذشته شده باشد و با انسی که به حرم و صاحب حرم پیدا کرده، وداع برایش مشکل باشد، ولی به هر حال خداحافظی هنگام برگشت، جزو آداب مسافرت و زیارت است و نشانه احترام به صاحب خانه و صاحب مرقد.

زائر وقتی زیارت خود را انجام داد و از نظر روحی اشباع شد، چه در مکه و مدینه باشد، چه در نجف و کربلا یا هر شهر زیارتی دیگر، خوب است که زود خداحافظی کند و برگردد، تا شوق و علاقه همچنان در دل بماند و زدگی و خستگی ایجاد نشود. این همان گسستن برای پیوستن دوباره است.

من رشته محبت خود از تو می‌برم شاید گره خورد، به تو نزدیک‌تر شوم

امام صادق^۷ نسبت به زیارت خانه خدا فرموده است:

«إِذَا فَرَعْتَ مِنْ تُسُكِّكَ فَارْجِعْ، فَإِنَّهُ أَشَوْقُ لَكَ إِلَى الرَّجُوعِ».^[536]

وقتی از اعمال و عبادت‌هایت فارغ شدی، برگرد، تا شوق دوباره آمدن را در تو بیشتر کند.

دو دوست قدر شناسند حق صحبت را که مدتی ببریدند و باز پیوستند

ادب، اقتضا دارد که زائر پس از اتمام ایام زیارت، برای خداحافظی به حرم مشرف شود و ضمن سپاس، آرزوی خود را برای بازگشت دوباره اعلام کند و از خدا بخواهد. هم در سفر حج، مستحب است «طواف وداع» انجام دهد، هم در زیارت حرم پیامبر و ائمه بقیع، زیارت وداع مستحب است، هم در حرم‌های دیگر. آداب خاصی برای طواف وداع نقل شده است و در سیره معصومین هم نمونه‌هایی از عمل آنان نقل شده است. در وداع حضرت صادق، حضرت کاظم، حضرت هادی: نمونه‌هایی از حالت خاشعانه هنگام وداع و سر به سجده گذاشتن و سجده‌های طولانی و نماز و دعای ویژه نقل شده است. ^[537]

از خواسته‌های زائر هنگام وداع، این است که آخرین زیارت نباشد و دوباره برگردد. مثلاً در زیارت وداع قبر حضرت رسول و ائمه دیگر آمده است:

«اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَةِ قَبْرِ نَبِيِّكَ...»، یا «اَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ»، یا «لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ تَسْلِيمِي عَلَيْكَ»، یا «لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَةِ قُبُورِكُمْ وَإِتْيَانِ مَشَاهِدِكُمْ»، یا «رَزَقَنِي الْعَوْدَ ثُمَّ الْعَوْدَ ثُمَّ الْعَوْدَ مَا أَبْقَانِي رَبِّي» و... که همه حاکی از این درخواست است که آخرین نوبت زیارت نباشد، باز هم قسمت شود، آخرین سلام نباشد، برگشت همراه با سلامتی و بهره و فضل و کامیابی و رضامندی باشد. ^[538]

زائری که با چشم اشکبار و قلبی لرزان، از جوار حرم محبوب‌های خود به شهر و وطن خویش بر می‌گردد، تن خود را باز می‌گرداند، ولی دلش آنجا جا می‌ماند، تا بار دیگر توفیق تشریف حاصل شود. «من رفتم و هوای تو از دل نمی‌رود».

دیده‌از دیدار خوبان برگرفتن مشکل است هر که ما را این نصیحت می‌کند بی‌حاصل است

من قدم بیرون نمی‌یارم نهاد از کوی دوست دوستان، معذور دارم که پایم در گِل است

گر به صد منزل فراق افتد میان ما و دوست همچنان‌ش در میان جان شیرین، منزل است ^[539]

امید است آشنایی با ادب و آداب زیارت، چه ظاهری و چه باطنی، چه قلبی و چه قالبی، ما را در بهره‌وری بیشتر از چشمه‌سار زلال زیارت موفق‌تر و کامیاب‌تر سازد.

کلام آخر

هرچند به پایان این مباحث رسیدیم، اما «فرهنگ زیارت» حجمی وسیع تر و ابعادی گسترده از این دارد. دیدیم که «زیارت»، هم جنبه اعتقادی داشت، هم بُعد سیاسی، تاریخی و اجتماعی، و هم از «سازندگی» و «تربیت» برخوردار بود.

با این وصف، نه زیارت کهنه‌شدنی است، و نه آثار تربیتی و جنبه‌های سازندگی آن کم می‌شود و نه این موج زلال عشق و معرفت، آرام می‌گیرد.

«زائر»، هر که باشد و «زیارت»، هر گاه که انجام شود و «مزار» در هر جا و هر سرزمین که باشد، کانونی برای رشد معنویات و زمینه‌ای برای رشد ارزش‌های الهی در انسان‌هاست.

چه زیارت «خانه خدا» باشد،

چه زیارت «مرقد رسول‌الله»،

چه زیارت قبور اولیای دین و مدفونین مظلوم «بقیع»،

و چه شهدای «أحد»، مدفونین قبرستان ابوطالب، مدفونین در عتبات عالیات و شام و فلسطین و ایران، به خاک آرمیدگان در شهرهای مختلف و زیارتگاه‌های دور و نزدیک، مشهور و گمنام.

اینها همه، دل و جان را روشن ساخته و امید می‌بخشد. حتی زیارت قبور مؤمنان و صالحان نیز انسان را به یاد آخرت و صلاح می‌اندازد و یاد خدا را در دل‌ها بیدار می‌سازد.

از قبور اولیاءالله، نور معرفت و هدایت می‌درخشد.

مکان‌های مقدس و مذهبی، انسان را به خدا نزدیک می‌کند و حالت خضوع و خشوع و آرامش ایجاد کرده، روح را سرشار از خلوص، دل را پر از امید، جان را لبریز از صفا و عشق می‌نماید.

با زیارت مراقد مطهر معصومین، باید گامی در مسیر تزکیه برداریم و اینگونه دیدارها را، مقدمه‌ای برای قرب معنوی و هم‌جهت شدن با آن انسان‌های والا و اسوه‌های کمال بسازیم.

نباید زیارت، تنها یک عمل تکراری و بی‌روح باشد.

زائر، نباید به ظواهر و شکل‌ها و ساختمان‌ها و در و دیوار و نور و رواق بنگرد و از عظمت معنوی معصومینی که در این زیارتگاه‌ها آرمیده‌اند، غافل شود.

زیارتگاه‌ها، باید محیطی پاک، معنوی، یادآور صداقت و کمال، بازدارنده از گناه‌ها و رذایل و زنده‌کننده ارزش‌های اسلامی باشد.

اینجاست که انسان از راه زیارت، به خدا نزدیک می‌شود، چرا که با نیتی خالص، «ولیّ خدا» را زیارت کرده است. زمینه‌ساز این قرب، «معرفت» است.

هرچه میزان خداشناسی، پیغمبرشناسی و ولی‌شناسی ما بیشتر باشد، به همان اندازه، نصیب ما از برکات این قبور نورانی و مزارهای متبرّک بیشتر خواهد شد و به آن زبدگان آفرینش و انسان‌های پاک، نزدیک‌تر خواهیم شد.

امید آنکه زیارت‌هایمان، خالص و معنوی باشد،

زیارت و حجّمان، مورد قبول خداوند قرار گیرد،

و توفیق زندگی به گونه‌ای «خداپسندانه»، در طول عمر، شامل ما گردد، نه یک‌بار، بلکه بارها و بارها!...

- [1]. غاشیه، آیه 21.
- [2]. میزان الحکمه: ج 2، ص 226، ح 3514.
- [3]. چکیده اندیشه‌ها، ج 1، ص 251.
- [4]. میزان الحکمه، ج 2، ص 240، حدیث 3218.
- [5]. بحار الأنوار، ج 69، ص 237.
- [6]. سیرتنا و سنتنا، ص 160-161.
- [7]. الغدير، ج 5، ص 151.
- [8]. الغدير، ج 5، ص 155.
- [9]. بقره: 152.
- [10]. «إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَيَّاحِينَ فِي الْأَرْضِ يَبْلُغُونِي عَنْ أُمَّتِي السَّلَامِ» (وسائل الشيعة، ج 10، ص 264).
- [11]. «مَنْ سَلَّمَ عَلَيَّ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَرْضِ أُبَلِّغْتَهُ وَمَنْ سَلَّمَ عَلَيَّ عِنْدَ الْقَبْرِ سَمِعْتُهُ». (همان).
- [12]. میزان الحکمه، ج 2، ص 222، حدیث 3134.
- [13]. میزان الحکمه، ج 2، ص 214، حدیث 3093، به نقل از کنز العمال.
- [14]. جامعه برین، ص 71.
- [15]. علامه طباطبایی به نقل از: جاذبه و دافعه علی 7، شهید مطهری.
- [16]. الغدير، جلد 5، ص 147.
- [17]. الغدير، ج 5، ص 151.
- [18]. جامع السعادات، ج 3، ص 398.
- [19]. نساء، آیه 64.
- [20]. الغدير، ج 5، ص 150.
- [21]. {فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا} (يوسف، آیه 96).
- هزار جامه بدل کرد روزگار و هنوز حدیث دیده یعقوب و پیرهن باقی است
- [22]. الغدير، ج 5، ص 147.
- [23]. الغدير، ج 5، ص 151.
- [24]. قصیده فوق در کتاب کشف الارتیاب ایشان (در فصل پایانی) نقل شده است.
- الله فاضلٌ بین مخلوقاته
لیس التراب مساویاً للعسجد
- [25]. {وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى} (بقره، آیه 125).
- [26]. کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبد الوهاب، چاپ پنجم، ص 108.
- [27]. وسائل الشيعة، ج 10، ص 253، حدیث 5.
- [28]. کشف الارتیاب، سید محسن امین، ص 443.
- [29]. كهف، آیه 21.
- [30]. مستدرک حاکم، ج 1، ص 531.
- [31]. شیعه‌شناسی، ص 302 (به نقل از شفاء السقام).
- [32]. الغدير، ج 5، ص 93 به بعد.
- [33]. بحار الأنوار، ج 97، ص 123؛ در همین جلد، روایات فراوانی آمده که شایسته مطالعه است.

- [34]. الغدير، ج 5، ص 86 تا 207 (زيارة مشاهد العترة الطاهرة).
- [35]. الغدير، ج 5، وی 52 مورد را به صورت مستند نقل کرده است.
- [36]. همان.
- [37]. راه و رسم زندگی، آلکسیس کارل، ترجمه پرویز دبیری، چاپ پنجم، ص 101.
- [38]. به زیارتنامه‌ها و کتب مراجعه و در تعبیرات، دقت کنید. از جمله: زیارت جامعه و دعای ندبه و
- [39]. حماسه غدیر، محمدرضا حکیمی (چاپ اول)، ص 302.
- [40]. مفاتیح الجنان، زیارت وداع امام رضا: (اللهم لا تجعله آخر العهد...).
- [41]. ق، آیه 16.
- [42]. محجة البيضاء، ج 4، ص 87.
- [43]. مفاتیح الجنان، زیارت موسی بن جعفر 7.
- [44]. همان، زیارت جامعه کبیره.
- [45]. اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، شهید پاک‌نژاد، ج 2، ص 37.
- [46]. مفاتیح الجنان، زیارت امیرالمؤمنین 7 (پایین پا).
- [47]. جواهر الکلام، جلد 20، ص 102.
- [48]. «وَأَجْعَلْنِي مِمَّنْ يَنْقَلِبُ مِنْ زِيَارَةِ مَشَاهِدِ أَحِبَائِكَ مُفْلِحاً مُنْجِياً، قَدْ اسْتَوْجَبَ عُفْرَانَ الذُّنُوبِ وَسَتَرَ الْغُيُوبِ وَكَشَفَ الْكُرُوبِ». (مفاتیح الجنان، زیارت حضرت ابوالفضل، پایین پا).
- [49]. مفاتیح الجنان، زیارت ائمه بقیع.
- [50]. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت رسول 9.
- [51]. با استفاده از بیان شهید مطهری در عدل الهی، با عنوان «اصل تطهیر» (ص 274، چاپ صدرا).
- [52]. به بحث استاد مطهری در کتاب عدل الهی (ص 268) تحت عنوان «شفاعت رهبری» مراجعه کنید.
- [53]. گلستان سعدی، دیباجه.
- [54]. الفوائد الرضویه، شیخ عباس قمی، ص 25.
- [55]. مقاله سید غلامرضا سعیدی درباره علامه امینی، «حماسه غدیر»، محمد رضا حکیمی، چاپ اول، ص 448.
- [56]. الغدير، چاپ چهارم، جلد 1، مقدمه (به قلم شیخ رضا امینی)، صفحه 79.
- [57]. الغدير، ج 1، مقدمه، ص 78.
- [58]. نقل از استاد شب‌زنده‌دار، استاد اخلاق در حوزه علمیه قم.
- [59]. سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج 1، ص 98.
- [60]. سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی، ج 1، ص 122.
- [61]. همان، ص 91.
- [62]. مهر تابان، سید محمد حسین حسینی طهرانی، ص 56.
- [63]. بیدارگران اقالیم قبله، محمدرضا حکیمی، ص 220.
- [64]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 279، حدیث 1 و 2؛ کشف الارتیاب (چاپ پنجم)، ص 481.
- [65]. همان؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 195.
- [66]. من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 229.
- [67]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 276.
- [68]. همان، ص 277.
- [69]. بحار الأنوار، ج 43، ص 193.
- [70]. مالی مرت علی القبور مسلماً
قبر الحبيب، فلا یرد جوابی

- یا قبر، مالک لا تجیب منادیاً
أملت بعدی خلّة الأحباب؟
(الغدیر، ج 2، ص 16).
- [71]. «ان الحسین بن علی، کان یزور قبر الحسن بن علی کلّ عشیة جمعة» (وسائل الشیعة، ج 10، ص 317).
- [72]. بحار الانوار، ج 97، ص 205؛ نقل از کامل زیارات، ص 53.
- [73]. وسائل الشیعة، ج 10، ص 259؛ حدیث 22؛ امالی شیخ طوسی، ج 2، ص 28.
- [74]. حیاة الامام الحسین بن علی (باقر شریف القرشی)، ج 3، ص 422؛ وسائل الشیعة، ج 10، ص 374؛ حدیث 3. البته این نکته که این زیارت، در اربعین همان سال بوده یا سال بعد، بین مورخین دو نظر است، برای تحقیق بیشتر، کتاب «اربعمین» از شهید قاضی طباطبایی را مطالعه کنید.
- [75]. قصیده دعبل که با بیت «مدارس آیات خلت من تلاوة...» معروفیت دارد، به صورت‌های گوناگون، کم و زیاد، در منابع مختلفی نقل شده است که مفصل‌ترین صورت نقل این قصیده، در کتاب (کشف‌الغمه، اربلی، جلد 3، ص 108 به بعد) نقل شده است که حدود 121 بیت می‌باشد.
- [76]. الغدیر، علامه امینی، ج 2، ص 361.
- [77]. عبدالله بن عباس، صحابی معروف پیامبر و شاگرد برجسته علی و قرآن شناس و مفسر بزرگ اسلام.
- [78]. توبه، آیه 32.
- [79]. حیاة الامام الحسن: باقر شریف القرشی، ج 2، ص 349؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 124.
- [80]. شرح ابن ابی‌الحدید، ج 13، ص 223.
- [81]. شیعه و زمامداران خودسر، ص 163.
- [82]. حیاة الامام موسی بن جعفر، باقر شریف القرشی، ج 2، ص 81.
- [83]. حیاة الامام موسی بن جعفر، باقر شریف القرشی، ج 2، ص 393.
- [84]. شیعه و زمامداران خودسر، ص 170.
- [85]. همان، ص 181 (برخی این واقعه را مربوط به دوره منصور دانسته‌اند).
- [86]. حیاة الامام موسی بن جعفر، ج 2، ص 75.
- [87]. بحار الأنوار، ج 44، ص 125.
- [88]. الغدیر، ج 1، ص 48 (از مقدمه چاپ چهارم) و نیز: تاریخ الشیعه، محمدحسین المظفری، ص 35-41؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج 11، ص 43.
- [89]. الغدیر، ج 2، ص 218 و 194.
- [90]. همان.
- [91]. همان، ج 11، ص 45.
- [92]. همان، ج 9، ص 146.
- [93]. همان، ج 11، ص 31.
- [94]. به نمونه‌هایی از اینگونه تلاش‌ها از سوی شاعران متعهد شیعه، می‌توانید رجوع کنید به: «الغدیر» ج 2، و «ادبیات انقلاب در شیعه» از آیین‌وند.
- [95]. به بحث‌های پربار و مبسوط و مستوفای مرحوم علامه امینی در این مورد، به کتاب «الغدیر»، جلد‌های 5، 9 و 10 مراجعه کنید.
- [96]. امر، به معنای شیعی، چیز و مسأله و... است نه به معنای فرمان و دستور، بلکه کنایه از خطّ و مرام اهل‌بیت است.
- [97]. پیشوای صادق، حضرت آیه‌الله سیدعلی خامنه‌ای، ص 63.
- [98]. بحار الانوار، ج 44، ص 282؛ وسائل الشیعة، ج 10، ص 392.
- [99]. همان، ج 71، ص 352.
- [100]. بحار الانوار، ج 71، ص 354.
- [101]. مرآة العقول، علامه مجلسی، ج 9، ص 50.
- [102]. پیشوای صادق، حضرت آیه‌الله خامنه‌ای، ص 82-81.
- [103]. ادبیات و تعهد در اسلام، محمدرضا حکیمی، ص 274.
- [104]. وسائل الشیعة، ج 10، ص 468؛ حدیث 5.

- [105]. همان، ص 467، حدیث 3؛ بحار الانوار (چاپ بیروت)، ج 76، ص 291.
- [106]. وسایل الشیعه، ج 10، ص 467، حدیث 1؛ بحار الانوار، ج 76، ص 291.
- [107]. الغدير، علامة امینی، ج 2، ص 192.
- [108]. الغدير، ج 2، ص 202.
- [109]. همان، ص 240.
- [110]. همان، ص 242.
- [111]. به بحث تحلیلی علامه امینی درباره این قصیده، رجوع شود به: الغدير، ج 2، ص 350.
- [112]. برخی از اشعار دعیل در موارد یاد شده، در الغدير، ج 2، ص 381 به بعد نقل شده است.
- [113]. الغدير، ج 2، ص 195.
- [114]. برای آشنایی به شعر و زندگی نامه این شاعران به مجلدات الغدير (جلدهای 2 و 3 و 4) مراجعه کنید.
- همچنین بحث مستوفی و عالمانه و تحقیقی مرحوم علامه امینی درباره شعر در تاریخ اسلام و شاعران متعهد شیعه و مقام و احترامشان نزد ائمه، موضع امامان در این رابطه، برخورد خوب و شایسته عالمان بزرگ دین با عنصر شعر موضع دار و مکتبی و در خدمت هدف متعالی، در (الغدير، ج 2، صفحات 2 تا 24) یا در ترجمه فارسی الغدير، بسیار مفید و مطالعه اش برای علاقمندان به اینگونه مباحث، آموزنده و راهگشاست.
- [115]. «ان علی العاقل ان لا یكون ظاعناً الا فی ثلاث: تزوی لمعاد او مرمه لمعاش او لذه فی غیر محرم» (مکارم الأخلاق، ص 240).
- [116]. «سافروا تصخّوا، وجاهدوا تغنّموا وخبّوا تستغنوا» (محاسن برقی، ص 345).
- [117]. «اذا کان آخر الزمان خرج الناس للحجّ اربعة اصناف: سلاطینهم للنزّه، واغنیائهم للتجارة، وفقرائهم للمسألة وقرائهم للسّمعة» (محجّه البیضاء، جلد 2، ص 189).
- [118]. بحار الانوار، جلد 96، ص 8.
- [119]. محجّه البیضاء، ج 2، ص 152.
- [120]. محجّه البیضاء، ج 2، ص 153.
- [121]. سیرتنا و سنتنا، علامه امینی، ص 160.
- [122]. آل عمران: 96.
- [123]. محجّه البیضاء، ج 2، ص 154.
- [124]. بحار الانوار، ج 96، ص 60.
- [125]. محجّه البیضاء، ج 2، ص 154.
- [126]. کلیات اقبال، ص 549.
- [127]. سوره حج، آیات 26 - 27.
- [128]. کتاب حج (مجموعه مقالات) از انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ص 33.
- [129]. بحار الانوار، ج 96، ص 103.
- [130]. همان، ص 105.
- [131]. بحار الأنوار، ج 96، ص 124.
- [132]. همان، ص 315.
- [133]. کتاب حج (مجموعه مقالات) چاپ وزارت ارشاد، ص 21. متن این حدیث طولانی را به نقل از «مستدرک الوسائل» بیان کرده است. ناصر خسرو هم در قصیده معروف خود (حاجیان آمدند با تعظیم...) آن را به نظم درآورده است.
- [134]. بقره، آیه 144.
- [135]. قسمتی از شعر بلند «قبله» از نویسنده، «برگ و بار»، ص 46.
- [136]. برگ و بار، از نویسنده، ص 38.
- [137]. برگ و بار، ص 106.

- [138]. بحار الأنوار، ج 96، ص 15.
- [139]. علل الشرایع، ص 405؛ بحار الانوار، جلد 96 ص 33.
- [140]. بحار الأنوار، ج 96، ص 41.
- [141]. حج، ص 11.
- [142]. جواهر الكلام، جلد 20، ص 69 و 75.
- [143]. همان.
- [144]. بحار الأنوار، ج 96، ص 18 - علل الشرایع، ص 396.
- [145]. بحار الأنوار، ج 96، ص 372.
- [146]. جامع السعادات، نراقی، ج 3، ص 401.
- [147]. حج، ص 11.
- [148]. نقد و بررسی عملکرد و افکار وهابیت را در کتاب «کشف الارتیاب» مرحوم سید محسن امین مطالعه نمایید.
- [149]. منتخب التواریخ، محمد هاشم خراسانی، ص 101 تا 104.
- [150]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 276، حدیث 2.
- [151]. بحار الأنوار، ج 100، ص 145.
- [152]. این بحث مفصل را در جلد 5 الغدير، ص 86 تا 207 مطالعه کنید.
- [153]. بحار الانوار، ج 97، ص 123؛ وسائل الشیعه، ج 10، ص 259.
- [154]. جواهر الكلام، ج 20، ص 80.
- [155]. همان، ص 103.
- [156]. بحار الانوار، ج 97، ص 144.
- [157]. همان، ج 98، ص 30.
- [158]. بحار الانوار، ج 97، ص 142.
- [159]. همان، ج 96، ص 378.
- [160]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 254.
- [161]. کتاب البیع، امام خمینی (چاپ اسماعیلیان)، ج 2، ص 460.
- [162]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه 67.
- [163]. آیات 97 مائده، 25 حج، 96 آل عمران، 125 و 159 بقره مطالعه شود.
- [164]. خط امام، کلام امام، ج 2، ص 105 (58/10/8).
- [165]. صحیفه نور، ج 9، ص 137 (58/6/25).
- [166]. همان، ص 204 (58/7/4).
- [167]. همان، ص 223 (58/7/7).
- [168]. پیام حج امام، در 15 شهریور 60.
- [169]. صحیفه نور، ج 9، ص 221، پیام امام به مناسبت روز عرفه (58/8/30).
- [170]. همان، ج 8، ص 264 (58/6/2).
- [171]. صحیفه نور، ج 9، ص 176 (58/6/29).
- [172]. همان، ج 10، ص 116 (58/8/11).
- [173]. همان، ج 13، ص 84 (59/6/21).
- [174]. صحیفه نور، ج 15، ص 186.
- [175]. همان.

- [176]. سخنان امام در این باره بسیار است. از جمله به موارد زیر، می‌توانید مراجعه نمایید:
- صحیفه نور، ج 1، ص 156 و 194. ج 3، ص 123. ج 9، ص 235. ج 10، ص 222. ج 13، ص 80، 123، 163، 154 و 155.
- [177]. محجة البيضاء، ج 2، ص 153؛ به نقل از «من لا يحضره الفقيه».
- [178]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 254، حدیث 9.
- [179]. محجة البيضاء، ج 2، ص 183؛ بحار الأنوار، ج 96 (بیروتی)، ص 374.
- [180]. اصول کافی (عربی)، جلد 1، ص 392، حدیث 1.
- [181]. اصول کافی، ج 1، ص 392 (پاورقی).
- [182]. مرآة العقول، ج 4، ص 285.
- [183]. اصول کافی، ج 1، ص 393.
- [184]. همان، ص 392، حدیث 2.
- [185]. حج، 29.
- [186]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 253، حدیث 3 و 4؛ تفسیر نور الثقلین، ج 3، ص 492.
- [187]. كشف الغممة، اربلی، ج 2، ص 183؛ سفینه البحار، ج 2، ماده «حسن».
- [188]. اعیان الشیعه (چاپ بیروت)، ج 10، ص 269.
- [189]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 261 (حاج بیت‌الله و زوار قبر نبیّه و شیعه آل محمد! هنیئاً لكم).
- [190]. بحار الأنوار، ج 52، ص 152، حدیث 4.
- [191]. اصول کافی، ج 1، ص 337 و 339، حدیث 6؛ بحار الأنوار، ج 52، ص 151؛ غیبت نعمانی (ترجمه، چاپ دارالکتب الاسلامیه 1362 شمسی)، ص 204.
- [192]. بحار الأنوار، ج 52، ص 156، حدیث 16.
- [193]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 254، حدیث 8 و 12؛ نور الثقلین، ج 1، ص 183؛ بحار الأنوار، ج 96، ص 374.
- [194]. مقتل الحسین، عبدالرزاق المقرّم، ص 107.
- [195]. بحار الأنوار، ج 27، ص 181، به نقل از بصائر الدرجات.
- [196]. همان، ج 27، ص 179.
- [197]. از جمله می‌توانید به بحار الأنوار، ج 27، باب هفتم «انه لا تقبل الأعمال الا بالولاية» ص 166؛ و همچنین: اصول کافی (عربی)، ج 1، ص 392 (باب لزوم رفتن پیش ائمه پس از مناسک حج جهت آموختن دین و اعلام ولایت) و ص 412 به بعد، مربوط به «ولایت» در قرآن کریم، مراجعه کنید.
- [198]. وسائل الشیعه، ج 1، ص 7.
- [199]. کتاب حج (مجموعه مقالات) انتشارات وزارت ارشاد، ص 60، مقاله آیه‌الله جوادی آملی.
- [200]. کتاب حج (مجموعه مقالات) وزارت ارشاد اسلامی، مقاله آیه‌الله جوادی آملی، ص 63 تا 65 (نقل به تلخیص).
- [201]. بحار الأنوار، ج 96، ص 41.
- [202]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 255، حدیث 10.
- [203]. همان، ص 254، حدیث 7؛ نور الثقلین، ج 1، ص 183.
- [204]. بحار الأنوار، ج 96، ص 373.
- [205]. من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 575.
- [206]. شوری، آیه 23.
- [207]. مسعودی، مورخ معروف، یکایک کسانی را که از زمان پیامبر اسلام، از سال فتح مکه به بعد، تا سال 335 هجری، این مسؤولیت را عهده‌دار بوده‌اند، نام برده است (مروج الذهب، جزء چهارم، ص 302 تا 313).
- [208]. تاریخ طبری، ج 2، ص 382؛ تفسیر مجمع البیان، طبرسی، ج 3، ص 3 - در تفسیر سورة توبه -؛ فروغ ابدیت، ج 2، ص 805.

- [209]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت 244، صبحی صالح، حکمت 252.
- [210]. متن خطبه را در کتب تاریخی و روایی ملاحظه کنید. از جمله: کشف الغمّه، ج 2، ص 241؛ حیاة الامام الحسین 7، ج 3، ص 48؛ و بحار الأنوار، ج 44، ص 366.
- [211]. «فاقم للناس الحج...» (نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه 67).
- [212]. مروج الذهب، ج 4، ص 302.
- [213]. همان، ص 305 و 306.
- [214]. همان.
- [215]. تاریخ طبری، ج 7، ص 120؛ مروج الذهب، ج 4، ص 309.
- [216]. مروج الذهب، ج 3، ص 440 و ج 4، ص 309.
- [217]. همان، ج 4، ص 309.
- [218]. مروج الذهب، ج 4، ص 311؛ تاریخ طبری، ج 7، ص 492 (با اندکی تفاوت در نقل).
- [219]. قزطیان، یا قرامطه، فرقه‌ای بودند از اسماعیلیه، که در قرن چهارم می‌زیستند ولی بنیاد آن در سال 280 هجری به‌دست «حمدان اشعث»، معروف به «قرمط» گذاشته شد. آنان معتقد به شورش و قیام مسلحانه برای مبارزه با خلافت بودند و با قتل و کشتارها و حمله به مسجدالحرام در موسم حج و ایجاد درگیری‌های گوناگون، فتنه‌های فراوانی پدید آوردند. شورشیانی بودند با نظریات افراطی که با سلطه بنی‌عباس می‌جنگیدند و بحرین، یکی از نقاط مرکزیت آنان بود.
- [220]. مروج الذهب، ج 4، ص 312.
- [221]. برای آشنایی بیشتر با ماهیت این گروه و جزئیات قیامشان، ر.ک: «قیام کعبه، سرآغاز خونین قرن»، ترجمه شاکر کسرائی.
- [222]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 446.
- [223]. بحار الأنوار، ج 97، ص 124 (چاپ بیروت).
- [224]. سفینه البحار، ج 1، ص 563.
- [225]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 346؛ حدیث 2؛ بحار الأنوار، ج 97، ص 116 (نقل از عیون اخبار الرضا)؛ کامل الزیارات، ص 121 و 122.
- [226]. «من زار اماماً مفترض الطاعة وصلى عنده اربع ركعات كتب الله له حجة و عمره».
- [227]. برای مطالعه بیشتر در مورد احادیث زیارت، به منابع زیر، مراجعه کنید: بحار الأنوار، ج 97-98 و 99 (طبع بیروت)؛ من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج 2؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، عیون اخبار الرضا؛ الغدیر، ج 5؛ میزان الحکمه، ج 4؛ مصباح الزائر، اقبال، مصباح المتعجد، و کتب دیگر.
- [228]. «من زارني على بعد داري و مزاري اتيته يوم القيامة في ثلاثة مواطن...» (وسائل الشیعه، ج 10، ص 433، حدیث 2).
- [229]. «ويجعل الله عز وجل تربتي مختلف شيعتي و اهل محبتي، فمن زارني في غربتي وجبت له زيارتي يوم القيامة» (وسائل الشیعه، ج 10، ص 439، حدیث 23 و 24).
- [230]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 442.
- [231]. همان.
- [232]. همان، ص 428، حدیث 4.
- [233]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 402، حدیث 1 تا 4.
- [234]. «مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَزُورَ قَبْرَنَا فَلْيَزِرْ صَالِحِي مَوَالِينَا يَكْتَبْ لَهُ ثَوَابُ زِيَارَتِنَا» (بحار الأنوار، ج 74، ص 354).
- [235]. حافظ شیرازی.
- [236]. حماسة غدیر، ص 303 و 304.
- [237]. مجموعه آثار، ج 7، شیعه یک حزب تمام، ص 166.
- [238]. حماسة غدیر، ص 274.
- [239]. همان، ص 278.
- [240]. فیض کاشانی.

- [241]. وسائل الشيعة، ج 10، ص 298، حدیث 1.
- [242]. «کأنی بک یا کوفه، تُمَدِّین مَدَّ الْأَدِيمِ الْعِكَاطِي...» (نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه 47).
- [243]. «کم یخرق الکوفۃ من قاصفٍ و یمرّ علیها من عاصفٍ وعن قلیل تلفت القرون بالقرون ویحصد القائم ویحطم المحسود.» (نهج البلاغه فیض الاسلام، بخشی از خطبه 100).
- [244]. «تربةٌ تحبنا و نحبها، الله ارم من رماها و عاد من عادها» (سفینه البحار، ج 2، ص 499).
- [245]. سفینه البحار، ج 2، ص 498.
- [246]. سفینه البحار، ج 2، ص 498.
- [247]. برای آشنایی با تاریخ مفصل کوفه می‌توانید به کتاب «تاریخ الکوفه» اثر سید حسین براقی نجفی چاپ نجف 1356 (ه.ق) مراجعه نمایید.
- [248]. برای آشنایی با مساجد کوفه و اعمال آنها به مفاتیح الجنان، مراجعه شود.
- [249]. بحار الأنوار، چاپ بیروت، جلد 97، ص 237.
- [250]. بحار الانوار، ج 97، ص 239.
- [251]. معجم القبور، سید محمد مهدی الموسوی الاصفهانی، ج 1، ص 367.
- [252]. تحقیق درباره اولین اربعین، سید محمدعلی قاضی طباطبایی، ص 227 (به نقل از: فرحة الغری سید بن طاووس).
- [253]. تاریخچه و احکام مساجد و مشاهد، حسن مظفری، ص 26.
- [254]. بحار الانوار (چاپ بیروت)، ج 97، ص 250.
- [255]. بحار الانوار، جلد 42، ص 338.
- [256]. تاریخ الشيعة، محمدحسین المظفری، ص 94.
- [257]. بحار الأنوار، ج 42، ص 315.
- [258]. ماضی النجف و حاضرها، شیخ جعفر آل محبویه نجفی، ج 1، ص 18.
- [259]. بحار الأنوار، ج 42، ص 312.
- [260]. منتخب التواریخ، ص 173.
- [261]. بحار الأنوار، ج 97 (چاپ بیروت)، ص 260؛ وسائل الشيعة، ج 10، ص 294، حدیث 3.
- [262]. نساء، آیه 54.
- [263]. «...ونحن المحسودون الذين قال الله في كتابه: { أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ... }» (مجمع البیان، ج 2، ص 61).
- [264]. صف، آیه 8.
- [265]. حياة الامام الحسين، باقر شریف القرشی، ج 2، ص 410.
- [266]. همان، ص 178.
- [267]. همان، ص 164.
- [268]. حياة الامام الحسين، باقر شریف القرشی، ج 2، ص 340.
- [269]. شیعہ و زمانداران خودسر، محمدجواد مغنیه، ص 96.
- [270]. وسائل الشيعة، ج 10، ص 305.
- [271]. بحار الأنوار، ج 45، ص 298.
- [272]. بحار الأنوار (چاپ بیروت)، جلد 97، ص 383.
- [273]. تاریخ نجف، سید عبدالحجت بلاغی، ص 145.
- [274]. صائب تبریزی.
- [275]. از علمای شیعه در قرن 11، متولد 953 و متوفی 1031 هجری.
- [276]. منتخب التواریخ، ص 683.

- [277]. از علمای شیعه در قرن دوازدهم هجری، متوفی سال 1120 هـ.ق.
- [278]. «یا راکباً کالقوس حراً حکى...» (الغدیر، ج 11، ص 356).
- [279]. «عج بالغرّی قَتَمَ سرّ مودع...» (الغدیر، ج 11، ص 359).
- [280]. شاعر شیعی مذهب قرن دوازدهم، 1052 - 1120 هجری.
- [281]. «یا صاح! هذا المشهد الأقدس...» (الغدیر، ج 11، ص 350).
- [282]. حسین بن احمد بن... حجاج بغدادی، از علمای بزرگ شیعه و شاعران برجسته و ادیب قرن چهارم، متوفی سال 391 هجری).
- [283]. الغدیر، ج 4، ص 88 یا صاحب القبه البيضاء فی النجف...
- [284]. سید مرتضی علم الهدی، از بزرگترین علمای شیعه در قرن پنجم، صاحب دهها تألیف عظیم و گرانقدر و جاودانه (ولادت 355، وفات 436 هجری).
- [285]. الغدیر، ج 4، ص 97.
- [286]. کامل الزیارات، ص 331؛ سفینه البحار، ج 1، ص 565؛ بحار الأنوار، ج 98 (بیروتی)، ص 7.
- [287]. «کم بینکم و بین الحسین؟ قلت: ست و عشرون فرسخاً. قال له: او ما تأتونه؟ قلت: لا. قال: اجفاکم!...» (وسائل الشیعه، ج 10، ص 337 و 338، حدیث 16 و 20؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 5).
- [288]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 336، حدیث 11؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 4.
- [289]. همان، ص 333، حدیث 2.
- [290]. وسایل الشیعه، ج 10، ص 346، حدیث 5.
- [291]. «...کان منتقص الدین، منتقص الايمان» (بحار الأنوار، ج 98 (بیروتی)، ص 4).
- [292]. «مروا شیعتنا بزيارة قبر الحسين بن علي، فان أتياهن مفترض على كل مؤمن يقرّ للحسين بالامامة من الله» (کامل الزیارات، ص 121؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 1، 3 و 4).
- [293]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 321، حدیث 8، و ص 345 حدیث 1 و 5.
- [294]. «إن قلبی ینازعنی الی زیارة قبر ایبک، واذا خرجت فقلبی وجلّ مشتاق حتى ارجع، خوفاً من السلطان والسعاة واصحاب المسالِح. فقال: یابن بکیر! اما تحب ان یراک الله فینا خائفاً؟ اما تعلم انه من خاف لخوفنا اظله الله فی ظلّ عرشه، وکان یحدّثه الحسین...» (بحار الأنوار، ج 98، ص 11؛ کامل الزیارات، ص 126؛ وسائل الشیعه، ج 10، ص 356).
- [295]. «ما تقول فیمن زار اباک علی خوف؟ قال: یؤمنه الله یوم الفزع الأكبر وتلقاه الملائكة بالبشارة...» (وسائل الشیعه، ج 10، ص 356، حدیث 1؛ کامل الزیارات، ص 125).
- [296]. «ما کان من هذا اشدّ، فالثواب فیهِ علی قدر الخوف، و من خاف فی اتیانهِ آمن الله روعته یوم یقوم الناس لربّ العالمین...» (وسائل الشیعه، ج 10، ص 357، حدیث 4؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 11؛ کامل الزیارات، ص 127).
- [297]. سفینه البحار، ج 1، ص 564.
- [298]. کامل الزیارات، ص 124.
- [299]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 357، حدیث 13.
- [300]. بحار الأنوار (بیروتی)، ج 98، ص 13.
- [301]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 385، حدیث 2؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 6.
- [302]. ثواب الأعمال، ص 81.
- [303]. کامل الزیارات، ص 183.
- [304]. همان، ص 164.
- [305]. بحار الأنوار، ج 98، ص 44.
- [306]. بحار الأنوار، ج 98، ص 57 و 59 (دو حدیث است، با اندکی اختلاف در تعبیرات).
- [307]. کامل الزیارات، ص 116؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 8 و 52؛ وسائل الشیعه، ج 10، ص 320.
- [308]. کامل الزیارات، ص 117.

- [309]. بحار الأنوار، ج 97، ص 121.
- [310]. همان، ص 119؛ کامل الزیارات، ص 70.
- [311]. همان، ص 124.
- [312]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 360.
- [313]. همان، ص 339؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 36 و 71 (با اندکی اختلاف و تغییر در عبارت‌ها).
- [314]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 387.
- [315]. همان.
- [316]. بحار الأنوار، ج 98 (چاپ بیروت)، ص 7.
- [317]. همان، ص 40.
- [318]. محتشم کاشانی - دوازده بند.
- [319]. بحار الأنوار، ج 45، ص 230 - 232.
- [320]. همان، ص 201 به بعد، احادیث مکرر.
- [321]. حافظ.
- [322]. بحار الأنوار، ج 98، ص 143.
- [323]. بحار الأنوار، ج 98، ص 142.
- [324]. بحار الأنوار، ج 98، ص 140؛ وسائل الشیعه، ج 10، ص 414، حدیث 2.
- [325]. مشفق دهلوی.
- [326]. «فاغتسل ولا تطیب ولا تدھن ولا تکتحل، حتی تأتی القبر» (وسائل الشیعه، ج 10، ص 423).
- [327]. چند حدیث، با مضمون فوق (بحار الأنوار، ج 98، ص 141).
- [328]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 375 و 376، حدیث 2 و 5.
- [329]. جامع السعادات، محمد مهدی نراقی، ج 3، ص 403.
- [330]. سیرتنا و سنتنا، ص 165 - 166.
- [331]. منتخب التواریخ، ص 298، به نقل از «مصابح المتجهدين».
- [332]. اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج 2، ص 43.
- [333]. بحار الأنوار (چاپ بیروت)، ج 82، ص 153 و 334.
- [334]. «كان الصادق 7 لا يسجد الأعلى تربة الحسين 7 تذلل الله واستكانة اليه» (بحار الأنوار، ج 82، ص 158، حدیث 25).
- [335]. «السجود على طين قبر الحسين 7 ينور إلى الأرض السابعة» (من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 268).
- [336]. بحار الأنوار، ج 82، ص 333، حدیث 16 و 341.
- [337]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 410، حدیث 8.
- [338]. روایات مربوط به تربت سیدالشهدا، برداشتن کام نوزاد با تربت کربلا، سجده و تسبیح بر تربت قبر حسین و... را در منابع زیر مطالعه کنید: وسائل الشیعه، ج 10، ص 408 تا 420 و ج 3، ص 607؛ مصباح شیخ طوسی، ص 510؛ بحار الأنوار (بیروتی)، ج 98، ص 118.
- [339]. شهید (ضمیمه: قیام و انقلاب مهدی)، ص 127.
- [340]. وسائل الشیعه، ج 17، ص 215.
- [341]. همان، ج 17، ص 215.
- [342]. همان، ج 3، ص 527، حدیث 22.
- [343]. همان، ج 10، ص 377، احادیث: 1، 3، 6، 7، 8، 9 و 10.
- [344]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 313، احادیث 1 تا 10.
- [345]. همان، ص 314، حدیث 2.

- [346]. همان، حدیث 7 و 9.
- [347]. امالی، شیخ طوسی (چاپ نجف)، ج 1، ص 325.
- [348]. مقاتل الطالبیین، ص 155؛ ترجمه مقاتل الطالبیین، ص 158؛ پیکار مقدس حضرت زید بن علی و فرزندانش، وحید دامغانی، ص 229؛ مزارات خراسان، کاظم مدیر شانه‌چی، ص 29 (پاورقی).
- [349]. همصدا با حلق اسماعیل، حسن حسینی، ص 25.
- [350]. مَررت علی ابیاتِ آل محمد
فلم أرَها امثالها يومَ حَلَّت
الم تر أن الشمسَ اضْطَحَّت مریضَةً
لِقَتْلِ حسین والبلاد اقشَعَرَتْ
وكانوا رجاءً ثم اضحوا رَزیةً
لقد عظمت تلك الرَزايا وجلَّت
وأن قَتیلَ الطِفْلَ مِن آل هاشمٍ
أذلَّ رِقَابَ المسلمینَ فَذَلَّتْ
وعند غنی قطرةً من دمائنا
سَنَطْلِبُهُم یوماً بها حیث حَلَّت
اعیان الشیعه، جلد 7، ص 308.
- [351]. حیاة الامام الحسین بن علی، باقر شریف القرشی، ج 3، ص 452.
- [352]. شعار توابین انقلابی در دعوت به انقلاب، تقریباً به مفهوم: «پیش به سوی انتقام خون حسین!» است.
- [353]. تاریخ النیاحه علی الامام الحسین بن علی، سید صالح الشهرستانی، ج 1، ص 134 - 138.
- [354]. تاریخ النیاحه علی الإمام الحسین بن علی، ج 1، ص 126.
- [355]. همان، ص 131.
- [356]. همان.
- [357]. تراث کریملا، سلمان هادی الطعمه، ص 32 و ادب السیاسه فی العصر الأموی، احمد محمد الجوفی، ص 193.
- متن شعر چنین است:
- | | |
|---------------------------------|---------------------------------|
| يقول امير غادر وابن غادر | الا كيف قاتلتُ الشهيد ابن فاطمه |
| فواندمی ان لا اكون نصرته | الا كل نفسٍ لا تُسَيِّدُ نادمه |
| ويا ندمی ان لم أكن من حماته | لذو حسرةٍ ما ان تفارق لازمه |
| سقى الله ارواح الذين تآزرُوا | على نصره سقياً من الغيث دائمه |
| وقفت على اجدائهم ومحالهم | فكاد الحشا ينفضّ والعين ساجمه |
| لعمری لقد كانوا مصاليت في الوغی | سراعاً الى الهيجا، حماة حضارمه |
| تأسّوا على نصر ابن بنتِ نبیّهم | باسیافهم آساد خیلِ ضراغمه |
| فان تقلبوا من كل نفسٍ زکیةٍ | على الأرض قد اضحت لذلك واجمه |
| وما ان رأى الراؤون اصبر منهم | لدى الموتِ سادات وزهراً قماقمه |
- [358]. تنمة المنتهی، مرحوم شیخ عباس قمی، ص 242.
- [359]. تاریخ الروضة الحسینیة، عبد الحمید الخیاط، چاپ 1376ق، ص 9؛ اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج 1، ص 627.
- [360]. برای مطالعه احادیث این موضوع، به باب «جور الخلفاء علی قبره الشریف» از کتاب «بحار الانوار»، ج 45، ص 390 مراجعه کنید.
- [361]. تاریخ الشیعه، محمد حسین المظفری، ص 89؛ بحار الانوار، ج 45، ص 398.

- [362]. کلّ مَنْ وَجَدَ نموه يُرِيدُ زیارة الحسین فاقتلوه (بحارالانوار، ج 45، ص 404).
- [363]. تمّة المنتهی، ص 241؛ بحارالانوار، ج 45، ص 401.
- [364]. بحارالانوار، ج 45، ص 394.
- [365]. حافظ، غزل 133.
- [366]. تمّة المنتهی، شیخ عباس قمی، ص 240.
- [367]. تراث کربلا، سلمان هادی الطعمه، ص 34.
- [368]. تمّة المنتهی، ص 239.
- [369]. اعیان الشیعه، ج 1، ص 628؛ تراث کربلا، ص 34؛ بحارالانوار، ج 45، ص 397 (با اندکی اختلاف در نقل و تعبیر).
- [370]. تمّة المنتهی، ص 241.
- [371]. تاریخ طبری (8 جلدی چاپ قاهره)، ج 7، ص 365.
- [372]. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، چاپ ایران، ص 203.
- [373]. عنصر شجاعت (چاپ دوم) صفحات «و» و «ح» به نقل از خرائج راوندی و تهذیب شیخ طوسی.
- [374]. تمّة المنتهی، شیخ عباس قمی، ص 239.
- [375]. مجموعه آثار، شماره 7 (شیعه)، ص 20 (بخش یاد و یادآور).
- [376]. برای مطالعه جنایت‌های وهابیان در هجوم به مکه و مدینه و نجف و کربلا و بلاد مقدس دیگر، و نیز تاریخچه پیدایش این فرقه و نقد عقاید انحرافی آنان، رجوع کنید به: «کشف الارتیاب عن اتباع محمد بن عبدالوهاب» نوشته مرحوم سید محسن امین، یا ترجمه فارسی آن، به نام آیین وهابیت.
- [377]. اعیان الشیعه، ج 1، ص 628.
- [378]. کشف الارتیاب، ص 13.
- [379]. برای تفصیل بیشتر ماجرا، به کتاب «منتخب التواریخ»، محمد هاشم خراسانی (ص 632 تا 636) مراجعه کنید.
- [380]. صحیفه نور، ج 3، ص 228.
- [381]. المواقب الحسینیة، شیخ محمدحسین کاشف الغطاء، ص 15 (چاپ 1345 قمری در نجف).
- [382]. تحقیق درباره اولین اربعین سیدالشهداء، شهید قاضی طباطبایی، چاپ اول (1397 هجری، ص 556).
- [383]. همان، ص 559 به نقل «ادب الطّفّة» سید جواد شبر.
- [384]. جزئیات این کاروان‌ها و نمونه‌های یادشده و بعضی از آنچه بعداً نقل می‌شود، از زبان یکی از روحانیون است که مدتی در نجف بوده و در این کاروان‌ها به زیارت کربلا می‌رفته است.
- [385]. ویژه‌نامه روزنامه جمهوری اسلامی، تاریخ 63/8/1، مصاحبه با آیه‌الله فاضل لنکرانی.
- [386]. اعیان الشیعه، مرحوم سید محسن امین (10 جلدی)، جلد 10، ص 359.
- [387]. کلیات صائب تبریزی، غزل 1533.
- [388]. المواقب الحسینیة، مدارس و معسکرات، ابوالحسن النقیوی (سامی البدری)، ص 34.
- [389]. انتفاضة صفر، رعد الموسوی، ص 25.
- [390]. انتفاضة صفر، صفحه 52-53.
- [391]. همان، ص 54.
- [392]. خان، به مفهوم کاروانسرا است. در حدّ فاصل نجف تا کربلا، چند کاروانسرا جهت استراحت و اطراق مسافران بود که به نام‌های خان‌الرّبع، خان‌النصف و خان‌التخیله معروف است. خان‌التّصّ، کاروانسرای نیمه راه است.
- [393]. لو قَطَعُوا اَرْجُلَنَا وَالْيَدَيْنِ نَأْتِيكَ زَحْفًا سِيدِي يَا حُسَيْنَ
- [394]. عمدة وقایع مربوط به حادثه اربعین، از کتاب «انتفاضة صفر» از: رعد الموسوی نقل شده است.

- [395]. ر.ک: «مروری اجمالی بر تاریخ سیاسی کربلا»، سازمان تبلیغات اسلامی، «سیمای کربلا» محمد صحتی و «فرهنگ عاشورا» از نویسندگان، مدخل «تخریب قبر امام حسین (ع)».
- [396]. من زار قبر ابی بغداد کان کمن زار رسول الله و قبر امیرالمؤمنین (بحارالانوار، ج 99، ص 4).
- [397]. بحارالانوار، ج 99، ص 2.
- [398]. همان، ص 4 و 5.
- [399]. برای اطلاع بیشتر از علما و شخصیت‌های مدفون در «مقابر قریش» در کاظمین، مراجعه کنید به «موسوعة العتبات المقدسه»، جعفر الخلیلی، ج 10.
- [400]. آرامگاه‌های خاندان پاک پیامبر، عبدالرزاق کمونه، ص 322.
- [401]. «المضطهد بالظلم، والمقبور بالجور، والمعدب في قعر السجون وظلم المطامير، ذی الساق المرضوض بحلق القیود، والجنائز المنادی علیها بذل الاستخفاف...» (زیارت امام کاظم، مفاتیح الجنان).
- [402]. اهانتی که در سال 1384 شمسی به ساحت نورانی این دو امام شد و توسط دشمنان کوردل اهل بیت، حرم باصفای عسکریین: با مواد منفجره تخریب شد، بی‌سابقه بود و این در دوران اشغال کشور عراق توسط آمریکا و پس از سرنگونی صدام بعثی صورت گرفت.
- [403]. مجله «میراث جاویدان» شماره 5، سال دوم (بهار 73).
- [404]. بحارالانوار، ج 50، ص 329.
- [405]. همان، ج 99، ص 83.
- [406]. بحارالانوار (چاپ بیروت)، ج 99، ص 144.
- [407]. میزان الحکمه، ج 4، ص 534، به نقل از بحارالانوار، از امام صادق (ع).
- [408]. نور، آیه 27.
- [409]. همان، آیه 61.
- [410]. احزاب، آیه 56.
- [411]. انعام، آیه 54.
- [412]. اعراف، آیه 46.
- [413]. رعد، آیه 24.
- [414]. نمل، آیه 59.
- [415]. حشر، آیه 23.
- [416]. اشاره به فقراتی از زیارت جامعه کبیره.
- [417]. مجمع البحرین، طریحی، ماده «لعن».
- [418]. مجمع البحرین، ماده لعن.
- [419]. المفردات، راغب اصفهانی، ماده «لعن».
- [420]. مفاتیح الجنان، زیارت اول از زیارت‌های مطلقه امام حسین (ع).
- [421]. بحارالانوار، جلد 98، ص 150.
- [422]. بحارالانوار (چاپ بیروت)، جلد 97، ص 273.
- [423]. وسائل الشیعه، ج 11، ص 196.
- [424]. بقره، آیه 256.
- [425]. توبه، آیه 114.
- [426]. انعام، آیه 68.
- [427]. توبه، آیه 1 و 3.
- [428]. یونس، آیه 41.
- [429]. هود، آیه 35.

- [430]. همان، آیه 54.
- [431]. قاموس الرجال، شوشتری، ج 9، ص 339.
- [432]. احزاب آیه 4.
- [433]. مجادله، آیه 22.
- [434]. توبه، آیه 23.
- [435]. هود، آیه 115.
- [436]. ممتحنه، آیه 1 و 13.
- [437]. وسائل الشیعه، ج 5، ص 389، حدیث 3.
- [438]. بحارالانوار، ج 27، ص 58، حدیث 17.
- [439]. در زیارت جامعه کبیره، و زیارت حضرت ابوالفضل 7 و زیارتنامه‌های دیگر.
- [440]. بحارالانوار، ج 27، ص 52.
- [441]. همان، ص 56.
- [442]. بحارالانوار، ج 27، ص 57.
- [443]. همان.
- [444]. بحارالانوار، ج 27، ص 63.
- [445]. همان، ص 58.
- [446]. بحارالانوار، ج 27، ص 58. روایات این موضوع را، در بحارالانوار، ج 27، ص 51 (باب وجوب دوستی با دوستانشان و دشمنی با دشمنانشان) و همچنین صفحه 64 (باب کیفر آنکه با غیر دوستانشان دوستی می‌کنند) و نیز، صفحه 73 (باب محبت و یاری ائمه و پاداش دوستی و موالات با آنان) و صفحه 166 (باب اینکه جز با «ولایت»، اعمال پذیرفته نیست) مطالعه کنید.
- [447]. «أشهد الله و أشهدكم أنني مؤمن بكم و بما آمنتم به، كافرٌ بعدوكم و بما كفرتم به، مستبصرٌ بشأنكم و بضلالةٍ من خالفكم مواليكم و لاولائكم، مبغضٌ لأعدائكم و معادٍ لهم، سلمٌ لمن سالمكم و حربٌ لمن حاربكم...» (مفاتیح الجنان، زیارت جامعه).
- [448]. مفاتیح الجنان، زیارت وارث.
- [449]. همان، زیارت حضرت عباس.
- [450]. بحارالانوار، ج 97 (چاپ بیروت)، ص 189 (فقلبی لكم مسلّم، و نصرتی لكم معدّة، حتی يحكم الله لدينه، فمعكم معكم، لامعٌ عدوكم...).
- [451]. «أشهد الله ورسله و ملائكته انی راضٍ عمن رضیت عنه، ساخطٌ على من سخطت عليه، متبرّءٌ ممن تبرّئت منه، موالي لمن والیت، معادي لمن عادیت مبغضٌ لمن ابغضت محبٌ لمن احببت...» (مفاتیح الجنان، زیارت حضرت زهرا).
- [452]. «أشهد أنّ من حاربهم لنا اعداءٌ ونحن منه براء، وأنهم حزب الشيطان و على من قتلهم لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعين» (بحارالانوار، ج 97، ص 266).
- [453]. مفاتیح الجنان، (اذن دخول حرم امام حسين 7).
- [454]. همان، (زیارت ائمه سرّمن رأی).
- [455]. «فمعكم معكم لامعٌ غیرکم، تولّیت آخرکم بما تولّیت به اولکم و برئت الى الله عز وجل من اعدائکم و من الجبت و الطاغوت و الشیاطین و حزبهم الظالمین لکم، الجاحدين لحقّکم و المارقین من ولايتکم و الغاصبین لارثکم الشاکین فيکم المنحرفین عنکم و من کلّ وليجةٍ دونکم و کلّ مطاعٍ سواکم و من الائمة الذين يدعون الى النار، فثبّتنی الله ابدًا ما حییت علی موالاتکم و محبّتکم و دینکم» (مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره).
- [456]. مفاتیح الجنان، زیارت روز سه شنبه «ائمه بقیع».
- [457]. همان، زیارت جامعه سوم و نیز در زیارت امام حسین در روز عرفه: (فلعن الله امة قتلتك و ابرء الى الله و اليك منهم في الدنيا و الآخرة).
- [458]. بحارالانوار، ج 27، ص 62.
- [459]. مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین 7.
- [460]. مفاتیح الجنان، زیارت مطلقه امام حسین 7.

- [461]. «انا يا مولاي مولیٰ لك ولآل بیتك، سلم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم ومؤمن بسرکم وجهرکم وظاهرکم وباطنکم، لعن الله اعدائکم من الأولین والآخرین وانا ابرء الى الله تعالى منهم» (مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین* در روز دوشنبه).
- [462]. مفاتیح الجنان، زیارت روز چهارشنبه.
- [463]. «اشهد انک... وانک قد رؤفت بالمؤمنین وغلظت علی الکافرین» (مفاتیح الجنان، زیارت پیامبر در روز شنبه).
- [464]. «اشهد الله وملائکته وانبیائه ورسله انی ولی لمن والاک وعدو لمن عاداک...» (بحار الأنوار، ج 97، ص 376).
- [465]. «ادین الله بالبرائئ ممن قتلک و ممن قاتلک وشایع علیک وممن جمع علیک و ممن سمع صوتک ولم یعینک...» (بحار، ج 98، ص 196؛ مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین 7).
- [466]. نهج البلاغه، خطبه 27.
- [467]. من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج 2، ص 597؛ مفاتیح الجنان، زیارت شهدای احد.
- [468]. «...انک مضیت علی ما مضی به البدریون والمجاهدون فی سبیل الله...» (مفاتیح الجنان، زیارت حضرت عباس؛ بحار الأنوار، ج 98، ص 278).
- [469]. مفاتیح الجنان.
- [470]. همان.
- [471]. مفاتیح الجنان.
- [472]. مفاتیح الجنان.
- [473]. همان.
- [474]. همان.
- [475]. مفاتیح الجنان، (اللهم انی اجدد له فی صبیحه یومی هذا وما عشت من ایامی عهداً و عقداً و بیعةً له فی عنقی لا أحولُ عنها ولا ازولُ ابداً).
- [476]. «اللهم اجعلْ ذلک بیعةً مرضیةً لیدیک، وعهداً مؤکداً عندک، تحیینی علیه وعلی الوفاء بشرائطه وحدوده وحقوقه واحکامه، وتمیئنی اذا امتنی علیه وتبعتنی اذا بعثتنی علیه...» (بحار الأنوار، طبع بیروت، ج 97، ص 162، به نقل از مصباح الزائر).
- [477]. مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین 7.
- [478]. کامل الزیارات، ص 230. و در زیارت جامعه: «قلبی لکم مسلّم، ورأیی لکم تبع ونصرتی لکم معدّة»، و نیز در زیارت اربعین امام حسین 7 «مفاتیح الجنان».
- [479]. همان.
- [480]. کشف الغمه، ج 2، ص 241، لهوف؛ حیاة الامام الحسین، ج 3، ص 48.
- [481]. مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا.
- [482]. مفاتیح الجنان، زیارت عاشورای غیرمعروفة.
- [483]. همان.
- [484]. همان، دعای ندبه.
- [485]. بحار الأنوار، ج 52، ص 308 (چاپ بیروت).
- [486]. خورشید مغرب، محمدرضا حکیمی، ص 410.
- [487]. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.
- [488]. مفاتیح الجنان، زیارت امام زمان (آداب سرداب مطهر).
- [489]. همان.
- [490]. همان، باب زیارت‌های حضرت ولی عصر 7.
- [491]. همان.
- [492]. خورشید مغرب، ص 366. تأکید می‌شود فصل زیبا و پرمحتوا و سازنده «انتظار» را از این کتاب (صفحات 330 تا 433) مطالعه کنید.
- [493]. مفاتیح الجنان، زیارت آن حضرت در سرداب مقدس: «فان ادرکت ایتامک الزاهرة واعلامک الباهرة فیها فها اناذا، عبدک المتصرف بین امرک ونهیک، ارجو به الشهادة بین یدیک یا مولای والفوز لیدیک».

- [494]. مفاتيح الجنان.
- [495]. «واجعلني من انصاره و اشياعه والذابين عنه واجعلني من المستشهدين بين يديه طائعاً غير مُكرهٍ في الصّف الذي نَعَتَ اهله في كتابك فقلت: {صفاً كأَنَّهُم بنيانٌ مرصوصٌ}» (مفاتيح الجنان).
- [496]. «أَنْ يجعلني من الناصرين لك على اعدائك والمستشهدين بين يديك في جملة أوليائك» (مفاتيح الجنان).
- [497]. «اخرجني من قبرى مؤتزرأ كفننى شاهراً سيفى مجرداً فئاتى مُلبياً دعوة الداعى فى الحاضر والبادى» (مفاتيح الجنان، دعای عهد).
- [498]. مفاتيح الجنان.
- [499]. الغدير، ج 3، ص 355.
- [500]. ميزان الحكمه، حديث 3198 (باب المحبّه، حب النبى).
- [501]. وسائل الشيعة، ج 10، ص 305.
- [502]. جامع السعادات، محمدمهدى نراقى، ج 3، ص 403.
- [503]. بحار الأنوار، ج 97، ص 134.
- [504]. همان.
- [505]. مفاتيح الجنان، فصل اول از آداب سفر، با عنوان «آداب زیارت».
- [506]. بحار الأنوار، ج 97، ص 126.
- [507]. وسائل الشيعة، ج 10، ص 304.
- [508]. اعراف، 31.
- [509]. وسائل الشيعة، ج 10، ص 303.
- [510]. محجة البيضاء، ج 4، ص 91.
- [511]. وسائل الشيعة، ج 10، ص 305.
- [512]. وسايل الشيعة، ج 10، ص 304.
- [513]. {فَاَخْلَعْ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى} (طه، آیه 11).
- [514]. منتخب التواريخ، ص 683.
- [515]. مفاتيح الجنان، ادب پنجم از آداب زیارت.
- [516]. بحار الأنوار، ج 97، ص 126.
- [517]. همان، ص 160.
- [518]. احزاب، آیه 53.
- [519]. بحار الأنوار، ج 97، ص 134 و 136.
- [520]. بحار الأنوار، ج 97، ص 156.
- [521]. بحار الانوار، ج 97، ص 161.
- [522]. بحار الانوار، ج 97، ص 162.
- [523]. همان، ص 134.
- [524]. همان، ص 149.
- [525]. همان، ص 150.
- [526]. همان، ص 153.
- [527]. حجرات، 2.
- [528]. در فصل «تحليل محتوایی زیارتنامه‌ها» به این موضوع پرداختیم.
- [529]. وسائل الشيعة، ج 10، ص 385.
- [530]. همان، ص 386.

- [531]. وسائل الشیعه، ج 10، ص 447.
- [532]. همان، ص 407.
- [533]. مفاتیح الجنان، آداب زیارت امام حسین 7.
- [534]. همان، ادب سیزدهم از آداب زیارت امام حسین 7.
- [535]. بحار الأنوار، ج 97، ص 135، به نقل از دروس.
- [536]. الحج والعمره فی الکتاب والسنة، محمدی ری شهری، ص 248.
- [537]. همان، ص 265.
- [538]. ر.ک: مفاتیح الجنان، اواخر مفاتیح زیارت وداع، نیز در وداع ائمه بقیع، وداع حضرت رسول.
- [539]. سعدی.